



حضرت آیت الله العظمیٰ مرتضیٰ نجفی قمی

نام کتاب : مذاہب سنی و شیعہ

نام کتاب : امیر محمد صالح بن عبد الدین حسینی تبریزی کشفی
مؤلف ، مترجم :

موضوع : اعتقادات - فاری

تعداد برگه : ۴۱۶

شماره مسلسل : ۷۷۵۶

تاریخ عکسبرداری : ۷۱/۱۰/۵

توضیحات :

لاکس، ۳۰۶۲-۲۵۱، ٹاکس فارسی ۲۱۵۵۸۴، ۲۶۶۲۳-۲۵۵۲۲-۲۴۶۲۲-۲۵۱



THE PUBLIC LIBRARY OF
AYATALLAH AL- UZMA
AL- MARASEI AL- NAGAFI
QUM- IRAN

37157

TITLE : Manager's Mortgage

AUTHOR OR TRANSLATOR : C. Jinnah, Mohammad

Saidi Han (Saidi) Hassani Tarang Kashfi

CASE : Island Beliefs - petition

NO OF PAGES : 416

SERIAL NO : 7707

DATE : Dec 26 : 1992

NOTES :

بسم الله الرحمن الرحيم

خداوند اعطا کنش به دنیا که آغازم نباشد تا منم شوی
 چنان ماه ضمیرم کن منور که خوابم نور از و محو شود
 دلی ده کان ترا جوید زنی که بی مستی طاعت است
 پوز دست زبان اندر زبانی گردان خبر خود ز باغم
 محامد مقدس اسرار و سبب معیاس فحش ذات قدسی آیت
 بلیاتی که وقده لا شرکت له صفت خاص اوست و در طلبش
 شاهد وحدتش از دم ایجاد گشت تا به حجت وجود احدی که مان
 حدیثش لم یلد ولم یولد است صدی که شاهد احدیش لم یکن له قور
 احد و حجت الوجودی که مستی ملکات تالی از انساب جویش

بسم الله الرحمن الرحيم
 در این مجلس نظم ایران

سجود می که سپیدی جفان آرای وجود منی عبادت آری
 از خودش حکیمی که حکمت بالهش مبر از حجاب خیال قدری
 که قدرت کامله اش منزه از حوادث ذوال علیهم که احاطه اش
 و از جبر و کفایت بروجه کمال لطیفی که بچار لطفش تا زگی بخش خا
 حکمت به نام شایم مال فادری که کار فرمای گو گشت قدرت
 صانعی که گوهر آملی طابع است بعفتی دشتایی که با مکر کن با
 کون و مکان بر پا ساخته و لوای ربوبیت بختاب است ترکم
 بر افراخته عادی که چای خورشید را به شرف سعادت منتهی کردند
 و بر منار حق عدلیان باران مذلت بارانید مبدعی که جمله غ
 در دل غار انباده تابنده لعل قدیمی که تسبیح نظر انبیا در وادی با
 بندش افکنده و اصل الذی است علی و حدائیه آیات و شجده بخت
 معنوعانه هو الاول الذی لا یصور بشدا و هو الافر الذی لا
 یخیل منها بسبحان الله تبارک و تعالی عما یفیدون فاکمل
 که چه خوشید از شمس ملک پروانه شمع منقش خباب شمس
 عرش غنیم خباب بکوشش در عالم نبود در راه وجود و اول

جست ابرار

شد یک نذر هجرتش بود حجاب ثانی ذات او عالم
 قدر و قادر و ستیوم و قایم و در و در و خسته و رو و نامعدو
 و صلوات بابرکات نامحدود بر آن مقصد و مقصد و افراس
 و مطلوب خداوندان دانش و غیش بهر ولد آدم مهتران عالم
 خلاصه اقا لیم عرب عجم مهر سپهر جلالت صدر نشین مکتب
 و محفل رسالت سحاب نیان کو هر شفاعت ثانی ام بودی
 طاعت فافیه سالار قوافل اویا و بنیاس و روبرو در صف
 اصفا و اتقیا بر کزیده مصطفی رسول خدا احمد عیسی محمد مصطفی
 الی یوم الی عباد جمالش شعل راه طریقت دانش در حجاب
 حقیقت ضیاء نور بخش قرص خورشید جیش فنی بخش صبح
 سراج بزم حیات طلعت او بلند از عرش نام نور است او فلک دوازده
 در فلک کائنات ملک پروانه بر شمع جمالش جمالش رایت امشب
 جایش کعبه اربابان ادیبان علم معنی طیب در دستان
 تمنی و سلام فراوان صلوات پیمان بر او لادرا می جفا و مامی
 که هر یک کو هر درج سعادت و اختر برج سبادت اند و بر خلفا و بر

رسیدن که هر کد امین بر کرد و چه بر نیز و اندر یک صحابی عالم
 با هم اقتدیم اهدیم بمشابهت رکان نورش و کائنات
 در حجاب بودند زهی ذات صدیق و فاروق الکبر خوشا
 جامع مصحف و شاه خضر نظایر چهار بیاطین همه یک بخراجه
 نیاید که شک رضوان الله تعالی علیهم اجمعین الی یوم الدین
 بر علمای شریعت و طریقت و عرفای حقیقت و معرفت که تملک عطاء
 امتی کانیاء نبی اسرائیل قیام قیامت قیام مقام انبیاء نبی است
 بتخصیص روح بر شمع مولانا و محمد و مناسبت و سبب نام
 الی یوم العوام و دار السلام الی الله الملك المنان العالم
 قطب المحققین الموحدين قدوده العاشقین العارفین سید
 فیض الدرجات عارف بالله میر عبد الله الحین الترمذی الشیرازی
 بشکین تمام التخاصی یوسفی شه ملک طریقت قطب افان
 ملک اندر پادشاه مشایخ سیر ادای فردوس معانی برج یوسف
 بدین نام و دش داد هزاران مرده راجان کفر شکایت
 ایشان عطا و در بر و چین مغرکاش کمال خط نستعلیق کتب مزین

بر سر شایخ ولایت برود ختم معراج هدایت خلد علی
 شاه و جعل الحقه مشواه ^{بنده فقیر حقیر شکر القدر خادم}
 فخر محمد صالح الحسینی القزوی المتخلص کشفی غفر ذنوبه و توبه
 بزبان نیاز و زبان ایجاز عرضه میدارد که بر روی معنی آری
 فطرت و صاحب کنت حقیقی و یحیی نماند که سبب اینان مجرب
 محمود که هر حرفش کلدسته گمان ولایت است و هر حرفش
 شاه راه وادی هدایت باب نیه علوم صوری و معنوی معطوفی
 المسمی بن باب الرضوی آن شد که در یومی از ایام یکد این ابن
 ذره احقر خلیجی و ده و جمعی از ائمه شریفین کلام معنی مقام کلمه
 یا نور صلاح آورسته و به پیرایه علاج پرچم ته خطاب بزرگوار
 شینت پناهی معروف و مشهور بودند با حضور موقوف و مشهور
 بغایت صمدی نسبت فیاضی را اصلاحی غلام در دایره صحبت و درود
 و بیکامه عشق و شوق بر دستان کریم داشتند که در آنکه ای از بقیه
 توحید و تجید بی شایه تکلف و تعقید مشاهده و معاینه کرده میشد چنانکه
 در آنروز دل افروز مغنون این دو بیت لطیف برکت و نیست

قد و شریف ابواب شرف و انسیب جبرین در دایره
 این صغیر کفیف حکیم و ان می شایه الایض و تجید و حسن بیان
 تسبیح کفیف قال و از شمه به حال بیان حال بودند
 عن محمد ^{بنده فقیر حقیر شکر القدر خادم} بنده
 خوشتر از اینان که بر دودمان سلسله و پیشین بیان
 بعد از استاد و حاکم و بعد از حال یافت برآمد و بکار
 طالع سانه نیم شمیم کلمات عاقب و معرفت و شایه
 خداوند معرفت و زیدین گرفت و در شحات رشحات
 غنی زبان کتاب بیان کو هر حقیقت چنان درین چنین
 انسان و ان محفل ایام و غزینی کفایت صواب تذکره
 خوش عظم سلطان ابرهیم ابرهیم خدمت تبریزی نوید که
 ابرهیم که کوهی بزرگلی سخن طریقت و سبقت نیست
 استوارند و که نشان نشان ه میست گفت بفرمان اگر کوی
 ان شود در رقتن آید و الی الی در حرکت آمد ابرهیم
 انی که بی شکوه و شوق می نماند که کن شد و کبری گفت

این و قلم از شیخ مجرب و برزید الدین کج شکر نور مرند نیز
 بطور مویست نه غایتی در راحت القلوب مسطور است که در ولای
 سیاحت شیخ مذکور را با شیخ بهاء الدین ذکر ملاقات افتاد
 خدمت شیخ بر کرسی سکنین ممکن بود بعد از ادای سلام و مضامین
 بکلام و مکالمه آمده از روی محبت و اخلاص مودت و اهتمام
 سبیل تفهیم را اظهار نمود ای برادر کار خود را بکجا رسانیده آن
 فرید بادیه تفرید یافت مخدوم و ما برین کرسی که نشسته اگر بگویم در بهشت
 نه الفور بر هوا شد شیخ بهاء الدین نور قبره دست بر کرسی خود
 بر کرسی خود سکونت نمود بعد از تشریح این بیان یکی از انام
 که لازم بکمالش که لب معرفتش هنگام تکلم در دانا می خست از
 استیلاي حضور فایض النور فرمود خطاب بپایان کامل مخصوص
 کتیب که صاحب نسبت باشد که آن وقت موافق مامور و عارف
 معارف لاهوت بمنع عیون مشاهد جمع فسون مجاهد و مظهر آثار
 نفوت معده را ثمار و ثروت خورشید بهر امامت جمشید سرگرم است
 خانه معصوف و مصایب و مایه رساله غایت فاضلی حکم قضای و قدر

سر سینه المرسلین سرور اوید فاشین خاتم انبیا صاحب اقسام
 صاحب اعلام صاحب امام المشرق و المنار رب الهدى و النور
 امیر المؤمنین و قدوة العبادین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه
 و رضی الله تعالی عنه بیادش در برابر معجزات و فرمود و بواله
 العطاء و ما از دوست قضاخانه یکی اکابر ملت جمعی این بزرگوار
 که هر حرفش سطرلاب طریقت و هر نفسش آفتاب فکرت و حقیقت
 حال کونین شد عیان برین به یقین پنجاه و سه مرتبه که از
 میان بر خیزد آن یقین فرموده افراید از سماج نام آن امام
 محو ام و کلام ولایت نظام تمام حاضرین کرم الله وجهه گویند این
 نیاز و توابع از روی طرب سرور و بزرگوار و لب خادایب
 تحسین کشوند و از لثمت نور و غلبه شاد بر فرق متعالیم
 جامع النعم صد رنگ جواب آفرین مبارک و نه قصار و در آواز
 مجاس از علای تبریز که خلعت تیرا در برداشت از آواز
 بجا است و ای پند شست حاضر آمد گفت الحمد لله و البت که در
 بحیر اهل شنت و جماعت هم از فضایل و مناقب مرتضی علیه السلام

نه کور میارود و قسم حروف گفت این نوع کلمه بی حاصل نه
 گفتن است و این حرف ریزه بمقدار که آرا کو هر قسمی تصور
 روده نه قابل گفتن که تختان امال این طایفه علیه عالمه سران
 انعام عام آن بر خیمه فضل و احسان سرسبز و سیر است و کلمه
 سلسله سینه راز ازل و دوی اراوت لم نزل بر آن
 رفیع منبع آن ولایت تاب شمع و شتاب این طبعه از غایت
 خاص و نهایت اخلاص خطاب بجناب مستطاب آن محال و عالم
 و عالمیان کرده بمغیرین مطبوع این چند بیت مبالغه می
 همه چشم برون آئی همه کوشیم با چه فرمای تو
 صورتی که پرویت متصور شود شکبانی ماکاشا کنان گوید
 تو درخت بلند بالای سر آسمان خدمت تو کربانی و کر
 بخشائی و ساعه فساد علی انانیا جهان حجاب فیض و عالم
 عالم سرور فایض النور از آن مطهر انجاب است مینوع دریا
 ولایت می ربانید و این بیت آهسته در کوشش خواندم
 و ششام مذهب که طاعت باشد مذهب معلوم و اجل مذهب

و کوشش نمودم که از تیرا تیرا کرده قولا قولا در جوار
 گفت که دست مدید و محمد بعید است که فقیر از بلده شیراز
 بعرصه هند آمده بخدای سچون لم نزل به دیار و بهر مقام که
 نام نامی و مناقب کرامی جزیر شد و ولایت بنا علیه
 مذکور ساخته تغیری در رنگ و روی آنجا بخت بعین عیان میاید
 کرده بسیاری از جهال ضال در صد و از اردو در مقام تمام
 کشته بنابرین ابرام تمام نموده کفعم آس نیز از کشت عشق
 و استیلاي محبت تواند بود و این سبک را نه الحال مد و توحید
 تشریح و تفسیر تواند بود چه اول آنکه شرط عاشق نیست که از نظر
 رشک و غیرت و اندازد که هم معشوقه تغیری بر زبان
 چنانچه بکلی از زریا بل نظر قایل در آمده که مجد ولی از محمد و بان
 الهی صاحب اینحال بوده و اگر کسی در حضورش افتد گفتی از
 و فور رشک با وی سبک کلون محالست نمودنی و آه جان
 از دل کشیده زده بر سر افکند که به کنان گفتی چراغی نام
 مطلوب و محبوب من بر زبان آرد و جانی آنکه عشاق را راز است

اضطرابی و دایمی حسیاری که هرگاه هم مشوق در حضور
 ایشان مذکور گردد ناگاه تغییری در چهره پدید آید که نشان
 نزودی مبدل شود چنانچه صاحب هدایت السعد از کتاب
 نقل میکند که امام جعفر صادق علیه السلام را با آنکه به
 نباشت بسیار بود اما چون نام تبرک پیغمبر شنیدی
 میشدی و هرگز نام آن سرور موصوف بر زبان نیاوردی آری ما
 صادق سرخ روی عشاق حقیقی تحقیق زرد روی پو
 رخ چونکه متن چو موی از غم نیست بدان نشان
 و نیز مولوی معنی در دیباچه مثنوی حکایتی می آرد از چاکر گری
 بعضی زرد گری زار و زار شده بود و حکامی شهر و اطباء و دهر
 فکر تیار شستن کشته بر زبان طاعت و طمان خجالت بجز و نادان
 معترف شدند ناگاه بامر سبب از آن و بکلم حکیم لم یزای عارفی
 از عالم غیب پدید آمد و بجز مشاهد بقوت مکاشفه بر احوال
 معلول مشرف گشت و تلفظ فصیح برین عبارت طبع اشارت
 کرد که این کبرک خون گرفته را نه عارضه غلظت غلبه غلبه

این موقوف بر زبان زرد گری پس بعضی از دست رفته را
 بدست یاری دلش کمال بدست گرفته اسامی و تقسیم حکایت
 نامی بر سپل شما تکرار نمود القصد چون نام سمرقند که در آن
 معشوقه سالین بود بر زبان آورد و بعضی مانند مرغ طبع
 فویش مال نزودی کردید عیان و با نند اگر از استماع نام نامی
 آن قافیه سالار قوافل اولیاء گرامی تغییری از روی نماند
 و در روی خورشید پدید آید پس این شقی نعین زرد روی این
 و آن تغییر رنگ رویش از استیلا می طلبت مهتابت
 آن شهر شرف و سرور صفیاء البهیده خمر زرد روی دنیا و آخر
 اما پیشه علفی کامل شیوه عرفا و اصل آنست که طریقه نلوا نالوا
 خیر از دست نداده و نهایت را بهیچ نفسی نخواست بدور
 و رشتی هر گونه امری تا توانست در وجود جوهر بگوش بدیده باطن
 نیکو رانیده حسالت و مصلحت بد را اثر همت و نیت تمام از
 بعضی عواد بهیاد بغایت الغایت به اعتقاد کم که عداوت نیکان
 خست شاد و ذات کرم اعتقاد وجهه در بار و فردی از افراد

و مسلم جایز دارند حاشا و کلا چه جای قید مومن و مسلم که یکی از فضیلت
 آنها افضل اوصیا و الویت اول اولیا است که هیچ فردی نیست
 باجناب حریفی که گنایتی در راه ندارد چنانچه بعضی از مشرکان
 که ملقب به ملقب اند بمعبودش پستند منقولات مافوق در
 که سرچشمه کز آتش توان نامید بر نوب تیغ پدید رنجه نهاد و علی
 همچنان لبان کردادی چرخ میزنند بقدرت قادر ستار
 مقدار دانه خنثی اش مجروح نمیدارد و الله عالم بالصواب حال
 عجب کردی است ضلال نفوذ با تقد و منها و جمعی از ترکان مری
 ضلالت از فروط حماقت و جهالت شریک نبوت دانند و بعضی از
 اهل ایشان اطلاق سهولت میان بر جبریل علیه السلام کنند که
 رسانیدن وحی خطا کرد زیرا که علی بن ابی طالب مخاطب محکم
 پیغمبری بود و استغفر الله و اتوب الیه من جمیع ما کره الله و نواه
 فعلا و خاطر ایشان نیز قومی اند که راه و تساری بر زبان خویش
 نام نامیش شنیدند و اندوختن کلماتی حاضر و غایب است
 شدت متهات و وقوع ملتزمات پناه بالطف عایشین آرد و

۸
 نرید استقامت این قوم موقوف بر قریقه است که از زبان
 صادق القولی سماع دارم میگفت در یکی از کتب معتبره دیده ام
 که مومنی را با یکی از علمای نصاری در سفر دریا بر مجازی مرا
 واقع شد اتفاقا چهار روز گردانی افتاد و مدت مدید و عجب
 چون گردون گردان در گردش و دلی تاسد عنایت مهدی راه
 بر آمد بعید می نمود آن مومن چند گشت تا علی بن ابی طالب
 و از مناسبات امیری که تیر سبقت شهاب است از برای
 شیاطین بعد از کور ساخت عالم نصاری گفت نام من از برای
 قومی بری من نیز بخشید و دیده ام اگر به تحقیق برگزیده است
 تعالی ما غریبان کرد اب شمع و بلا و سیه این زندان که دنیا
 ازین دره چنانست ملاک بطلان خلاصی و ربانی است از
 بقدرت الهی در دم سوار بر قیام پوشیده بر روی آب است
 سرشته را از گرداب بیک تیر پر تاب پیرون انداخته از
 انوار غایت شایسته این خبر در قوم نصاری شهرت و نشر
 و از آن زمان آنکوه نیز از مخلصان معتمدان حلقه بگوشیدند

اما بحکام است معبود و موجود و بر مالت احمد محمود و با مقصد قلب
 عظیمی که کار نه شاهدان لایزالند گویند و شاهدان محمد رسول الله
 گویند و بستی هیچ فروزی سودمند نیاید بهیمه کلچین جیم اند ابد الابد
 عذاب عظیم و سزای عذاب الیم الی یوم القیام و گروهی شیعیه
 ایشان بعد از سرور کائنات و منجی موجودات علیه افضل الصلوات
 و ائمه التحیات خیر البشر و امام برحق دانند تحت نفوذ و احاطه
 که در شان او در دست خیاخی و در محفل خود بر سبیل تفصیل تذکره و شرح
 خواهم یافت و الله اگر جمعی از مقتدیان اسلام مقتضای محاکمه
 النجوم با هم اقتدرتم ابتدایم بان سید اوصیا و اهل البیت که
 بنشور موفور السورایه کریمه انا و لیکم الله و حکم حدیث شریف
 گفت مولا و فعلی مولا و مقتدا و پیشوای جمیع مومنین و مومنه است
 اقتدا کنند ز بهی سعادت ازلی و خوشا دولت سزندی
 این سعادت بزور باز و نیست تان به خد خدا بخشد این
 اقتدای زبانی چندان نتیج بخش نیست اقتدار قلب میباید و ان
 است که مقتدیان نظر طلب بر قوال و فعل آن مقتدا و و سبقت

و بقدر مقتدر مطابق او در و ای عمل دارند و ترک لاف و کرا
 کرده و دیده اصناف بر حدیث من قال لا اله الا الله محمد رسول الله
 دخل الجنة بغير حساب کثود و زبان و ال از طعن و لعن انانی
 که بمساعدت نجات سعید با مان قرآن مجید مبارک نموده
 حکامه معظمه مکرّمه توحید بر زبان رانده اند و دارند و غطت
 حکمه اعظم که عنوان سعادت نشان و بوان کائنات ازلی
 و پیدایشی احقر شمارند و بهوای نفس خود رای و عوای الویت
 نموده امت محمدی را که ان شیع المذنبین تا دم و پسین امتی
 لغت از عالم انبیا علیهم السلام تافته از دره و بحان نهاده و انبیا
 را اند و تا تواند حکام سلطه و من سلم من محبی محرس است
 اوسب بر لب نهاد و استین عین بر قل و قال اله و لعن فاشند
 زیرا که علامت محب حقیقی و معتدای تحقیقی آنست که مصفا
 محبوب موصوف با و صاف مقتدای خود و کرد و و بر هر فری
 مبین و میر نیست که آن کوهر افسر اولیا موصوف بقفا
 سرور اولیا و انما علیهم السلام بوجه اتم بوده و از الفاظ معانی

خیر البتین لقب علی شفیع الدین است فهم من فهم امیر المؤمنین
 که موصوف باوصاف شفیع الدین باشد که بدین معنی رضا
 زار که فردی از مشرکان و مومنین ملعون و ملعون گردیده
 پس چه کنجانی است مذمت اصحاب کبار بزرگوار بسیار
 ماند و لهذا اگر از خلفای ثلاثه خوشنود بودی توفیق امر خلافت
 کرده بجهت طلب حق خود چنانچه با مولا و یار بزرگوار
 با ایشان نیز نمودی و درین باب حاجت دلیل نوشتن
 زیرا که در کتب متداوله و لایله کثیره مسطور است نقلی
 احوال خسته مال آنحضرت کرم الله وجهه که از اوقات تابان
 انور و اظهر است تحریر نموده می آید امید که محبان حقیقی و مخلصان
 تحقیقی تنظر انصاف مطالعه نمایند از روی تعصب و ابواب
 عامت بر ناقص گشت نیند مشهور و معروفست که روزی خادم خود را
 بنفاد و مرتبه بانگ زد و بیک نشیند زبان معجزان فرمود ای
 فلان از چه اینهمه غفلت بر خود جایز داشتی گفت بخدا و اواز
 و انوائت را متوجه بودم لیکن چشم را بر سر غضب آوردم فرمود

مرا خواست در مقام عذبت رو برو عفت کردم و ترا بنویدار آید
 شادی و لذت الحال بیداری که بر منست بقلم مشکین بنسب
 و بدستش داد و نیز فرمود تا در قید حیات باشم مونت تو
 بدستور سابق بر خود و از این زم زم محرم و قصه کافری که
 بهکام مغلوب شدن بروی مبارک غالب کل عالم آید
 انداخت و سه سال رزمی بباری تحمل تحمل و لایستخ
 کنی در نیامدین سپاه ساخت اطهر من بشمس است خدایه
 مولوی مسنوی در مشنوی ازین معنی خبر میدهند از علی امیر
 اخلاص علی شیر خوار و این مظهر از دغل و دروغا بر پهلوانی از
 زود شمشیری بر آورد و شتافت تا جدا کرد و بدستش ازین
 او ز غصه زد و بر آب این چون خنواخت بر روی علی
 افتخار بهر بی و جرو بی ذوالفقار انداخت از دست نشوت
 ترک قتلش کرد و شد از ذوق مت گشت حیران آن مبارز
 زین عمل از انان غیور گشت به محل گفت بر من تیغ تراوشتی
 از چه افکندی پس ای کدشتی گفت بر من تیغ از منی حق میزنم بند

حقیقت ما مورثیم تیر محرم تیر هوا مثل من بردن من باشد
 و معاملتی که باشد خود نمود نیز از هر چه کوی مشهور تر است
 طلبد و بان معذور مرد و فرمود اول تو بنوش آن یعنی بنوش
 درین زهر طاهل آمیخته نغرت نمود و آن مکر مکر مکر مکر
 زبان شاعری بیان فرمود و بحق معبودی که خلاصه جان جمع
 عباد در تحت تصرف قبضه قدرت قاهره اوست اگر می توانی
 شرط کرده بودم که بی تو در فردوس این قدم نهادم و توان
 گنجی محروم تو که با دشمنان نظر داری و این خید که ازین
 تحریر نموده می آید نیز ترجمه کلام ولایت نظام آن امام خاص
 عوام است که ما خدا می خست و جل را شناختم از هیچ مخلوق نه شکوه
 نه شکایت از آنکه هر چه من رسید از و دیدم و هر چه از و بود
 نیگو نمود و نه هر گاه و است فانی بر کات مقصد ای بی تمای با
 گونه صفات و الا موصوف و منصف است پس انصاف است ماله
 لاف افتد ای آن مقصد ای وادی هد از نیم بر ما فرض عین و
 فرض است که بعد روسع و طافت در پیروی او کوشیم خیا که از

از امام موسی کاظم رضوان الله علیه نقل است که گفت ای شیعیان
 اطاع الله و عمل اعمال نه طریق صفار است و در وقت و حد
 ای حاصل را و در وظیفه خود ساخته چون عمل میان نمی خوریم
 نخت و جلد پیش ما و یکس بجای می نهد و می خوریم و می خوریم
 که شریک است که مومن سینه خود را و فتنه بخند که سازد
 که سینه مومن خزینه نقدیه حقایق ربانی است و آینه جمال سوره
 سبحان پس نظر مامل و فکر تصور کن اگر بغرض آینه و ارسلان
 آینه را بموت زنک ملوث کرد و زنجیر باشد و در شب نجاست
 و مستحشاید عذاب و عقاب که در دین بایست یاد و برین خطاب
 و جبهه انقضی که شان فضل سید بند بر خلف می باشد اما خلاف صورتی
 نهجی که با اتفاق الشریعیه تربیت یافته قبولان زنده و زنده
 ما سرشته خدا و معاد و ماکر را از دست نمیدیم پس این طایفه
 عوام اهل تشیع و تنس نه پسندند و گویند طایفه است غریب است
 گویند ما نه مذبحیم اهل ایمانیم که ایمان این خوف و ارها
 تفسیر این حدیث شریف نه عین است که تعنی از علمای علوم مومنین

یعنی صاحب ایمان را باید که بر سرخ پیم و امید باشد ای اگر چه همه غنیه در
 عامه جز این معنی نمی توان گفت اما بشارت خاصی که از احوال او ایستادگی
 و تلقین طالبان اخلاص بشارت نمایند نیست که هر من تحقق نمی آید
 مطلق شده باشد و از خوف رجا و لهدا کلمه مکرره و کشف العظام
 از دوت یقینا و الت بطن من و نیز بانی که فضیلت و اولویت
 آن اول اولیا و کمال مصفا سخن در نزد میگویند و در بشارت است و فضل
 نمیکند اما کثرت مضمون و احادیثی که در شأنش وارد شده از آن
 ذات فائز ابرکات و الامتياز نسبت به جمیع صحابه که در کتب
 فضیلت جایگاه در اکثری از کتب شده و له معتبره سلف مثل کشف
 المحجوب و دلائل النبوه و معارج النبوه و ارشاد السالکین و شواهد النبوت
 از محمد مصطفی احمد بن حنبل الشیبانی علیه الرحمه و المغفره منقول است که گفت
 فضیلتی که از مرتضی علی کرم الله وجهه بار سیده از هیچ صحابه کبار
 رسیده و قدوة المحققین حنفیه بعد از وی قدس سره گویند امام اولیا
 در شریعت و طریقت و حقیقت و بهجت مرتضی است و اگر از نجاریانی
 که با مجاهدان دین کرده باز پرسد خستی هر آنکه از وی خندان عامه

و معارف نقل کردند می که در لطافت آن میاوردی و در شرح
 که امیر المومنین علیه السلام در عارفان است و در و پنجاه و پنج کتب شریف از وی
 گفته و بعد از وی کسی مثل آن میاورد و در صحیف و هدایت السوا
 و روضه الاحباب و حبیب السیر مکتوب است که در صحاح حدیث و آثار از
 یافته که سید ابرار مصطفی علیه السلام و آله و سلم اکثری در فایده صحابه
 رضی الله عنهم فرمودی یقینا علم علی و القضا و تحقیق الی جمیع العلوم فریده
 العارفین خواجه معین الحق و الدین شریف و در کتب الاسرار بر سلسله نقل
 و ارشاد مرطبان حقا فرماید که طالب کتب است و حل حلاله چون
 خواهد ذکر هر یا خفیه آغاز و باید که بصیرت دل و به کثرت همه نشود
 و به مرتبه ورود محمود بر آن مقصد و مقصود و وجوب الوجود و و در مقام
 نامی سرور و مصفا علی مرتضی علیه السلام متوجه به فکر کرد و زیر آله سر حلقه و ایما
 بعد از خاتم انبیاء علیهم السلام است و الرسل طریق طریقت است
 مرتضی علی در ربط حقیقی بدل و جان است قامت ندارد اگر چه علم
 علامه روزگار گشته هزار سال در ریاضت و مجاهدت صرف نمائید
 و اریاب تمام جانش از شایم معرفت لایقی و ویده غنیه از شایم

شواهد عینی محروم و مهجور ماند و صاحب از بد محمد گیسو در آید
 خلفای اعظم سراج السالکین شیخ محمود نصیر الدین چراغ دهلوی است
 به ما در بحر المعانی می آید که اگر شمه از مناسبات مرتضی علی بیرون
 بدستی که جمال آفتاب تمامی محو گردد و آنچه از مشاهده کرده ام
 کنم خاندان نبوت انبیا از آدم تا عیسی مریم همه از وی شناسایی
 قصیده مولوی سید جمال الدین رومی قدس سره العزیز است
 می آید از این جمله خند نیست تا صورت بیوند جهان بود علی نو
 نقش زمین بود و زمان بود و هم اول و هم آخر و هم ظاهر و هم
 هم عابد و هم معبد مشهود علی نو هم آدم و هم شیث و هم ادریس
 هم یوسف و هم یونس هم بود علی نو نازون ولایت که این موی علی
 و الله که علی بود و علی بود علی نو این کفر نباشد سخن کفر نه نیست
 تا هست علی باشد و تا بود علی نو عیسی موجود آمد و قوه الخال سخن گفت
 آن نطق فصاحت که بد بود علی نو موسی عصا و یسعیا و نبوت
 در مصر فرعون که بنمود علی نو جبرئیل که آمد ز خالق چون
 در پیش محمد شده مقصود علی نو آن لحک و طحی شنو ناله برای

آن یار که افشای چو طبع بود انبیا و مرسلان که اندر تر
 با احمد مختار یکی بود علی نو آن قلوه شامی که در پیشه غیر
 بر کند یک حمله و یکشود علی نو احمد و سر از که اندر ره اسلام
 تا کار نشد رست بنام و علی نو این شیر دلاور که برای طبع نفس
 برخوان جهان رست بود علی نو در هر دو جهان جمله رسد او در
 شمس الحق تبریز که بنمود علی نو و این شوار شافع علیه الرحمه است
 توان المرتضی ابدا حمله لکان الخالق طرا بجد اله کفنی فی فضل مولانا
 علی وقوع شک فیه انه الله و مات الشافعی لیسری علی
 به ام رستند بیت اول یعنی برستی که اشکار کردی
 مرتبه خود را مرتضی علی هر آینه بودندی مردمان سجده بند او را
 بیت دوم هانی پسند هست در فضل خداوند ما علی که
 واقع شدن شک در او که او است خدا بیت سوم یعنی مرد شایسته
 و این است که پروردگار او علیت خدا و قد برادرش با نام
 گوید نور ولایت تویی شاه سلام علیک شمع هدایت تویی
 شاه سلام علیک معدن عرفان تویی خزان جهان تویی که

و آن نویسی شاه سلام علیک حضرت حق او دو مالک و دو
 قانع بر دیوود شاه سلام علیک طاعت طاعتی گفت برای او
 روبرو در آن شاه سلام علیک با همه پیا آمده و رخسار
 طاهر مصطفی شاه سلام علیک پشت و پناه امیر از همه رنج و
 در همه عالم علم شاه سلام علیک قاسم سکین تو بر آره و بر دین تو
 بنده تکلیف تو شاه سلام علیک و محرم ارشاد عطار در مظهر
 که کجنا دوازده هزار بیت باشد و بنامی در منقبت امیر المومنین
 کرده گوید که هزاران سال شای و طلب و در هزاران نام که
 بلب و روبرو روزی که اری صد نماز و روبرو اری صوم با عمار از
 نای تو اندر علم دین اعظم شوی در علوم ارشاد فاعی اعلم شوی
 با چو چهل مقصد ای دین شوی در علوم مالکی زه بن شوی
 محرم حیدر که نباشد دولت کی تو آن گفتن سلیم و سبقت
 هر که در عرش عی بود دست رفعتی و انم من او را درخت
 و نیز در جای دیگر گوید از شرق تا مغرب که ما هست علی و
 ما را نام است و متوجه حال از بی شاه نور الدین نعمت الله و کی

که در زمان خویش با ارباب شکر و محاب بود و در دیوان
 بارمان خود قریب و صد بیت از حبیب غزل قصاید در
 امیر گفته از انجمله یک قصیده است دم بدم دم از دلای
 باید زدن دست دل درو چمن آل عبا باید زدن نقش حب
 خاندان بر لوح جان باید نگاشت مهر محرم حیدری بر دل خوا
 باید زدن دم فزن با او که او پیکانه بشمار علی و نفس خواهی
 زدن با اشتها باید زدن روبروی دوستان مرتضی باید زدن
 مدعی رایج غیرت بر قفا باید زدن لافقی الا علی لاف الا
 ذوالفقار این سخن از سر و صدق و صفا باید زدن در دو
 عالم چارده معصوم می باید کرد پنج نوبت بر در دولت
 باید زدن میثوایی بایدت جستن ز اولاد رسول پس قدم
 مردانه در راه خدا باید زدن که بلا می آید از عشق شهید
 عاشقانه آن بلار امر حبا باید هر درختی کان ندارد میوه
 اصل و خویش اقلیم سر تا پاید دوستان خاندان او باید
 داشتن صد از آن دم از وفا نصی باید زدن سرخی روی و مال

سکه نام علیست بر رخ دیار دین چون بادست باید زدن بی لای
آن ولی نام ولایت میرنی لایست باید که دانی از کجا باید زدن
مالوای دلائی آن ولی او را هم طبل در زیر کلیم آخر چرا باید زدن
بر در شهر ولایت خانه می باید گرفت خیمه در درازای نام اولیا باید زدن
از زمان نعمت الله منقبت باید بر کف بغلین سید و سها باید زدن
و این عقیده الهی از اصحاب صوفیه که بهره مند از معرفت حقیقی
دارند چنانچه فدوه الحقیقین شیخ نظامی قدس السامی در
سکندرنامه نامی گویند که هر چهار است و که هر چهار میروند
بافضولی چهار بعد علی کرده محکم نم ز عشق خالی نیم همیدون
چشم روشن چراغ ابو بکر شمس عثمان چراغ و درین محل
که اهل تسنن و تشیع بر تقی علی دارند و هر دو گروه بدو ساخته
است اهل تسنن گویند هرگاه فضل داری امیر المومنین علی را از خلفا
ثابت پس در بصورت عفت ایشان لازم آمد و هر که بر صحابه کبار
صلی الله علیه و آله و سلم عصب ظلم است کند از حقیقه رجوع
ظلمی کرده باشد و حق سبحانه و تعالی بفرماند لغت الله علی الظالمین اهل تسنن

نیر گویند هرگاه بر تو فضل مرتضی علی کحی باشد خلفای ثلاثه را از
واجبات است که ظالم انگاری و با ما در طعن و لعن مراقت و منا
عامی تقی علی در جواب فرقتن گوید حاشا که لفظ ظالم منسوب به کسی که
توان اطلاق کرد لیکن در تربیت خلفا و پیروی خلفای اربعه و است
از وقایع نامتسای سری از سر راهی که تحصیل کشف مشکف
نمود و ولی نماید عنایت لم یزلی و سعادت از لی معلوم نه خیار
بسیاری از سر از چینی و آثار لاری است که در خیر افهام عقلا و معنی
او فاد حکما اسکان صورت پذیرفتن ندارد اما عند الله
منسبت منوع و مرتبی رفیع شل و افعه حضرت موسی علیهما السلام
و صاحب فوایح در آواخ کتاب عارف با شیخ علامه الدرب
سنان قدس سره نقل میکند که حقیق عالم است تا در میان
کسی استعداد خلافت دشت امیر المومنین علی ملتفت نشد و چون
قابل این منصب نماند بفرورت قبول کرد و ولایت علم باطن
و وراثت علم ظاهر و امامت علم باطن و ظاهر و معایت حفظ
سلسله ظاهر امیر المومنین بعد از رسد از سلطنت و ارث امام دهمی

بود بعد از آن حلیفه صوری هم شد و صاحب حدیثه خطاب با آن
 کرده گوید: مصلحت بود آنچه کرد علی ترا چرا سال و ماه و روزه
 بود تو بکرنا علی همراه تو زبان فضول کن گویند ماه عصمت از حضرت
 نبی و علمیت در خلاف خلاف خفتن چیست بلکه با امر نصی علی
 هر که گویش من ندارم دوست اگر بدست این عقیده و مذهب هم
 بدیداریم ما رب و قد و محققان خودم جهانیان قدس در غفوط
 خود گوید در باب اسمیه المومنین کرم الله وجهه مردم بسیار مبالغه
 کنند حتی نبی و خدا گویند بغیر و سخاویه و صابیه و غزیه و قصور
 طوائف بسیارند و ذکر جمله اطالقی دارد اما مذهب فرقه باجمه
 است که افضل اولیا و اکمل اوصیا و خیر الشیعه بعد از محمد مصطفی صلی
 علیه و آله و سلم است و ابابکر صدیق و عمر خطاب و عثمان غنی
 و جمیع صحابه رضی الله عنهم رخص اند و نیز در مخطوط مذکور است که
 که روز سه شنبه تبارج میست سوم حبس سخن در خلاف صحابه بعد
 بود مخدوم فرمود از این باب این مالک رضی الله عنه مروی است گفت
 ای سونیا القریب علی قبر رسول الله املت فلو ناسی هرگاه که برادر کرم

خاک را بر قبر رسول انکار کرد و لعلی بخیر گفت متفق علیه است که در
 مرض موت رسول فرمود اینونی بقراط سالت کلمه تا با من گفتند
 بعدی بخیرید کاغذ ما بنویسم برای شما و می که هرگز همراه نشوید بعد
 من درین اثنا عمر ابن الخطاب گفت حسنا کتاب الله ان بدالزل
 قد استمد و جمعه است کتاب را کتاب خدا بدستی که نمرود و حبشی
 پیغمبر در دست می شده چون اختلاف از حد اعتدال تجاوز کرد و فرمود
 فرمود و مواعنی بر خیزد از پیش من حاضری گفت بدعت و ضلالت
 که بعد از نبی صلی الله علیه و آله و سلم پیدا آمد هم از خلاف صحابه بود
 چون در سایل کامیه فضایل اصحاب مذکور شود من مباحثه کنیم تا بر تمام
 جهات ضال اما آنچه در سنن صحیحی گفته ام بسیاران و مجتهدان فقیر معلوم است
 نیز گفت خلافت بر دو نوع است که بری و صغری که باطنی است با جماع
 حکم خدا و رسول هر حلقه اولیا علی مرتضی تعالی دارد و منواله ظاهر میان
 است مختلف نیست و موجب رسیدن خلاف طریقت تا المومنین
 جانب بالمعاینه است که در لایه المعراج سرور کائنات بحره نورانی
 عقل از جبریل علیه السلام رسید ما خدیج بنو اتم درین حجره در آیم گفت

امیر المؤمنین برخواست فرمود پیاپی اگر بودیم حکمی که
 قلوب توین عیسی شمع بنده از خدا شدیم و فرمود
 استلما و هی لک بیوشل له تو برای آبی و او برکت
 امیر المؤمنین پوشید آن سر و صحابه مبارکها و گفتند از آنجا
 که خرقة و بخت شایخ رحیم الله از امیر المؤمنین انجام پذیرد
 چنانچه ثمال نبوت بذات فایض البرکات محمد مصطفی ختم
 شد همچنان کمال لایت بذات عالی صفات علی مرتضی خاتم
 پذیرفت - قصه خرقة معراج در رحمت القلوب موقوف
 شد بر فرید سلسله نبوت و جامع سیرت اهل بیت
 و جماعت که از صحابه کبار و خاندان چهار مشرفینم در مقام سر
 و جهاندار می از اهل بیت نرادم و خلیفه اول خست سادگان
 علوم صوری معنوی در مقام طریقت و معرفت چنانچه اسم
 بعد از اسم مظهر مقدر سبب یقین است در شرح راجعه
 است غایم و این سخن نه مستشده طلبت بهو عیان لایحاج بهان
 بیا نبوت هم نشین چون گفت دست و خلاف چون بجا

امیر المؤمنین برخواست فرمود پیاپی اگر بودیم حکمی که
 قلوب توین عیسی شمع بنده از خدا شدیم و فرمود
 استلما و هی لک بیوشل له تو برای آبی و او برکت
 امیر المؤمنین پوشید آن سر و صحابه مبارکها و گفتند از آنجا
 که خرقة و بخت شایخ رحیم الله از امیر المؤمنین انجام پذیرد
 چنانچه ثمال نبوت بذات فایض البرکات محمد مصطفی ختم
 شد همچنان کمال لایت بذات عالی صفات علی مرتضی خاتم
 پذیرفت - قصه خرقة معراج در رحمت القلوب موقوف
 شد بر فرید سلسله نبوت و جامع سیرت اهل بیت
 و جماعت که از صحابه کبار و خاندان چهار مشرفینم در مقام سر
 و جهاندار می از اهل بیت نرادم و خلیفه اول خست سادگان
 علوم صوری معنوی در مقام طریقت و معرفت چنانچه اسم
 بعد از اسم مظهر مقدر سبب یقین است در شرح راجعه
 است غایم و این سخن نه مستشده طلبت بهو عیان لایحاج بهان
 بیا نبوت هم نشین چون گفت دست و خلاف چون بجا

آخرت مطلب از تطویل کلام است هر کس سلسله سبیل
 سنت عقیده فاسد دارد فتنه اعتقاد خود کند زیرا که ما جو
 مشرجه کنیم درین محل آن عالم تبری می گفت در باره خود
 چه گوئی گفت خروج آن ملعونان مردود و در خلافت آن حضرت
 وجه بعد از واقعه شنیعه حکم شده بود احمد الله علی حسانه که
 گروهی شکوه را آنجا حقیقی و جبار حقیقی بعد از عدل خود یک
 تیره برابر ساخت چنانچه در عرصه زمین یکین از آن فرقه لعین
 موجود نیست بعد از طی تکلمات مذکوره و مقدمات مسطور
 چند از آن ارباب عرفان و صحاب بیان که کلام احسان آن
 شریف شریف از آنی باشد که گفتند رفع مظنه غیبی که اهل
 را در باره اهل تسنن است در غایت سموات و نهائات است
 فقیر گفت هدایت نماید فرمودند از جنس آفات قرآنی و احادیث
 حبیب سبحانی و فضایل که بذات محبوب یعوب السلیمن مصلو
 الکاملین کرم الله وجهه منسوب است و در تصانیف شریف لطیف
 مذہب مسطور است صاحب شوری باید تا از هر کتابی من و من بعل

برداشته مجموعه سازد و از بهر اهمیت کلامی که در باره
 سنت خداوت میری که دوستی او بخدا حدیث نهان محض
 المؤمن حبیب ابن ابی طالب سرنامه دیوان ایمان جمیع مؤمنین
 و نمونه است ثابت میکنند در پیشانی اندازد و گفته اند این را
 باید کامل و سامان با دانش کامل زیرا که این قسم مجموعه بی جمع
 آوردن کتب معتبره انصرام نه پذیرد بلکه بی امداد روح معجز
 المؤمنین و امام الاعلیٰ کرم الله وجهه حبیب الحیا اتمش و است
 سرانجام بکیر و اعز کلام خطاب میگردد که گفتند ما در حقیقت
 انسان قدرتی گریست فرموده که هر گونه امری توجیه مصروف
 معطل و موقوف نگذارد باید که حکم السعوی منی و ان عام علی الله
 سعادت عظمی و عبادت کبری تو موقوف کردی و این بیایان
 فصاحت بلاغت را بتباید عنایت حمدی در نوردی گفته که
 چنین شکر کاری از من ناید بر و زکاری من چون کیم فزون
 این حرف کنانش بگرفت ز طرف بعد از سماع انکسارانی
 خاکسار داشت باثبات نموده بزبان در برابر معنویان این است

التفات نمودند هر که در دست برنا نصیف نیست
 پیش او تالیف چون درین باب خواست شرح و شایسته
 پیش مشاهده افتاده مسالت فاتحه فایضه کردم دست مناجات
 قاضی الحاجات بر آورده قرات فاتحه نموده بمنزل فیوض تالیف
 خود متوجه گردیدند برکت و سیمت فاتحه فایحه دل این پدید آمد
 و آتاجی پدید آمد بطریق مایل و تفکر مطاعه تاتحرک ذرّۃ الابدان
 کرده از خود رقم بعد از ساعتی بحال اصلی باز آمده با خود گفته ای
 کشفی این شایسته غیبی و شایسته از شایسته تالیفی با یکدیگر
 من کل الوجوه از جمیع امور مجهول ساخته مشغول بحصول این معاد
 سرمدی و عبادت ابدی شوی و توفیق یافتن این امر عالی معالی
 خالی از عنایت خاص حضرت ایزد معال شمری بعد از تقریر مقدمه
 مسطور و تذکره نکات مذکوره مال صورت حال آنکه با تمام تمام
 در صد کرد آوردن کتب معتبره کتب تعیبات جامع و مفیدین
 اکثری از نسخ مفیدین متاخرین جمع آورده در سبک اطوار احوال
 آنحضرت کرم الله وجهه بودم که اخوی سزای قره یعنی میر محمد موسی

طویل مقدمه عمره که در سبک برادر محقق است و بحسب احوال و کماکان
 محبوب تحقیقی اگر چه الله در این برکت صاحب نشین
 بزبان اخلاص لسان خصائص گفت ای برادر اگر چه موقوف شدن
 باین گونه امر عظیم از ثمرات سعادت از ای است اما نشنیده اند
 پیر تجربه شیراز چه گفته کس از دست جو زبانه است اگر
 حق پرست رخ ز پرست ملاحظه دارم نه مباد از مجموعین
 این مجموعه مجوده از آنچه تو بالذات متغیری اخوان بهمان مظهری
 کفتم ای برادر بجان برابر الحق سخن عاقلانه و کوه عاقبت اندیشی
 بدستباری الناس الفسوری سخی اما نشنیده اند الاعمال الثبات
 والحمد لله مطلب این بحیف از همه نمودن منافع مرتضوی
 است که از مطالعش خلفای ثلاثه معاذ الله مورد طعن و طعنه باشد
 چنانچه بعضی از علمای اهل تشیع بهین نیست تالیف و تصنیف کرده اند
 و لهذا با معاذ من مدح و ثقیب علی توصیف تعریف هر چهار است
 و اگر معترض بدین محل حکام من تشبه بقوم فهو منهم زبان عبرانی
 آید باینجا نشاء و اردو لکن جواب از شما و در علم و در دست

امیر المؤمنین سید عالم با ایمان نہ در خدا و ست خلفای ثلاثہ رضی اللہ
 عنہم و باعتقاد اہل سنت عداوت خلفای ثلاثہ رفض است محبت
 امیر المؤمنین چنانچہ صاحب تشریح و تفسیر ابن سبکت بد کہ من قال
 حب علی رفض فهو خارج و کافر لان اللہ تعالیٰ اجبہ واجبہ اللہ تعالیٰ
 الصحابہ و المؤمنون جمیعون ہر کہ بگوید دوستی علی را رفض پس او
 خارجی و کافر است زیرا کہ خدا و رسول و صحابہ جمیع مومنان
 دوست دہند و اگر رسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم حجتہ غیب
 صحابہ و است محبت امیر المؤمنین مثل من حب علیا دخل الجنة
 با حدیث فرمودہ و قطب بجز بر فرید الدین گنج شکر قدس سرہ
 در رحمت القلوب مینویسد ہر مریدی کہ یک لفظ از فرمودہ غیر
 بنویسد ثواب ان زیادہ از طاعت عبادت ہزار سال است
 و بعد از وفات معاش اعلیٰ علیین شد پس از اینجا قیاس مذکور شد
 کہ موقی عبادت نوشتن ثواب کرامی پیر پران کانیات کردہ
 اورا در آخرت چہ درجہ خواہد بود و چنانچہ خطب خطباء خوارزم
 ابوالموید در کتاب مناقب امیر المؤمنین کرم اللہ وجہہ و ہر روز

کہ رسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود ان اللہ تعالیٰ اجل
 الخیر علی فضائل لا تخصی کثرۃ فمن ذکر فضیلہ من نفسین ثم ساء بعدہ
 لہ ما تقدم من دینہ و ما تأخر و من کتب فضیلہ من فضائلہ ثم ساء لہ
 استغفر لہ ما بقی لہ من الکتاب اسم و من استمع فضیلہ من فضائلہ
 غفر اللہ لہ الذنوب التي اکتبها بالاسم و من نظر الی کتاب من
 فضائلہ غفر اللہ لہ الذنوب التي اکتبها بالنظر بدرستی کہ خدا
 تعالیٰ عز و جل برای برادر من کہ علیست فضائل جمع کردہ کہ از روی
 اکثر تباری شمر دہ میشود پس ہر س یک فضیل از فضائل
 تصدیق دل ذکر کند اللہ تعالیٰ گناہان آینہ و گذشتہ و باین
 و ہر کہ یک فضیل از فضائل او بنویسد یا کہ یک صفات کند چہ بی
 از ان نوشتہ یک لفظ برجا بود و معصیت سمع فضیل او را کہ فرود
 جمع نمودہ باشد یا مرزد و ہم در کتاب فضائل او بر سر سر کند حق
 و تعالیٰ گناہان او را کہ بنظر آب کردہ باشد یا مرزد و ہم در کتاب
 فضائل او کہ سر سر کند حق سبحانہ و تعالیٰ گناہان او را کہ بنظر آب
 کردہ باشد یا مرزد و نیز در کتاب مذکور از عبد اللہ بن عباس فرمودہ

میرسد علی همدانی از عمر بن الخطاب رضی الله عنهم مرویست
 صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که لو ان الریاض اقلام والبحر مداد
 والجن حساب لانه کتاب احصى فضایل علی بن ابی طالب اگر
 بدستی که نباتات قلم شود و دریاها محیط مداد و جن حساب کنند
 آدمیان نویسنده هر آنکه فضایل مرتضی علی شمره نشود کتاب فضل ترا
 آب بحر کافیت که ترکیبی نیکوشت صفتی شماری و حال آنکه این
 فصاحت عظیم الاستطاعت قلیل الصناعت را چه مجال نوشتن است
 سامی آنرا و راویان کرامی لیکن در سنای نیست که از خوشه چهارمین
 علوم علمای سنت و جماعت باشد اگر بفرص مجال بحال باشد بعضی از
 جهال ضال مولف این مجموعه محمود و منسوب فضل خواهد بود پس این
 تقدیر و ای بر احوال و اقوال راویان و مولفان سلف عصا الله
 من المعصن الزنیم اه اطه الله که ملامتی را عند الله غریبی است عظیم و در
 رفیع مکی از اکابر سلف در عزیمت اهل ملامت گوید ملامتی نه از او گویند
 که بخلاف شرح شریف نبوی کاری کند تا خلق زبان ملامت بروی
 کشند ملامتی نیست که در کاف حق نظر بر رضای خالق حقیقی کرده از

با کس نداند و غریب بسیاری از ایشان و معتقدان احوال کرده
 مال شایخ حرم الله جمعین که لب تشنگان سرچشمه هدایت خست
 ولایت اند بر پیل غنضیل در خیر تحریر آورده اند و در خطای عوین تهور
 طالبان از سهاش ابواب بخت بهرست بر دل ایشانند پس به
 منافع قیامه شایخ و قدوه قطب چراغ انواع کدورت است
 بر جان فرایند هیهات هیهات در باره آگاهی که با حق موند
 چه توان گفت تا خدایین عن فاحش را در عبارت اراعی گفت
 غافل توان نیست نمشی در باب از نسیم طمیران بی خبر نیست
 احوال بدست مال این نوع جهال منافع به شبهه است بعینه و غیر
 چنانچه اکثری از لغات و ادب بر ستم از اسلام معاصی مقام زیارت
 باشد تا بند و حبس بر بنیاز مندی و شکستگی از دیرت زیاده
 اگر ایشان تکلیف گفتن که لا اله الا الله محمد بن الله گفتند از حق
 جان منحرف شد و حقایق باطل و مخرجات باطل و بی خبرند و معاصی
 و در است امید می آرد که در زمان ششمین مروجی از شهدا
 آمده در دلی فضیلت و منافع امیر المومنین علی کرم الله وجهه می باشد

بعضی مسلمان بروید گمان شده نقد ازین رض مفهوم میشود
 این خبر سلطان رسید محضر کرد و آن مشهدی مدح نامه سلطانین
 که در دیباجه کتب دیوان مرقوم بود بجای هر مدوح نام امیر
 نوشته نمود و علمای عهد از راه عدالت پیش آمده گفتند و الله
 تو رسیده عانی و قرار دادند که او را بوزارت خود حقیقت
 معلوم شد همه شرمناک شدند و در قیام ازک اند که کوشش و بند
 خلفای پیشین سید العالمین زنند از مطالبه منافع و فضایل
 خلیفه که کمال خلافت بحکم خلافت بعدی بشونست
 او ختم شده متالم و سادگی کردند سبحان الله چه بیع الله را
 این خلیفه چهارم که کوفی خلافت رسول باو در روز نخستین عهد کرده بود
 که تا تو در جهان باشی من با تو باشم و چون عالم اطلاق بخوار
 فراموشی و امن مراقت از دست نایم و بطفیل و سیت لباس
 بلبس گشته تا قیام نبابت بیا زده فرزند ارجمند و بخت کنیم
 در ربه فرزند آخریت بجای رسانم که علیهم السلام ز آسمان جهان
 فرو آمده بصد جهان آرزو و نمائیم از قصد بمان آن مقصد ای

از و المقصود در مقصودت حقیر رجای منافع بابت عالمین
 متعصبان از و ابراهیم است و جماعت متحرک و اندوخته
 این است مردود هر که ازین بخت محروم لطیف هر چه است
 انچه نماند آن را باید بقیه حدیث اللهم وال من الله و عباد من
 کرده شک ملاست بر حال نیست دل خود در نیجه و خاک سرت و
 غرامت بر سر ابر نیجه معالجه مرمن باطنه که چون شربت خفیه محبت
 نمایند آسیمی پاک کشته بدین چند بیت زبان فصاحت بیان نشاند
 من تحت چار مار مصطفی خادجی کو خون شود زین با جرا هر از
 بگذرد و شل نشد از فرقت مخلص این چار شد با عسکر هم آم
 از این کی شوند این چار از پرده عیان فقر معقده عقیده جمیده و
 ابرار شیخ عطار است که در تذکره الاولیای نویسد نصاف است
 که چون پادشاه دنیا و آخرت محمد مصطفی سبی الله علیه و آله را
 را وانی باید که فرزند آن اورا بجای خود شناسی و او را و
 و صواب و او را بجای خود نماندنی است باقی حقا نه من باشد
 این راه بخود می گویم بار ما گفته ام و بار و ز میگویم که اگر جمع

مناقب مرتضیٰ علی رضت پس انجمن فضل اسعادت ابدی
 سرمدی تصور کرده مصرع شافع علیه الرحمه بصدق دل و جان
 بنایم فلیسدا الشعلان اتی فی فضل و حکم و نور محبت و اعتقاد
 بجناب مستطاب الفاتح کتب کرده ببا نکت بلند از رباعی
 قصیر البیان می دانم تا جان به تنه راه حیدر یوم باقیم
 جمال حیدر جویم خواهم که بهر موی پذیرفته زبان چون ذکر خدای
 حیدر گویم و اسلام علی من التبع الهدی آمدم بر فرستاد
 نه عا بر ضمیمه از باب فضل و صحاب النش و پیش بدین و در
 باد که این مجموعه مجوده مشتمل بر دوازده باب است
 بالخر در بیان نصوص قرآنی که در شان امیر المومنین و امام
 المتقین یعقوب الوصلین مطلوب الکاملین امام المشرقین و امیر
 اسد الله العالم علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه و نازل
 شده و متعلق به آنها در بیان احادیث نبوی صلی الله علیه و آله
 و سلم در بیان مناقب و فضایل رضوی
 در بیان عقود و نکاح علی مرتضی سید الساجده و در بیان علم

در بیان خوارق و طوایف کلمات معجزات
 در بیان زهد و ورع در بیان سخاوت در بیان
 قوت و شجاعت در بیان قوت و کلمات
 در بیان ممکن شدن بر سر خدا و صفت صوری و سنوی
 در بیان انتقال از عالم فنا به عالم بقا و جمیع حصول درجه شهادت
 شدن بذات خدا و نذول و علا و انحصار ابواب بر عدد دوازده
 تبرکات و تمیاضات ارفاده و کونه فضایل آن مجمع کلمات و فضایل
 و در هر باب کتاب مکتوب که در اول عدد حروف کلمه معطی لا اله الا الله
 که بنای دین اسلام بر وست دوازده است و یا علمیه مکرر محمد بنی الله
 که اصل ایمان متعلق به است دوازده حرف است و یا علمیه مکرر الله
 که خاصه خطاب مستطاب انحضرت است بیستم مبارک انحضرت
 الی طالب مولف دوازده حرف ششم نظام معنی از مصالح امام
 محتاج زمانت و زمان عبارت از ساعات است و روز هر یک از این
 نهار و در حال اعتدال دوازده ساعت است و تقسیم محل سبوعه ماه
 منجر در دوازده حجت ششم بحکم آن که در آن عدت الشهور

این عشر سوره کتاب نقد در سالی دوازده ماه است هم طبق
 آیه کریمه و لقد اخذ الله ميثاق بني اسرائيل و نقضنا منهم اثني عشر
 نقيضا و قوم موسى عليه السلام و از دوازده نفر بودند و هم سید کائنات
 علیه و آله فضل الصلوات و اكمل النجات در ليله العقی از انصار بودند
 کس بقابت تعیین فرموده بودند و دوازده هم سباط یعقوب بنیاد
 علیه الصلوات و السلام مقتضای آیه کریمه و من قوم موسی امه یدون
 بالحق و به بعد گون و قطعنا هم اثنا عشر سباطا و از دوازده نفر بودند
 و دوازده هم انحصار امه معصومین علیهم السلام نیز در عدد اثنا عشر
 بحسب احادیث نبوی خیار در صحیحین از جابر بن عمر رضی الله عنه
 مرویست که گفت سمعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم یقول
 لکون بعدی اثنا عشر امیرا فقال کلتمه لم اسمعها فقال انی انما نال
 کلهم من قریش یعنی شنیدم از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که
 میگفت بعد از من خواهند بود و دوازده پسر گفت فایده طبعی که
 شنیدم آنرا پد من گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
 (از دوازده پسر از قریش خواهند بود و در اعلام التوحید است)

که امام زین العابدین علیه السلام از این بزرگوار خود روایت
 که خاتم النبیین با میر المومنین گفت اثنا عشر من اهل بیت علیهم
 السلام علمی و نهی اولهم است علی و آخرهم العاقل اندکی ففتح الله
 علی اهل بیت من و اهل بیت من و اهل بیت من و اهل بیت من و اهل بیت من
 از اهل بیت من که حق سبحانه و تعالی عطا کرده با ایشان علم و
 من اول ایشان تو هم علی و آخر ایشان فایست که منقوح و
 فدای تعالی بر دست او سارق و معارب ارض را و از امام
 جعفر صادق علیه السلام مرویست که گفت رسول صلی الله علیه و آله
 الایم یبعث اثنا عشر اولهم علی بن ابی طالب و آخرهم العاقل خاتم
 و اوصیائی و حج الله علی منی القدر هم مومن و المنکر لهم کافر یعنی
 بعد از من دوازده نفرند اول ایشان علی و آخر ایشان فایست
 ایشان خلفا و اوصیاء و اولیاس اند و حجت الله بر من است
 منکرا ایشان کافر و در ارشاد شیخ سعید از حسن ابن عباس از امام جعفر
 صادق علیه السلام مرویست که میر المومنین علی کریم الله وجهه گفت رسول صلی
 علیه و آله و سلم میفرمود و انما اولیاس القدر فانه میر المومنین

السنه وان لذلك الامر من بعدى على ابن ابي طالب
 عشر من ولده وبعين اسناد از امير المؤمنين مرويت كه گفت
 شب قدر در هر سالي مي باشد و بد رستي كه فرود آيد در آن شب
 انسال و مران كار او اليا نند بعد از مصطفی ابن عباس را
 يا امير المؤمنين كنيتند انواليان گفت انا واحد عشر ائمه محمد ثلثه
 و از جابر بن عبد الله انصاري مرويت كه گفت نجدي النبا
 فاطمه الزهرا عليها السلام رفته در دست مباركش لوحی ايدم كه در
 وي اسمای او صيام قوم بود و شكر دم دو از ده اسم بود و در
 دو از ده وصي قائم است از فرزندان فاطمه كه كسي از
 ائمه شريعت را م دارند و سه از ایشان متهي بعلای اند و در كشتن
 از محمد بن حنفی و رمودات از مسروق منقول است كه با عبيد بن
 مسعود رضی الله عنه در مسجد نشسته بودیم مردی آمده گفت ان مسعود
 گفته است شمار اينچه كه بعد از وي چند امام خواهد بود و گفت آری
 بعد و تقباء بنی اسرائيل و بحسب كلام ملك حليل العلام نصباء بنی
 و از ده نوبت چنانچه در صدر مسطور است

بابر كات قرانی نه در شان امير المؤمنين قدوة السعفين
 الدين مشاوب الكاملين امام المشرق والمغرب
 الغائب ابن ابي طالب كرم الله وجهه نازل شده و با
 بها قال امير المؤمنين كرم الله وجهه نزل اتران اربعه ربا
 فرج فنيا و ربح و خدو و ربح سیر و ربح و ربح و ربح و ربح
 شریعه فی المایم و نزل عیسی بن مریم و نزل یحیی بن یحیی و نزل
 ربح و نزل عیسی بن مریم و نزل یحیی بن یحیی و نزل یحیی بن یحیی
 اعدا و ما و باب ربح و قصص و امثال است و يك ربح و نزل
 كتاب شریعت از دو و مر و نو و بی و ربح است آیات كرمه و ربح
 كه در و نزل یحیی بن مریم و نزل یحیی بن یحیی و نزل یحیی بن یحیی
 شها مرويت كه گفت نيست نزلان مجيد سبحان تعالی ما ربحه
 المؤمنين سران و پشواي ان آیت باشد هم از و نزل
 كه گفت نازل شده اين خطاب ايها الدين اسوا كذا امير المؤمنين
 امير ان آيه بنو عیسی بن مریم و نزل یحیی بن یحیی و نزل یحیی بن یحیی
 و مرويت كه گفت بد رستي كه كرده و نزل تعالی عنات العجا

خطاب مسطفي بنی الله علیه وآله وسلم و در بعضی باب و نه
 مجید و یا دیگر امیر المومنین را که کثرت و کمالاتی به روی عزت که
 گفت و بیاید در شان بیگانه کتاب الله آنچه فرو و آمد در
 امیر المومنین کرم الله وجهه از نه یقه بن ایمان رفی الله
 مرویت که گفت در قرآن خطاب ایها الذین آمنوا اذرنفسکم
 امیر المومنین لب کتاب و موا خطاب بود از مجاهد رفی
 عنه مرویت که گفت امیر المومنین را سابقه آن است که امیر پیشوا
 و سر خطاب ایها الذین آمنوا باشد زیرا که بر جمیع مومنان
 اسلام آوردن سبقت کرده و این روایات همه از صاحب
 احمد بن مردویه علیه الرحمۃ منقول است و بعضی از اینها در اوسط طبر
 و معواقی محرقه نیز منظر در آمده و هم کتب مذکور و از اینها
 منقول است که گفت زلت فی شان علی است یا ایها الذین آمنوا
 در شان مرتضی علی سید آیه کریمه قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا
 و الذین آمنوا الذین یسمون المسلمون و یؤتوا الزکوة و هم را کون یعنی
 مستصرف بیت در شما که خدا و رسول او و آن مومنان که اقامه صلوة

میکنند و صدقه میدهند در آن کج کج و جمیع مومنین مستحق آن
 که امیر مسطور در شان امیر المومنین نازل شده و قصه چنان است
 که روزی سایللی در مسجد منوره و رعی الله علیه و سلم آمده
 استعطا نموده و هیچ کس بوی تیزی نداد سایل است بوی شما
 برداشته گفت یا خدا یا کوا که من در مسجد رسول تو سایل
 و اکنون محروم میروم درین حین امیر المومنین نزد یک نفر رسید
 و نماز بر کوع رسیده بود و باین مانت خضر اشاره نمود
 آمد و کثیری از کثرت خضر امیر المومنین بیرون کرد و درین اثنا
 وحی بر شتر مبارک خیر البشر عید آمد و جبرئیل علیه السلام آمد که
 انا ولیک الله بر حضرت نبوت پناه آورد و حسان بن ثابت
 که مداح رسول بود درین شب شغری گفت از جمله کتب است
 فاست الذی عطیت و کنت را کما فذلک نفس القوم بکبریا
 و در امامی شیخ شهید نور مرقده مسطور است که وزن خلعتی بر شتر مبارک
 و کفیش که از پاهای حمر بود و پنج مثقال و قیمت آن خراج ملک
 و خراج شام سیصد شتر با نقره و چهار شتر با رطل بود و آن کثیری

از طوق حزان بود که امیرالمومنین اورا شسته انگشت را بخت
 رسول آورد و پسر و پسر را میر عطا فرمود چنانچه از قعه مذکور خند
 کس از کابر سلف خبر میدهند ناصر خسرو گوید آنچه علی را در
 در رکوع فروخت ز آنچه همه عسکرها و اهل طائفه حکیم
 علیه الرحمة در حدیقه گوید در قیام و قعود عودا و کرد در رکوع و عود
 جودا و کرد مولوی رومی گوید پاک و منزه از صفات محسوس
 گشته اوندات داده زکوة اندر صلوة الله مولانا علی قدوة
 ابرار شاه قاسم نواری گوید بزرگترین تو آمد و کعبه را
 دادی بدر ویش انگشتی و فردوسی گوید شهباز را
 کرم که گاه رکوع کند برای حق انگشتی ساز گشت طاعت
 جامی در شست بند که در منقبت امیرالمومنین گفته گوید که معرفت
 اناس میا در کلام در تقیمون الصلوة آمد ترا غرازا سلمان
 گوید که بخت مصطفی با و رسمه بر کشید گشت منزل بهر انوار
 تو نفس ناما و رباعیت گفت عیسی او اوصاف ترا در تقیمون الصلوة
 آمد ولایت از خدا طاعتی گوید بسایل و ادخاتم در نماز

معدن جان دل گیره اش چون به خارج از زور و زور حوله
 تعالی و من الناس من یسری نفسه اشتیاء مرضات الله و من
 کسی است که بفروشد جان خود را در راه حق تعالی برای طلب رضا
 او این اکثر در کتاب خلاف که جامع است میان کاشف کثبان
 و تعلیمی در تفسیر خود بروایت عبد الله بن عباس رضی الله عنهما می آید
 که آیه مذکوره در شان امیرالمومنین نازل شده و سبب نازل آن بود
 که چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم شارب کلمه پر و و کار بخت
 امیرالمومنین را قایم مقام خود ساخت تا قرنی که مردم را بر دوش
 پی و او انما یبوء و و یقنهای مردم رو و نماید بنا برین امیرالمومنین
 فرشته سارک سید المرسلین نیکه کرد و شمرگان کرد اگر دسرای پادشاه
 در آمده قصد وی می نمودند خدای عز و جل وحی کرد بحسب میل و سبب
 که من میان شما هر دو بر ادوی داده ام و فرمان چنان است که عمری
 در از ترا از عمر دیگری باشد پس که این از شما زندگانی برادر برادر
 خود چنانکه هر یک گفت با خدا یا من زندگانی خود چنانکه
 میکانیل نردین گفت خدای تعالی فرمود ای جبرئیل و میکائیل مرا شما

مجموعی ابن ابی طالب باشد که میان محمد و او عقد موافقت است
 و او بر فرزندش محمد خواب کرده نفس در اندامی محمد گذاشته و شاهره
 بر زمین برود و علی را از میان محفوظ دارد و فرموده و یا م
 جبرئیل حاسب سر و مکمل حاسب استاده تمام شب محافظت نمودند
 و جبرئیل مکلفت شبارت با و فرمود ای امیر المومنین مثل تو گفتم که
 خداوند تعالی تو بمقامات میکند بر ملائکه آسمان و زمین مولف گوید ای
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم او را از میان حجاب و بجای خود
 خست بار کرد که شب غارتش سردار و بر روز غدیرش منبر و تعال
 کردش تنغ و دوسر و بنفش دختر و با خورش کوثر و این
 است که در دید عالمیان است از انوار عالم جبرائیل علیه السلام
 و مان و او ش لوجه الله و جانداش استغفار و لغزعات الله
 قوله تعالی الذین یفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة فلهم اجرهم
 ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون یعنی کسانی که صدقه میدهند
 اموال خود شب و روز پنهان و آشکارا این است ایشان را اجری
 پروردگار ایشان نیست خوف و غم ایشان را و در تفسیر تعلیمی و آ

نزول و احدی و کتاب محترمی و بیاف این مرد و به و کتاب
 نهج الحق پسند احمد ابن حنبل و صواعق محرقة از عبد الله بن محمد بن
 که آیه مسطور و در شان امیر المومنین کرم الله وجهه نازل شد زیرا
 که امیر در عاک خود بحر چهار دره هم چندی دیگرند شست یکدر هم
 در شب صدقه داد و یکدر هم روز دیگر و یکدر هم در سر و یکدر هم
 خلاصه بعد از آن آیه و الذین یفقون اموالهم نازل شد و حد
 تفسیر حسنی در روضه الشهداء می آرد که بعد از نزول آیه کریمه
 از امیر المومنین رسید المرسلین از امیر المومنین با اخی تر این
 و تصدیق چه باعث شد گفت یا رسول الله طریق عطای صدقه را
 منجی بر من چهار وجه یافتیم با سیرا که وجهی ازین وجه و قبول از
 رب العالمین افتد بنا برین الزام طریقه اربعه نمودم سید کانا
 علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات فرمود ای پورا بطا
 مقصود تو بود یا غنی قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذاتیتم
 الرسول فعدوه و یا غنی قوله صدقه یعنی ای ایها الذین آمنوا اذاتیتم
 آورد و اید بر گاه مناجات میگویند یا مد که در پیش و از ونا

پیغمبر کند باید که در پیش راز و مناجات خود صدقه مقدم دارم
 و واحدی و غیر ایشان از علمای تفسیر آورده اند که اغنیاء اکثر مناجات
 کردند چنانچه فقر و اهل صفا را بحال بحالست مانند و اکثر مناجات
 و استطالت جلوس ایشان اثر مالیت و کراحت در حدیث مدین
 خیر المسلمین مدین و ظاهر کثرت هر چه اهل عسرت و فقر بودند
 خیر روز این آیه مویح و تفریح ایشان آمد که او شفقت این تقدیر
 بین بدی بخویم صدقات معینی آبا شمار سعیدند از آنکه در پیش از
 و مناجات پیغمبر صدقه مقدم دارد و قلبی از امیر المومنین بر او
 که گفت چون آیه مناجات فرود آمد حضرت رسالت صلوات الله
 و آله وسلم مرا خوانده گفت ترا دیار یعنی به جهنم میگردانند
 در صدقه دهند کفایت آن ندارند فرمود پس چند گفتند
 جوی آنرا و فرمود بسیار تعلیل کردی و نیز روایت کرده اند که
 امیر المومنین گفت بد رستی که در کتاب خدا آیه است که پیش از من بجا
 آیه عمل کرده بعد از من که بدی عمل نکند و این آیه مناجات است زیرا
 که چون آیه فرود آمد در باطن من یکدیگر را زربود و از ابرو چشم

فرو ختم هرگاه قصد مناجات رسول کردی از این دراهم تصدق نمود
 و اندر اسم نام شد حکم آیه مناجات منویح شد و بعد شفقت
 آیه نشد تفسیر که از عنایت حق عمل آیه بخوی شود و تفسیر او در
 مدارک مطهر است که بعد از زول آیه مذکور هر المومنین از مسکن
 و سوال کرد از جمله یکی است که گفت یا رسول الله الخی انشور و
 الخلافه حقه و انتمت البلی عینی خلاف حقت هرگاه نهی شود
 بنویس قولی اذن و اعیه عینی در میاید و فهم میکنند حقت
 حقیق را کوشی که شنوا و فهم کنند باشد و هیچ تفسیری بر او نیست
 المومنین از آن عهد و عهد در مناجات این مرد و به تفسیر ثعلبی و
 بروایت بریده سلمی مطهر است که رسول فرمود یا علی بدستی آیه
 تعالی فرمود بمن که ترا از یک دارم و دو روز مرا دادم و تعالی و فهم تو
 کنم که تو فهم میایی و در میانی چون رسول با میر ابن سخی فرمود آیه
 مذکور نازل شد و از الحول عرویت که بعد از زول آیه رسیده
 روی رسول امیر کرده گفت بد رستی که در خواستم از حق سبحان
 که اذن و اعیه را کوشی تو کرد اند امیر المومنین میفرمود بعد از این

که می شنید و فهم کردم و یاد گرفتم . قوله تعالى فمن كان مومنا لمن كان
 فاسقا لا يستون يعني حق سبحانه و تعالی بر سبیل انکار میفرماید ای ایها
 که مومن بود و پیغمبر است که فاسق بود پس ایشان را بر آنکه بپذیرد
 و در کثافت و سبابت نون و بحر المنافس صورت که جمهور مفسرین
 متفق اند درین که سبب نون آنکه مذکور آن بود که ولید بن عقبه را
 مادر عثمان بن عفان رضی الله عنه بامیر المومنین کرم الله وجهه منع کرد
 گفت ایست فالت صبی و الله اما بعد فالت لسانا و احدهما یعنی فالت
 باش که تو کودکی و من بخدا اله زبان و لسان از تو نصیب می شود و من
 با وی گفت ایست فالت فاسق یعنی خانی موشلش که تو فاسق هستی
 سبحانه و تعالی از برای تصدیق کلام امیر آیه مسطور در سوره و ولید مذکور
 فتح مکة معظمه از خوف و هیبت شمشیر اسلام آورده بود چون عثمان را
 عنه بر سر خلافت نشست او را و الی اوفه کرد انید و او بعد از آن
 خمر شغال بود حتی که طوبی در منی از روضه با دعا و راجع بکشت او نمود
 بعد از سلام روی بومنان کرده گفت اگر خواهید خیر و نفع در دنیا و آخرت
 که بوفیق رفیق من گشته بود بوفیق که در عین امانت در او و از بوی خمر

پدید منقذ لید ظاهر کردید و بهیچ بخت از غلوت کوفه مغرول نشد
 در رفته که جانب غربا بعد از او و است مرد و مغان بن عثمان
 مطابق حال شعری گفت ازل الله کتاب العزیز علی
 و الولید قرانا فبقی الولید من انفسا و علی هو ایمانا لیس من
 مومنا عرفه کمن کان فاسقا خوانا سوف بحر الولید حر فاوا
 و علی لاشک بخیر خبانا فاعلی ملقی الذی العرش علی و ولید علی
 نهال انا معنی است اول نازل کرد و الله تعالی کتاب عزیز را بر
 علی و در باب ولید قرینه یعنی لایق آن معنی است و ولید پس هم
 ولید از انفس و او می باشد امیر المومنین ایمان را معنی است
 منبت المنس که بشما خدا را مثل منی که فاسق و حیانت ننماید
 معنی است چهارم زود باشد که جزا داده شود و ولید غم و تشویش جزا
 داده شود و تفسیر مشک بهشت معنی است پنجم پس مرخصی علی مائة
 نرده شود و نزدیک عرش عزت او ولید و ولید مائة نرده شود
 و در اینجا خبری را مولف یاد قصه شربت خمر و ولید که در سکه خا
 شد در اثر تواریخ من اعظم او و روضه الاحباب پس تفصیل به مسطور است

اهل اسلام فرض شد روز برای سر دین خویش حاجی باز
 ز خاک پاکی جو اند و ال من الله زول عداوت او و در آن روز
 ز تیغ نطنی خرم دمن عاده و نیز در صاف این مرد و این
 مامون عبیدی مقول است که گفت ای و جهبا دمن مایل برای حاج
 بود ما به کام که از ابو سعید خدری شنیدم که میگفت بهات بهات
 مردمان مامور شدند به شش فرض به پنج عمل نمودند و ترک
 از جهالت کرده بر راه فطالت افتادند مردی پرسید که آن پنج
 فرض کدام است گفت کلمه طیبه و صلواته و زکوة و حج و صوم و زهد
 گفت که هست آن یکی که ترک کرده اند کف ولایت علی بن ابی طالب
 آن مرد گفت بد رستی که مردمان کافر شده باشند که ولایت
 مرتضی علی بن جاسا و رده اند ابو سعید رضی الله عنه که مراده
 باشد سرمایه زندگانیم حب علیت پیرانه شادمان
 حبیت حاجی سوئی کعبه نیست من سوی کعبه چون کعبه دلم
 حب علیت پروانه انوار جمال علی ام دیوانه سرار کمال
 علی ام از جمله مجابان بریده کشتی و الله که طالب وصال علی ام

قوله تعالی الیوم کملت لکم دینکم و تممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام
 دنیا یعنی امروز تمام گردانیدم دین شما برای شما و تمام کردم نعمت
 خود را و راضی شدم شما را بدین اسلام هم در ریاضت این مرد
 از ابو سعید خدری مرویست که فرمود اند این آن که گفته بود خدر
 خم در زمانی که سید المرسلین است امیر المومنین کوفه بر پشت
 نزول گفت الله اکبر با کمال دین و تمام نعمت و رضای پروردگار
 بر سالت من و ولایت علی انکس که معصی نخواستن بارت نکس
 دلش خزینه بر است انکس که جمع مومنان بر دست سلطان
 و کونین حیدر کرار است یکتائی و یاکلی بخدا می رسید سلطان عالم
 بقا می رسید محبوبی و معصومی رسید شاه جهان بر نعمتی می رسید
 قوله تعالی جعلکم امتا یه الحاح و عمارت المسجده طرام لمن آمن بالله
 الیوم الاخر و جاء به سید الله لایستون عند الله واحدی در آسمان
 نزول آورده که امیر المومنین علی و عباس بن علی بن شعیبه بن عثمان
 عباس گفت من صاحب تقایه ام یعنی آب آون بجایان تقایه
 وارد و طلحه گفت من مجاور خانه کعبه ام و متعاج خانه بدست من است

المؤمنین گفتند انما که چه میگوید بد رستی که من پیش از شما به رسول
 غار گزارده ام و من صاحب جهاد الکفار حق سبحانه است و
 فرستاد و تفسیر آن مذکور است چنین است که آیا کرد انبیا اب اول
 و عمارت برون مسجد حرام را بچو لسی که ایمان آورده بخدا و روز
 آخرت و در راه خدا جهاد کرده این صفت نزد خدای تعالی بر
 میشود و بعد از آن جهت از دیار بیان فرمود و الذین آمنوا و جاهدوا
 و جاهدوا و بسبیل الله باموالهم انفسهم اعظم درجه عند الله و اولی
 هم الفایزون ششم هم بر حجت نه و رضوان و جبات لهم بها
 مقیم خالدین فیها ابدا ان الله عنده جزا اعظم یعنی انما
 آورده اند و مهاجرت و جهاد کرده اند و در راه خدای غر و حل عالمها
 و انفسهای خود درجه ایشان عظیم است از دیگران نزد جن و ایشان
 فایز و رشکارند مشرود و ثبات میدهند بر دکار ایشان بر حجتی
 حضرت خود و بر رضوان خوشنودی و جبات و لذات که ایشان را در
 نعیم عظیم و حال انکه ایشان در آن جبات همیشه اند بد رستی که نزد
 الله تعالی آمده بزرگ حاصلست احدی بعد از بیان اراده آن
 مذکور

گفت الله سبحانه مرضی عنک را در دعوی خود صادق و
 و برای او بایمان و مهاجرت کواهی داد و مرا و را از رتبه
 نمود و بستود و منزلتش رفیع و بلند کرد ایند باب الحجت در شان
 او فرود آورد و رتبه اش بجای رسانید که بعد از نبی هیچکس
 رتبه نرسد قوله تعالی انی جاعلک فی الاما مال و من
 قال لا ینال عمدی الطالین یعنی رب العزت با برسم خطاب میکند
 و بر سبیل الصطفی و نشان میفرماید بد رستی که من ترا امام
 و سابق خلایق گردانیدم ابراهیم علیه السلام از حضرت بحون
 مسالت نمود که ذریه و فرزندان مرا هم چنین گردان خوا
 عمو و پیمان من که امامت و خلافت است میرسد بان فرزندان
 که بت پرست باشند حمیدی از عبید الله بن مسعود رضی الله
 روایت کند که سید المرسلین در شان نزول این آیه فرمود که
 دعوت و مسالت ابراهیم که درجه اورد و منتهی شده و با ما می
 که هرگز پیش نیست بجا آورده بنابرین حق سبحی نه مرا پیغمبر مسل
 و علی اوصی من قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا الله وکونوا

روز قیامت و بعضی بر آنند که مراد از مکان موعود در جنتی
معیت قرب شود دست و بعضی معیت مکان و منزلت قرب
و شهود گفته اند بحکم من حب تو ما فو منهم قوله تعالی انما یر
الله لیدهب عنکم الرجس اهل البیت و تطهرکم تطهیرهم در حدیث
محرقة می آید که جمیع مفسرین بر اینند که آیه مذکوره در شان علی
مرتضی و سید الهنا و حسنین نازل شده و از امام سلمه رضی الله
عنه مرویست که بعد از نزول آیه مسطور در شهر و صلی الله علیه و آله
و سلم چادر خود بر ایشان کشیده گفت اللهم هؤلاء اهل بیت منی
اذهب عنهم الرجس و تطهرکم تطهیر یعنی با رخسار اینها اهل بیت منی
و در کردن ایشان رجس پاک گردان اینها را پاک گردان و در پاک
فرموده الامن اوی قرابتی فقد اوانی فقد اوانی یعنی انا و اهل
بیت هر که اید اکنه اهل بیت مرا پس تحقیق آید اگر چه باشد مراد به اینها
گروه است مرا پس تحقیق آید اگر چه است خدا را و بروایت دیگر فرموده الله
نفسی سید لا یومن عبد لی حتی یحسینی و لا یحبنی حتی یحب فی قرابی و یحسینی
جان من بعد قدرت است که ایمان بیاورد بنده بمن تا دوست من آید

مراد دوست ندارد اهل بیت مرا و در حدیث مسلم و مصباح مشکو
از امام المومنین عایشه رضی الله عنها و در تفسیر تعلیمی و فصل الخطاب
این عباس و معالی مرویست که بعد از نزول آیه انما یرید الله الذین
یخرجون من دینهم و یخرجون من دینهم که میر المومنین علی و اهل بیت
و حسنین بعد از ایشان را و در زیر آن جا و بشماره آیه مذکوره و
منور قوله فممن جاک فی من بعد ما جاک من العالم
تعالوا اندع انبارنا و انبارکم و نساونا و نساکم و الفساد انفسکم
بیت من یجعل لفرقة الله علی الکافین و در تفسیر سنن ابی و در حدیث مسلم و
مصباح و مشکو و ارعده و فاص مرویست که گفت چون آیه مسطور
نازل شد سید ابی امام مرتضی علی و فاطمه و حسنین را بطریق گفت
اهل بی منی و در حدیثی محرقه و کشف ریحی مسطور است که نیست
دلیل قوی بر این بر فضیلت آل عبا و مراد از آل عبا مرتضی علی و فاطمه
و حسنین اند زیرا که رسول بعد از نزول آیه اینهم مبارک در یک
امام است در پیغمبری دیگر امام حسین پیش و مرتضی علی و فاطمه را
جا و ابی پس در آیه شد که حق سبحانه و تعالی مرتضی علی و فاطمه را

و اولاد و ذریه اورا با نسا و انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 یا فرمود **قوله لی ان الله و ملائکته یصلون علی الذین**
اتوا صلوٰة و استاٰتوا یتیم یتیمی یعنی برستی که الله تعالی و ملائکته صلوات
 برستی ای آنکس که ایمان آورده اید صلوٰة و سلام رسید برتی
 هم در صواعق محرقه رکعت دوم است که بعد از نزول آیه مذکور به جا
 گفتند یا رسول الله تعلیم کن بآله چگونگی صلوٰة و سلام و ستم تو
 فرمود بگو **اللهم صلی محمد و آل محمد و روات عالم المم** برستی
 از رسول چگونه صلوٰة و ستم بر تو و اهل بیت تو فرمود بگو **اللهم**
صل علی محمد و آل محمد راومی گوید یا رسول و جواب سوال موجب
 قطعی دلیل ظاهر است بر اینکه امر بصلوٰة بر اهل بیت و بقیه آل مراد
 منقول است که یکی از صحابه و علی آل محمد کتب آنرا فرمود من
 بینی و بین آل علی بنی هاشمی **قوله تعالی سلام علی آل سبن هم در**
محرقه مسطور است که تحقیق نقل کرده اند جماعه مفسرین از ابن عباس که
 مراد از آیه مذکوره سلام بر آل محمد است و بعضی برینند که مراد اساک
 پیوست که ایاسین بر آیه است چنانچه میکان و میکانس اما قول اول

اصحت **قوله و تعالی و ملائکته یصلون علی الذین اتوا صلوٰة**
الله تعالی عذاب انکما صحت که تو در آنها با شتی هم در صواعق
 محرقه می آرد که مراد از است فیهم اهل بیت است و اهل بیت فانی
 اهل زمین را چنانچه آنرا در فرموده **النجوم المان لاهل السما و اهل**
الان لامتی یعنی چنانچه اهل سما بوجود و نجوم قائم اند چنان اهل زمین
 بوجود اهل بیت من علمهم تمام و است **قوله تعالی**
و سوف یعطیک بکفرتی یعنی حق سبحانه و تعالی بحسب خود
 احسان میکند و میفرماید که عطا خواهد کرد هر آینه ترا ای محمد
 تو انقدر که راضی شوی بهم در صواعق محرقه مسطور است که قطعی
 ابن عباس روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت
 کرده بمن پروردگار من آنکه هر کس اقرار بتوحید خدای عزوجل و
 من و بولایت علی و فاطمه و حسن و حسین که ایشان اهل بیت منند
 هر آینه او را عذاب نرود و نشود روز قیامت **قوله تعالی**
الذین آمنوا و عملوا الصالحات سبب جعل الرحمن و اهل بیت
 که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند زود باشد که حضرت

خلق کند برای ایشان محبتی در مناقب خطیب از ابن عباس رضی الله
 عنهما مرویست که این آیه در شان امیر المومنین نازل شده که
 العالمین برای او در دلهای مومنان محبت مودت آفرید
 و این مردویه در مناقب خود از برای ابن عباس در روایت
 رسول صلی الله علیه و آله وسلم یا میرفت یا علی الله هم اجعل لی عهد
 و اجعل لی عهدک و اوا اجعل صدور المومنین مودت و محبت
 الایه عیسی ای علی بگو بار خدا یا بگردان برای من عهد و محبت
 و بیافزین برای من در سینههای مومنان مودتی پس نازل شد
 قوله تعالی و قوفهم انهم مسؤولون عیسی در قیامت فرمان آید که خدا
 را استناد بکنند بدیانتی که پرسیده خواهد شد در مناقب ابن مروت
 ابن عباس در سند احمد بن حنبل از ابو سعید خدری منقولست که از خدای
 خواهد شد دوستی علی ابن ابی طالب در نزد و پس الاخبار از ابن
 و ابو سعید خدری مرویست که رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود
 معنی قول حق تعالی لیسألون عن الاقرار بولایه علی ابن ابی طالب سوال
 کرده شوند از اقرار کردن بولایت علی ابن ابی طالب موفف گوید

از کتب احادیث بنظر در آمد و که حجج و براهین و ائمه الهی و ارجح
 قاضی بین و سید الشهدا گفتند ما همه معشوق شدیم و شهادت
 لا اله الا الله و اقرار کردن به نبوت تو و ولایت علی ابن ابی طالب
 قوله تعالی ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک
 خیر البریه در مناقب ابن مروت و خطیب خوارزم از زید بن شهر آشوب
 که کاتب امیر المومنین بود مرویست که شنیدم از مرتضی که میگفت
 با من میفرمودند در حالتی که او را بپایه او و بودم بر نیاید و آید
 یا اخی که قول خدا را بگوئی که فرموده بدیانتی که انما لله یحیی و یرزق
 و عمل صالح لیرزقن ان اردن بهتم من مخلوقات اند آن تویی بخوان
 و وعده که من و شیوه من و شوهرت و پنهان می که امیر بر من می باشد
 در آیند و خوانده می شود و حال آنکه پشانه و دست پایی شما نور
 باشد و در یکتا خوارزم و اینست و کبریا بن عبد الله انصاری آورده
 گفت نزد کاتب محمد بن علی الله علیه و آله وسلم میخواستند که بگوید
 علی آمد فرمود بدیانتی که بر او من بگوئی شما آمد بعد از آن بدیانتی که
 گفت بحق الله جان من بدیانتی است که این و مجانب این

در روز قیامت و محبتی تمام در ایمان آوردن بخدا و پیغمبر
و در وفادار کردن عهد و پیمان خدا و پیغمبر و شهادت در قیام نمودن برهان
خدا و عادل ترین شهادت و حق عین و بگویند شما نزد حق از روی آورد
و مرتب جابر گوید بعد از نزول آیه مذکور هرگاه مرتضی علیه آمدی
اصحاب رسول گفتندی جاوید خیر البریه یعنی مدینه منوره و مکه و کوفه
برسد کسی که علی را بپذیرد با او بکوی کاب میوی گشت
در نزد کبریا بخیر از خیم بسیار کس انعام و ثمرات بزرگ است و قوله
تعالی ان للمقیمین فی جنات و نهضه مقعد صدق انکم ملکین الله
یعنی بدستی که پر بنهر کاران در جنات جوی روانند و زمین صدق
در نزد پادشاه بسیار قدرت در منافق این مرد و پادشاه را جابر انصار
که نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم انحاب روزی دخت کرد
فرمود بدستی که اول اهل جنات از روی و خوار علی بن ابی طالب
ابو و جانه انصاری گفت رسول الله تو ما خبر دادی که جنات
حرام است تا آنکه من بجنات بگذرم فرمود بلی اما نه استی که خدای تعالی
غیر و جل را الوهی است از نور و غمزه ای از مایه قوت که بران نوشت است

لا اله الا الله محمد رسول الله و ال محمد خیر البریه و صاحب اللوات
امام العبادت علی ابن طالب جابر گوید چون بنی و ابی را بدین
شمار کرد مرتضی علیه السلام گفت استیماش من خدایا که ما را بطیفس تو ما را
مشفق گردانیدی الله در فرمود و نوشت است و ترا با اخوی هیچ ند
محبت تو نیست بخود کند و بودت تو مستحق نشود و مکر من است
او را همراه بزرگوار روز قیامت ان شاء الله این آیه خوانند و مقصود
ملک مقصد در منافق خطیب هم از جابر مرویست که رسول
صلی الله علیه و آله و سلم بر مرتضی علیه السلام گفت هر کس ترا دوست داشته
تو را که حق غر و جل او را همراه ما در منزه آرام دهد بعد از آن
آیه مذکور تلاوت نمود تا چند خراست و شک و غمی و در
بوسه هر طرف حقان کسی گرفت و بانه از این ای سالک رو
دوستی که این نابرسی قوله تعالی و ابی انصاری
اولیای مقربون فی جنات الله در منافق خطیب است
از این بسیار بود که مرتضی علیه السلام فرمود از رسول بر سر فرمود
جبرئیل بمن گفت ان علیست و محبان او که سالکان و پیش رو اند

و مقربان زود خدا جبهه گرامی که پسان رست قوله تعالى ان
الذين لا يؤمنون بالآخرة عن الشرائط لا يكون يعني تحقق بانگاه
ایمان بقیامت نمی آرند از راه رست برکنارند محدث جبلی
از صراط محمد آل محمد مراد است و این مرد و پیر از امیر المومنین
روایت کند که گفت انما لله بهر نه دارند از ایمان برکنارند از
ولایت تا که صراط مستقیم عبارت از ولایت و محبت اهل بیت
قوله تعالى قل لا اسئلكم عليه جوازا الا المودة و التقى یعنی محبت و محبت
با منست خود انگاه من شمار از طاعت و کفر را آورده و خبر
مشرّف ساختم از این غیو ابراهیم کرد و دست اهل بیت در تفسیر مدارک
افضل الخطاب هدايت السعد و اشرف العزم مطبوع است که بعد از اول
آیه مذکوره از خاتم نبی علیه السلام از فضایل او الکلام سوال
که انجا که گشتند که محبت و مودت ایشان بر خاتمی واجب شده از برای
تاکید به نوبت فرمود علیت فاطمه و حسن و حسین علیه السلام
قوله تعالى قل کعبی الله شیهة انبی و منکم و من عنده علم الکتاب یعنی
کعبی ای محمد پسند است حق تعالی در گواه بودن من و شما و انکه من

است علم کتاب محدث جبلی از وی یعنی الله عنده رست
کند که گفت از کسی که علم کتاب است انکس کلام انما لله بهر نه
با بها علی ابن ابی طالب است و تعلیم در تفسیر خود از عبد الله بن سلام
که دانشمند قوم یهود بود و آخرت به اسلام شرف شاد
کند که گفت من از رسول رسیدم کیت انکس که نزد او است علم
کتاب بکلامه حضرت فرمود کیت نسبت خبر علی ترجمه منظومه از نیمه اول
کرد یکی که بگویند کیت علم کتاب در جوابش رسول گفت
نسبت آن خبر علی لم یوریا ب قوله تعالی و بحکم اهل بیت
فاضل صاحبکم و ما غوی و ما یطعن عن الاموی ان بهو ال و حی یوحی یعنی حق
سجانه سواند باید میبندد سبزه زهره و منیر باید بجای آن تار که
فرو افتاد که صاحب شما گمراه نشده و از سر جواد و پس نطق نمیند
و نیست نطق او جز و حی این معاذ مالکی روست کند از این عباس گفت
مطایفه از جوانان قریش در مکّه معظّمه نشسته بودیم و رسول صلی الله علیه
و سلم میان ما بود و کتب سوره فرو افتاد و سر و فرمود که این ستمار
در منزل هر کس افتاده و صی من است انجا که برخاسته و دیدند که

اور منزل فیوض نازل امیر المومنین اماده از فرط جمال نور
 گفتند تو سبب محبت علی کراه شده از آنجمله آنکه گوئی
 النجم اذا هوی نازل شد و در مناقب ابن مردویه از ناحیه عیسی
 مرویست که گفت چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم التوبه
 که در مسجد بود امیر کرد این معنی بر صحابه شایع نمود یکی گفت
 ابو بکر و عمر و عثمان و غیره را بیرون کرد و بجای خود این علم
 آرام داد و دیگری گفت در تعظیم و رفع منزلت او تقصیر نمائید چون
 آنکه ورد است که این معنی بر صحابه دشوار آمد مصلحه عامه خوانند
 چون جمیع صحابه جمع شدند بر سر منبر بر آمده بعد از فراع
 بزبان معرپان فرمود ای مردمان نه من در ناسبتهم
 از مسجد بیرون کرده ام و نه علی را در جای خود آرام داده ام انکاه
 آیه و النجم اذا هوی خوانده یعنی هر چه نطق منیم از قبل و حی است
 نه از هوا و هوس قوله تعالی فان الله هو مولیه و جبریل صلی الله
 یعنی بدستی که خدای تعالی ناصر و یار است و جبریل صلی الله علیه و آله
 مسند احمد خلیل از مجاهد و در تحفه و مشارق از عمر و عامر در مناقب ابن

از ابن عباس و اسما بنت عمیس مرویست که شنیدم از مصطفی
 الله علیه و آله و سلم که میفرمود صالح المومنین مرتضی علی سبب
 قوله تعالی یوم لا یخزی الله النبی و الذین آمنوا معه نورهم سبی
 ای بیسم و با ما هم تعینی روزی که خوار کند حق تعالی رسول خود را
 و انما را که ایمان آورده اند با و و نور ایشان روانه میشود و در شان
 ایشان دوستی است ایشان محدث جنلی آورده که نازل شد این
 آیه در شان امیر و مجانب او و این مردویه از ابن عباس مرویست
 که گفت اول کسی که از حلقه جامه های خست کویا بر جسم علی
 بود از جهت دوستی او با خدای عزوجل انگاه محمد صلی الله علیه و آله
 حبه انکه بر گردیده خدایت بعد از آن علی در آورده شود میان ایشان
 بسوی جنت پس گفت مراد از الذین آمنوا جاء و بالصدق و صدق
 به این مردویه از مجاهد و محدث جنلی از امام محمد باقر و زید الله
 جاء و بالصدق محبت و صدق به علی قوله تعالی یوم لا یخزی الله
 بالقصام و نزل الله انما یخزی الله الذین یزعمون انهم مسلمون و انهم
 سبب بر سفید که بالای مغنم طبعه است و غلط آن را بر بره ستموات و اگر

آراست از همه آسمانها و قادر و مجتار و زبده قدرت کامله خود
 نگاه میدارد و در قیامت او را بر آسمانها افکنند و بر آسمانی
 که رسد آن آسمان را بشکافند و تفسیر حافظی و تفسیر علی بن ابراهیم
 از امی عبد الله مرویست که گفت آن غامی که آسمانها و زمینها را
 المونسین علیست زیرا که مظهر العجایب و مظهر الغرایب است چنانکه
 در دنیا امور عجیبه و غریبه ظهور رسانند و در آخرت نیز رسانند
 قوله یوحنا و من خلقنا الله هیدون بالحق و به بعد لون یعنی
 حلیه کسانیکه آفریدیم امستی و جماعتی هستند که خلق را حق را پندارند
 و هدایت میکنند و بتوفیق حق از راه باطل عدول میجویند و بهم
 حق طریق عدل می ورزند و در بحر الهادف و منافات این مردویه
 مسطور است که زاده ان رضی الله عنه روایت میکند از مرتضی علی که
 گفت تفریق هذا لانه علی ثلاث سبعین فرقه ایشان و سبعون
 فی النار و واحدة فی الجنة و هم الذین قال الله تعالی و من
 الله هیدون بالحق و به بعد لون و هم الذین شیعی یعنی ای شیعیان
 سه فرقه میشوند همداد و دود و در دوزخ میروند و یکی در جنت است

کرد که حق تعالی در شان ایشان چنانچه مقرر و مقرر شده اند
 مجبان من ای که از دل غلبه گشته آفتاب مشعل
 گشته دوستی مصطفی را پیر ساز نفس من را پایا می فرماید
 محمدرحمه چشم دل نمیکند محمدرحمه قطره را بیاکت و حشر
 که نباشد را بهر میرو و میرو و در دوزخ میروید و در دوزخ
 ایمان من محمدرحمه ز زندگی جان من گشت از مهر علی
 و نه هست ز مهرش منور خطیه گوهر من آمد از بهر علی و ام
 آن روایت است آن ولی بنده و حیدر ز جان و دل شده در آن
 بنور دانست حق و جعل شد به دست من و جان حیدر زنده شد
 نام پادشاه زبانه روز نشتر قوله یوحنا و جنات منعبا
 و درع و یخسار و ان یحیی عنان و و در جنت و در دوزخ
 از یک پنج و بن باشند در بحر الهادف و منافات این مردویه
 مرویست که از رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیده اند که
 این اهل بیت میروند از این شیعیان و از این شیعیان
 و احدهم تم قرآن الایه یعنی مردمان در میان خود و میان کوفه و مدینه

ومن و تو از یک در حیم بعد از آن ایه مسطور خوانند
 قوله تعالى ان الله يضل الذين آمنوا وعملوا الصالحات
 تجري من تحتها الانهار عيسى رستی که الله تعالی داخل میکند
 المکان را که ایمان آورده اند و عمل نیک کرده اند بجهنم
 که روانه میشوند ثبوت آنها جوهر این مردویه از جابر رضی الله
 عنه روایت کند که گفت آیه بسند و در شان مرتضی علیه
 و عجله نازل شد در زمانی که باغبی و شبیه مبارزت کرد
 و در شان کفار خوار این آیه نازل شد قوله تعالی ان الله
 قطع لهم ثياب من نار عذاب طریق یعنی پس آنرا که کافر
 شد برای ایشان جامهای از آتش برید شد تا عذاب ایشان
 در آتش سبب باشد قوله تعالى فان منكم من ينهى عن الله
 یعنی حق سبحانه و تعالی بسید انبیاء و مرسلین که او را
 بر و لیکن از ایشان یعنی از منافقان استقام می ستایم در و در
 الاخبار از جابر بن عبد الله انصاری در مناقب این مردویه از
 انبیا علیهم السلام روایت که این آیه در شان مرتضی علیه نازل شد زیرا که

که رسول نبی الله علیه و آله و سلم فرمود و او بعد از این
 و طائمان و او می ستاند قوله تعالی و ان رکعوا مع الزکوة
 یعنی نماز کند و رکوع کند همراه نماز کند و ان و رکوع کنند
 محدث جنبی و این مردویه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت که
 علی گفت این آیه ازیه خاصه و شان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
 علی مرتضی کرم الله وجهه نازل شد زیرا که ایشان اول ما بهم نازل
 رکوع کردند قوله تعالی فالیوم الذین آمنوا من اللغات
 علی الارباب یطرون یعنی در روز قیامت آنما که ایمان آورده
 از مشاهده حال کافران می خندند و بر سر برمای آیه نشسته
 نظر میکنند خطیب خوارزم در مناقب آورده که امیر المؤمنین علی علیه
 خدا از اصحاب علی بن ابی طالب خود بسوی رسول می آمد پس او چهل و سه
 بن منیره و عاصم بن و ایل و چندی دیگر از مشرکان بر ایشان خندیدند
 بنابرین احی سبانه آیه مسطور فرستاد ای سبانه سبانه
 وی بعد از آن هر کس که بیهوش داشت با او بی ترانجا و ان
 با حربه زده به بندکانت و درخ بوش مقام و منزلت و ان که تحت

تو بگانش لطف تو همیشه شامل - قوله تعالى الله رضى الله عن محمد
 او بيا لعونك تحت الشجرة الى اخره يعنى تحقيق راضى الله تعالى
 از مومنان در احسن كه معيت مبارك و نذ با تو در زير درخت خست
 از جابر بن عبد الله انصاري روايت كند كه اين آيه زير درختان
 حدیث نازل شده و در آن زير هزار و چهار صد نفر بودیم ان شاء الله
 علیه و آله و سلم ما فرمود امر و ز شما سید بهترین اهل زمین و ما هم معيت
 كرديم زير شجره بر مرکب يعنى كشت شويم و از دشمن رو بگردانيم ان شاء الله
 كه حق و اولاد درین مردمان بانه امير المؤمنين عليست
 فرمود اما بهم نجا قریبا يعنى فرموده داد با ثبات از فتح نزدیک كه فتح
 خیر است آن بردست امیر بود - قوله تعالى يا ايها النبي حسبك الله
 و من اتبعك من المؤمنين يعنى اي پيغمبر است الله تعالى ان شاء الله
 اتياع تو كردند از مومنان در مطا هر و باری كردن محدث خست
 كويد جمع مفسران متفق اند برین كه مراد از من تبعك علي بن ابی طالب
 قوله تعالى و الذين آمنوا بالله و رسوله اولئك هم الصديقون
 و الشهداء عند ربهم لهم اجرهم و نورهم يعنى انكسافی كه ایمان بخدا و نور

آورده اند ایشانند صدیقان و شهداء و مرثیان را فرمود و نور
 محدث خست كويد آيه مسطوره در شان مرتضی است و در آن
 اول آنی كه تصديق رسالت پيغمبر نمود او بود و تمام عمر پيغمبر
 در جهاد گذراند و آخر بدرجه شهادت فائز گشت قوله تعالى
 و كفى الله المؤمنين القتال و كان الله قويا عزيزا حافظین
 در مناقب خود از این مسعود رضی الله عنه آورده كه كفت ما این
 آيه را در زمان بابرمان رسول صلی الله علیه و آله و سلم حدیث
 می نمودیم و كفی الله المؤمنين القتال بعلی و كان الله قويا
 عزيزا يعنى الله تعالى قوی و غالب است این حدیث
 سورة احزاب من توفيت مولف بويد حدیث لضربه علی يوم الاحد
 خیر من عباد الله اقلین بعد از جنگ مرتضی با عمر و بعد و آيه
 قوله تعالى و جعل لی ان صدق و الا حزين يعنى حزين
 حكایت ميكنند از ابراهيم عليه السلام كه كفت برای من لسان نبأ
 اخبرني زمان يافرين در مناقب این مرد و به از امام محمد باقر عليه
 السلام مرويت كه لسان صدق علی ولي و ولايت او ابراهيم

حدیثی است از امام باقر علیه السلام
 كه فرموده است
 ما را در زمان بابرمان رسول صلی الله علیه و آله و سلم حدیث
 می نمودیم و كفی الله المؤمنين القتال بعلی و كان الله قويا
 عزيزا يعنى الله تعالى قوی و غالب است این حدیث

معروض شد ابراهیم گفت یا خدا یا علی را از ذریه من گردان
 حتی سبحانه طمطمس او را مبدول بوشه خواهمش او بفعل آورد - قوله
 تعالی یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول اذ اوامره لعلکم
 تنجوا ای ایها که ایمان آورده اید اطاعت خدا و رسول خدا کنید
 که خواند شمار ابجری که زنده کند شمار او در صف این مرد و به هم
 امام محمد باقر علیه السلام مرویت که مراد از د عالم لما یسلم و لا
 علی ابن ابی طالب است و یعنی بخواند شمار ابولایت علی ولی قوله
 تعالی یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر
 منکم یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت کنید خدا و رسول
 او را و اطاعت کنید اولی الامر را در صف این مرد و به ازاما
 جعفر صادق علیه السلام منقولست که امیر المؤمنین علی اولی الامر
 باصالت و سایر حکام تبعیت و در تفسیر فخر رازی می آرد که منسب در
 اولی الامر و قول ایراد نموده اند فرقه گویند مراد امراء اندوز
 مره گفته اند علما اما از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که
 ائمه اثنا عشرند که حق تعالی اطاعت ایشان را قرین طاعت خود

و رسول داشته زیرا که جابر نیست هیچ سبب و حاجت اند که
 احدی را علی الاطلاق ثابت نشود عصمت او و اند که طایفه و مثل
 باطن اوست این بود از غلط و سهوا این معنات حاصل نیست در امر او
 و علمای پس متعین ائمه مباد باشند و در کشف الغمّه از جابر بن عبد الله
 انصاری مرویت که چون آیه مذکور را مازال شد گفتیم یا رسول الله
 ما خدا و رسول امید انیم پس اولی الامر چه کسی است که حق تعالی
 اطاعت ایشان را قرین کرده بطاعت خود و رسول خود و هر
 فرمود خلفای من بعد از من اول ایشان علی بن ابی طالب و بعد از او حسن
 و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی که معروفست در تواتر بسیار
 و زود باشد که در بابی او را ای جابر پس گاه به معنی تمام
 برسان دیگر جعفر موسی بن جعفر و دیگر علی بن موسی و دیگر محمد
 ابن علی و دیگر علی ابن محمد دیگر حسن بن علی دیگر هم نام و به هم
 من محبه اندک الاضاحی محمد بن الحسن که منتهی کند من سبحانه بود
 او شارق و مغارب روض را و او غایب شود از شیعه او را
 خود جابر گوید من گفتیم یا رسول الله زایا باشد شیعه او را

از و در غیبت او فرمود بخی الله مراد برستی بخلق فرستاد که نشان
 مستغنی کردند بنور او و شفعه شوند بولایت او در غیبت او ای
 این را از مکنون سحر الهی است و مخزون علم نامتناهی او
 باید که مخفی و ارید از ناخرمان پس این دلالات و روایات
 این معنی است که مراد از اولی الامر ائمه هدی اند که امامت و
 ایشان ثابت است بجمیع مبدء بر علو بیت و عدالت ایشان
 قوله تعالی قلک یارک بعضی است الیک ضاق به صدر
 ان یقولوا لولا انزل علیه کتبه او جاور معه ملک انما انزلت فی ذلک
 علی کل شیء و کمال معنی مکر تو ترک کنند بعضی امور و جوی او
 و آنند بسبب گفتن منافقان که چرا از آسمان کتبی فرو نرساند
 نشد بر محمد و یا خود فرشته همراه از آسمان نیامد توان محمد
 بخیر تر و نپند دهند نیستی و خداست بر هر شیء کار فرما و تفسیر
 بن ابی اسیم و علی ابن علی و فرزندی و منافق این مرد و علم
 الرجمه از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که مصطفی نامتقی
 گفت ای برادر بدرستی که من از خدا عز و جل در خوابم که میان

و تو مولای باشد و محبت انداختن خویش من فعل آمد و مسالت نمودم
 که میان من و تو موافقات کند آن رسول بر من و تو شد و الهام
 که ترا وصی من کند چنان کرد پس مردی از منافقان بود در غیبت گفت
 و است که یصاع از خرما که در مشک گفته باشد بهتر از این است
 پروردگار خود مسالت نمود چرا در خواب نارد فرشته از حق تعالی
 که معاونت و معاضدت او کند بر دشمن یا لایحی که بدان استعانت
 نماید بر فقر و فاقه و شدت احتیاج یا برین حق سبحانه و تعالی
 فرستد قوله تعالی و لما ضرب بن مریم مثالا لاولیائهم من بعد
 یعنی چون عیسی بن مریم را ضرب المثل کردیم و دیدیم که قوم تو ای محمد
 از آن ضرب المثل اعراض میکنند از امیر المؤمنین مرد و لایحی و در
 صلی الله علیه و سلم ما من گفت بدرستی که در تو ای علی مثل رسول
 از عیسی علیه السلام چه عیسی را قومی دوست داشته و محبت او طالب شد
 یعنی من الله گفتند و قومی دشمن داشته و دشمنی او بایست شد
 پس منافقان در غیبت گفتند رسول الله نبی شد برای علی بر سر آسمان
 و آسمانی بغیر از عیسی لا جرم این آیه را نازل شد قوله تعالی و

مانده صد و رستم من علی احوال علی سر مقابلین یعنی بیرون سپارم
 در بندهای اهل جنت بود از کینه و صفات دیمه در اینجا برادر اند
 که بر سر ریخته و باروی یکدیگر دارند از ابوهریره مرویست
 که مرتضی علیه گفت ای رسول خدا کدام یک است دوست نزد تو فاطمه
 آنست و صلی الله علیه و آله وسلم فرمود فاطمه من دوست است از تو
 عزیزتری از وی تا من می بینم ترا بر حوض کوثر بسیار و هم شقی را از
 حوالی حوض دور میکنی بدستی که بر آن حوض ابریهات بعد
 ستارهای آسمان و تو و فاطمه و حسن و حسین و جعفر و علی درخت
 باشید بر سر ریخته و باروی یکدیگر و تو هر دو من بسیار
 محبان تو نیز همچنین در جنت باشند بعد از آن آیه کریمه احوال علی
 مقابلین قرأت نموده گفت نظر نمیکند هیچ یک از ایشان در جنت
 صاحب خود یعنی همه در شاه جمال کمال حلال مستغرق خواهند بود
 قوله تعالی طوبی لهم و حسن مآب محمد بن گفت طوبی درخت در جنت
 و اصل و بیج آن در خانه علی ابن ابی طالب در جنت خجسته که
 شاخی از شاخهای آن درخت درو باشد قوله تعالی و نادی میجا

الاعراف رجال یؤفونهم لیما یحیی فیهم من بعد موتهم اصحاب اعراف
 که ایشان را لیما و نشان می شناسند و اعراف که است شرف
 از امیر المومنین مرویست تا هم اصحاب اعراف هر که ایشان را می بینیم
 در جنت - قوله تعالی ثم اوردنا الكتاب الذین مصطفیان عبادنا
 یعنی بعد از آن میراث دادیم کتاب یکسانیکه بر گردیدیم از بندها
 خود امیر المومنین فرمود نحن اولیایک یعنی ما هستیم و منتجب قوله
 تعالی حسبا الله نعم الوکیل فانقلبوا بجمع من الله و فضل الی
 رافع مرویست که این آیه کریمه در شان امیر المومنین عالی ازل
 شده زیرا که رسول صلی الله علیه و آله وسلم امیر را با خند
 بطلب ابوصحان فرستاد اعراف از بنی خراجه ایشان را دیده گفت
 بدستی که قوم ابوصحان و اتباع او حساب خبک از بهر شما
 جمع کرده اند امیر گفت حسبا الله نعم الوکیل قوله تعالی ان الذین
 سبقوا هم صا الحسنة اولیک عهدا میرون یعنی هر کسی که پیش از
 سابقه نیکوینها حاصلست ایشان را از ما انکسوده از جهنم دور کردیم
 از نعمان بشیر مرویست که آیه مسطور در شان مرتضی علیه کرم الله وجهه

نازل شده زیرا که امیر شیعی این آیه تلاوت کرده گفت من اول
 لسانم که سابقه حسنی ایشان را حاصلست چون ایامه صلوات
 بنماز برخاست و میخواند ایسویان حبیباً یعنی میشوند با ما
 سابقه حسنی حاصلست قوله تعالی فاذن مؤذن انی نعمته
 علی الکافرین اتخذا و ادینهم لواءاً لعلای عینی آگاه گردانید اگاه نیست
 میان زمان که تحقق لغت خدا با دبر کافران که دین خود را
 فرار گرفته اند امام محمد باقر علیه السلام مرویست که این آیه را
 امیر المومنین علی علیه السلام قوالی من جابر الحنفی فله عشر امهات
 هر که روز قیامت احسنه و نیکو آمد او را ده خندان و ده
 خواهد بود و مرتضی علی فرمود الحنفی حبیباً و سیه بغضاً یعنی نیکو
 محبت است و بدی دشمنی ما شیخ ابابکر طایبایی گوید که در خانه
 گریه و منیرل تو و زعفرانم گریه شسته باشد کل تو گریه علی باشد
 اندر دل تو مسکین تو و عیالهای بی حاصل تو قوله تعالی من جابر
 الحنفی فله خیر منها و هم من فروع یومئذ آمنون و من جابر است
 و جو بهم النار حسنی هر که در قیامت بنیکو آمد پس در آتش

از آن یو است و اما که بر حضرت موصوف است و در این اند
 و هر که بدی آید در روز و نزع بروی در افتد امیر المومنین علی علیه السلام
 و جبهه فرمود الحنفی حبیباً و سیه بغضاً من جابر و بها که
 علی و جبهه النار یعنی حسنی است که است که است رسولیم و سیه
 هر که با بن آید حق سیه نه او را در آتش بروی در افتد هر
 و سیه آن علی حنفی و خلد و شربت کوش گریه و سیه
 نافریدی ندای نادر و سیه دوستی علی است آن حسنی که در
 رسالت ضرر دشمنی علیست سیه که هر خبر با است کاشتر
 قوله تعالی و الذین یؤذون المومنین و المومنات یغیر الله
 مقامهم فی سماء گفت این آیه را در پیش امیر المومنین
 شده زیرا که نوری من از این اتفاق اتفاق نموده اندای هر
 سیه و بروی دروغ می استند قوله تعالی و شان و یومئذ
 بعد ما تبین لهم نسبی فخافت رسول اورد و بعد از باط هر شد نشان
 راه هدایت از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که شایسته
 و علی علیه السلام فخافت سقط علی سیه علیه و آله سیه و سیه

مرضی علی کرم الله وجهه قوله تعالی واذن من الله ورضاه
الی الناس نعم الخ الاکبر علی اعلام و آگاه کردن حاصل
از خدای تعالی و رسول او نبوی مردمان روزی که خدای
رسول بری و پیر است از شرکان این مردویه در مقام
جهو مضمرین تنفق اند که این آگاه کردن اشارت است بیک
امیر المومنین علی ابن جبریل که خواند از سوره برات این دعا
بنیان که مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم سوره مذکوره را
رضی الله عنه داده نبوی مکرمه فرستاد که بر کافران
سه روز مرتضی علی را شتر نمود داده روانه کرد تا سوره مذکوره از او
بکار گرفته بر کفار بخواند و فرمود ما مورثه ام برسانید این سوره
که من به ششم یا کسی که از من باشد قوله تعالی و تعرفهم
القول ابو سعید خدری گوید تعرفهم من لحن القول بعض علی بن ابی
البته می شناسی منافقان را در کلمی قول و بدی که آنها را بشناسی
که با مرتضی علی در نزد قوله تعالی حسب الناس ان تیرگو این نبوی
آمناء و هم لا یقننون یعنی آیا مردمانند که متروک و معاند

که گویند ایمان آوردیم و شیطان از موده شود از امیر المومنین
کرم الله وجهه مرویست که من از رسول پرستم چه چیز از موده
خواهد شد فرمود بجهنم و ابی است قوله تعالی و اولی
الارحام لبعضهم اولی بعضی است که از پیوسته من المومنین و المهاجرین
یعنی اولوان رحام و خویشان نزدیک که مومن باشند و مهاجر
هم دیگر را حق و اولی اند و در کتاب اتفاق مضمر است که این در
شان امیر المومنین علی نازل شد و زیرا که مومن و مهاجر و خویش
نزدیک رسول صلی الله علیه و آله وسلم او بود است
بقوت ایمان مدح حیدر بگوید از او ایمان آن نفس است
سرای فضول آن علم دارد و علی را رسول هم می راند و معنی نیم
چشم نیز باشد مرتضی که کرده نیز باشد همه جا
مصطفی جانیش هر دو یک قبله و خروشان دو هر دو یک روح
کابدشان دو و در وفده چوخته و گردون و در ادرجو
موسی و هارون نایب مصطفی بر وز غدیر کرده بر شرف خود
مرا و امیر ای خوارج اگر در غیبت شکست کفر و دین بگو

تو زحل گفست قوله تعالى والعصر ان الانسان احمق
 الا الذين آمنوا وعملوا الصالحات از عبد الله عباس رضي الله
 عنهما مرويت كه گفت مراد از آن انسان نفی خبر احمق
 لعين است و از الا الذين آمنوا امير المؤمنين علي سلمان
 تعالى و تو اصبوا لحي و تو اصبوا لبريغ و صيت كردند با كيد
 حق را و وصيت نمودند با هم صبر را هم از ابن عباس مرويت كه گفت
 بد رستي كه اين آيه در شان امير المؤمنين علي نازل شده
 تعالى و اما من اوتي كتابه به بينه قوله تعالى و يوصل
 فضله قوله تعالى او عو الى الله على بصيرة اما من تبعي قوله فمن
 يعلم اما انزل اليك من ثاب الى قوله تعالى و استبقون الاول
 قوله تعالى و بشرا المحسنين الذين الي قوله تعالى و مما روي
 از امام جعفر صادق عليه السلام مرويت كه آيات مسطور
 امير المؤمنين كرم الله وجهه نازل شده و مولف كوفي در آيه كرمه
 تارك بعض باوحي جميع آيات اما اينجا از منافق طراز الحد
 حافظ احمد بن موسي بن عمرو و يه نقل كرده شده قوله تعالى

في قوله تعالى
 و يوصل فضله
 و قوله تعالى
 و استبقون الاول

حسب الذين اخرجوا ليات ان بقلهم كما الذين آمنوا و عملوا
 الصواب و يحياهم و من آمن و ما يكفون يعني ايا نبي شد اسماء
 ليات و بد بها ساختند انكه كردايم ايشان را همچو انا كه انا
 آوردند و عمل ميكردند برابر در حيات و ممات چه بد نمودند
 ايشان خطيبت نزم در منافق مي آرد كه اين آيه كرمه نازل شد
 در شان امير المؤمنين علي و حمزه و عبیده بن الحارث در غزای
 چون مبادرت كردند جهنم فقال عقبه و شيد و وليد بن عتبة
 قوله تعالى من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه
 قضی بحبه و منهم من مثله يعني از جمله مومنان مردانند كه است
 گفتند و بجای آوردند آن عهد و پیمان را كه با حق تعالى بسته
 بعضی شهيد شدند و بعضی از ايشان مشرکانند هم در منافق خلیل
 مسطور است كه اين آيه در شان امير المؤمنين علي و حمزه و عبیده
 نازل شد و مردان منهم من قضی بحبه عبیده و حمزه و الله
 كه عهده كرده بودند در مسج غزيت تكفند بدشمن و هم دين در هر
 جهاد كردند تا شهيد شدند و مراد از و منهم من مثله و من اهل

است بگویم تعالی بوفون بالند زوخی فون بومکان شرمسفر و
 الطعام علی حبه میکنند و بگویم و سیرا اما نظیر آنچه در فکرم خبر است
 الی آخره یعنی و فانی نمایند زری که در طاعت گفت بدوی است
 روزی که دست محنت و شدت و فانی است و او میدهند بدوی
 ندای غریب و با وجودی که خود محتاج اند بدان طعام و آب و آبی
 در پیش پناه و او خور و سال بیدار او سیر این مطعمان بدان معنی
 یا زبان حال میگویند خبر این نیست که بخور اینم این طعامها را برای
 باری تعالی و نمیکشیم از شما یادش و مکان فانی و نه سیر
 المواجه و حافظی و حسینی مطهر است که در سبب اول آیات نبات است
 بل ای جمهور مفسرین متفق اند که روزی سید المرسلین نجابه مهر
 آمد و این علیه السلام را بیمار دید مرتضی علیه السلام و سید المرسلین
 ندی کنسید تا فرزند ان شما صحبت با بنده ایشان ندر کردند که روز
 روزه گیرند چون حق سبحانی بطنین بر خشد ایشان روزه گرفتند
 و مقداری جو و غنچه کردند آرد کردند و نان نجبه نماز تمام کردند
 و گفتند میکنی بدر خانه آمده گفت یا اهل البیت یا میکنی

مر الطعام دهید که حق سبحانی شما را و اول تعالی خود عیسی کریم
 امیر المومنین نیست بدان میکنی داد و سایر اهل بیت نیز میگویند
 بآب خالص روزه گفتند و در شب طاعت گذرانید و دیگر روز روزه
 گرفتند باز وقت افطار عیسی بدین نه اندام احوال کرد طعامی که بود
 نمودند شب سیوم نیز ایبری بر وقت ایشان رسید آنچه از طعام بود
 دادند و آب افطار کردند شب طاعت الهی بر بردند بعد از آن بزر
 بل ای نازل شد و چندی از اکابر سلف نیز ازین معنی خبر میدهند شایسته
 انوار گوید الا ای شهنشاه ملک کبیر ای الحق بونی مومنان را
 بنص کلام و حدیث جمیع و ای وصی خدا و بنی را ترا می توان خواند
 انسان کامل که مستحق سمی بفر جو کردی و اوصوم بوفون بالند
 شدی این از شره شیطانی بود و طعمون الطعام المکره وادی بمیکنی دیگر
 بجا سیر از انما خاف از خدا گشتی این زیو ما غمنا و افرحنا
 شخ عطار گوید بمیکنی ما از بهر خدا داد خداوند جهان را
 داد پیر هرات شخ عبد الله انصاری گوید آن شبیدی که خدا
 کرد کار کاوان گشت و قلعهها بکشد تا نداد او سه فرسخان چون

هفتده آیه خدش فرستاد مولانا جامی گوید - نوح را عبد اش
 گفت در هر وی سبک شکر آمد مرا در بل اتی با طاعت مرا اندر
 یاد کرد باز در انما یافت خد سکوید خدا میر ما شمی گوید که چه شرفت
 خود را میر و او بسکین و نیم و میر لا جرم آمد ز نعیم عطا در خور او ماند
 اهل اتی سلمان گوید ای برابر کرده از در با حلیت در ویا آیه نوح
 بالذرت بر قوم کوا بوده با ایوب هم در که بر شکست کشا
 جرئل بهره در ره خوف در جا نوح را در شکر عبد اش که گفت
 از برای سبک شکر اندر بل اتی کمال گوید در بای علم و مطلع وین
 یقین خوش بل اتی و مبرج لافتی - قوله تعالی محمد رسول الله و
 الذین معه شد اهل الکفار رحما و پیهم تریم و لکما سجده استغفر فیسلا
 من الله و رضوا اما سبما هم و وجوبهم من اثر السجود و ذلک مثلهم
 التوریه و مثلهم و الانجیل یعنی محمد فرستاده خد است آن مومنان
 که با و بخت و غلط اند بر کافران و مهربان میان مکه مری مینی
 ایشان را رکوع و سجود کنند کان یعنی اکثر اوقات مشغولند نماز و
 من طلبند فضلی از خدای عز و جل یعنی زیادتی ثواب و خشنودی او

در رویهای

علامتهای ایشان ایشان طاهر است از آثر سجده و این صفت که
 شد صفت ایشان است در توبت و انجیل مولف کند در آیه لزمه
 و الذین معه میان اهل تشن و تشن خیاقت بعضی از اهل است
 گویند آیه مذکوره در شان خلفای اربعه رضی الله عنهم نازل شد
 بلکه محبت تربیت خلافت صوری داشته گویند از و الذین معه مراد
 صدیق رضی الله عنه زیرا که با سید ابرار صلی الله علیه و آله و سلم
 در شب غار رفیق چهار نموده و شد اهل الکفار صفت عمر بن
 الخطاب رضی الله عنه چه در مباحثه و مجادله او با اهل شرک اتفاق
 اتفاق و رحما و پیهم و صف عثمان بن عفان رضی الله عنه که او مومنان
 و صفت جمله رحم بود چنانچه مشهور و معروف و تربیم کما سجده تا ان
 بیان حال مر قرضی غلیت کرم الله وجهه که اکثر او فاش بود باقی
 و عبادات میکرد شب بمرتب که هر شب بر از یکبر احرام از خلوت و یا
 بسمع خادمان علیه غایبه شش میرسد و با اعتقاد اهل تشیع از و الذین
 معه نامثلهم فی الانجیل در شان امیر المومنین علی نازل شد و هم از کتب
 معتبره اهل سنت مجتبهای طاهر و دلایل با بره بر نیل شده آورد

بموت رسانند که از والدین مراد ذات عالمی صفات است
 زیرا که اول کسی که با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز گذارده
 او بود چنانچه در کتاب صفوة الزلال هم از امیر المومنین مرتضی
 گفت فضیلت مع رسول الله سبع سنه قبل ان یلیا احد اوصیای
 احد و در صحیح ترمذی از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که گفت اول
 من صل مع النبی علی بن ابی طالب غیر ازین شرف قرب نیست و یکی
 که بحسب ظاهری و باطن امیر المومنین را باست الهی است پس
 از اهل بیت عظام و صحابه کرام را در ان مشارکت نیست چنانکه در حدیث
 گفت ما و علی نور این بدی و الله طیبها بیح الله ذلک انور و بعد
 قبل ان یخلق آدم اربعه عشر الف عام الی آخره بخیرین معنی است و گویند
 چون مهر متولد شد رسول او را غسل داد و در کنار گرفت و باز
 در دهان ببارید و او را اول خبری که امیر سنا و اول خود لعاب مبارک
 رسول الله است چنانچه در ثواب البیوت می آرد که روزی بزرگتر
 پیر سید از من ما و رای عرش که در میان دو پهلوی من علوم مبارک
 و این از اثر لعاب خیر البشر است و سخنان در کنار فیض انوار سید را در

می یافت تا هنگامی که سیده السیده ابوی زاده حجره معین
 و در نامی غزوات علم سید کانیات بدست او بود و در آخرت
 الحمد نیز بدست او خواهد بود و در سلسله المعراج همراه بود و چون
 در میان صحابه دوم مرتبه عقد موافقت نمودند که اینها را بهر دست
 با خود عقد اخوت بست چنانچه مکتوبت فرمود است اخوی فی الدنیا و الا
 فبیت ما اذیک روز زمان شکستن میان بر و شش مبارک
 بود و در وقت بهایله میرا همراه بود و آنرا در ابعاد رحلت غسل داد
 تکفین نمود و بقبر آورد و اول تخفیم که بر خبازة پیغمبر نماز گذارد
 آخرین کسی که از قبر مبارک بیرون آمد او بود و شد علی الکفایت
 و صفات غایب البرکات است زیرا که آیه مذکور در عزای خیرین
 بعد از فتح نازل شد و سبب ال در کل تغایر و صحاح سته مشکوٰۃ
 غیره چنین منقولست که آنرا در صلی الله علیه و آله و سلم که بر نه او بکشته
 و دو دفعه عمر بن الخطاب را بت و علم داده با جمعی از صحابه کبار
 کرد و ایشان بهیچ نوار آوردند پس آنرا فرمود لا یطین الراه غدا
 رجلا کرار غیر فرار یک الله و رسوله و بحمد الله و رسوله و رایت نبوت

بدست حق پرست امیر المومنین داد و روانه فرمود و آن فتح بزرگ
 شد و در شروع لایحه آمد که امیر را اگر از آن روز خوانند که تکرار
 حمله بر کفار کردی و فرار نمودی از اینجاست که صاحب ته لار و خ
 گوید شیر مردی که در هیچ جا ندوی نشت نداد و شیری که نه شبح ندو
 آن پردلی که یک لغو کشار داد و باره میکرد و نه قدری که یک حمله
 قلعه را دو باره می افکند و آیه کریمه و کفی القدر المومنین تعالی که در
 شان امیر در جنگ عمر و عبدنازل شده بود و در مسطور کشته شد
 این معنیست که مراد از ارشاد علی الکفار امیر المومنین ^{و گویند}
 رحما و منیم نیز توصیف است و لا صفات امیر است و صف همان
 عفان رضی الله عنهم زیرا که از فرط محله جسم او خالفت و عمارت
 میان صحابه و مومنان بکدی رسید که نبرد بلبید لقمه الله علیه دعوی
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم نموده چه ظلمها و ستمها که بر این
 معصومی باز و نهیمه خدای از دوستی مروان حکم که رو کرد به ^{و تقطعت}
 و شجین رضی الله تعالی عنهما بودند که او را وزیر امیر خلافت ^{و رسالت}
 ساخت و معاویه را حاکم شام و ولید بن عقبه را که شریک خروفت

اشتغال داشت و الی گویند که امیر از ری گوید سلطان را بایستد
 بر مردم حمله سازد که از نفس و در نه بر نیاید و بی سر سروری را نیاید
 و مردان مذکور با برانها بر معاشی عیش از غنای با همها و مثل از
 بر در بختن و پیکناه بر قتل محمد بن ابی بکر رضی الله عنهما اندام
 علی بن العباس و ابی فخره رجایی رسانیده الله رحما و منیم
 خلیفه را شهادت بخانه مشهور است و در اثری از کتب معتبره مذکور
 مسطور است پس بنابرین رحما و منیم خاصه و صف امیر المومنین است که
 منبر است و فی و زری بر سر خلافت صوری جلوس نموده بدستهای
 بر طرف کرد تا بود و در بار و جوفها را نمود و چون اهل بیت کتیف
 نمودن طعام کردند و فی مایه و ارم مبارک در غایت کیمی از نه
 باشد و نمی میر باشم در تفسیر حافظی در شرح سوره فاطه مسطور
 که روز جمعه امیر المومنین بر منبر خطبه میفرمود و جامه کهنه بر تن
 و بر دشت و بایند امیر خرمات شیری از دست عبد الله بن عباس
 بخارا آورد و گویند منی مناسب است و در مال امیر از آن حضرت تمام
 دریافت و بر اراده شش شرف است به فرموده بزرگوار که خدای

رفته بر رفته و در اندام که از دوزنده آن مفضل شد علم علی را
 باریت زینت نیاید کار که کل او حارست و خوش نشمارد
 چگونه شاد باشم بلبه ای که در اندک زمانی گستر آید و معوض قمار
 آید و چگونه سیر خورم که در ولایت حجاز شکمها کرس بود
 سان را ضعیف شوم که مومنان مرا امیر خوانند و مقصدای خود را
 و در دشواریا با ایشان شریک باشم و از عدی بن ثابت
 که گفت امیر المومنین در زمان سید المرسلین و جامه سطر خنده
 قنبر رضی الله عنه را خیره کرد اندک فبر یکی از آن دو جامه
 و دیگر را امیر در پوشید و در روضه الشهدا می آرد که در زمان
 خلافت امیر المومنین از بصره تا سواد عمر قند در تحت تصرف و اما
 متواضع بود که در بازار کوفه پیاده راه میرفت و مردمی که گویا
 دنیوی شغال شدند از امیر خود واقف گشته چون بروی انبوه
 کردند می گفتی ای مومنان علی راه دهید چون مردم او از دوز
 را استماع می نمودند راه میدادند و چون در معنی ترسیم رتعا
 سخن را تا آخر که با اتفاق علماء و فقیهان در شان امیر است مسلمین میر

دلالت میکند که از والدین مومنان اسلام و الانجیل نام در شان امیر
 نازل شده زیرا که حق سبحانه میفرماید می بینی ایشان را رکوع
 سجود کنندگان می طلبند ففعلی از خدای و علامتهای ایشان در
 رویهای ایشان هویدا و ایشان را است از اثر سجده و این صفت که مذکور
 شد صفت ایشانست و در تورات و انجیل و حال آنکه در تورات و انجیل
 نام هیچ از صحابه عظام رضی الله عنهم ثبت نشده بجز نام نامی شاه
 که در تورات ایلیا و در انجیل شطیاست و اگر درین محل معتبر ضعیف زبان علم
 گشاید که از والدین مومنان آخو همه صیغ جمع واقع شده برگزیده
 چگونه است آید جواب آنست که از جهت تعظیم حق سبحانه و تعالی خود را
 چنین باید کرده چنانچه در آیه کریمه انما ولیکم الله و رسوله و الذین
 الذین گفت حال آنکه درین آیه خلاف راه نیست چرا که بحکم خبر
 المومنین در رکوع صدقه نداده و چون التلایه المنع من الصریح
 عرب است بنا برین حضرت یحون کلبایه و اشارت مسلم شده تا
 هر که از سعادتمندان ازلی بود بمقصد اصلی راه برده و فانی گام
 بداند و آنکه شقی الاصل باشند بمطالبت سرار نهانی پی برده بتلاش سعاد

آشته در حجب نفسانی طماننازی اند و اگر خواهم با وجود دلائل مکتوبه
 رعایت صنعه جمع کنیم پس بقول اهل سنت از و الی شریعت آفر
 چگونه بر یک یک فرد صادق آید بنا برین بگوئیم برشان آمانگردد
 غرض حاضر بود و در منزل شده برین تقدیر هم نسبت بامیر المومنین
 بالا صاله است و نسبت ببا بر صحابه بیعت چرا که حق سبحانه و تعالی
 علی الکفار میفرماید و در آن غرض اکثر صحابه روی نور را آوردند
 و فتح خیمه بدست امیر المومنین علی شد و این نه شهادت طلبت و عیان
 لا یتجاف بالبیان قوله تعالی مرجع البحرین الی صفا و منها یخرج الانبیاء
 فبائی الا و تکلم المکذبان یخرج منها اللؤلؤ والمرجان یعنی هائیک
 حق سبحانه و تعالی در دو دریای نور را در حالتی که مایه اند با هم میان
 ایشان بر غایت که از حد تجاوز نکنند پس که امین غنیمهای پروردگار خود
 مکتوب میکنند بر می آرد از آن دو دریای مروارید و مرجان و در شرف
 الشیوخ شهاب الدین سهروردی در تفسیر عمده و در زبر و ابیات معبد
 حیر و سلمان فارسی سناد سفیان ثوری رحمه الله علیه سطور است که مراد
 از مرجع البحرین مرتفع علیت و فاطمه از غنیمتها بزرگ محمد مصطفی است

علیه و آله و سلم و زینب و و آخر کان حسن و حسن علیهما الصلوة
 والسلام مولف گوید اگر کسی اعتراض کند که در اول باب حدیث مستور
 شد که آیتانی که مخصوص امیر المومنین است ذکر کرده میشود و حال آنکه بعضی
 مخصوص بذات امیر است بکلمه سر و قبیله بیان و غیر هم در حدیث
 است که چون امیر المومنین مقتدا و پیشوای امت است نزد مثال
 این آیات نسبت بامیر بالا صاله است و بدینسان بالمعنا بقوله پس هم مانده
 مخصوص بآنحضرت کرم الله وجهه بوده باشد
 و ذات فایض البرکاتش را با حسن و جوی ستوده و هر حدیثی که در
 مجموعه محمود و مستور است پوشیده نماند که بکتاب مغیره و جانش
 راوی آن حدیث منسوب کرده شد اگر خطره مذمومه بخاطر نماند
 کس خطور کند آن کتب را بدست آورده بر فو خطره نماید و تحقیق
 و یقین کامل حاصلست که هرگاه احادیثی که در کتب معتبره و مستوفیه
 توارد یافته و جمیع علما و فضلاء عرب و عجم برابر ادش متفق باشند
 بلاشک و اریاب میرسد از ثابته و وضعی و مستثنی بخطاب مستطاب

اصلي قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم كملت انا وعلی نور این دنیا
 مطیحا لیس الله ذلک النور و تقدسه قبل ان یخلق آدم اربعه عشر الفا
 فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور صلیبه فلم یزل یقلعه من
 صلیبه اقره و صلب عبد المطلب فقم قمین فیصر قمین فی صلب
 عبد المطلب فقم قمین فیصر قمین فی صلب عبد الله و قم علیه
 ابي طالب فعلم منی انما منه در کتاب ابوعین ابوالمکارم الحسن
 و نزول السیرین شرف الدین در کتب الشافعی و مناقب خطیب
 خوارزم و مواد میر علی محمدی و سید احمد بن محمد
 جعفر حجه از سلمان فارسی فی الله عنه مرویست که گفت رسول
 الله علیه وآله وسلم ما و علی یک فی ربودیم و آن نور بدرگاه
 طاعت و تسبیح و تقدیس میکردیش از آنکه آدم را بیاورند که
 هزار سال چون آدم را آفرید آن نور را در صلبش تعبیه کرد و
 نزال از صلبی بصلبی منتقل میبخت تا در صلب عبد المطلب فرود
 پس آن نور را در و خروقت کرد قسم مراد صلب عبد الله و نور
 و قسم در صلب طالب پس ازینست من از علی ام - قال

صلی الله علیه وآله وسلم ان الله تعالی خلقنی و علی من نور
 بین یدی العرش لیس الله تعالی و تقدسه قبل ان یخلق آدم
 عام فلما خلق آدم سکننا صلیبه ثم نقلنا من صلب طیب لطن طاهر
 لانهمک فینا حایله الی صلب نوح ثم نقلنا من صلب طیب لطن
 طاهر لانهمک فینا حایله الی صلب ابراهیم حتی وصلنا الی صلب
 عبد المطلب فصار قمین قسم فی عبد الله و قسم فی ابي طالب فحجت
 منه و خرج منه علی ثم اجتمع نور منی و من علی و فاطمه و الحسن
 نور من نور رب العالمین - در صحیح بخاری و هدیة السعید
 جابر بن عبد الله انصار می سلطیست که گفت رسول الله علیه
 و سلم خداوند تعالی مراد علی را از یک نور آفرید بیاورد که
 تسبیح و تقدیس میگفت آن نور خدا را پس از آنکه آدم را آفرید
 به و هزار سال چون آدم را آفرید ساکن شدیم در صلب
 پس تعالی نمودیم از صلب شکم مادرش در میان ما حایله
 آمدیم در صلب نوح علیه السلام و باز نقل کردیم از صلب طیب
 و بنود در میان ما حایله ما آمدیم در صلب ابراهیم علیه السلام ما

واصل شدیم بصلب عبد المطلب پس گشت آن نور و قسم
 قسم در صلب عبد الله و دریافت قسم دیگر در صلب ابی طالب پس
 آمدیم من از پشت عبد الله و علی از پشت ابی طالب بترجمه شد
 من و علی در غاطه و حسین و نورند از نور پروردگار عالمی
 و حدیث مسطور در خزانه الجلالیه باین عبارت آمده مصنفین
 نصف ابی عبد الله و نصفه الی ابی طالب فخلقنا من جرد و علی
 جرد و علی من جرد فالا نور کلها من نوری و نور علی عیسی است
 نور و نصف نیمه از پشت عبد الله جا گرفت و نیمه در پشت ابی طالب
 پس پیدا کرده شدم من از جرد و علی از جرد و پس همه انور از نور
 من و علیست و در تمییدی آرد که وقتی مرتضی علیه پیش مصطفی صلی الله
 علیه و آله و سلم آمد رسول فرمود مرحبا باخی و این عی و الدی و
 خلقنا انا و هو من نور واحد عیسی خوشی و خرمی باز برادر من و پسر
 من قسم بآنکه نفس من بید قدرت اوست که پیدا کرده شدیم من
 و او از یک نور قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم مکتوب علی
 باب الحجة لا اله الا الله محمد رسول الله علی الخ رسول الله

یخلق الله السموات بالنی عام و صبحان الله و هو الله
 که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت نوشته شده بر پشت
 پیش از آنکه حق سبحانه بیا فرزند آسمانها را بدو و برادر سان که است
 الله ملائکه نوشته فرستاد و در حدیث و علی برادر رسول خدا
 قال النبی صلی الله علیه و سلم ان علی منی و انا منی و هو ولی کل مؤمن
 و مؤمنه بعدی لا یوحد منی عینی و عینی الا علی و صحاب و سید و صحاب
 این خبر و مساجیح و سند احمد بن حنبل و مشهور بروایت حبشی و
 که رسول صلی الله علیه و سلم گفت کسی که علی از من است من از علی
 و او و من و مؤمن و مؤمنه است بعد از من او را بکشید و از من
 مرا از علی قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم صدق الله و النبی صلی الله علیه و آله
 ال ایمن و حقیقی مؤمن آل فرعون و علی و هو نساهم و در شرح مساجیح
 محترقه از ابن عباس مرویست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت
 استقامه اند و اول حبیب بخار و دوم حقیقی علی بن ابی طالب و
 همه صدیقانست حدیث مسطور در بعضی از نسخه باین عبارت نیز آمده
 سابق الا هم شمس و کفر و با الله طرفه عین علی بن ابی طالب و صاحب

و موسی بن النبی صلی الله علیه و آله
 سلم با علی است اول مسلمین اسلام و است اول یومین ایمان است
 منی خبر له مارون بن موسی در ابی بن ابی المکارم و زید بن الساری
 بروایت قدوه صاحب عمر بن الخطاب و صفوة الزلال
 بروایت ابن عباس رضی الله عنهم مسطور است که رسول الله علیه و آله
 سلم فرمود ای علی تو نبی اول مسلمانان از روی اسلام و تو نبی اول
 مومنان از روی ایمان و تو نبی خبر له مارون از موسی بن جعفر قال النبی
 صلی الله علیه و آله وسلم با علی است منی خبر له مارون بن موسی بن جعفر
 لانی بن جعفر در صحیح ترمذی و مسلم و بخاری و مساجیح و مشکوٰه و صحیف
 و هدایه السعد از سعد و قاص و زید بن ارقم و در شرف النبی از سماء
 بنت جهم و در مودات از جابر بن عبد الله انصاری و کتب
 علیه آله وسلم گفت ای علی تو از منی خبر له مارونی از موسی بن جعفر
 من پیغمبری نیست یعنی جابجاء مارون در فضایل کمالات موصوف
 الصفات موسی بوده تو با من اینجا مگر مرسته نبوت که مرستی
 قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم ما تریدون من علی بن علی

علی الله

و اما نه و هو ولی کل مومن بعدی در سند احمد بن حنبل
 جوزی و مسند رک حاکم و صحیح ترمذی و مساجیح و مشکوٰه و صفوة
 محرقه بروایت عثمان بن حنین مسطور است که رسول الله علیه و آله
 وسلم چه میخواهد از علی بر سر آنی که علی از من است و من از تویم او
 حاکم و ولی هر مومن بعد من علی آمد ولی هر مومن است
 کن چو مومنان بولی سر و زینب یا چندین فرمود که علی از من است
 من ز علی قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم با علی است منی خبر له
 و الاخره در صحیح ترمذی و مساجیح و مشکوٰه و صفوة محرقه
 فتاوه و بعد از عمر مسطور است که چون رسول الله علیه و آله
 سلم میان دو نفر اصحاب خود برادری داد و مرتضی علی بن ابی طالب
 برادری داد امیر المومنین زید بن اسلم بن جعفر علیه و آله
 و آله و سلم آمد گفت یا رسول الله میان صحابه برادری دادی برادر
 من است رسول الله علیه و آله وسلم گفت ای علی برادری دادی
 و در آنوقت در سند ابن حنبل مسطور است که فرمود رسول الله علیه و آله
 اما ترکید لنفسی نیست اخنی و اما اخوک فان ذکرک احد من الناس

عبد الله و اخ رسول الله لا يدعيها بعدك الا كذاب الله يبعثني
 بالحق يا خير تكليف لا انفسني انت مني بمنزلة مارون من موسى
 لاني بعثك وانت و ارثي عيسى اي علي من تر الكهنة ثم مكرار برای
 خود تو برادر منی و من برادر تو بعد از من اگر کسی ترا یاد کند بگویند
 بنده خدا و برادر رسولم و دعوتی بر او ری من مانند غیر از تو مالد
 و بجای آن خدا این که مرا بجای خلق فرستاده که من ترا اختیار کردم
 خود و تو از من بمنزله مارونی از موسی غیر از آنکه پس از من می آید
 و تو میراث خا منی قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم اولاده
 الامه و رو د علی الخیرین او لهما اسلاما و هو علی ابن ابی طالب در
 استیعاب و ابیت سلمان فارسی صلی الله علیه و سلم مطوب است که گفت
 این بیت که وارد شود بر جوش کوشا و این بیت است از روی اسلام
 و ان علی ابن ابی طالب است و حدیث مذکور هم در استیعاب امامان
 نیز آمده که اولکم علو علی الخیرین او لکم اسلاما و هو علی ابن ابی طالب
 قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم لعلی انت منی و انما انتک در
 صحیح مسلم و بخاری از برادر من غایب است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم

گفت مر علی را تو از منی و من از تو قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم
 اونی علیا چینه الله یوم القیامه یهودیا و نصرانیا و مسند احمد
 مسطور است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت منی که بر بنی عمار
 خدا این تعالی او را جهود یا تر را شمرند قال النبی صلی الله علیه و آله
 و سلم علی منی و انما من علی حیث یلین در اربعین برادر
 ام سلمه رضی الله عنها مسطور است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
 علی از من است و من از یم هر جا که باشیم قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم
 انما انا الذی و علی الخادمی و انما علی منی من دون در و در و در
 از این سعد و در اربعین از این عباس هم در مواذات از جابر زنی است
 عنده مرویست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت منی که بنی سید
 خدا و آیه و علی ثانی و بتو این علی مستدیان بدایت یابند بنی
 رهبر مدنی فرمود که منم مند و علی ثانی با علی باه سید مدنی
 ره نور و هر دو ای نوید حدیث مذکور من غایب است یا از من است
 من رو لکس قوم مذکور قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم انی منی
 لما قال اخي موسی اصل لی و ذرا منی علیا اخي شد و از منی

اشترکه فی امری ترجمه در سند احمد بن حسن و هدایه السعد امستور است
 صلی الله علیه و آله وسلم فرمود بدین شی که من بخیان میگویم که برادر من
 گفت یا خدا یا بگردان برای من از اهل من وزیر علی را که برادر من
 پیش ما قوی کن بوی و او را در کار من شریک ساز قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم لما هری الی التمار او علی که التمار التمار
 الله ابدیه بعلی در کتاب شهاب قاضی ابو الفضل حصی و فضل الخطاط
 محمد یار سا از ابو الطاهر مرویست که رسول فرمود شب مرا بچهار
 بر دندنا کاه و دیدم بر عرش نشسته بود لا اله الا الله محمد رسول
 الله بعلی قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم مثل علی فی الناس مثل
 هو الله احد فی القرآن در اربعین فرمود و مثل جبار مستور است که
 صلی الله علیه و آله وسلم فرمود مثل علی در او میان جانی است که مثل
 سوره بقره در قرآن یعنی خبانه سوره اخلاص اشرف سوره
 چه و ایست میکند بر وحدت ذات و معرفت صفات الهی که شریف
 همه ذوات و صفات است همچون علی در میان خدای فضل او است
 همه کمالات و حمد و ثناء علی قرآن علی رسالت خلق تعالی

نسبت ذات او بر سره خلق است و علی بن ابی طالب را از نبی صلی الله علیه و آله وسلم
 الحطاب در اربعین و مودات از عبد الله بن عباس است که
 مرویست که رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود و دوستی من
 کنان را میجوید و نسبت میکرد اند خبانه پیش منم را ترجمه منظومه
 حب شاه و لایستش در آکل جمله کنان است جرم ما میرا
 و میوزد هنرم از آتش که سوزانست قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم
 الله و سلم تمت الحکم علی خیره اجزاء و اعطی علی ثبته اجزاء و ان
 واحد ترجمه در تفسیر تعلی از عبد الله مسعود رضی الله عنه مرویست که
 شخصی سوال کرد از رسول صلی الله علیه و آله وسلم که چه میگوئی در
 علی نه در فرمود تمت کرده شد حکمت برده جز و پس داده شد بعلی نه
 خرد و بیک خرد و بهر میان ترجمه منظومه مسطقی گفت کرده شد تمت
 ان منیع هنر را بود و جز و داده شد زان ده نه علی را یکی در
 قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم انما مدینه العلم و علی بابها فمن
 اراد العلم فلیات الباب ترجمه در صحیح ترمذی و حاکم و ابی نعیم و مسند زار

و اوسط طبرانه از جابر انصاری و در مودات و سدرک حاکم و
 محرقه از امیر المومنین مروست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
 شهر علم و علی در آن پس کسی که خواهد علم را که از در آن شهر بیاید
 بحکم و اتوا البیوت من ابوابها لی اتمه لعل یامیئکم عند عین رب
 بافتن از رسول صلی الله علیه و آله و سلم منظومه بحکم عمل گفت که
 من شهر علم علی در است هر کسی که علم می یابد گوید باید بصدق از
 قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم انما دار الحکمة و علیا بها رحمة
 صحیح ترمذی و سدرک حاکم و مشکوٰۃ و مصابیح و حلیة الاولیاء و
 محرقه از امیر المومنین کرم الله وجهه مروست که گفت رسول صلی
 علیه و آله و سلم من سرای حکمت و علی در شهر هر که خواهد در سرای حکمت
 باید که از در سراد در آید و کره حکم السارق و السارقة فاقطعوا عینهما
 دست امید از این معصود و گواه کردند قال النبی صلی الله علیه و آله
 و سلم من علی عهد الامة کفی الوالد علی ولده ترجمه در اربعین از جابر
 انصاری مروست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود حق علی
 است حق پدر است بر فرزند خود و عین خباثت پدر سبب حیات صوری

۶۱
 فرزند است چنان امیر المومنین سبب حیات موسی بن جعفر است
 که تفسیر نماید کرد و میشود هر آن نیک بخشی که قدم اخلاص و اعتقاد بر جا
 متابعت امیر بند و بخشش به جمع جان و در آن اسماع غایب و علوم حقایق
 و معارف که وی فرموده بداند و بدان کار بند و بحیات ابدی و
 نعیم مقیم فایز گشته بحیات سرمدی المؤمن من حیة الدارین مخصوص
 کرد قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم اعلم ان علی بن ابی طالب
 هم در کتابت و از سلمان فارسی ضعیفی الله عنه مروست که رسول صلی
 علیه و آله و سلم گفت داناترین است من علی بن ابی طالب قال
 النبی صلی الله علیه و آله و سلم انما یران العلم و علی کفاه و الحسن
 ضوطه و فاطمة عظامه و الایة عموده و نوران به اعمال المحبین و ائمه
 لنا هم در کتابت و بر روایت ابن عباس ضعیفی الله عنهما مروست
 که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من ترازی علم و علی هر
 گفته آن و حسن و حسن ششما و فاطمة علاقه و زیاده از عمودان
 وزن کرد و میشود باین ترازی اعمال دوستان و دشمنان ما قال
 النبی صلی الله علیه و آله و سلم علی اقضی منی در صحیح ترمذی از امیر

المدین حسین علیه السلام و در استیجاب از ابوسعید خدری صلی الله
 عنه روایت که رسول صلی الله علیه وسلم گفت عادل ترین آ
 من علی ابن ابیطالب است قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم
 احب علیا فقد احبنی ومن العوض علیا فقد بغضنی ومن اذنی علیا فقد
 اذانی فقد اذی الله رحمه در سند ابوعلی و سند زرار و صدوائی
 استیجاب از سعد و قاص روایت که رسول صلی الله علیه و آله وسلم
 فرمود کسی که دوست دارد مرا و کسی که دشمن دارد مرا پس تحقیق
 دشمن دارد مرا و کسی که رنجاند علی را پس تحقیق رنجاند مرا و کسی که بکند
 مرا پس رنجاند خدای عز و جل را قال النبی صلی الله علیه و آله
 وسلم یا علی اوتیت ثماناً لم یوتهن احد ولا انا اوتیت صهر اشیا
 لم اوت انما مثلی و اوتیت صدیقه مثل انتی و لم اوت مثلاً و اوت
 الحسن و الحسین من صلبک لم اوت من صلبی مثلهما و لکن منی انما انکم
 و شرف النبی از ابوطاهر امر و است که رسول صلی الله علیه و آله
 و سلم فرمود یا علی زاده شد مرا ترانه نصیبت که داده شد اهل
 خاندان زاده مرا اول المکه خسری تجویس بتوار از انی در شده شد

و مرا نیست دویم منکوحه چون فاطمه و حسن من تربت سیوم
 چون حسین از صلب تو ترا هست و تربت لیکن شما یعنی علی و فاطمه
 و حسن و حسین از من هستند من از شما ام و حدیث سطور در بحر المد
 عبارت بنظر زاده آماره له یا علی انک عظیمت علی و لم اعط عظیمت
 مثلی و لم اعط و اعطیت مثل فاطمه و لم اعط و اعطیت مثل الحسن و الحسین
 اعط قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم من اراد ان یطیر
 آدم و علمه و الی نوح و نفعه و الی یحیی و نفعه و الی موسی و نفعه
 فلیطیر الی علی بن ابی طالب و ریحی و نفعی از ابوطاهر امر و
 که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و کسی خواهد بود و انکه نظر کند
 بآدم علم او و نوح و نفعه او و یحیی و نفعه او و موسی و نفعه او
 پس باید که نظر کند بسوی علی ابن ابی طالب حدیث مذکور در
 الغنی هم از ابوطاهر چنین روایت که من سره ان یطیر الی آدم و نفعه
 الی نوح و نفعه و الی ابراهیم و علمه و الی موسی و نفعه فلیطیر
 ابن طالب و یطیر بسوی کسی که او تربت یا عبارت روایت کند
 که من اراد ان یطیر الی آدم و علمه و الی نوح و نفعه و الی ابراهیم

و علمه و الی موسی بن جبرئیل و الی عیسی بن مریم و الی عیسی بن مریم و الی عیسی بن مریم
 در صحیفه و هدایه السعدا و جواهر الاخبار بان عبارت از جابر مرید
 که من اراد ان یطرا الی اسرافیل بن نبیة و الی میکائیل بن نبیة و الی
 بن جلاله و الی آدم بن سلمه و الی نوح بن خشیه و الی ابراهیم بن خلیل
 یعقوب بن خرنه و الی یوسف بن جماله و الی موسی بن ساجانه و الی ابراهیم
 صبره و الی یحیی بن زکریا و الی یونس بن زکریا و الی عیسی بن مریم و الی
 محمد بن حسن و خلقه فلیطرا الی علی فان فیہ تسعین فصله من حصال الایمان
 جمع الله فیہ و لم یجمع احد غیره یعنی گفت رسول صلی الله علیه و آله
 و سلم هر کس دوست دارد که بنابر نبوی اسرافیل در ریت او و سوی
 میکائیل در مرتبه او و نبوی جبرئیل در بزرگی او و نبوی آدم در درستی
 اسلام و نبوی نوح در رسالت او از خدای تعالی و نبوی ابراهیم در
 دوستی او و نبوی یعقوب در اندوه او و نبوی یوسف در حسن او
 و نبوی موسی در راز گفتن او و نبوی ایوب در صبر و تسلیم او
 و نبوی یحیی و زکریا و نبوی یونس در عبادت او و نبوی یونس در عبادت او
 او و نبوی عیسی در عبادت یسوع او و نبوی محمد در بزرگی او

خلق او پس گو که به پیغمبری علی بدرستی که در و نود و هشت
 از حصایل پیغمبران که جمع کرده است خدای تعالی در و نود و هشت
 قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم علی منہ تسع ذوات الله
 عظیم خیر در استیجاب بطور است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 علی منہ تسع ذوات خدای تعالی یعنی تسع ذوات الله و آگاه
 قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم اتیان الناس لا تشکوا علیا فوالله
 لا تشکون فی دین الله رجبه در حلیه الا و لیا بروایت ابو سعید خدری
 که بعضی از مردمان شکایت امیر المومنین پیش رسول صلی الله علیه و آله
 سلم کردند رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت ای مردم شکایت علی
 مکنید بخدا که او درست است یعنی محکم در دین و یگانه در راه خدای تعالی
 چون در اقامت قواعد اسلام سعی کند از ملامت هیچ آفریده اند
 الا بخلافون لوقته لایم صفت است و شد از علی الکفار در شان او و حد
 مسطور در صواعق خرقه و مستدرک حاکم در نبوی جبرئیل بان عبارت
 که لا تشکوا علیا فوالله لا تشکون فی دین الله و لا تشکون فی دین الله
 علی مکنید بخدا سو کند که تحقیق او ترسند و ترست در ذوات خدای تعالی

باد راه خدا در بندن خصل و صیج نرندی و مشکوه از ارم سلم
 عنها مرویت که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت دوست ندارد
 را منافق و دشمن نماید در مومن و در صیج نرندی مسلم و صدق
 محرقه از امیر المؤمنین ارم الله وجهه نقولت که گفت قسم ما که در
 دانه را او پیدا کرد آدم فرزانه را بدرستی که عهد کرده است
 علیه و آله وسلم من که دوست ندارد در مرا که مومن و دشمن ندارد
 مکر منافق. قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم لا تسبوا علیاً فانه من
 ذات الله و جل ترجمه در حایه الاولیا بروایت کتب معتبره
 که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت علی را سب نکنید و بدگویید که او
 مسموم است در ذات خدائی. قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم من
 علیاً تقدسنی در سترک حاکم و مسند احمد بن حنبل و مشکوه و صواعق
 بروایت ام سلمه رضی الله عنها مسطور است که رسول گفت صلی الله
 علیه و آله وسلم کسی که سب کرد علی را پس تحقیق سب کرد مرا قال النبی
 صلی الله علیه و آله وسلم انظر الی علی عبادته در معطره و سب
 حاکم و صواعق محرقه و بحر المعارف از ابن مسعود و در فضل الخط

از ابی بکر صدیق رضی الله عنهما مرویت که گفت رسول صلی الله
 علیه و آله وسلم نظر کردن بوی مرتضی علیه عبادت ترجمه مشکوه
 تا یکی در اطاعت و کران دست بندای بسینه بر ساعت روز
 از اطاعت شاهی که نظر بر خشم بود و طاعت قال النبی صلی الله
 علیه و آله وسلم علی زیره و الجنة لکنک البیج لا یل الله یا ترجمه
 صواعق محرقه و جمع دلیلی و مبینی از انس ابن مالک مرثیه که بود
 علیه و آله وسلم گفت علی چون در آید در بهشت سینه خشد فاسد
 بر اهل دنیا ترجمه مشکوه مرتضی در بهشت ویدان چون در آید
 بطالع فیر و ز مید خشد خشن بر اهل جنان چون در خشد
 و روز قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم ذکر عبادته ترجمه در مع
 و صواعق محرقه و بحر المعارف از ام المؤمنین عایشه در فضل اختی
 از ابی بکر صدیق رضی الله عنهما مرویت که گفت رسول صلی الله علیه و آله
 ذکر مرتضی علیه عبادت است ترجمه مشکوه و در خیر علی الله همه روز هر
 ذکر خدش غایت شد بعبادت که الله پیغمبر گفت ذکر علی عبادت
 قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم لا تمسک بنی علیاً ترجمه در مع

ترمذی و مشکوه بروایت ام عطیه مسطور است که رسول صلی الله علیه
 و آله وسلم امیر المومنین را بخراشید و در وقت روانه شدن
 از غایت شوق و محبتی که داشت بقای او هر دو دست به عابران
 فرمود بار خدایا مرا میراند تا علی را باز بینم قال النبی صلی الله علیه
 و سلم علامه الحنفی ترجمه در پیچ ترمذی این ماجبه وایت عبد الرحمن
 عوف مسطور است که رسول صلی الله علیه و آله وسلم علی کرم الله
 وجهه در پشت است قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم لعلی دمی
 حکم لحی قلبک قلبی نفسا نفسی روحک روحی ترجمه وایت عبد الرحمن
 مسطور است که سبب و این حدیث آن بود که روزی سید المرسلین
 امیر المومنین را در آن پیران خود و آورو و دنیا که آن مضطرب صلی الله
 علیه و آله وسلم با مرتضی کرم الله وجهه یکی شد امام مهذب و آن
 در آن حالت حدیث مذکور میفرمود و در هدایت السعد و بعضی کتب
 دیگر چنین بنظر در آمده که روزی امام بنی شیبان را در آن
 اعراب پر سید رسول الله ایشان را دیدند فرمود پس آن
 صلی الله علیه و آله وسلم را در آن روز حدیث مذکور فرمود

قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم **الحمد لله** و کنتی انا ابو
 الله یحیی و انا اسمم هم رضی الله عنده و بنیه ترجمه در پیچ ترمذی
 ابو هریره مرویست که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت جمع
 میان اسم و کنیت من یحیی و رضی الله عنده از فرزند آن خود را نام نهاد
 کنیش الوتر **الحمد لله** و اگر ابوالقاسم کنیت کنیده و اگر محمد
 بن و ابی له جمع بر اسم و کنیت آن مخصوص است و است که آن
 که خدای تعالی مقادیر کند و من قسم میگیرم و خدای مجرب است
 و من قسم میگیرم پس بر خدای یزدان بود که اسم محمد و کنیت القاسم
 جمع گفت بعد از آن امیر المومنین علی کرم الله وجهه و فرزند
 او را دست داد که امیر فرزند خود را نام محمد کنی از کنیت القاسم
 فرزند و در آن روز که نام محمد فرزند رضوان الله علیه بن
 مرویست که روزی میان علی و امیر المومنین منازعت شد و فرزند
 فرزند آن خود را محمد نام کرد و کنیش ابوالقاسم و آن را رسول الله
 و آن را نام جمیع این نام و کنیت بر جمعه است فرزند و ابی له
 از حصار فرمود و فلان و فلان را تمام کن جمعی از صحابه و تابعین صلی الله

علیه و آله و سلم که او ای دادند که هر روز با میر و فرزندان او
 داده بر سر است حرام ساخته قال النبی صلی الله و سلم ان الله
 خلقه باب الجنة من یاقوت حمراء علی سفاح الذهب فزنت لحفه
 علی الباب طنت قانت با علی با علی ترجمه در مناقب خطیب مطهر است که
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بدین سی که حق سبحانه و درشت
 حلقه از یاقوت سرخ افروید بر صفحهای طلا تعبیه کرد بر کاف و یاء
 بر درشت آن حلقه را از مندا آواری بر آید و بگوید یا علی یا علی قال
 صلی الله علیه و آله و سلم لما خلق الله تعالی و فی خلقه من
 نوح الطاهر فادعی الله حمداً عبداً یوحی الی لوله عبدان ارباب
 اهلهم ما و دار الدنیا ما خلقک قال الی یو ان منی قال نعم آدم ارفع
 راسک انظر فرغ راسه فاذا مضی علی العرش لا اله الا الله
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ترجمه هم در کتاب مذکور از عبد الله
 ابن مسعود رضی الله عنه روایت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت
 چون من بسجده و تعالی آدم را افرید از روح خود در و مید آدم غم
 ابرو و گفت الحمد لله من گفت خدای عز و جل حمداً عبداً یوحی یعنی ستایش کرد

مرا بیدار من نیست و بدان من اگر عقیده از فرشت و بندگان
 بنودی که از اوست من نیست که ایشان را بین فرشته هر آینه تر
 نیا فریدی از من نیست الهی آن بر و بندگان از ایشان من و بندگان بود
 بانی انکار فرمان شد که انی آدم سر بر سر و کلاه کین آدم سر بر سر
 کرد بر عرش نوشته بود لا اله الا الله حمداً یوحی الی الله و علی
 قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم را کید عن الله تعالی من درشت
 از کی و طاب من فخر حقه حسن و خاب نیست بفرقی ان ارجل النار
 من سماء و ان اطاعنی و اوتل الجنة من طاعة و ان عسانی بر که
 هم در کتاب مذکور مطهر است که گفت من سبحانه من فرمود پس
 حق مرتسی شهادت پاک و نوشت شد و کسی که نثار بر دهن او را بود
 و بر انکار شد سو کند بخورم غریب نو و نیا و اصل کنم در ذریع
 که عسایان اند مرا قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم جاء فی کس
 من عند الله عز و جل یورقه سب حشر و ملوک بیاساس انی فخرت
 تحبه علی بن ابی طالب علی خلقی فلیعظم ذلک علی ترجمه هم در کتاب
 نو و در کتاب انصار روایت با بر انسانی رضی الله عنه مسرت

که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت ای محمد بن جبرئیل در ردی که من
 و تعالی بابرگی بگری از اسس در روی نوشته بود و بنفیدی بر کسی
 فرض کردم دوستی علی را بر خلق خود پس برسان این حدیث را
 از من قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم یا علی لا یکل لاحد ان
 هذه المجد غیری و غیر کتبیه در هیچ نزدی و میباید و شکوه و طبعی
 السعدا از ابو سعید خدری و در سند بزار و صواعق محرقة از سعد مروی
 که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت ای علی هیچ کس را احاطت نیست اینک
 سید جنب کند و مرا و ترا قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم
 و شیعک تا یوم الصیامة را این مرضین و بانی عدد و عثمان از حمه در
 صواعق محرقة از ابن عباس مروی که چون ما را شد آیه ان الدین
 و عمل الصالحات اولیک هم خیر البریه رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت
 من من نفسی علی کرم الله وجهه را تو و شیعه تو می آید و ز قیامت بحالی
 را منی آید شما را خدا از شما و می آید دشمن تو در حالی که دشمنان است
 قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم علی خیر البشر بعدی من الی بعد
 ترجمه در صحیف و هدایه السعدا و مودات از حدیقه من النعمانی رسی الله

که رسول الله علیه و آله وسلم گفت من من نفسی علی خیر من نبی است بعد
 من کسی که ابا کند پس تحقیق کا و نبی قال النبی صلی الله علیه و آله
 وسلم علی باب حطه من دخل فیه کان مؤمنا و من خرج منه کان کافرا
 و را فراد و در فطی و صواعق محرقة مودات از ابن عباس رسی الله علیه
 مروی که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت علی در توبه و استغفار
 هر که در آید در آن در مومن بود و هر که چو آن شود از آن در مجرم
 ذات سلطان اولیا باب است کفر و ایمان بطوفان منقسط هر که
 در و بود مومن و آنکه خارج از و بود کافر قال النبی صلی الله علیه و آله
 وسلم علی منی خیر من الراس من بدلا ترجمه در صحیف خطیب از برادران
 عازب در مجمع بیلی و فردوس الاخبار و مودات و صواعق محرقة
 از ابن عباس مروی که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت علی از من
 بجای برت از بدن ترجمه منظومه گفت سر در دانا شایسته
 نسبت من نفسی علی من نسبتی است بدن برز نسبت است برت
 قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم انما و علی من شجرة واحدة الناک
 من شجر شتی ترجمه در اوسط طبرانی و صواعق محرقة از حارث بن اسد

نام سر و غالب مستوان نامه مومن دوستی علی ابوطالب
 قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رحمہم اللہ علیا اللہم ادر الخیر
 معہ حیث دار ترجمہ در صحاح بروایت امیر المومنین کرم اللہ وجہہ
 کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت رحمت کند حق تعالی صفتی
 با علی و ادر کرد ان بہر حالہ علی برود قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ
 سلم ان الجنة تشاق اثنی عشر علی و عمار و سلمان ترجمہ در صحیح ترمذی
 صحیح نسائی و مسند ک حاکم و صواعق محرقة و بروایت انس ابن مالک
 مسطور است کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت **مَنْ** لَمْ يَشَقَّ
 مشاق است بلغانی سے شخص علی بن ابی طالب و عمار و سلمان و ابی
 قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یا علی ان نیک من عینہ
 ابغضتہ الیہود حتی بہتوا امہ و حبہ السعاری حتی ارلوا بالانہ
 لیت کہ دل علی ہیکل ایشان محب مفرط فطرطنی مالک و منہ ختم
 شام علی ان بہتہی ترجمہ در مسند ک حاکم و مشکوٰۃ و سنن احمد بن
 و بزار و ابی علی و صواعق محرقة بروایت امیر المومنین کرم اللہ وجہہ
 مسطور است کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ علی در خوشی است از علی

اور او تمن کرند حتی کہ مادرش چنان کہتہ و فرساده کنند
 و از فرط محبت منہ نمی آید کہ آن نرات مر اور ابو بکر
 ابن اللہ گفت بدلس امیر المومنین کرم اللہ وجہہ گفت و ساینہ در من
 شوند کی الہ از فرط محبت مرا از لقی اثبات کند کہ در من آن منہ نیست
 و آن مرتبہ الوہب و نبوت است و ویم الہ عداوت من و برابر
 و ادر کہ در حق من بد بگوید قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 ان اللہ خلق الانبیاء من شجاشتی و خلقت انا و انت من شجر
 و احدہ فانا اسلمها و انت فرعها الحسن و الحسین عینا ہما من تعلیق
 بعضی منها او خلقہ اللہ تعالی الخیر ترجمہ در سنن احمد بن مسلم و مسند
 و علیہ الاولیا بروایت ابن عبد اللہ بن مسعود کہ در حق
 رسول در عرفات با منہ شایم اللہ وجہہ گفت بہرستی کہ اللہ
 افرید غیر ترا از درختان پرانندہ من و تو فرزید درخت آفریدہ ام
 من اصل اندر ختم و تو فرع و حسن حسین شاخہا ہما ہما از
 شاخہای این درخت تعلیق کردہ خدای تعالی اورا در بہشت فرود
 آرد قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من حب علیا فقد حب

اما رسالت به بعدی چه ایمان و بعضی کانی و بعضی الیه را امر و مورد
 عبادت ترجمه در حقیقه اولیا از انبی در عبادت می رضی الله عنه هر یک که بخواهد
 صلی الله علیه و آله وسلم گفت شب بخت و بران گفت در هر یک از این
 آنکه رسیده شده ام تا بن چیز یعنی رسانده احکام الهی بعد از این
 اند و پس از او ایمان و شریعت و انصاف و انظار بوی او و بر اینست
 یا او عبادت قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم سیکون من بعدی
 فاذا کان ذلک ثم مواعظی بن الی طائفتان فاروق بن الی
 الباطل ترجمه هم در فردوس الحجاز از الی لیلی غفار بن هر یک که
 گفت رسول صلی الله علیه و آله وسلم زود باشد که شود پس من فتنه
 و آشوبی پس بهره و و تبع شود آن فتنه لازم که میرد علی بن ابی طالب
 یعنی گذاردید متابعت پیروی او را بدستی که او کشته شد
 میان من و باقی ترجمه منطوقه و الی طائفتان بعدی گفت بعد من فتنه
 شود عابس بعدی که در دهان ساعت او جده سکنه بن ابی طالب
 قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم یوفی خیف بن جابر السلفی
 اولاد بن رجلا منی او قال مثل نفسی فلیفر من اعناقکم و لیفر من

و یافدن اموالکم قال عمر فوالله انی لک اثاره الی یومید و یعمل
 الشب صمدی نه جاردان بقول هوذا انما انما الشب صمدی و یعمل
 بیده نه قال هوذا ترجمه در سیاحت از منصب بن عبد الله خدیجه
 که گفت بخبر و تحقیق از چند چنین بر حقیقه بعضی از ایشان است
 بعضی باو خاص بر خند و جماعتی بخد مت رسول مدینه هر دو گفت که با
 نه اسلام آورد و اگر نه مردی را که از من و یا شل من باشد که
 تو خستیم تا کردن همه شازده فرزندان شما را میر کرد اند و من
 استاند عمر بن الخطاب گوید بخدا که من هرگز از روی او را نروم
 که از روی او سینه پیش می بردم بایده سایه سبیل الله علیه
 که پس بگوید نیست که در بین شما با میرالموسین است گفتند
 هوذا یعنی منب امامه از من و شل نیست در سینه خدیجه
 حاکم و صواعق حرقه از ابو سعید خدری رضی الله عنه مرویست که در
 جمعی از صحابه در خدمت رسول صلی الله علیه و آله وسلم میرند که
 در حال بغض بن ابی هر که سینه شد امیرالمومنین از او فرزند بنی حاکم
 پس گفت من صلی الله علیه و آله وسلم یا ایها الناس انکم منکم من

اعلی تاویل القرآن کما قانت علی تنزیله فتد من یو بار رسول الله
ذاک خاسف النفس فخرت فبشره باقر رسول الله صلی الله علیه و آله
و باره سوره سوره ای مردمان بدستی بر شما می است که برآورد
قرآن مجید قائل کند محمد از من برتر نیست و من از رسول الله صلی الله علیه و آله
اندک فرمود الله تعالی در خروج سینه ابوسعید کوفی من پیش امیر
بشارت دوم اصحاب من نیستند و نه پیوسته بودند
آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سید سعید خیر محمد الله و آله
قال بعده قال ابن علی ابی طالب نوشت ای علی فتد من یو بار رسول الله
فقال ان منی قد فی منه و منه الی صدره و قبل ما بین عینه و راسه
علیه رسول الله بخری غلی بصره و قال من یو بار رسول الله صلی الله علیه و آله
علی بن ابی طالب و شیخ الفهرست و انساب اخی و ابن
عمی و ختنی و طحی و شعری و ابی بکر بن الحسن و الحسین و
شهاب اهل الجنة و اسفراج انار عیبه اسد الله و ارمیه
سینه علی اعدایه و علی من فضله لعنه الله و لعنه الله الی اعدائهم
منه بری و انما منه بری من حبان تیر من الله و منی فائز از

ایلیبلغ الشاهد الغایب حجه در شرف الله صلی الله علیه و آله
رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر سر زنده بعد از حمد و ثنای خدا تعالی سخن
فرمود کی است علی بن ابی طالب صیرا کونین کرم الله و تعالی نام
آمد گفت ای کیم الله سرور و فرمود ای علم بر دینی ای امیر زکیا
رسول الله علیه و آله و سلم در کنار گرفت و سینه بر سینه نهاد
میان پشانش بوسه داد و اشک از هر دو چشم روان شد بر سینه
فرود آمد بعد از آن با و از بلند فرمود ای گروه مسلمانان این علی
بن ابی طالب است این شود و فتد ای مهاجر و انبار است این برادر
ابن پیر عم و داماد است و این خون و گوشت و سوزنی است این
هر دو سینه است که سید جوانان این هستند این شمس است که
از من بردار و این شیر و شیر خد است بر دشمنان خدا لغت خدا
و لغت همه لغت کنندگان بر اندیش که این است از من فدا
از دشمنان این بزرگوار است و من نیز و هر که خواهد از خدا می و از من بزرگوار
شود باید که این سخن احادیث بنمایان رسانند و الله صلی
عالمه و آله و سلم علی و علی و سلم و سلاما ترجمه در مناقب آن مردود

ابو ذر غفاری مرویت کہ مادر خدمت انور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 رفتہ کہتیم کہ سب دو شیرین صحابہ نزد تو اگر کاری افتد با او رفت
 کنیم و اگر حادثہ روی نماید از دست رفت مگر غنیم فرمود این
 کہ مقدم شاست در اطاعت اسلام قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 علیٰ عبود المسلمین المال عبود الشافین ترجمہ در صواعق محرکہ از
 المومنین کرم اللہ وجہہ مرویت کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 گفت یا شاہ سلیمان مال بادشاہ منافقان ترجمہ منظومہ گفت
 با این رسم خویش نبی اگر مطلوب طمان باشد کہ تو عیب
 مال عبود طمان باشد قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یا فاطمہ
 اگر امہ اللہ ایاکت وز و جبک من اقدامہم سلما و اکثرہم علما و
 علما ان اللہ اطلع الی ان الارض اطلاعہ فافشا لی منہم و لک
 فادھی الی ان ازوجہ ایاک و الحذو و جارجہ در وسیلہ المتقین
 این عبارت در مناقب خطیب سلمان فارسی مرویت کہ وقتی رسول صلی
 علیہ وآلہ وسلم را غار خدمت او رسید النساء علیہا الحجة و ان
 بر سبیل عبادت آمد بکرت انور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود

فاطمہ بد رستی کہ اگر استی کہ از خدا می ترست من نزدیک کردم
 ترا کہی کہ او اقدم صحابہ است از روی اسلام و اکثر ایشان
 بعلم و فضل ایشان بکلم و بد رستی کہ اللہ تعالیٰ اطلاع از بوی
 اہل زمین و نظری فرمودہ مرا از میان ایشان بر ریزد و شوہر
 ترا و بوی من و وحی کرد ما او را با تو نزدیک کنم و او را وصی خود
 کرد انم قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان اخي و وزیري و خیر
 من ترک بعدی یقینی دینی و خیر من خلفت بعدی علی ابن ابی طالب
 و منافق این مرویہ و بعد از آن از سلمان فارسی از آن
 رضی اللہ عنہما مرویت کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت بہ
 کہ برادر و وزیر من و بہترین کسی کہ کہ شدہ ام بعد خود او و من
 و من و بہترین کسی کہ خشنود کردہ ام بعد خود من این است
 قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یا ایہا النبی ان ترا
 فیکم ان اقدم بہ لن تشدوا کتاب اللہ و غفر لہ اہل متنی ترجمہ
 هیچ ترجمہ و مشکوٰۃ از جامع الفوائد و در مصباح و بدتہ اللہ
 لسان بن ثابت مرویت کہ در روز عرفہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

بر منبر آمده بعد از توحید و تحمید گفت ای مردمان من بسم الله
 در شما چیز بر آنکه اگر بگو و بدید با و هرگز نصیحت نیفتید و آن کتاب
 و مرت من اهل بیت منند قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم
 ایها الناس انما انما بشرا مثکم یوشک ان یاتینی فاجیب و انما یت
 الثقلین اولهما کتاب الله فیه الهدی والنور محمد و الکتاب
 و اهل بیتی اذکرکم الله و اهل بیتی من تبعهما هان علی الهدی و من
 کان علی الضلالة رحمه در صحیح مسلم و مسیح و مشکوٰۃ و مشارق الانوار
 و هدایه العبد ابوابت زید ابن ارقم سطر است که در موفی خم غار که
 بن مکّه و مدینه است رسول صلی الله علیه و آله و سلم خطبه خواند که گفت
 و انما واکم به شیعای من و من خیر این نیست من بشیعی ام مثل شما
 قریب است که شاید مرا فرستاده خدا یعنی ملک الموت و من اجابت
 نه او را با سؤال و از حال از دنیا و حال آنکه من گذشت و در میان
 دو امر عظیم ام قرآن که در و هدایت نور است پس عمر بن الخطاب
 دوم اهل بیت من و بیان من شمار از خدا و در باب این حدیث
 بآیه شریفه بر و در العمل و ولا و نصیحت است که من بدی و گوید که

این هر دو راه است بر من است قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم
 ان الله له الحمد عرض حب علی و ذریتها علی البریه فمن یأمر
 منهم الاجابة جعل منبه الرسل و حسن اجاب بعد ذلک جعل منهم شیعه و
 الله جمعهم الجنة رحمه و خلاصه المساقب مسو به که گفت رسول
 الله علیه و آله و سلم تحقیق خداوند تعالی که جمیع محققان را و بر عرض کرد
 و دوستی علی و فاطمه و ذریره ایشان را بر خلق پس کسی که سبقت در این
 خلق قبول محبت و در نید از ایشان پیروی آن و کسی که بعد ایشان جا
 نمود کرد اندیشیده عبادت انوار است بدست پی این دعا جمع
 خواهم کرد ایشان را در بهشت قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم من
 یحیی موتی و میوت موتی و یدخل الجنة النبی و عدل رقی یسوی علیهما
 الی ثالث فرقیه الظاهرین الله الهدی و مسیح الهدی من بعده فاهم
 یخرجوکم من باب الهدی الی باب الضلالة رحمه هم و کتاب مذکور است
 که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم کسی که دوست دارد که
 کند زندگانه من و میرد همچو موت من و در آید در بهشت من
 کند بر و در کار من مرا پس گوید دوست در و در بهشت من

پال اور کہ انہی میں و چراغ تاریکی اندر اور بیدار
 ہرگز سار نہ شمار آید اور سستی بسوی نمری قال النبی صلی
 علیہ وآلہ وسلم اول من یخلف علی ابن ابی طالب انما من اہل البیت
 ثم یسائل ثم جبریل و اول من احبہ منہم حملة العرش ثم یسائل
 الخ ثم یسائل و ان ملک الموت یرحم علی محبت ابن ابی طالب
 کما یرحم علی الانبیاء و ترجمہ ہم در کتاب مذکور مسطور است کہ بحدیثی
 کسی کہ گرفت علی ابن ابی طالب پیر اور پی از اہل آسمان سرفراز
 بعد از ان میسائل بر جبریل و اول کسی کہ دوست داشت
 را از اہل آسمان حاملان عرشند بعد از ان رضوان خازن بہشت
 غریر اہل و بدرستی کہ ملک الموت یرحم بکنید بر محبوبان علی خاتم
 مکنید بر اینہا قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عابدی راہی
 یقبل ایمان عبدی المحبت اہل بیتی ترجمہ ہم در کتاب مذکور مسطور است
 کہ علی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عہد کردہ پروردگار من بہن منی کہ
 مقبول است ایمان سچ بندہ مگر محبت اہل بیت من قال النبی
 علیہ وآلہ وسلم اللہ یغنی بہ لا تر ال قدم عبدی لوم العباد حتی یسأل

عن حبائ اہل البیت فقال عمرو ما ایدہ علیہ من بعدہ فوضعتہ علی
 اس علی ابن ابی طالب فقال حبیبی من بعدی حب ترجمہ ہم
 در کتاب مذکور مسطور است کہ گفت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 با کہ نفس من بید قدرت اوست لغزودہم سجدہ و زقیات اللہ
 سوال اللہ تسبیحانہ و تعالی از محبت او اہل بیت گفت شریعتی
 عنہ چیست محبت شما یا رسول اللہ پس بنا بر رسول صلی اللہ علیہ وسلم
 بر فرق علی ابن ابی طالب کہ ہم اللہ و بہدہ و گفت محبت من بعد از من محبت
 است قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان اللہ یحب
 ولذین تک لو کنت لا یحب لشیئک و لحب شیئک فابوہ و امک و ابی
 و رجبہ و یلمی و صمد و حق و حقرہ مسطور است کہ رسول اللہ صلی
 اللہ علیہ وسلم بہ خدای تعالی حق تعالی شہادت مرتبہ و ذر ذرات
 و اہل بیت تر و دوستان ز او و دوستان تر و دوستان تر
 بدرستی کہ توانستی تیرہ باطن ترجمہ قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الی ما
 فیہ الشہدین احدہما عظم من الاخر کتاب اللہ جل جلالہ من سبہ الی اللہ
 و عمرہ اہل بیتی و لہن نیز فاحشی بر و علی الخ و لہن و لہن

فیما ترجمه در تفسیر تعلیمی و مشکوٰه و مسیح و کتاب الفوائد و نصاب
 و اربعین بر دایت بدین اقسام مستور است که چون رسول صلی
 علیه و آله و سلم در حجه الوداع بمنزل غدير خم رسید گفت هر کس
 که من گداشتهم در شما دو چیز که یکی از ایشان بزرگتر است از دیگری
 یکی کتاب الله که رسن کشیده شده از آسمان بسوی زمین و دیگر
 پیروان من اهل بیت منند و هر که جز این شوند این هر دو هم نمانند
 فرود آید بر حوض کوثر پس نظر کنید چگونه مخالفت خواهد کرد
 و مراد بدین هر دو قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم الا ان اهل
 بیتی فیکم مثل سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها هلك ترجمه در مسند
 حنبل و مشکوٰه و شرف النبوة و هدایة السعد الازلی و غفراری و غیره
 عنه مرویت که او در کعبه را گرفته میگفت شنیدم از رسول صلی الله
 و آله و سلم که میفرمود شل اهل بیت من در شما مثل سفینه نوح است
 سوار شو در بران کشتی خلاصی گشت و هر که تخلف کرد هلاک شد
 قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم لعل شیعی اساسی و اساس الدین ترجمه
 ترجمه در تفسیر و هدایة السعد مستور است که گفت رسول صلی الله علیه و آله

و سلم هر چه بر روی را بیاوریت و بیاورین و روی اهل بیت
 قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم لعلی و فاطمه و الحسن و الحسین
 و رب لمن جاورهم و سلم لمن سالمهم و ریحی ترجمه در مسیح و مشکوٰه
 از زید ابن ازیسم مرویت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 مر علی مرتضی حیدر النساء و صیدین و اکبر من جنات فمعه و ام
 که حبیب کند ایشان و منح فرستاده ام بالکمی که صلح نه با این و در
 محو مستور است که چون آیه کریمه انما یرید الله لیزیبکم الحسن
 البیت و اظهرکم تفسیر نازل شد رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
 انما یرید الله لیزیبکم الحسن البیت و اظهرکم تفسیر نازل شد رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 الله لا ارقدکم من نعمته و احببکم الله و احببکم الله و احببکم الله ترجمه
 در شرح مشکوٰه و نصاب الاخبار و تفسیر منتهی المعانی و هدایة
 السعد و خلاصه المناقب مستور است که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 ای مومنان خدا را بجهنم آنگاه پرورشش او است شمار اینست
 مرا محبت خدا و دوستی او و اهل بیت مرا بدو سخن بن قال النبی صلی
 علیه و آله و آله فاطمه اما ترجمه بن الله اظن علی اهل الارض معنی آیات و

ترجمه در فردوس الاخبار مسطور است که گفت رسول صلی الله علیه و آله
 ای خاتم الانبیا راضی نیستی به خدا یسوا بی نظیر کرد بر اهل زمین و بر کرانه
 پرتر از او شوهر ترا. قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم ما علی انت
 شغیر تر دین علی الخوض و او در زمین منصفه و جویم و آن بدنه
 بر دین علی الخوض ظاهر و ترجمه در همه دینی و صد اعلى خرقه مسطور
 که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت ای علی تو و بحان تو و در پیش
 بر خوض سیراب و سیر کرده شد در آن حالی که سفیدست بر دمای
 و بد رستی که دشمنان شما و در پیش نه بر خوض نشسته باقی بر وجهی
 قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم یا علی اما ترینی گفت معی یا الحجة بن
 الحسین و ذریا شما و شما غما غما ای شما و شما ترجمه در خواب و آن
 مرد وید و صد اعلى مسطور است که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت
 ای علی اما راضی نیستی تو با نیکایا شبی با من در رشت با خنجر حسین
 ما پس نیست و از و اجاب بر فرزند ان ما و شیوهی شب است
 قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم معرفه آن نموده بر اوست من انبار
 محمد جویم علی الصراط المستقیم و ولایه آل محمد اما من العذار ترجمه در معا

الاخبار و فصل کتاب مسطور است که گفت رسول صلی الله علیه و آله
 من معرفه آل محمد سبک است از پیش و در بزم و دوستی آن محمد
 سبب شد تنی خیر از و بندای آل محمد اما از حسن عذاب
 قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم لو یعلم الناس ما همی علی من یزیدنی
 المکر ففلسا سمی بکرم آدم بن الریح و الحمد قال الله استقیم
 قالوا لی قال تعالی اما یرکم و محمد بنام و علی امیرکم ترجمه در فردوس
 بروایت نهضه بن الیمان مسطور است که گفت رسول صلی الله علیه و آله
 و شما که رسیدید به نیکوایان ما سید و شد عاقل بر المؤمنین انما یکره
 فیصلت او را خوانده شد بن نام علی و حال او که آدم بیان روح
 گفت اندامی بر روح آدم و از دست او آبا میتم پرورده که شما گفت
 ای من نیست منم پرورده شما و بنامی و علی و علی و علی و علی
 عبد الله الفارسی قال محمد بن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 یوم الحدیبه و هو اخذ بید علی قال یا امیر المومنین و تو آن را گفت
 من لشکر محمد و من فخره و یا بنی هاشمیه ترجمه در مسنده است در مشهور
 محرقه و مودات از جابر بن عبد الله البصاری رضی الله عنه مسطور

که شنیدم از رسول صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی که از پیغمبر
 سید المرسلین است امیر المومنین و گفت این علی با دوازده نیکو کار است
 و کشنده کافران و فطرت کرده شده هر که یاری کرد علی را و در
 که شسته شد هر که فرو که شست علی را و درین کلام او از خود بلند کرد
 فرمود بود قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم لما بری علی بن ابی طالب
 الی سيرة النبی و قفت بین یدی ربی فقال یا محمد قلت لی یک فمویک
 قال لقد بلیت خلقی و بغت فانهم را بست اطوع لک قلت ربی علی
 قال صدقت یا محمد قال فملا احدث نفسك خلیفه یومی غمک
 و بعلم عبادی من کتابه ما لا یعلمون قلت اخر فان خیرک خیری قال
 اخرت لک علیا یا محمد نفسك خلیفه و وصیا و هو خلیفه علم و حکم و هو
 حقالم علیها احد قبله و لیست لاحد بعده یا محمد علی را تاه الامدی و امام من
 اطاعنی و نور اولیای من و هو الکلمة التي الرمتها السفین من حبه فهدی
 و من البعوض فهدی بعضی غیر ندک یا محمد قلت لقد اشره رجیة زکریا
 المعارف و طاعة المناقب و مناقب خطیب روایت امیر المومنین که از الله
 و حمید و در خطبه الاولیا بر و است ابو جبر بره رقی الله علیه و سلم که گفت

صلی الله علیه و آله و سلم چون شب جمع بر سر خدا میخواند بر من
 خدای تعالی میفرمود آن تا سدره المنتهی چهار پیش رو بود
 خود فرمود ای محمد لغتم لیکم بعدیکه گفت بخت آرزو در جلو خود
 و بغت اوست ایشان را بر سر که بین ایشان شیخ زبیر
 گفت ای پروردگار من علی فرمود ای محمد راست گفتی و گفت
 نیکو ی بر ای خلیفه که او الکنه از تو ارجح بر تو تعلیم کند بنده ای
 مرا از کتابت آنچه نمیدانسته لغتم تو خیار کن بد رستی که برگزیده تو
 برگزیده منست فرمود خیار کردم برای تو سی بر تو نیم فرمود
 برای نفس خود و خلیفه و وصی و او کل علم و حکمهای من و امر
 بر حق رسیده است انما رت بیج علی قبل از وی و بعد از وی
 ای محمد علی علم بذات و امام مطیعان و نور اولیای من و او
 که لازم کرده ام تمایز را هر که او را دوست دارد به تحقیق دوست
 مرا و هر که او را دشمن دارد به تحقیق دشمن مرا پس شارب
 محمد علی را بدین راست لغتم خدا را شارب و هم علی را شارب
 قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال الله تعالی یا ایها المرء

من الخلق يا محمد فقلت عليا فقال انفتحت لي ابرار كفاكفت قال
 علي بن ابي طالب فاني فاني ترجمه هم در بحر المناقب و خلاصه المناقب
 كه رسول صلي الله عليه وآله وسلم گفت در شب معراج فرمود كه
 تعالي كه اي محمد كرا و دست مباركي از خلق تو كفتم علي را كه گفت
 بجز بجان جيب خود و ديدم علي استاده قال النبي صلي الله عليه وآله
 وسلم ان الله جابطني ام علي قال يا محمد انما شي ليبت كالاشيا
 افاض الناس و اوصف بالشهادت خلقك من نوري خلقت عليا
 من نورك فاطمعت علي سر ابر قلبك فلم اجد في قلبك احمدا
 مني و اني طالب فاطمعت لطفه و اسانه لطفك ترجمه در
 حبيب و بحر المناقب و خلاصه المناقب مسطور است كه رسول صلي الله
 عليه وآله وسلم گفت بدرستي كه الله تعالي خطاب كرد مرا شب معراج
 بزبان علي ففتم يا رب تو خطاب كرد ي با من يا علي فرمود اي محمد
 موجودم نه همچو اشيا كه قياس كردم بشوم بلكه اديان يا معرف
 شوم به شهادت افردم ترا از نور خود و علي را از نور تو و من
 بر سر ابر دل تو پس ففتم زود تو كه دست ترا از علم از من بگرفت

و زبان او با تو سخن گفتم تا دل تو آرام گيرد و موفقت پذيرد
 قال النبي صلي الله عليه وآله وسلم من اراد ان يملك
 المتين فليحب عليا و ذرية ترجمه در دستور الحائرين برست
 زير بن ارقم مسطور است كه گفت رسول صلي الله عليه وآله وسلم
 كسي كه خواهد تمسك نهد برشته استوار بر آينه دوست و علي
 و فرزندان او را قال النبي صلي الله عليه وآله وسلم خاني و كور
 من نور وجه علي بن ابي طالب سبعين الف ملك يستغفرون ترجمه
 الي يوم القيامة ترجمه در خزانة المناقب مسطور است كه رسول صلي
 الله عليه وآله وسلم گفت آفريد خداي تعالي از نور روي و راي علي بن
 ابي طالب هفتاد و نه هزار شده كه هر يك شصت و پنج هزار براي علي بن ابي
 تار و زيارت قال النبي صلي الله عليه وآله وسلم ان اولي يوم
 يسعد علي بن ابي طالب الفردوس و هو جل نال الجنة و نور غرا
 رب العالمين و من منتهى شجره انهار الجنة و تشرق في جنان و هو
 كرسي من نور يكرى بين يديه النسيم لا يجوز احد على السرط المستقيم و
 براده بولانيد و ذرية اهل بيته و شريف علي الحمة فندخل الجنة به

انما ترجمه در بحر المعارف و خلاصه الساقب مسطور است که گفت
 صلی الله علیه و آله و سلم چون قیامت قائم شود بالا رود و علی بر
 و آن کو هیت عینه در پشت و بالای او عرش و درگاه است و از دین
 او جو بهای روان شده در پشت متفرق گردند و او بر کسی نشسته
 از پیش او چشمه نسیم روان باشد و چکس از صراط خست
 بنویزد و مکرانها با و براتی باشد از دوستی علی و اهل بیت و او
 بر خست دوستان خود را در پشت در آرد و دشمنان خود را
 در رخ قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان الله تعالی
 علی الدنيا فاختار فی علی رجال العالمین ثم اطلع الشاه فاختار
 علی رجال العالمین ثم اطلع الشاه فاختار الایمه من ولد ائمه
 العالمین ثم اطلع الاربعة فاختار فاطمه علیها السلام و العلی بن
 در مود است از امیر المومنین کرم الله وجهه مرویت که گفت
 صلی الله علیه و آله و سلم ای علی بدرستی که خدای تعالی و قیامت
 شد بر دنیا پس برگزید مرا بر مردان عالمان بعد از آن مطاع
 مرتبه دوم برگزید مرا بر مردان عالمان پس مظهر شد مرتبه

برگزید امیر معصومین را از فرزندان تو بر مردان عالمان پس
 شد مرتبه چهارم برگزید فاطمه را بر زنان عالمان قال النبی
 صلی الله علیه و آله و سلم ای علی انت خیر النبی من ترک فیه فخر و خرم
 هم از امیر المومنین کرم الله وجهه مرویت است رسول الله
 علیه و آله و سلم ای علی تو بهترین آدمیانی هستی که شک کردی
 بتحقیق تا فرست ترجمه منطونه بهترین بشر علی را دان کاین
 بهترین بشر برگزیدی از و که در دین هر که بر پشت از و بود
 قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم لا یحب یا الاموی
 معصیه الا که ترجمه هم از امیر المومنین کرم الله وجهه مرویت که
 گفت رسول الله علیه و آله و سلم دوست خیدارد علی را که بر
 و دشمن میدارد او را مکر کافر قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم
 الله تعالی جعل لکلی بنی و صبا فشیب و صبی آدم و یوشع و موسی
 و شعون و صبی عیسی و علی و صبی و هو خیر الا و صبا و الدنیا و
 الاخرة و اما الداعی من یلمشی ترجمه هم در کتاب از امیر المومنین
 کرم الله وجهه مرویت که گفت رسول الله علیه و آله و سلم

ترجمه هم از امیر المومنین کرم الله وجهه مرویست که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله ای عابدان از فرزندان تو اند که بر سر فرمان برداری بگذر نشان را بختی که فرمان برداری کرد خدا را و هر که فرمان را نپذیرد به تحقیق فرمان را که خدا را و او نشاند ریمان استوار در دست و نشاند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بوی حق سبحانه و تعالی قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم لو ان عبد عبد الله مثل ما قام نوح في قومه وكان له مثل اخذها فانفق في سبيل الله ماله و عمره حتى حج الف عام على قدميه ثم من الله و المروة قتل مصدوم ثم لم يوالک ما علی ثم رايه الجده ولم يدخلها ترجمه هم از امیر المومنین کرم الله وجهه مرویست که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اگر بنده بر سرش کند مقدار آن مدت که نوح علیه السلام در قوم خود ایستاده بود و باشد عمر آن بنده را مانند کوه احد زر رسلی از احراق کند در راه خدا نخواست نه و عمر آن بنده چندان در از شود که بپا راج کند در مدت هزار سال بیاده پس در میان صفا و مروه بکورت نشسته شود و بنده دوستی تو نداشته باشد ای علی نشو و بوی بهشت و در نماید و قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم لا یستوی الشوفان الریح من هم

و مثل ریح و مضر ترجمه هم از امیر المومنین کرم الله وجهه مرویست که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سبک مدارید پیر و ان علی را بدر که مردی از ایشان در خوابست کند کسان جمع کند که نگویند ان قبده و مضر باشد مولف گوید ظاهر است ازین مرد و اوسین است رضی الله عنه زیرا که محرم است از شرح فرید الدین عطار قدس سره العزیز در تذکره الاولیای نویسد که در حرب صفین که امیر المومنین کرم الله وجهه را با معاویه واقع شد او را بر روی الله عنه آمد و با او برخورد و با رجه شهادت پیوست لیکن معاویه در جنگ که شمشیر بعد رسوی کوسید این قبایله ریح و مضر با آنها بر او بر روی الله عنه است و حمزه بن ابی عبد الله علیه و آله امر زید بن خوا بد شد و در حدیث است قید مولوی نیست ظاهر اینها بر اختلاف بود و تفاوت شده و علم بحقایق امور قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا علی انک باب الجنة قد حلتها بلا حساب ترجمه هم از امیر المومنین کرم الله وجهه مرویست که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم یا علی بزرگسای که تو بگویند در بهشت زانی درو حساب قال النبی صلی الله علیه و آله

و نصرت بوزیر به معنی خدای دیگر مکرر الله و محمد و سوره روحی
 خداوند قوت یاری دادم محمد را بوزیر او پس گفته خبر سال که
 بیت زیر من گفت این ابی طالب پس رسیدم سبزه انبیا
 و باقیم بر نوشته که منم خدای سزای پرستش و غیب خدای مکر
 پس که یکانه ام و محمد بر گزیده هست از آفریدهای من و قوت
 دادم محمد را بوزیر او که هم خبر سال را که بیت زیر من گفت علی بن
 ابی طالب و چون در گذشته از سبزه انبیا رسیدم بسوی عرش
 پروردگار عالمیان باقیم نوشته بر پایه های عرش بدرستی
 خدای تعالی و بت خدای خرمین و محمد حبیب است از آفریدهای من
 قوت و یاری دادم محمد را بوزیر او چون فرود آمدم بسوی
 باقیم نوشته بر درخت که بت خدای خرمین و محمد دوست است از
 آفریدهای من قوت و یاری دادم او را بوزیر او ^{صلی الله علیه و آله} قال الله
 علیه و آله و سلم من كنت وليه فعلي وليه ومن كنت امامه فعلي امامه فوجه
 از سیدنا فاطمه الزهرا علیها التحية والتعا مروتی که گفت رسول
 علیه و سلم کسی را که من باشم ولی اوست و هرگز من باشم

بر من امام و پیروای اوست ^{صلی الله علیه و آله} قال الله من كنت وليه
 اعلم اني من بعدك ^{طالب} ترجمه از سبزه انبیا فارسی الله غنه
 مرویت که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم دانا تر هست بعد
 علی بن ابی طالب ^{صلی الله علیه و آله} قال الله من كنت وليه و سلم ما لا یکره
 و گفت علی سوازه العدل سوازه ترجمه از ابی بکر صدیق رضی الله عنه
 که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ای ابو بکر گفت من
 علی یعنی دست من و دست در عدل برابر است ترجمه منظومه
 پیروای رسول این خدای انکه در عدل بر سر آمدست گفت گفت
 و گفت حمید در عدالت برابر آمده است ^{صلی الله علیه و آله} قال الله
 و سلم لو جمع الناس علی حب علی بن ابی طالب لما خلق الله النار ^{عنه} ترجمه
 الخطاب رضی الله عنه مرویت که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 جمع نمایند آدمیان بر دوستی علی پیرانیه نمی آفرید خدا تعالی بسوی
^{صلی الله علیه و آله} قال الله من كنت وليه و سلم ما لا یکره
 من احبک فقد احبنی و من احب الله و عباده و عباده
 عدو الله و الویل لمن یخونک من بعدی ترجمه از سبزه انبیا

منها مرویت کہ گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بوی میریزد
 ای علی تو سید و بزرگی در دنیا و آخرت هر که دوست دارد ترا
 به تحقیق دوست داشت مرا و دوست تو دوست منست و دوست من
 خدا و دشمن تو دشمن منست و دشمن من دشمن خدا و وای بر کسی که دشمن
 دارد و ترا بعد از من - قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تفضلوا
 وشمکموا و انتم تحت کفج علی و اذا خالفتموه فقد ضلکم طرق اللہ
 و وقعتم فی الفخ فالتقوا اللہ ذمہ اللہ علی ابن ابی طالب ترجمہ
 وی مرویت کہ گفت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گمراه و هلاک نشوید
 در حالتی کہ شما زیر دست علی باشید و هر گاه مخالفت کنید شما اورا
 بس تحقیق گم کردید و راههای پست افتادید در گمراهی پس هرگز بزرگوار
 خدای در کرد نشستن حق خدای بر کردن خود از فرمان نابردن علی
 ابی طالب - قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم افضل رجال الجنان
 فی زماننا ہذا علی و افضل نساء العالمین من نساء الاولین و الاخرین
 ترجمہ ہم از و مرویت کہ گفت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر کسی کہ
 عالم را از زمان ما بزرگتر از علی و بزرگتر از نساء الاولین و الاخرین

افرین فاطمہ قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ما بین عباس و علی
 فان الملقی علی اسانہ و النفاق بجانبہ وان ہذا قفل الجنة و مضامیرھا
 یدخلون الجنة و بہ یدخلون النار ترجمہ ہم از وی مرویت کہ گفت
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ای ابن عباس برکت بروی علی بدرستی کہ حق
 بزرگان او و نفاق و در بہت از و بد رستی کہ ابن علی قفل و کلیدی
 بوسیله دوستی او در آیند در بہت و بواسطہ دشمنی او در و در بخ
 قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم علی و شیعہ الغارون یوم القیامہ ترجمہ
 از وی مرویت کہ گفت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم علی و کروبہ او
 بہ نعمتہای اخروی در روز قیامت قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 انہ کانت اللہ تعالی ابی فی سیدہ ولین و الا فرین و الوصلین علی نجایہ
 فان اردت ان تبرع عرج و یففع فابعد ترجمہ ہم از وی مرویت کہ گفت
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ای عبد اللہ شہادت ہم ترا بد رستی نہ خدای علی
 قوت و توانائی و او سپاہی بر کشنیان و پسنیان و بزرگ و مبدا
 پس کرد و اندہ حق سبحا و تعالی علی را ہم من اگر خدا شست و زری کہ
 اشوی و فائدہ کہ ہر وہی کہ از علما را قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

از اب علی ابن الحنفیه کتبوا لالا اله الا الله محمد رسول الله علی ابن الحنفیه
 از جابر رضی الله عنه مرویست که گفت رسول صلی الله علیه و آله وسلم
 دیدم بر دروازه بهشت نوشته که غیبت خدای عز و جل است
 مگر الله و محمد و سادات خدایت و علی برادر رسول خدا قال النبی
 صلی الله علیه و آله وسلم اعطی لوان احد عبد الله حق عبادته ثم شک فیک
 بیک هو فضل الناس لیکان فی التارجمه هم از جابر مرویست که گفت رسول
 صلی الله علیه و آله وسلم در حضور مهاجر و انصار که ای علی بدستی که اگر کسی
 پرستد خدای را خیارچه حق پرستش است پس از آن شک کند در حق
 و اهل بیت و حال آنکه بهترین آدمیان بوده باشند و برایشان
 قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم خیر من الله لیس فیها احد من اولی
 الامر بالمعروف و نهی عن المنکر ترجمه هم از جابر مرویست که گفت رسول
 صلی الله علیه و آله وسلم غیبت نکوهی در امتی که غیبت در آن است کسی از فرزندان
 که آمد کند از معروف و باز دارد از منکر قال النبی صلی الله علیه و آله
 سلم یغیب بالحق من الله لیکان فی التارجمه هم از جابر مرویست که گفت رسول
 صلی الله علیه و آله وسلم در آن روز که غیبت خدای عز و جل است

و سلم علی الحنفیه که بر تخت مرا برستی بر سالت بدستی که فرستگان
 میخواهند از برای علی و مهربانند بر و در بی روان او مهربان تو زنده
 و مادر فرزند خود قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم و انما یوم
 الصیامة یا منی جبرئیل جبرئیل من الملائکة خیر من منافع النار و حرمة
 من منافع الجنة اسماء المؤمنین من شیعة آل محمد و علی منافع النار
 البغضین من اعدائهم فیقولان الحمد لله البغضین و هذا لمحکمات فیها
 علی ابن ابی طالب حکم فیهیم عارید فوالدی قسم لا یرزاق لا یدخل الجنة
 و لا الجنة النار ابد ترجمه هم از جابر مرویست که گفت رسول صلی الله علیه و آله
 و سلم هرگاه شود روز قیامت باید سوی من جبرئیل با دو کعبه
 یکدسته از کعبه های بهشت و یکدسته از کعبه های دوزخ بر خیزد و ای
 نامهای مؤمنان از پیروان آل محمد و بر کعبه های دوزخ نامهای دشمنان
 او پس بگوید جبرئیل من که می محمد این است غیبت از برای دشمنان
 و این دست از برای دشمنان است پس هم من هر دو دست به علی ابن
 که داور می کند در میان مردم با آنچه خواهد بختی آنکه بخش بر روز میانی
 که در میان دشمنان علی درشت و بناید دوستان او در دوزخ جنة

قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم اول من آمن بالاسلام مخالف علي بن ابي طالب
 هم ارجاء بر رضی الله عنه مرويت که گفت رسول الله صلى الله عليه وآله
 سلم تخمين رخنه در اسلام مخالف و عدم متابعت مرتضی علیت
 قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم اهلها الناس اهلها عليا فان اشد حبه و احب
 منه فان الله يستحي منه ومعنى ابن عارث خياطة ان يفتخر فرموده اند
 انبت ترجمه از عقبه بن عامر مرويت که گفت رسول الله صلى الله عليه وآله
 سلم اي مردمان علي را دوست داريد بد رستي که هي سماه دوست
 اورا و شرم داريد از وي بد رستي که الله تعالى شرم ميدهد
 قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم ان الله تعالى اصطفى
 عليا ابا جبار و احارني و مصطفى علي الاوصياء و صيا و همته ان
 و صهره له و شدة عضدي كما شدة عضد موسى عليه السلام و هو خفي
 و وزيرى و لو كان بعدى شيئا لكانت القوة ترجمه از انس بن مالك
 مرويت که گفت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بد رستي که خداي تعالى
 برگزيد مرا بر بنميان و خمار ساخت مرا و برگزيد مرا و صياحي را و
 گردانيد آن و صي را بر عرش من و ساخت يه زرين او و

و قوت و دوستان و همي بازوي مرا حاکم شد و بازوي من
 برادر او مارون و آن بر سر عم و خليفه من و وزير منست و الله
 مي بود پس از من بنمي هر آينه مي بود نبوت و را قال النبي صلى الله عليه وآله
 عليه وآله وسلم حدثني جبرئيل عن النبي صلى الله عليه وآله ان الله تعالى
 عليا ما لا يحيط اليه ولا البدين ولا المرسلين و ما من نبي الا
 الا وخلق الله منه طفا ليتفرع له شيعه الى يوم القيامة ترجمه
 انس مرويت که گفت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حكايت از من
 جبرئيل از خداي بزرگ بد رستي که خداي دوست مي دارد علي را بد
 که دوست دارد و بان و دشمنان را و نه پيغمبر از و نه مرسلان را و نه
 نبي که نشي از خداي بزرگ بيا فرزند خداي از ان تنوع و شدة که در
 خداوند از براي دوستان و برادران او و از خيرا قال النبي صلى الله عليه وآله
 صلى الله عليه وآله وسلم من جئت كان معي ائمتين في وجههم يوم القيامة
 من باب بفتح كفتا يسمي يهوديا و نساء ترجمه از عمر بن الخطاب رضي الله
 عنه مرويت که گفت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كسي که در روز قضا
 علي باشد با من و ان در درجات ائمان روز قيامت و كسي که بد رستي

توبس باکث اروا که محمد و یهودی و نصرانی - قال النبی صلی
 علیه و آله وسلم خیر رجالکم علی ابن ابی طالب خیر شبایکم الحسن بن
 و خیر نسایکم فاطمه بنت محمد ترجمه از ابن عمر مرویت که گفت رسول
 صلی الله علیه و آله وسلم بهترین مردان دنیا علی ابن ابیطالب و بهترین
 زنان دنیا حسین اند و بهترین زنان فاطمه دختر محمد است صلی
 علیه و آله وسلم قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم ان حمی
 و وزیر من و خلیفتم فی اهل و خیر من ترک بعد منی بعضی موعودی
 ابن ابی طالب حمی از پس من مالک رضی الله عنه مرویت که
 رسول صلی الله علیه و آله وسلم بدرستی که برادر من و وزیر من و خلیفه
 من در اهل من و بهترین کسی که من را بخود که او میکند و
 مرا علی ابن ابیطالب قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم ان الله
 قد عهد الی ان من خرج علی فیه و اجد النار ترجمه از عائشه
 رضی الله عنها مرویت که گفت رسول صلی الله علیه و آله وسلم در آن
 که الله تعالی تحقق پیمان است با من بدرستی کسی که بیرون آمد از خانه
 پس او فرست و سر او را برست بانش دوزخ گفت عائشه رضی الله عنها

فانت بذل الخیر یوم الطل حتی ذکرته بالبصره و اما استوفی الله
 انما یكون یوم من فراموش کرده بودم این حدیث در روز خلعت
 تا آنکه یاد آوردم از او بصره و امرش بخوابم از حق تعالی درود
 باشد مرا قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم ان فی اللوح المحفوظ
 امرش مکتوب با علی ابن ابی طالب امیر المومنین ترجمه از محمد بن الحسن
 العلی مرویت که گفت رسول صلی الله علیه و آله وسلم در لوح محفوظ
 زیر عرش نوشته شده است که علی ابن ابی طالب امیر مومنان است
 قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم ان الله تعالی جعل علیاً قائداً
 الی الجنة یدخلون الجنة و به یوزلون یوم القیامة فلما کیف ذلک
 قال محبته یدخلون الجنة و یغضه یدخلون النار ترجمه از محمد بن جعفر
 عنه مرویت که گفت رسول صلی الله علیه و آله وسلم بدرستی که خدای تعالی
 گردانیده است علی را پیشتر و نوشته شده مسلمانان بسوی بهشت که با و در می
 در بهشت و دوزخ و با و عذاب کرده شوند روز قیامت انعم الله
 این رسول الله گفت بخیر دوستی علی و منی آیند در بهشت و منی او
 در می آیند در بهشت دوزخ قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم

فرغ اللہ تعالیٰ من الحساب المعاد و یا مکرر لکھن صفحان علی نصر
 فلما یخیز احد الابراہ و لایہ من علی فمن لم یکن معہ اکبہ لکثہ
 النار ترجمہ از ابو سعید خدری مرویست کہ گفت رسول صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم ہر گاہ فارغ شود خدای عزوجل از حساب کہ مقرر شدہ
 بفرماید مرد دوزخ شدہ را کہ بہتید بر بل صراط تا گذر کند بخاکس
 صراط مگر سبب است و حکیم نامہ دوستی از علی پس ہر کس کہ باشد
 این برآہ نہ نکون سازد اورا خدای تعالیٰ در آتش دوزخ
 قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایمان اہل السموات
 ان وضع فی کفہ و وضع ایمان علیہ کفہ ریح ایمان علی ابن ابی طالب رحمہ
 عبد اللہ بن جوشہ پسر عمرہ خبر از پدر کجاست خود روایت کند کہ گفت
 دوم پیش عمر ابن الخطاب آمدہ پرسیدند از طلاق کنیز کس
 رضی اللہ عنہ پرسید بن مسعود از مردی کہ در امکان حاضر بود
 پس گفت ادا نمود آمر و بہرہ و کشت خود پس از آنست عمر سوی
 دوم رو گفت و طلاق پس گفت از آن دوم مردی کہ سہی
 امیر بن ابی موسی نو و تو و میر مومنانہ و پرسیدیم از تو سالیہ جواب دادی

متہل شد و بسوی مروی و حال آنکہ بجد اسو کند کہ با تو سخن نبرد و بکار
 جو ابد او گفت ہم آما میدانی کست اینم در این برادر رسول خدا
 کو اہی میدہم شاید ہم بدرستی کہ شنیدم از رسول اکرم کہ گفت
 کہ اگر بگذارد ایمان اہل آسمانہا و زمین تا خدا را بپایہ تر از او
 و بگذارد ایمان علی در پایہ دیگر آنیہ زیادہ بید ایمان علی ابن
 خطاب بر ایمان اہل آسمانہا و زمین قال النبی صلی اللہ علیہ
 آلہ وسلم ہی الناس مومنین من اجل علی و لو لم یؤمن علی لم یکن یؤمن
 نہ ہستی و ہی مختار الان اللہ تعالیٰ اختارہ و ہی المرتضیٰ فان اللہ تعالیٰ
 ارتضاء و ہی علی لانہ لم یسم احد قبلہ اسمہ و کتب فاطمہ مولانا ہما ہست
 نقطتہ و بی بیہ و العورات فی کل شہر اول ہما ترجیح یافتہ و کتب
 بتول ہما ولدت بی بی ترجمہ از ام سلمہ بنی ہند غمہا و ہر کہ گفت
 رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میدہد شدند او میان بلقب سیدہ ہما
 علی و از یون نمی آورد ہر آنیہ مومن نمی بود کسی از بہت بن و نامیدہ
 علی مختار بواسطہ آنکہ خدا تعالیٰ برگزید اورا و نامیدہ او مرتضیٰ
 چہ کہ اللہ تعالیٰ از وی رخصت و اورا رضی از خدای تعالیٰ عزوجل

و نامیده شد و معنی بواسطه آنکه در شب لغت گیتی پیش از ویران
 اسم و نامیده شد و طبعی از برای آنکه آنچه معنی دست هر کس
 را که در به ماه می بیند از وی متصور بود و یا آنکه میگفت علیها تسبیح
 و التبیح و در هر شب بگویم و بگویم در اصل معنی قطعی خانه عمار
 صراح نیز دالت میکند بر این معنی که التبیح القطع و یقال بی نور او
 المنقطع عن الازدواج و یقال بی انقطاع عن الدنيا الى الله و بی
 فاطمة بنت النبی صلی الله علیه و آله و سلم پس بنی قدر قسمه طبعی علیها
 و السلام به قبول حبه آن باشد که منقطع است از دنیا بسوی خداوند
 بنابر انقطاع از ازدواج قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا علی
 یخرج من مثلک الداء که تشاق الیک الجنة لک انما یؤثر القیمة منک
 من نور و لا یراه من نور و لک من نور فخر علیها و از انا و یاز
 یخرج من دمی بن حبیب و خلیل ثم اوتی بمفاتیح الجنة و النار فادفعها
 ترجمه از زید بن اسلم مرویست که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از
 علی خوشحال تو خوشحال تو گفتم مانند تو که در ششکان از زمین بود
 و بهشت مرتبت برستی که هرگاه شود روز قیامت برپای گردی

از برای من منبری از نور و از برای ابراهیم منبری از نور و از
 برای تو از نور پیش چشم ما بر این مبارک در آن هنگام خدا کند
 کند که خوشحال خوشحال و معنی که ششست بیان حبیب
 پس آورده شود و گنبد های بهشت و دوزخ و بدیه من آن گنبد
 بدست تو قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان الله تعالی اید
 الدین علی و انما منه و فیه انزال الفرض کان علی پیغمبر من ربکم
 از ابو ذر غفاری رضی الله عنه مرویست که گفت رسول صلی الله
 علیه و آله بدستی که خدای تعالی غرض قوت و اودین را بر علی
 من از اویم و در شان او فرو داده آید از معنی کان علی پیغمبر
 ربه تا آخر عن الامام محمد الباقر عن ابائه علیهم السلام انه سئل حول
 الله علی الناس فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم خیر ما و العباد
 و اعلمها و اقربها الى الجنة و اقربها من ولائکم النبی و اقربها من
 ابن ابی طالب حمزه امام محمد باقر علیه السلام از ابائی بزرگوار خود
 کند بدستی که بر سر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 پس فرمود رسول صلی الله علیه و آله و سلم بهترین و برتر کارکنان

و فاضل ترین و دانا ترین و زودترین آدمیان بسوی شب و روز
 انسان از من نیست در میان شما هرگز کار و نزدیکی بسوی من
 علی بن ابی طالب عن انس قال كنت مع النبي فقبل علي فقال النبي
 صلي الله عليه وآله وسلم هذا جنة علي ابني يوم القيمة عند الله ترجمه از انس
 رضی الله عنه مرویت که گفت بودم با پیغمبر پس از مقابل پیدا شد مرتضی
 گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم این مردی است برات من روز قیامت
 نزد خدای عزوجل عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 قال النبي صلي الله عليه وآله وسلم قل ان يخلق الله آدم وفتح الرواق
 قال و اذا حدثتكم عن آدم من طوره فمعه خاتم علي الفهم
 قالوا بلى فقال اما تعلم الا علي و محمد منكم و علي اميرهم ترجمه از ابی هریره مرویت
 که گفته شد یا رسول الله کی واجب شد مرا بر انبوت فرمود و پیش از آنکه
 حق تعالی آدم را و بعد جابر آورد و گفت بنی در آن سنم که اگر فرزندان
 تو از فرزندان آدم از پشتمانی ایشان فرزندان ایشان را و گواه گرفت
 بر پشتمانی ایشان باینکه ای منم من پروردگار شما گفتند منی تو پروردگار
 پس گفت الله سبحانی که من پروردگار شما یم بالآثار همه و محمد بنی و علی

ثبات مرف کوبید گفت و نهاد آدم بنی خدا و طین قیامت من
 آدم آمد و همه من بنی حدیث مرف است زیرا که ولی معنی وانی هر
 عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما من
 فاضل علی سید العرب یحیی علیا فقال غایه است سید العرب
 اما سید ولد آدم و لا فخر و علی سید العرب طما جاده در سل رسول
 الی الانصار فأتوه فقال لهم یا معشر الانصار الا اولکم علی ما انکم
 به من سید و بعدی قالوا بلی یا رسول الله قال فید علی فاجوبوه و انکم
 بکرامتی و انکم سید اولکم بالذی قالتم کم عن الله ترجمه از انس
 مالک مرویت که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ای آن
 بخوان از برای من سید و بزرگ است معنی مرتضی علی را پس
 گفت عایشه رضی الله عنه ای بنی تو سید و بزرگ عرب فرمود من
 و بزرگ فرزندان آدم و این حضرت علی است بزرگ سید عرب
 هرگاه آمد علی پیش رسول فرستد و بسوی جماعه مندر جوان آمد
 است رسول مرشد زای کرده ایضا بیاراه تا یم مرشد را بکنی
 که اگر با و دست زنند هرگز گمراه نشوید بعد از من گفتند یا رسول الله

فرمود این عیسی دوست دارد این را بوسیله دوستی من و اگر
دارد بسبب کسی دشمن من بد رستی که جز من امر مردم را بگوید
تعالی با نوحه گفته مر شما را - قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم ما یقی
الناس یوم القیامه بالاعمال فلا یضعفهم الا من قبلت انا و علی بن ابی طالب
علیهما السلام لانه ترجمه از ابی امامه با بی مرویست که گفت رسول الله
علیه و آله و سلم می آیند مردمان بر روز قیامت بعلماهای خود پس در
کنند ایشانرا اعمال ایشان مگر کسی که سب بر هم ما و علی و علی بن ابی طالب
است - عن ابی موسی الهمدی قال كنت مع رسول الله
الله و سلم فی یوم الفرو و معه ابوبکر و عمر و عثمان و انصار من الصحابه و علی
و انفس الی ابی برفقال ما ابکر فی الذی تراه وزیر می آید الهیاء و وزیر
فی الارض عیسی ابن ابی طالب فان جهت فی طیفی الله و هو عند انفس
علی بن رضاه رضاه الله و عنده غنیمت الله ترجمه از ابی موسی الهمدی مرویست که
بودیم با رسول صلی الله علیه و آله پس در یوم الفرو و ابوبکر و عمر
و یک نفری از صحابه و امیر المومنین عیسی بن ابی طالب که در رسول بود و ابوبکر گفت
ای ابوبکر این کس که تو می بینی وزیر منست در آسمان و زمین و عیسی بن ابی طالب

که ملاقات کنی اندر این در حالتی که او از تو خوش و باشد خوش کنی
علی را بد رستی که خوشنودی او خوشنودی خدایت و خشم من خشم
عن ابی ذر غفاری قال سمعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم
یقول ان الله تعالی اطلع الارض و انما من عرشه بالیف و لا یزال
فاختار فی وجعل فی سید الاولین و الاخرین من انبیاء و المرسلین
اعطانی ما لم یعط لاحد و هو الرکن و المقام و الخوض و الزمزم و المشعر
الا علی و الطمرات العظام سمیه الصفا و ساره المروه و عطانی الله
ما لم یعط احدا من الانبیاء و المرسلین و الملائکة المقیمین فلما ما ذاب رسول الله
قال انما انا علی و اعطاء العذراء البتول ترجع کل البلیه لزوجها
فانک بعد من البتین و الحسن الحسین و لم یعط احدا مثلهما و اعطاء
مثلی و لیس لاحد مثلی و عشاء و اخوض و بعض الیه ثمه الجنة و النار ثم
فانک الملائکة و جعل شیعة الجنة و عشاء و عشاء و عشاء و عشاء و عشاء
مثلی ایها الناس من ذاب ان تطعم غنیمت من ذاب من قیس الله علیه و آله
الی علی و ان الشریفة نریذ و الا یمان و ان سبه نرب سبنا و ان
النار الرماح ترجمه از ابی ذر غفاری مرویست که گفت رسول الله

علیه و آله وسلم بدستی که خدای تعالی شرف شد و دید فرزند
 دین از عرش جزو کی که و ال پس برگرد مرا و کرد اند
 سرور و بزرگ شریف و پنهان از پیغمبران و مرسلان و عطا
 کرد مرا چیزی که عطا نکرد احدی را از عالمیان و آن رکن در مقام
 ابراهیم و حوض کوثر و چاه زمزم و شتر و منارهای بزرگ که جا
 رشتش صفاء جانب چپ مروه است و داد مرا چیزی حید که نداد
 یکی از پیغمبران و ششکان مقرب کفتم چیست آن یا رسول الله گفت
 داده است خدای تعالی مرا علی و داده است با وفاطه و شیرین
 نسا را در هر ماه معاده است از و منتقطع است و باز میکرد و هر شب بوی
 دوشیزگی و نداد این چنین زن و چه هیچ پیغمبر را و داده است با و دو فرزند
 که حسن حسین نند و نداد هیچ پیغمبر را مانند این دو پسر و داده است
 همچو من و نداد مرا کسی مانند من خضری و داده است با و حوض کوثر
 و کرد انید است بوی او بخش کردن بهشت و از و نداد این شتر
 نوشختان و داده است پیر و آن او را بهشت و داده است با و برادر
 مانند من و نیست کسی را بر اوری همچو من ای کرده آدمای هر که خوا

فرو نهاد انس عجب خدای او انیا قبول کند خدای تو
 کردای او پس باید که نظر کند بوی علی بدستی که نظر کرد
 او زیاده میکند در ایمان دوستی او میکند از بد بسیار اجابت
 انس از زیر اعمش ابی هریرة قال سمعت رسول الله
 علیه و آله وسلم انه قال من صام يوم الثامن عشر من
 الحجة كان له سدين شهر او هو يوم الذي اخذ فيه النبي سيد علي
 فعبد جسم فقال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه
 وعاد من عاداه ترجمه از ابی هریرة مروی است که شنیدم از رسول
 صلی الله علیه و آله وسلم که گفت هر کس روز هجدهم در روز میزد
 زنی حجه مرا و است ثواب شش ماه و روز هجدهم ماه مذکور روز
 که گرفت در آن روز پیغمبر دست علی را در موضع غدیر خم و گفت من
 که من حاکم و امیر شما هستم علی حاکم و امیر است با خدا یا دوست است
 که علی را دوست دارد و دشمن دارد آنرا که علی را دشمن دارد و من
 عمر الخطاب قال انصت مولی الله صلی الله علیه و آله وسلم لعلي
 من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه

من خذله و انصر من نصره اللهم انت شهيد عليم فقال كان في
جنبي شاب حسن الوجه طيب الريح فقال يا عمر لقد رسول الله
يخجله كذا اول الامام عني فاخذ رايان فخله فقال قلت يا رسول الله
قلت في علي ثاب في جنبي شاب حسن الوجه طيب الريح فقال كذا
وكذا فقال نعم يا عمر انه ليس من ولد آدم لكنه جبرئيل راوان لو كذا
واقعة في علي ترجمه از عمر ابن الخطاب مرويت كه گفت براي كرد رسول
صلي الله عليه وآله وسلم از براي علي علي و گفت هر كراين حاكم و امير
علي حاكم و امير است يا خدايا دوست دار از كه علي را
و دشمن دار از كه علي را دشمن دارد و فرمود كه از روي او را
علي را باري كند يا خدايا تو كواه مني بر نشان كف عمر رضى الله عنه
در پهلوي من جواني بود سكو روي و خوش بوي گفت الجوان اي
هر آينه نتجسي شسته رسول عهدي كه فرما كند از احدين و چنين
منافق پس برهنه كن تو از ايكه كسلي اين عهدي را پس گفت عمر كه هم
اي رسول خدا بد رستي كه جاني كه تو گفتي در حق علي ان بخنان را تو
در پهلوي من جواني خوش روي و خوش بوي گفت بخنان و چنين

اي عمر الجوان از فرزند ان آدم بود كه جبرئيل عليه السلام بود
خوبست ختم سازد آنچه من بر شما گفتم در حق علي مولف كويده
من كنت مولاه فعلي مولاه و رويج رندي و مسلم و مناج و سنده
ابن نبل و شكوة و موعا حق و غيره نه پيش رست چنانكه عبار شكوة
انبت عن البراء بن عازب ز يد بن ارقم بن رسول الله صلي الله
عليه وآله وسلم لما نزل بعد رستم خذ بيد علي عليه السلام فقال لهم
تقربون الي اولي بعل من من نفسه فاولي علي فقال اللهم من انت مولاه
فعلي مولاه الله و ال من والاه و عاود من عاوداه فليقبه عمر رضى الله عنه
فكان فقال له بنيان بن خطاب و هيت مني كل مؤمن و مؤمنة و مؤمن
صواعق من رويانه رويانه عن النبي صلي الله عليه وآله وسلم لمسكون
وان تير من طرقة صح و هيت بد رستي كه رويانه رويانه رويانه
حاشي سبي نواز سجا به و بد رستي كه بسيار سبي نواز و هيت
عن عائشة رضى الله عنها قال سمعت رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم
علي حبيبان اي حبيبان حرة غدوة و لا و حرة غدوة و لا و حرة غدوة
ترجمه از ام المؤمنين عائشة مرويت كه شنيدم از رسول صلي الله عليه وآله وسلم

که میفرمود و مرغان این اخطاب که پندیده است ترا ای نبی انبیا
 دوست ترا انوس و زمانه زود مردن و نیست اورا ترسی از گردانه
 اضطراری در روز قیامت عن ابن عمر قال کان فی منی من النبی صلی الله
 علیه و آله و سلم فالتفت الیه فقال ایها الناس هذا اولکم بعدی فی الدنیا
 و الآخرة فاخفظوا عنکم عیالاً ترجمه از ابن عمر رضی الله عنه مرویست که نماز
 میفرمودیم با رسول صلی الله علیه و آله و سلم پس نگاه کرد بجانب ما و گفت
 ای مردمان این مرد یعنی علی حاکم و میراث است بعد از من در دنیا و آخرت
 پس نگاه دارید اورا یعنی اوس را قال ابی حمزه و ابی اسحاق
 و سلم انما سید الدین و علی سید المومنین و ان اوصیای بعدی ثلثه اولهم
 علی و آخرهم الفایه المهدی ترجمه از ائمه ابن ربیع مرویست که رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم گفت من سید انبیاءم و علی سید انبیاء
 بدرستی که اوصیای من بعد از من دوازده خواهند بود و اولشان
 علیست و آخرشان قایم مهدی عن عمر قال مرسلان الفارسی و هو یزید
 ان یعود رجلاً و یخجل یخس خلع و یفتر بل قال یوشع لایسب ما فسد به
 الاله بعد مهیا و افضل من هذین الرجلین ای مکر و غیر تمام سخنان و حال

و یسبک بافضل مد و الاله بعد مهیا و افضل من هذین الرجلین ای مکر و غیر تمام
 عمر ثم مضی سلمان فقیل له یا ابا عبد الله ما قلت قال فقلت علی بن ابی
 صلی الله علیه و آله و سلم و هو غمرات الموت فقلت یا رسول الله
 قال باسلمان انذری من الاولیاء قلت الله و رسوله اعلم قال ان آدم
 صی شیت کان افضل من ترکه بعده من ولده و وصی یوحنا سام و کان
 افضل من ترکه بعده و وصی موسی یوشع و کان افضل من ترکه بعده و وصی
 سلیمان هوش و کان افضل من ترکه بعده و وصی عیسی یحیی و کان
 بن برخیا و کان افضل من ترکه بعده و الی و صی الی علی و افضل من ابی
 بعدی ترجمه از عمر ابن خطاب رضی الله عنه مرویست که گفت ای سلمان
 رضی الله عنه و او میخواست پرسد چهار برادر ما شسته بودند و بود در
 ما مردی گفت اگر میخواهید خبر کنیم شما را به بهترین این است بعد از من
 این است و بهتر ازین دو مرد یعنی یوشع و یوشع است و کان
 و گفت نسیم بخدا اگر خواهیم هر آینه خبر دهیم بافضل این است بعد از من
 افضل از ابوبکر و عمر و بعد از ان روان شد پس گفت مرو را ای
 ابا عبد الله چه گفتی و از کی گفتی گفت در آدم بر رسول صلی الله علیه

و سلم در حالی که در سگرات موت بود گفت ای رسول ای خدا و صلی بر او
 فرمود ای سلمان ایامیدانی تو که گمانند وصی اینها گفتم خدا و رسول او
 و اناترست فرمود بدستی که وصیت کرد آدم علیه السلام شیت را
 و شیت بهترین انجاء بود که که شیت پس از خود از فرزندان خود
 وصیت کرد نوح علیه السلام سام را و بود سام بهترین آن مردم که
 پس از خود وصی و وصیت کرد موسی علیه السلام یوشع را و بود یوشع
 بهترین انجعی که گذشت بعد از خود و وصیت کرد سلیمان علیه السلام
 اصف برخیار و صفت بود بهترین که گذشت بعد از خود و وصیت
 کرد علیه السلام شعون بن برخیار او بود شعون بهترین آن
 که گذشت بعد از خود و وصیت کرد موسی علیه السلام علی بن ابی طالب
 مردم است که مکرارم پس از خود عن عمر قال لما عقد عقد موافق
 بن ابی به قال هذا اخي في الدنيا والاخرة وخليفه في اهل و دین و وصی
 وارث علمی و قاضی دینی و مال منی و مال منی و نفع نفعی و ضرر ضرری منی و وصی
 اخیری و من البغضة بعد البغضة رحمه از عمر رضی الله عنه مرویت که گفت
 هرگاه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عقد بر اداری در میان اعیان خود

این علی بر او وصیت در دنیا و آخرت و نفع منی و ضرر منی و وصی
 من در هست من و وارث علم من و وارث کسب من و وصی من
 او از ان من و مال من از ان او است نفع و ضرر و نفع و ضرر
 منست هر کس دوست دارد او را بدست دوست خود و دوست خود را
 هر کس دشمن دارد او را بدست دشمن خود و دشمن خود را
 قال و وصیت الله صلی الله علیه و آله و سلم و ان اخین علی
 و هو یقبل عنده و قال و یقول انت سید این سید است امام
 امام است حجه بن حجه ابوج حجه من مملکت سیدم فایمهم رحمه الله
 فارسی رضی الله عنه مرویت که گفت در آیدم بر پیغمبری و الله
 و سلم و در آن وقت امیر المومنین حسین بر بالای بران نهاده شده
 بود و پیغمبری بود حید هر دو چشم او را و دین او را و مملکت او را
 و پسر حیدری و امام پیرامی و محبت خدای و پسر خدای
 حجه برای نه گانه که از پشت توانه و نه من آن محبت فایم انبیا که برای
 دارند و دین خدای و عن زید بن خارج مولی رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه و آله و سلم قال لما کان اللیله التي خذ فيها رسول الله صلی الله علیه و آله

والله وسلم قال لما كان على الانصار يومه الاولي فقال اخوت عليم
ما اخذكم الله على دين من قبلي ان تحفظوا علي ابن ابي طالب ما تحفظوا
انفسكم فانه صدق الاكبر يريد الله به دنكم وان الله اعلم بموالاتكم
والبراهيم انما ارسلتني وعيسى الكلمات التي كان يحكيها الموقر وعطائه
هو اول نقل من اية راي الائمة الطاهرة ون اسي من ولده ولين الحلال
من الايمان ما بقي احد من ذرية وعليهم تقوم القيامة رجمه از زيد بن
فارجه رضي الله عنه كه غلام رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مروى
كه چون شد آن شب كه گفت در شب رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم
بیت نخستین خود را پس گفت منی گرفته ام من بر شما بیعت خواجه كه از شب
خداى تعالى بر پیش من كه بود پیش از من انكه نگاهدارید مرا و از
دارید مرا از آن چیزهای كه باز میدارید جانهای خود را پس بر سر كشت
صدیق اكبر است می افزاید خدای دین شما را بعلی و بدرستی كه خدای
دادوست موسى را عصا و ابراهيم را شش سرزده و عيسى اسنى را
میکرد با نمرده را و او خدای من معنی علی را و مرید بهر عمر را و
از پروردگار من بر صدق و بزرگی او و اما من با كیه نشان پرورد

از فرزند ان او هر كز خالی نشود و روی من بهر ایمان ما و اجماع
شخصی از اولاد او باقی باشد و بر پای من و روز قیامت
بذريت او مولف كويد از حديث باعلی الله تعالى اشرف على الله
فاخسارنى على رجال العالمين ثم اطلعني عليه في يوم فاجازت علي بن
العالمين الى اخوه تا ايجاجله احاديث رجمه عارف رباني ميرسيد
همداني كه موسوم بمود است از مودت ثالثة نقل گرفته رجمه
شد اگر چه احاديث مذكوره در اكثر كتب معتبره منظر در آمده اما
بر جمع سيد مذكور قدس سره اعتماد تام بود بنا بر من نوشتنهای
كتب ما يبرز دخت

بر ارباب انش و بهجا بنش خاه و با هر كه بعد از ده خدای
و علما و حديث مصطفی عليه وآله التحية و الشايب كلامي فني
از كلام امير المؤمنين كه هم الله وجهه شيب بنا بر منی اجماع
باركات قرآن و احاديث چپ جهان فتنان من با شيناو

بکلام معراج امام آن امام معالی مقام کرده شد و پنجاه یکصد چهار کلام
 که از آن منظور نظر افرید کار خواجه محمد و در نور منصفه شرح کرد
 موسوم بخطبه البیان کرد و انبیه مولف بشرف مطالعه ششم شریف شد
 انصاف نیست که شارح طیب الله افکاره و رمانت عبارات
 معانی و اد شرح داده اگر رساله مذکور تمام می نوشت موجب
 تمجید ازین وجه معنی تحت لفظ بقدر دانش کوفته اندیش خود در خبر کار
 آورد امید که موافق رضای مطابق رای جهان آرای محضرت امام
 وجهه باشد قال امیر المومنین کرم الله وجهه انا الذی علی
 منافع الغیب العلم بها بعد محرم غیر از معنی منم کس که زینت علم
 که نمیداند آن کلید را را بعد از محمد صلی الله علیه و آله و سلم قال
 امام المتقین کرم الله وجهه انا بکل شیء علیم معنی منم تحقیق هر
 اکاه و دانایان قال امام المتقین انا الذی قال فی رسول الله علیه
 الصلوة و السلام انا مدینه العلم و علی بها یعنی منم کس که کف
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در شان وی که منم شهر علم و علی
 نسبت قال امام العارفین کرم الله وجهه انا ذوالعزین الذی یورث

۹۸
 الصفح الاول یعنی منم ذوالعزین ذکر کرد و در کتب سابقه
 پیش ازین نازل شده قال امام المومنین کرم الله وجهه انا
 المکرم الی غیر منتهی ثمان عشر و غیا یعنی منم آن حجر مکرم که روان شد
 و بیرون آمده از وی دوازده چشمه ای و لایست ایما اثنا عشر قال
 امام المومنین کرم الله وجهه انا الذی عندی خاتم سلیمان یعنی منم آن
 که نزد منست خاتم سلیمان علیه السلام یعنی منم فرم در جمیع مخلوقات
 حق پس غیر آن مولوی کویید حکم سلیمان نبی بر حق و
 بیزشش تو کسری الله مولا علی قال امام المحققین کرم الله وجهه
 انا الذی اتوا لحساب الخلق یعنی منم منم که مقصدی متکفیم احاط
 خلائق را قال امام المساکین کرم الله وجهه انا الموح المحفوظ یعنی
 منم لوح محفوظ که مابست است در غیبه و نور من جمیع صور خفای تو
 و الهی قال امام المجتهدین کرم الله وجهه انا مقلب القلوب و الابصار
 ان النبا ایاهم ثم ان علیا حسابهم منم که دانند و دانایان و شمایان
 و باطن مردم بسوی خیر و شر و بدرستی که بسوی ناست مرجع و باریست
 ایشان و محقق که بر زنده است و بر مات حساب ایشان قال امام المعاصره

کرم الله وجهه امام اندی قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما عاين
الاصراط اطلق الموقف متفك يعني نعم انكس كنت رسوا من الله
عليه وآله وسلم اي على طريقه طريقه تست موقف موقف نوعي بر احوال
نابت رانجي بر همان ثابت بايد بود يا انكه يا اصراط صراط تست
تو صاحب و متصرف آني هر كرا خواهي مجبور قاطف كنند اني
موجبات نعمش و اصل سازي و هر كرا خواهي نكوتنا ريدركا ت حرم
و بعضي رانجن و آلام مكث عبور شدت مرور مواخذه نامي رانجن
و تفاوت و تفاوت مراتب اعتقاد كه بتو دارند و مجتنب موقوف
و بتو تعلق دارد هر كرا خواهي در ظل حمايت خود كشيره شدت
انجا بروي آسان كني و بعضي رانجن و بطار و كشتن ايام حساب
نجاه هزار سال است متعاقب كز اني نوبتي منم انكس كز او است
كتابي بر چيزي كه بود و باشد قال امام الاولين كرم الله وجهه
نوح الاول اما ابراهيم الخليل حين التقي في النار انا موسى المومنين يعني
منم آدم اول منم نوح اول منم ابراهيم خليل در انوقت كه انداخته شد
الن منم موسى عكس رومنان مولف كويد و مرآت الطالين مظهر

كه خلق كرد حق سبحانه و تعالي بعد از بهشت و دوزخ شش صد هزار سال
ده هزار آدم بشير از خلق آدم صفی و عمر داد هر آدم داده هزار سال
پس باز ميراند و خلق كرد بعد ايشان باز پنجويشان ده هزار آدم و
عمر داد هر آدم را بدين سوره سابق ده هزار سال پس خلق كرد بعد از ده
مرتبه اول و دويم آدم صفی را بنا بر ان هر زمان نخست پس نوح
اول بر من صافي صادق آمد مولوي جامي است عالم لطف و عيني
از روي يقين ذات تو مقصود ايجاد و دو عالم آمده بود بر آدم مقدم
معيت اندر ازل نام سبقت كرده بر حوا و آدم آمده آدم اول نوبتي
كر است مي پرسي من كرده آدم از ده صورت بمقدم آمده صدق
در من معني خطاب تراب شاهد است باز سر اعيان فهم آمده قال
الناكثين كرم الله وجهه امامنا ح له سباب يعني منم كشته دست كز
سبها قال امام المتعبدين كرم الله وجهه انما موق الا نجا رعي منم
و نهده و نيز كننده در خنان قال امام الباقين كرم الله وجهه
منشي السحاب يعني منم بكننده ابرما قال امام المسوين كرم الله وجهه
انما منج العيون انما منزه الانها يعني منم برون از نهده چيها در و ان

در باب وجوبها قال امام المحدثين كرم الله وجهه انا و احي الارضين
 انما سماك السموات يعني من كثر انشده فيها و ما يند سا زنده اسمها
 قال امام العارفين كرم الله وجهه انا الذي عندي فصل الخطاب انقسم
 الخيرة و النجاسة يعني من كثر انشده فصل خطاب يعني خطاب
 بيان حق و باطل و كلام و جدا سازنده و استيا زنده بيان صواب
 و خطا و يا كلامي كه در نهايت وضوح و ظهور است در و انمودن حقايق
 و فهمیدن و فهمان موارف منم شمت كننده در جات خست بر اهل
 خست و در كات جنم بر اهل جنم قال امام المعصومين كرم الله وجهه انا
 روحان و حي الله انا معصوم من عند الله يعني منم تفسير و تراز
 الهی منم معصوم و محفوظ از صغائر و كباير و خطرات و شكوك و عداوت
 بعضی كه از جانب حق تعاليت قال امام المرشدین كرم الله
 وجهه انا حجة الله على من في السموات و فوق الارض يعني منم جسط
 و برهان ساطع حجة و حدیث و كمال قدرت الهی انما كنهه در اوقات كنهه
 جنس طلب و نوسن قدسی و برساكان طبقات و من از پس و من
 ارضی و غیره قال امام المبشرين كرم الله وجهه انا خازن علم الله انا

بالقسط يعني منم كنجينه و كنز و علم الهی و منم قائم مقام و مصنف بعد از الله
 قال امام المنذرين كرم الله وجهه انا اداة الله الارض يعني منم اداة
 الارض كه ان از علامات امارات قيامت است قال امام المنقذين
 كرم الله وجهه انا الراخعة الراوثة يعني منم ان النجاة اولی در لغات
 حركت هنده و جباينده است مرز بين روزنم را و نه بعضی نفع دوم را
 و را و ف بنا بر من نا ميده شد كه در عقب اوليت ما خود از روبرو
 جباينچه اول ما خود است از جفت آن شدت تحريك است قال امام
 العاشقين كرم الله وجهه انا صيحة الحق يوم الخروج الذي لا يامه
 عنه خلق السموات و الارض يعني منم ان يحق كنهه در روز بروز
 آمدن و حشر كردن خلایق است انجان روزی كه پوشيده
 از وی مخلوقات آسمانها و زمين قال امام المقربين كرم الله وجهه
 انا صوت على ابن بختاب اطر و ك صوات الرعد يعني منم اواز
 على ابن ابطالب و رخنكها همچو آوازهای رعد قال امام الرشدين
 كرم الله وجهه انا اول ما خلق الله حجة و كتب على حوشية لا اله الا
 الله محمد رسول الله على الى الله و وصيه يعني منم اول کسی كه خلق كنهه

الله تعالى محبت اور اونوشته بر اطراف لا اله الا الله محمد رسول
 على ولي الله ووصيه ويزكفت انحضرت كرم الله وجهه كه پس بر خلق كز
 عرش را نوشت بر ارکان چهارگانه او كلمات مذكوره وقال ثم خلق
 الله ربي فكتب على طرافها لا اله الا الله محمد رسول الله على ولي الله
 ويزكفت انحضرت كرم الله وجهه كه بستر خلق كرد طبقات من
 بسم الله بر اطراف وجواب او كلمات مذكوره وقال ثم خلق الله
 فكتب على حدوده لا اله الا الله محمد رسول الله على ولي الله ويزكفت
 انحضرت كرم الله وجهه كه پس از ان خلق كرد لوح محفوظ
 را نوشت بر نهايات وجواب او كلمات مذكوره قال الامام الحسين
 كرم الله وجهه انا الساعة التي لمن كذب بها سيئر عيسى مني الساعة
 هر كس كذب و منكر اوست واجب شده بروي او زخ و مراد
 از ساعت روز قيامت قال الامام المشاهدين كرم الله وجهه
 انا في ذلك الكتاب ريب فيه يعني نعم ان كتاب كه ثبت به
 شك و ريب بروي كه عبارت از قرآن مجيد است قال الامام الحسين
 كرم الله وجهه انا الساعه التي امر الله يدعي به يعني نعم اسما حسني

الله كرم الله وجهه است حق سبحانه بانه خوانده شود و اورا بان
 مولوي حسين مي فرمايد اي مرغ خوش جان بخوان الله مولانا
 تسبیح خود كن بر زبان الله و مولانا علي بهش عظيم و عظم غفار و نور
 عالمست مولا و حق و آدمست الله و مولانا علي خواهي كه باي نشان
 جان در ره او بر نشان كو جان و دست نشان الله و مولانا علي
 سلطان شمس و نظير و آن پادشاهي وزير دارند بر ما و پر الله
 علي قال الامام الباقين كرم الله وجهه انا النور الذي انبأني
 فهدني يعني نعم ان نوري كه طلب روشنايي كرد و از وي هادي مني
 يافت با آن نور قال الامام المكارين كرم الله وجهه انا ادم العبد
 يعني نعم برانده از نهي عصر ماي دنيا و عمارات عالم قال الامام الحسين
 كرم الله وجهه انا خراج المؤمنين من القبر يعني نعم بر آنده مومنان
 از قبر ماي شان قال الامام الحسين كرم الله وجهه انا انبياء
 الف كتاب من كتب انبياء يعني نعم ان كتاب كه ثبت به
 انبياء عليه السلام قال الامام الشككين كرم الله وجهه انا المتكلم
 في الدنيا يعني نعم بگويند به نفع آورده است قال الامام

المتعالمين كرم الله وجهه انا صاحب لوح ومنجية توب المتعالمين
 ومنجية وشافية وانا صاحب لیس ومنجية عیسی منم صاحب لوح
 ونجات دهنده وی ومنم صاحب ابوب نجات دهنده وی
 منم صاحب التوب که مبتلا بود با انواع مخمها ونجات دهنده
 وشفا بخشنده وی ومنم صاحب لیس ونجات دهنده وی
 قال امام القادرین کرم الله وجهه انا اتممت السموات السبع
 وقدرت الکامله عیسی منم که برپای کرده ام هفت آسمان و قدرت
 کامله خود قال امام الغالبین کرم الله وجهه انا الذي انزل
 ابراهيم الخليل لرب العالمين و اقر بفضل عیسی منم که بسبب
 آورد ابراهيم خليل مر پروردگار عالمیان را و اقر آنکه فضل او را
 او قال امام القانتین کرم الله وجهه انا عصا الکلم و به اخذت
 الطوفان منم عصای موسی کرم الله وجهه و بان که برده ام موت
 ایشان را تا مملکت او فاقض و متصرف در ایشان قال امام المعطوفین
 کرم الله وجهه انا الذي نظرت في عالم الملكوت فلم اجد غيري شام
 و قد غالب عیسی منم انکس که نظر کردم در عالم ملکوت پس نهانم غیر خود

چه دیگر را و غایب و غیر حق قال امام الامرین کرم الله وجهه انا الذي
 احصى الخلق و ان کثروا حتى ادبهم لی الله عیسی منم که شمار
 و می یابم اعداد خلق را اگر چه بسیار شوند تا آنکه بودم میگردانم
 ایشان را بسوی الله تعالی قال امام الطاهرین کرم الله وجهه انا
 الذي لا تبدل القول لعدی و انا نبتلهم للعبدین منم که هیچ
 متبدل و تغییر نمیشد و قول و کلام پیش من و پس من ظلم نکنند
 مرند را قال امام المتدبرین کرم الله وجهه انا ولي الله
 الارض و المفض اليه امره و احکم في عبادته عیسی منم و اخیار
 زمین و که شسته شده بسوی من امر خدا و حکم میکنم در عبادت او
 خیاچه فرمود یا خیاچه منم و ابراهيم قال امام الملازمین کرم الله وجهه
 انا الذي دعوت السموات السبع فاجابوني فامرهم ان يعبودوا
 عیسی منم که منم که خواندم آسمانهای هفت که پس اجابت نمودند مرا
 پس حکم کردم برپا ماندند قال امام المجبرین کرم الله وجهه انا الذي
 بعث النبیین و المرسلین عیسی منم که منم که برانگیختم انبیا و رسل را
 قال امام الحاكمین کرم الله وجهه انا الذي دعوت اهل السماوات
 و الارض ان يعبدوا عیسی منم که منم که دعوت کردم اهل آسمانها و زمین را

یعنی منم آنکسی که خواندم و طلب اطاعت نمودم ماه و اوقات را
 کردند ایشان مرا مولوی معنی نوی گوید خواه خیر البشر باشد شر
 راجع شمس و قمر باشد سلام عليك حیدر که کنان با جبرین و
 شیر خدا و طاعت سلام عليك قال امام المهاجرین کرم الله وجهه
 العالمین معنی منم که خلق کرده ام عالمیان را قال امام الحی بدین کرم الله وجهه
 اما و احی الارضین و عالم بالا قالیم معنی منم که سرانده زمینها و دانا جمیع آنها
 قال امام الشهدین کرم الله وجهه اما امر الله و الروح معنی منم امر خدا و روح
 او که فرموده قل الروح من امر ربی قال امام البارزین کرم الله وجهه اما الله
 قال الله لا عدایه الیه فیما و جهنم کل کفار عنید معنی منم آنکسی که گفت خدا
 او را نیکنند در دوزخ هر کافر که ذکرش را قال امام الفاضلین کرم الله وجهه
 اما الله ای اریست الجبال بسطت الارضین اما مخرج العیون و نبت الارض
 و شرف الاشجار و مخرج النمار معنی منم آنکسی که لشکر کرده ام کوهها را از
 زمین و گسترانده ام زمین را با همه کسوت مخلوقات و منم بیرون آورنده
 چشمها و رویاننده زر و جواهر و بلند کننده درختها و بر آورنده میوهها
 قال امام الهادیین کرم الله وجهه اما الله ای قدر اوتواها و نزل المطر من الله

البرق یعنی منم آنکسی که تقدیر کرده ام و مقدر میارم قوتهای مردم
 و فرود آورنده باران و شنوایانده آواز رعد و برقم قال امام
 المتقین کرم الله وجهه اما منفی الشمس و مطلع الفجر و منشی النجوم
 منشی الفلك البجور معنی منم روش کنان شده اوقات و بر آورنده
 صبح و پیدا کننده ستارها و پیدا کننده دروان سازنده شب
 و در و باره مولوی سبکو گوید توحکم منبت اختری بهم سالکارا
 رهبری هم مومنان را بخوری الله و مولا نا علی قال امام الشافعیین
 کرم الله وجهه اما الذي اقوم الساعة اما الذي انبت و انبت
 اقل معنی منم کسی که بر پای کند روز قیامت انتم انکه اگر سرانده شوم
 نمی میرم و اگر کشنده شوم نمی شوم قال امام شافعیین کرم الله وجهه
 اما الذي اعلم ما يحدثنا بعد ان و ساعه بعد ساعة اما الذي اعلم
 خطرات القلوب لمح العیون و ما یخفی فی الصدور معنی منم آنکسی که میداند
 چیزهای که خطور میکند و میکند در دلهای و پلکهای چشمها و خیرهای
 که مخفی است و پوشیده است در سینههای مردم قال امام الحلیین کرم الله وجهه
 اما صاوة المؤمنین فی تهم و جهم و جهادهم معنی منم نماز مومنان و زکوة

حج و جهاد ایشان مولوی مسکو گوید سببان حی لایانام سید اورو
 هر صبح و شام حج و نماز است صیام الله و مولانا علی قال امام العار
 کرم الله وجهه انا الناقور الذي قال الله تعالى فاذا انقضى الناقور
 اما صاحب البشر الاول و الاخر انا اول ما خلق الله نوري و انا على
 نور واحد يعني بنم آن ناقور که گفته است حی سبانه و تعالى فاذا انقر
 الناقور يعني منی قتی که دمیده شود در صور منم صاحب بشر و بنم آن
 اول که از قبر است و این کنایه از زنده ساختن است و بنم آن
 صاحب بشر آخر یعنی برکنجتن منن بوی عرصات و منم اول کسی که
 کرده است خلق خدای تعالی نور مرا و منن علی از یک نیریم قال امام
 المعطین کرم الله وجهه انا صاحب الکواکب منیر الدوله اما صاحب
 الزلزال و الراجفه و انا صاحب المنايا و صاحب البلايا و منن الخلق
 یعنی منم صاحب کواکب و درکننده دولت منم صاحب الزلزال
 الراجفه و منم صاحب مقصود و صاحب بلايا و کلامی که است یا کننده
 بیان حق و باطل قال امام البازلین کرم الله وجهه انا صاحب
 ارم ذات العباد التي لم يخلق مثلها في البلاء و اذا زلزلنا انا المنق

باذل با فیهما یعنی منم صاحب ارم که خداوند عمو و پستوهای بر
 انجمن ارمی که مخلوق نشده مثل او در هیچ شهری و نه فردی از
 وی و منم الفاق و بذل کننده بچیری که در آن است از فاق و من
 قال امام الاشجین کرم الله وجهه انا اهلک اجبار المقدرین
 سعی و الفکار یعنی منم که هلاک کردم جباران و سرکشین
 سعی و الفکار سر دفتر هر انجمن علامه مصر و من آن بر دل شد
 شکر الله و مولانا علی ای بنده شیرین زبان از دیو اگر یا ای الهی
 مردم بگو از صدق و جان الله و مولانا علی ای شمس من جان
 باز جان در موش ابرشان تا ابدت در گوش جان الله و مولانا علی
 قال امام العلین کرم الله وجهه انا الذي حملت النوح في السفينة التي
 عليها انا الذي بحيت ابراهيم و موسی و منن يوسف الخ و من
 انا صاحب موسى الخضر و معلمها یعنی منم کسی بر بستم نوح را در سفینه
 بود او را منم که نجات دادم ابراهیم را از آتش و موسی را از
 غربت منم موسی یوسف در چاه و بر آورنده وی از چاه منم صاحب
 موسی و خضر و تعلیم کننده آن هر دو حکمتها و غوامض الهی

قال امام المجتهدين كرم الله وجهه انا منسا الملكوت والكون يعني منسب
 سيدا ساختن ملكوت عالم كيون يا منم سيد كهنده هود قال امام
 المجتهدين كرم الله وجهه انا الباري انا المصور في الارحام عيسى منم ملو
 منزله از نقصانها من صورت دهنده طفل در رحمها قال امام المفسرين
 كرم الله وجهه انا الذي ابرى الالامه وادفع الابرص واعلم انه الصالح
 انكم ما تاكلون وما تخرجون في بيوتكم يعني منم كسي كه پيا ميكنم ناميا
 مادر را در او دور ميآرم برص عيسى را و انا و واقف منم
 در ضاير و خواطر است منم كه خبر ميدهم بخبري كه مني را و اورد
 مي نهد از در خانه هاي خود قال امام المصلين كرم الله وجهه
 انا البعوضه التي ضرب الله بها مثلي منم ان بعوضه كه مثل او رده
 بان الله تعالى ان الله لا يستحي ان يضرب مثلا لبعوضه
 فوهما قال امام المصلين كرم الله وجهه انا الذي اطاعني الله
 الطاهر يعني هر كسي اطاعت و فرمان برداري نمود مرا الله تعالى
 در وقت ظلمت و تاریکی یعنی حاجت كرد رسول مرا در آن طوق
 قال امام الاجودين كرم الله وجهه انا الذي افاضني الله

في الظلمه و دخی الى طاعتی فلما طهرت اكره ان افعال حل و علا فلما امام
 ما عرفو كفو و ابعی منم انكسي كه بر ما كرد و منها ساخت حق تعالی
 حقیقت مرا و حال انكه حسیع مخلوق است در ورطه ظلمت و منم
 و خواند آن خلق را بسوی طاعت پس بعد از اكمه شوشن
 شد ظلمت و مرتبه وجود آمدند آن مخلوقات الكاكره و ظلمت
 و فرمان برداری مرا چنانچه حق تعالی فرموده و سارده نموده
 حق سبحانه كه در كمال بزرگی و نهایت عنایت در كلام مجید خود
 فلما جاءهم من ابراهيم كه امد و ایشان نشا خست قدر او را و
 كه فرستاده باد قال امام المجتهدين كرم الله وجهه انا الذي
 كسوت لعل طاعت منم انكسي كه پوشانیده ام و انا الذي
 كسوت قال امام الاجودين كرم الله وجهه انا الذي هو حامل
 مع الابرار من لدی و حامل العلم انا الذي اعلم تاويل القرآن و كذا السالفه
 انا المبرور في العلم يعني منم كسي كه او بردارنده عرش است با حجاب
 كه از فرزندان منم و منم كسي كه بردارنده علمای لوا را طاهر و منم
 كه نيك ميدهم تاويل معاني قرآن و كتب كنهیه و منم راجع

کرده شده در علم **قال** امام القضاة کرم الله وجهه
 السموات والارض کل شئ ذلک الا وجهه اما صاحب الجسد
 یعنی بنم ذات الله تعالی که در آسمانها و زمین است هر شئی پاک
 و فنا شونده است مگر ذات او منم صاحب خالق حقیقت
 که بتان و آله مشرکانند **قال** امام الراسخین کرم الله وجهه
 اما باب الله الذی قال الله تعالی ان الذین کذبوا باياتنا
 استکبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون الجنة
 بل لهم عذاب عظیم **و** کذا لک خبری الجبرین یعنی منم آن
 که مذکور است در آن آیه که بجهنم ان الذین کذبوا یعنی بدین
 اما که تکذیب کند آیات ما را در استکبار و سرکشی خود و در ان آیات
 کشاده بنشیند ایشان را در ثانی آسمان و داخل نشوند در بهشت
 تا آنکه در آیه شریفه روزن و این خود بحسب عادت حال
 در آمدن ایشان در بهشت نیز محال باشد بهین و شش خراسیدیم
 مجرمان را **قال** امام المحدثین کرم الله وجهه اما الذی
 خدمتی جبرئیل و میکائیل اما الذی روت الی الله منین اما الذی خص

بیه سل و میکائیل الطائفة یعنی منم کسی که خدمت کرد مرا جبرئیل
 میکائیل منم کسی که رو کرده شده و باز پس آورده شده
 حقه من آفتاب را و در مرتبه منم آنکه کسی که خاص گردانید حق
 و تعالی جبرئیل و میکائیل را بطاعت و فرمان برداری من
قال امام الاعطین کرم الله وجهه اما بسم الله
 الحنی و هو الا عظم الذی علی عینی ان اسی از اسماء رضی الله عنی
 بسم اعظم و **قال** امام المبرزين کرم الله وجهه اما
 انما الله الذی فی فیض الله طاعتی علی کل فی روح متفلسف
 یعنی منم صاحب طرد آن که حقیقت مشهور و در مدین و منیر صاحب
 مسطور یعنی قرآن یا لوح محفوظ و منم بیت معمور و الخائن
 در آسمان بمقابل کعبه عمارت های او بعد از ایران و طواف
 اوست و در اخبار آمده که داخل میشود در بیت المعمور هر
 بنفعا و هزار فرشته تخته طواف و بان نوبت طواف ایشان
 نمیرسد یا مراد بیت معمور کعبه باشد که معمور است بحاجیان و زائران

چنانچه در مدارک مستورست و منم المکی که فرض کرده اند و
 طاعت مرا بر هر ذی روح و تنفس از خلق خود . قال امام
 العارزین کرم الله وجهه انا الذی نشر الاولین و الاخرین انا
 قاتل الاشقیاء بسعی ذوالفقار و محرقهم بالنار یعنی منم که نشر
 کرده و برانگیزه خلق اولین و آخرین را منم کشنده به بخاران و
 کمازان بکوشش ذوالفقار و منم سوزنده خرمن حیات ایشان با
 غضب موی منوی گوید . انما ساعد دین حق و نبوع معانی
 کریم وی آدم شده مسعود علی بود آتش که بشروی از این
 زبک ستم و بدعت نبود و علی بود . انما کج دولت و معراج
 کو قفل در مصطفی کبشو و علی بود . قال امام کاظمین کرم الله وجهه
 انا الذی طلعت الشمس علی الدین انما منعم من نظامین انا الذی اری عیون
 الامم انا الذی اردلها فقیه من حوض رسول الله یعنی منم که کج ظاهر
 گردانیده و غالب گردانیده مرا بر دین و منم تمام کشنده از طاعت
 و منم المکی که قبول میکنم دعوت آنها را و منم که رسوله و منم
 از حوض کوشش یعنی اگر خواهم فرو نشانم آتش منافقان از آب حوض کوشش

قال امام الانبیین کرم الله وجهه انا با بفتح الله من خلقه
 انا انا الذی بیده مفتاح الجنان و مقالید النیر ان یعنی منم آن
 درمی که گشت و هست او را الله تعالی که در آید از ان در شده
 امان باینده از انواع مکر و نجات دهنده منم که دست است
 بهشت و دوزخ . قال امام الطاهرین کرم الله وجهه انا الذی
 جهد الجبار به با طفا نور الله و ادحاص حجه علی الله الا ان تم نور
 و ولایت عظمی الله علیه نذر الکثیر و عطانی نذر الحیوه انا مع رسول الله
 فی الارض فترقنی الله من ایشاء و یخفی من ایشاء منم که کسی
 کرده بودند جباران بفروشاندن نور الهی و کم کردن حجت او را
 پس متصل گردم الله تعالی که این که تمام شود نور او و ولایت او
 خدا نبی خود را و ریای کوشش و مرا و ریای حیات من را رسول خدا ایم
 در زمین پس شناسانید مرا الهی را الله خواست و منع کرد که کسی را که
 نمیجو نیست . قال امام الوصفین کرم الله وجهه انا قائم فی
 حیث الارواح تحرک و لا تنفس نفس عسکر یعنی منم که استاده
 در سبزی ای در ملکوت اینجا که ارواح می جنبند و نیست نفسی که تنفس

سوگند من **قال امام القاسمین کرم الله وجهه**
 صاحب محمد عالم ناطق یعنی منم دانا می خاموش محمد علی اندک
 و الله و سلم دانا می گوید **قال امام القاسمین کرم الله وجهه**
 صاحب القرن الاولی انا حادرت موسی الکلیم و اغرت فرعون انا الله
 یوم الظلمه یعنی منم صاحب قرن اولی که در حدیث وقت خیر القرون
 قرنی یعنی بهترین قرن تا قرن منست منم که حاوره و مکالمه کرده ام
 با موسی و غرق کرده ام فرعون را منم سیراب کننده روزی که
 غیر از ظل عرش سایه نباشد **قال امام کاظمین کرم الله**
 وجهه انا آیات الله و این الله انا احی و میت انا خلقت الارض
 انا السمع انا العیلم انا البصیر انا الذی جود السموات السبع و الارضین
 السبع و طوفه عنی انا الاولی و انا الثانی یعنی منم آیات ختمه الله
 و راز دارم و من زنده میگردانم و می میرانم و من پیدا میکنم و راز
 میدهم منم شنوایانم و انا منم پدیدانها هر باطن و آشیا منم که
 سیر میکنم مفت آسمان و غطفه بین را و یک چشم منم اولی
 یعنی نفی اول منم ثانی یعنی نفی ثانی **قال امام الماکدین کرم الله**

وجهه انا ذو القرنین هذه الالهه یعنی منم ذو القرنین این است
قال امام الوصیین کرم الله وجهه انا الذی انفتح و انا قور یوم عیسی
 الکیا قرین غیر لیسری منم انکسی که نفخ میکنم در صور در آن روزی که
 نجابت تخت است بر کافران و پیش انکه اسلام احتمال آسانی ندارد
قال امام المعشوقین کرم الله وجهه انا الاله اعظم و هو
 الهی معنی منم اعظم که آن که یحیی است **قال امام الهی**
 کرم الله وجهه انا المستلم لسان صبا یعنی انا یوسف الصدیق انا الذی
 تاب الله لی انا الذی یصلی فی آخر الزمان عیسی یعنی انا السلف
 الصدور یعنی منم که گویا شدم در زبان خور و سالی عیسی منم یوسف
 منم انکسی که توبه داده است الله تعالی مرا عیسی قبول کرده توبه
 من منم انکسی که ناز میکند در آخر الزمان عیسی یعنی منم که زنده در
 مولودی منم گوید **ان الله تحقیق حقایق تحقیق که زوی انا**
 منم حق بود علی بود **ان نقیله توحید احد که دم احد خراو**
 نصیحت شد نشنو علی بود او بود وجود و جهان کره معنی
ای او نشدنی عالم موجود علی **ان نور مجرد که بدی در همه جا**

القبلین و احی مرتین و اظهر الاشیا کیف اشار یعنی منم انکشی
 کرده ام و مواجبه ساخته ام و قبله یعنی بیت المقدس و کعبه
 نم که زنده ساخته ام و مرتبه این اشاره است بقصه شریفه
 نصیر خواجه اصفی ازین مقوله خبر میدهد ز غمره لب
 فتنه عجم دیدم ز شهوار عرب نچه بر نصیر گذشت و قصه مذکور
 در باب خارق بعون الله تعالی باسانید صحیح بر سبیل تفصیل
 خواهد یافت و منم که ظاهر میارم بسیار اینجا خواهد یافت
 العظمی کرم الله وجهه اما الذی سب وجه الکفار کف تراب فرجوا
 ملکوا انا الذی حجد ولایتی الف اتمه فحسب منم انکشی که انداختم کرد
 کفراشت خاک پس برکشید و طاک شدند و منم انکشی که نکار
 کردند ولایت مرا هزار مرت از بهت های گذشته پس سنج کردند
 حق تعالی ایشانرا قال امام شافعی کرم الله وجهه اما الذی
 سالف الزمان و خارج و ظاهره آخر الزمان یعنی منم انکشی که پیش از
 زمانم و خارج از زمان و ظاهر شوند ام در آخر الزمان
 قال امام الاورعین کرم الله وجهه اما فافهم اعنه الاولین و اخرهم منم

في الآخزين اما مغرب الخت و الطافوت و محرم و مغربهم فغوث
 و يعوق و فسر و قد اضلوا کثیر العیسی منم شکننده کردن مشرق ایشان
 و بر آورنده ایشان از مملکت ایشان و عذاب کنند ایشان از
 منم عقوبت کنند جبت و طاقوت بر آورنده ایشان از خانه
 عذاب کنند فغوث و يعوق و فسر که بیان شرفانند
 امام العالمین کرم الله وجهه اما شکلم سبعین ساء و مفتی کل شیء علی
 سبعین رجلا انا الذی اعلم ما يحدث فی السیل و الدنیا و اخر الزمان
 بعد شئی الی یوم القیامه یعنی منم که گویا بهت و زبان و فتوی دهنده
 خبر را بهت و وجه و منم انکشی که میدانم خبر را که پیدایش و در روز
 و هر چیزی که واقع میشود بعد هر چیزی و این کتاب است بر جمع
 یعنی میدانم هر امری را که واقع شود تا روز قیامت و کوی
 گوید قیومی و هم اکرمی و سلطانی و هم عظمی بر حجاب عالم الامی
 و مولای علی هم انبیا کویا ز تو هم اولیا و انا ز تو هم عارفان
 ز تو الله مولانا علی احسان ز تو ارکان ز تو برهان ز تو ابدان
 ز تو هم روح و هم رجان ز تو الله مولانا علی قال امام

المکرمین کرم الله وجهه انا الذی عندی ثمان و سبعون سمان
 اسرار العظام یعنی منم کسی که زودست بمقاد و درو ستم انا
 عظم قال امام العالمین کرم الله وجهه انا الذی انا
 اعمال الخلق فی مشارق الارض و مغاربها و لا یخفی علی شی منی
 منم کسی که می بینم علمهای مخلوقات را در شرق و مغرب و شدت
 بر من هیچ چیزی از ایشان مولوی معنوی گوید ای ره گام
 مومنان و تند و مولانا علی ای سر و شش پان الله
 داننده راز همه انجاء اعجاز ای قدر و خدای همه الله
 قال امام الاطهرین کرم الله وجهه انا الکعبه اطرام و ایت
 العقیق انا الذی کلینی الله شرق الارض و غربها من طرفین
 و لمح البصر یعنی منم کعبه اطرام و بیت اطرام و بیت العقیق که هر سه منم
 کعبه شریفیت و منم کسی که مالک مشرق و مغرب میکرد اند الله تعالی
 و یک چشم زدن و این کنایه است از غامی روی زمین قال امام
 الافضلین کرم الله وجهه انا محمد المصطفی انا علی المرتضی کما قال الله صلی الله علیه
 و سلم فی آیه منی انا المودع بروح القدس انا المعنی الذی لا یقع علی اسم و لا یغی

منم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم منی علی المرتضی خاتم النبیین
 الله و صلی الله علیه و آله و سلم که علی ظاهر شدت از من منم
 کرده بروح القدس منم صاحب فراست که واقع میشود بر من انا
 قال امام الکملین کرم الله وجهه انا اطهر الاشیا و الخیر
 کیف شایه فیها یعنی منم که شایه سازم اشیا و وجودیه را بر روی
 که منی هم صدق امیر المومنین و امام التقیین و خیر الوصیین
 الناس بعد خیر الدین صلوات الله علیهم اجمعین مولوی معنوی
 آن امام مبین ولی خدا افتاد و حج و اهل معنا آن
 که فامیت بحق در زمین و زمان و ارض و سما و در تمام
 العصمت او منزله شرک و کفر یا عالم و حدت است مسلمین او
 او برون از صفات فیها او است جان حقیقت انسان حمله
 شوند و او بر جا جنبش او بود رحمتیم که شایه بود ملک
 دانست بجهت تبت و چون و از صفات علی عالی را نیست خانی صفا
 او از ذات هر چه رسد بذات خدا او است آن نجی فخری لا اله الا هو
 که زحق او تجلی شده پیدا نقد آن کج علم پایان نیست دیگر

علی علی حاکم جزا و عذاب است کونکیم تو عالم است اولی
 بلا اول آخر حق بود و با آنکه نامشهر است اولی است
 پنا او حق حاضر است در کونین بقیعین آن که است بدروم او یکی است
 و حق از وسط هر او حق است و دان به بقا لمع نور روی او کرده است
 از شبای خود شد بود از نور اول آدم که شده تاج مطهر است
 بی ولایت علی حق خدا نه نهد در شب آدم با مصلحتی که است بر همه
 آدم از علم آن امام بقا سجده کردند و مراعات زاکیه بد نور خالص
 در ره قدس عالم جبروت انبیا را دلیل و راه نما شیت خم بود
 علی کشت از آن نور عالم اعلا نوح از ویافت آنکه می طلبد تاسد است
 بمنزل علیا کرد و کشت خلیل در بله شد و نار لاله حمرا حمله
 و سبل و کل شد تا نمرود در خلیل خدا رو با و کرد مشکب اسماعیل
 کشت قربان او کشت یغیا بن که نالید پیش او یعقوب بوی او
 و شد بنما نور او و یغیا بن کشت و الله در آن شب شد
 اربعینی فاده بدینچو کشت مستغرق وصال و حق کف مرآت است
 گفت دوم تر اید یغیا بود با جملة انبیا در کشت با ذات مصلحتی

در شریعت در مدینه علم در حقیقتا میر بر کسرا لطف او بود
 هدم مریم کشت عیسی از آن سبب است او و دید یکدیگر
 در شب قرب مقام دنی از علی می شنیدند حق علی و علی خبر علی بنو
 انجی او علیست و این عجم رسول اوست نالی و شو بر زهر
 رهبران طاعت او مطلوب عارفان صامت اند و اول
 خلق جبال و او بود عالم غیر نادان و او بود دانا عالم
 شد بر روشن کرد تحقیق رمز ما وحی اوست مقصود که موجود است
 اوست واقف از کجای می خدا ذره نیست شیت او از شری
 تا که تحت و فوق است خاصه علم واحد است کوزه او
 دین و شرع بنا اقبال او بود در دین ظاهر و باطن او بود
 نماندانی تو سر این معنی رسی در ولایت والا که تو لاکنی بخیر
 نماند است بخت الماوی روح عظیم کرد مرقد او دایما در حق
 و ذکر دعا کف احمد خود از سر حقیقت بود است تا بهر روز
 که شود روشن که دانی است با من ای خواجه کم کن این غوغا سوزنا
 مجاهد رو با و دارند که مهر است مادی والا ما همه فرود ایم و او خورشید

ماهمه قطره ایم و او دریا ماهمه مرده ایم و او زنده ماهمه
 بستی ایم و او است ماهمه غایبیم و او آگاه ماهمه فانییم و او بقا
 شمس دین چونکه صادق و در عشق جان فدا کن برای مولانا ماشاء
 حاجت و اصل خانان تار سد قطره ات سوی دریا بنده نی
 بجان می باش که بخوابی رستی تحت لوا در سده احمدین
 صل از این عباس من ویت که شنیدم از امیر المومنین علیه السلام که در مدینه
 که میگفت انا عبد الله و اخ رسول الله و انا صدیق الاکبر لا یقال
 غیري الا کاذب من غیر منی قطب زمان و قائم مقام حبیب رحمت
 رسول الله و من صدیقی اکبر این کلمه را کنی گوید خبر من که مقرر می
 گوید اسم عبد الله مخصوص قطب است لهذا اکابر انبیاء علیهم السلام
 را که اقطاب اعصار بودند در قرآن مجید هر جا ذکر کرده موسوم
 بعبد الله کرده اند و گفته اند قال الله تعالی انا عبد الله تانی الکتاب
 جعلنی نبیا - در مصباح القلوب و سیر النبی و کفایة المومنین
 امام حسین علیه السلام مرویت که گفت روزی پدر من بر کماز فرات
 حجتی خل در آب شد ناگاه موجی آمد و پراهنش بر در و چون بر

مانعی آواز داد انظر عن ینید و خدا ماری چون کن در
 پراهنی دید و رویا می چیده فرا گرفت و اگر پانش قوه
 افتاد که برو نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم بده به
 من الله العزيز الحكيم الى علی بن ابی طالب علیه السلام
 و ان کذلک اوثرنا ما قوم آخرین یعنی این کفایت از خدا
 عزیز خاتم سوی علی بن ابی طالب این بده به قصص کثرت
 داده شد است عمران همچون میراث سید به او را بگویم که
 در مجاداتی حبیب السیر و مناقب ابی مرزویه از انزل
 ملک مرویت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
 بهشت شرافت چهار کس از بهشت من خواست معلوم کنه فرمود ابو
 رضی الله عنه زنه گفت رسول فرموده ان الجنة شرافت ابی
 من منی پرستش آن حضرت آن چهار کس که اند ابو بکر گفت خدا
 دارم اگر از حمله آن چهار نباشم نو تمیم مزینش کنشگاه
 نزد عثمان رضی الله عنه زنه و حدیث مذکور را با وی در میان
 او نیز گفت اندیشه دارم اگر از حمله آن چهار نباشم نو تمیم

بطعن من کشاید پیش و عمر رضی الله عنه زخمی گشت و نیز زخمی
 گفت می ترسم اگر داخل آن چهار نباشم نو عدی مرا کشتا
 نویند بعد از آن نزد امیر المومنین کرم الله وجهه زخمی گفتم
 امیر گفت اندر آنسو و رسوال کنم از جمله آن چهار باشم یا نه
 حمزه ای مقدم رسانم و اگر نباشم از خدای عزوجل مسالت کنم
 که مرا از اینجا بگرداند و بسوی رسول متوجه شد و من با وی رفتم
 در آیدیم در سراپی هم ایون در حالی که سربارکس در کنار وحیه کعبی
 چون وحیه امیر را دید سلام کرده گفت بگیر سربارکس بر سر خود
 که تو سوار تری از من چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم رسید
 سر خود را در کنار سرش نهاد و دید فرمود یا اخی یا در دهشت ترا زود
 که حاجتی گفت یا رسول الله وقتی که داخل شدیم در خانه سربارک
 بر زانوی وحیه کعبی و در بر من سلام کرده گفت بگیر سربارک بر سر خود
 که تو از من اخی و اولاد منی با من بجز فرمود یا اخی شناختی او را
 رسول خدا بهتر شناسد فرمود جبرئیل بود امیر گفت یا رسول الله من
 آگاهم از آنکه که تو فرموده هست از زودند چهار کس است از من

که اسند آن چهار کس آنسو و بدست من پرست خود شد
 بسوی امیر المومنین کرم الله وجهه اشاره فرمودند و الله
 اول از ایشان ^{در مناقب فاطمه} و در رویه از این کس
 و ابن مسعود رضی الله عنهما مرویست که روزی در آنجا علی مرتضی
 محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و عایشه رضی الله عنهما بودند
 بود پس امیر المومنین در میان سید المرسلین ام المصلین به
 عایشه گفت یا علی این نه جای تست آنسو و گفت گو تا به کن در
 بدار از بن سخن و مر جان مرا در بخشش را این بد برستی که است
 امیر مومنان و بهترین مسلمانان و پیشوای انانی که دست و پا در دنیا
 نور نیست و در روز قیامت بر صراط می نشینند و اولیای خود را
 داخل می سازند و عذوبی خود را در آتش می اندازند ^{فعلی علیه السلام}
 گوید علی حب خبثه قییم النار و الجنة و من المصلی حقا امام
 الانس و الجنه ^{فوقه} نایب کردگار حیدر بود صاحب
 حیدر بود مهر کنش دلیل منبر و دار حلم و بخشش خبث و نار
 در او سطران است مدرک حاکم و صواعق محرقة از ام سلمه رضی الله

عنها منقولست که گفت کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 او غضب لم یخیر احد کلمته الا علی عیسی بن ماری که رسول صلی الله علیه
 وسلم غضباک میشد و لیری نیکار و هیچ کس که مکالمه کند با وی مگر در حق
 در مصایح و شکوة و روضة الاحباب و حبيب الیر و معراج النور
 از جابر بن عبد الله انصاری مرویست که در محامره طایف رسول الله
 علیه السلام با مرقضی علی بطریق راز سخنان میگفت چون زمان
 بامداد کشید مردم گفتند عجب راز و درازیت که با لیر عم خود
 میگوید رسول صلی الله علیه و آله وسلم بر سر ایزد ماز شرف شده و در
 مانجه و لکن الله انجا عیسی بن نجود با وی راز گفتیم تا که الله تعالی
 با وی راز میفرمود از نجات که حکیم سنائی گوید **خویش**
 کعبه جازا محرم او کشته برزدان را کاتب نقش خانه تنزل خازن
 کنج خانه تاویل راز و از خدا میخیزد راز پرش و وحید **در کفر**
 العباد و چایه السعد مسطورست که روزی سید کانیات علیه
 الصلوة و اکمل النجیات پنج مرتبه سجده کرد صحاب استفسار نمودند
 سبب بجدات چیست فرمود جبرئیل آمده گفت دوست میدارد **و در حق**

علی را من سجده کردم و چون سر بر زمین گفتم دوست
 فاطمه را باز سجده کردم باز گفت دوست میدارد و حسین را
 سجده کردم باز گفت دوست میدارد و کسانیکه دوست دارند
 مرا ایشان را دیگر باز سجده کردم باز گفت دوست میدارد
 ایشان را دیگر سجده کردم **در سنده احمد بن حنبل و صحیح مسلم**
 انس ابن مالک مرویست که چون عبد الله بن عباس کجالت بر
 رسید گفت با رخدا یا تقوی بنحو هم بوی تو بدوستی علی ابن
 طالب **در کشف النجی و مناقب خوارزمی و حبيب الیر و در کتب حسن**
 عسکری رضوان الله علیه مسطورست که شاه ولایت پناه در زمان جابر
 سید کانیات ثقیب امیر المومنین بود و وقعه خیانت که روزی رسول
 صلی الله علیه و آله وسلم گفت یا اخی یا اقیاب حبیب تاب بن کن
 او نیز با تو سخن خواهد کرد امیر المومنین گفت السلام علیک استقام
 لعبد المطیع بعد اقیاب گفت و غلب السلام یا امیر المومنین و اما
 المتقین و قایم بالحق محمد بن و نیز گفت علی تو و دوستان تو در
 بهشت خواهید بود و اهل کسی که زمین منش شود محمد مصطفی **صلی الله**

علیه و آله وسلم خواهد بود بعد از آن تو و اول کسی که صحبت
 خواهد پوشید محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم خواهد بود
 از آن تو چون آفتاب بدین مرده و بشارت مسکوت شد
 بسوی قبله ساجد شد و اشک چشم مبارکش در سیلان آمد
 فرمود صلی الله علیه و آله وسلم یا اخی و جیبی ارفع را سگ نقد است
 الله یک اهل سبع سموات یعنی ای برادر و دوست من برادر
 که تحقیق میکرماند الله تعالی سبب اهل هفت آسمان را مولف کرد
 حسن الکبار مطهر است که هفت مرتبه آفتاب میگرداند
 مناقب خطیب خوارزمی و مناقب ابن مردویه و بحار المنافع
 الاولیا و حسن الکبار از حسن ابن مالک مرویت که رسول صلی الله علیه
 و آله وسلم مرا گفت از جهنم من آب تب کن چون بفرموده تمام نمودم
 ضو ساجده و نماز گذارده فرمود ای انس ای کسی که امروز پیش من آمد
 المؤمنین و سید المرسلین خاتم المرسلین و امام الغر المحجلین است کفایت دهد تمام
 فدای تو باد آن که ام کس باشد فرمود همین زمان طالع میشود و درین
 امیر المؤمنین علیه السلام دست بر در زانو زد و گفت خست امیر المؤمنین و خیر

۱۱۶
 و اوتی الناس بعد البین بود زینده و بخت شایسته و دین زنده
 پیش بود امیر المؤمنین بعد از آن برخاسته بامر تقی علی معاذ
 کرد و عرق روی مبارک خود بر روی او مالید عرق روی او را
 خود پس امیر گفت یا رسول الله موجب این شفقت التفات چیست
 یا اخی چرا با تو بر ماندنم حال آنکه تو احکام دین مرا میدانی و سخن مرا
 باست میرساند و بیان میکنی آن منته را که بعد از من خدای کند
 در صبح ترمذی و صبح نسائی و صحیف شکوة و مصباح و هدایه
 السعداء و در مجلد ثانی حسیب التیر هم از این مرویت که روزی فرمود
 نزد منی آخر الزمان علیه صلوات الرحمن آوردند و بسوی آسمان کردند
 اللهم استجبی باحب خلقک الیک ما کل معی هذا الطیر یعنی مرغ یا رسول
 خلق خود را نزد من فرست تا این مرغ بر زبان ما من تناول نماید
 المؤمنین هماندم نزد سید المرسلین آمد و سرور را بر با حیدر کرد
 بر زبان تناول فرمودند در شرح حانطیه مطهر است که امیر
 مرتضی از آن روایت میکند که همیشه در رضای حق سبحانه بوده الزور
 نیز از روی راضی و شاکر بوده در مصباح شکوة و مصباح

دستور الحقایق و صحایف و جوامع محرقه و مسند احمد بن حنبل و اسط
 طبرانی و مسند بزاز و تشریح و تشریح الامیه و هدایت القاری
 عرب و در حسیب التیور و روضه الاحباب معارج النبوة و شوالیه النبوة
 ابجارت شامی با سائید صحیح خنیا مسطور است که متواتر اراد یافته
 که امیر المومنین بخطاب خطاب کرد از از انروز فحاط شد که در جنگ
 انفسه در عمر رضی الله عنه را امیر لشکر کرده و رساند چون رو به آورد
 ابو بکر اسد و ارتش کردند و رساند و نیز شکست عظیم خورد و نیز
 الله علیه و آله و سلم مبارک التماس عمر دیگر بار او را امیر لشکر
 فرستاد و چون بازگشت اسلام اندام یافت بزبان مخرجان در
 لا عظیمین الایة عذابا کرا غیر فرار حیات و رسوله و حکمه الله و رسوله
 هر آینه عطا کنیم علم فرزند امری را که حمله بکند و اگر نیز عذاب
 و رسول را دوست میدارد و خدا و رسول او را دوست میدارند
 نیز در تشریح الامیه گوید امیر المومنین اگر از از انروز خوانند که تکرار
 حمله بکند و آورده در هیچ زمکا هی فرار نموده و حیا حیا صاحب نهیم الارواح
 گوید نیز در مطلب این چنین علم نمی آن اصل شجره ولایت آن فرخ شجره

نهایت آنکه با او مدینه علم را در پی داشت آنکه با او نصر دین را بچ
 نمی بایست شیر مردی که در هیچ هیچ روی شست غذا و شیری که در
 هیچ جایی شست روی میاورد آن پردلی که یک نفره شکر
 پاره میکرد و پیغمبری که یک جبهه خنیا را دو پاره می افکند
 یک آیه بود از ان در دلی دوستان می شست و میغش و در رویه بود
 از ان و دشمنان را می شکست شیر از ان را شست و شست و شست
 را بشوید خون در حنجره بود از اسب او پیش از اجل جان دشمن
 از غری در غرزه اوست قلب شکر اسلام از ان مهر دین بی اثر
 نامد سهر بر فرار قدر عالی منظرش من گویم ستمار آنکه چون
 کم از یک نقطه مو بموم شد در محیط کرش نه دایره متوجه جمال ان
 شاه وقت الله و لی گوید احمد مرسل امام نبی است حیدر کار
 اولیات از چه رو کرد خواند شاه را که گویم من گویم باور است
 بار ما در کسوت چمنه ان آمد و شد این دلیل نبی است بار ما پوشید
 آدمی آنانی که بهوار لامعات در دست و الحقایق و کلام
 مسطور است که امیر المومنین لقب شد الله تعالی از زمان

که چون سید کانیات بمواجم رفت و در بارگاه کبریا شری دید بنا
 بخیرهای نوراست بهر بار میخواست پیشتر شود آن شیر حمله میکرد از جمل
 سید با اخی این سید چه میخواهد کف رسول الله تقصیر کن کرد
 منابع دنیوی چیزی نرسانید با تو است چون نظر کرد گشتی و در
 حق پرستش بود بر آورده جانب شیر افکند چون از مواجم باز
 امیر المومنین مبارکباد عرض نموده گشتی در پیش نهاد تسبیح و نور
 چراک الله و الدارین خیرایا سید الله الغالب علی مرتضی
 کزیت شیر حضرت یزدان شب مواجم چون خاتم گرفت از در
 در صبح بخاری و سلم و صوفی محرقه و روضه الاحیاء و روضه
 الشهدا و معارج النبوة مطبوع که در غرزه ذوالعشره چون کانیات
 صلح و معاهده نموده بعدینه سکینه زکشت درین سفر طفرات را شمره
 حیدر را بگفت ابوتراب مکنی گردانید عمار یا سیر کوی در غرزه مکر
 من و امیر در پای درخت خرمالی بخواب رفت کرد الودع و هم که
 آنروز علی الله علیه و آله و سلم بر بالین آمده با میر گفت خیمه با
 تراب فرمود ترا خبر دهم از مدیخت ترین مردمان گفت ای

یکی آنکه ناته صالح را غفر کرد و دیگر که محاسن این چون
 رنگ کند این ملکیت دست حق پرست خود در بر سر زد
 المومنین می کشید و ملا عبد الرحمن جامی در شواهد النبوه می آورد
 روزی سید کانیات بخانه سید الله علیه و آله التجه و التناور
 پرسید ای عالمه پیرسم من کی است گفت میان من و او گفت
 شده بنا برین در خانه قیلوله مگرد آنسر و پیر و کانیات
 تجسس نمود یکی گفت فلان جا جواب است سید المومنین اینجا
 رفته دید که روزا از دوشش افتاده و خاک آلود گشته خاک را
 پاک خود دور کرده میفرمود قسم یا ابوتراب که سید از آنروز
 هیچ نامی و کنیتی از ابوتراب خوشتر نیامدی مولف گوید چون بن
 الروانین تفاوتست عظیم بود بنا برین هر دو در خیر تحریر آورد
 نیت که سید المومنین نسبت بامیر المومنین انگونه التفات و تکرار
 کرده باشد و الله تعالی اعلم بحقایق الامور در دستور
 الحقایق نمی رود و پیوسته است که هرگاه کسی از خانه مکر شود
 رضی الله عنه که سید و از استماع نام امیر المومنین کرم الله وجهه

که روزی سید کانیات پیش از بعثت بجانب ابوطالب آمد و
بست که والدۀ امیر بود و گفت یا محمد هرگاه تو در خانه می آیی
من چنان روی خود در شکم منیزند که بی جنبت یا قیام من غایم
مغیر همان فرمود کرم الله وجهه و بروایتی دیگر آنکه چون والدۀ
امیر را از مشاهده جمال محمدی طاقت نشستن نماندی بر سر تعظیم
نمودی روزی ابوطالب گفت محمد مثابه فرزندت است نه اگر
چرا میگویی گفت و الله تو اصفی که از من واقع میشود است
در حالی که بجانب من محمدی آید قیام نه غایم فرزند رحم من از
طبیعت و نهایت اضطراب بملک شود و گفت یا برائی قبول کن
نوا کرد پس ابوطالب حمزه اتفاق نموده و ستمهای خود بر دشمن
استدلال غالب محکم کرده سید کانیات را از پیرون خواندند
بحر و مواجۀ لغای مصطفوی و والدۀ امیر تاسید صمدی و تقوی
قیام در دست نمود و آنکه فرمود کرم الله وجهه و بروایتی دیگر
صلی الله علیه و آله و سلم بجانب عم خود آمدی روی مبارک بسوی حمزه
امیر المومنین کرده فرمودی السلام علیک یا اخی امیر از درون شکم

علیک السلام یا رسول الله و هر طریقه که هر روز روی رو با کجا
نمودی بعد از اطلاع این سخن فرمود کرم الله وجهه و جمع
کرد انداختن سجانه ذات او را
والدۀ امیر المومنین کرم الله وجهه و بروایتی دیگر آنکه چون
رحم تربیت رفت روزی خوابیده بودم و سید کانیات در
برو هر دو دست نشسته بود که ابوطالب آمد و با من از راه
گفت محمد جوان ترا شرم نمی آید که خوابیده و از روی حمزه
غیرت شمشیر عالم گرد تا باشد کفتم مرا ناحق مکن و خود را پیوست
خوش و قوم بدنام ساز که محمد معصوم است و بجای فرزند من و نه
از به خاطر من چنین قریب نشسته بود تا که بماله فرزند من
و این را از راه او بر تو آشکارا میگردد آنم که هرگاه محمد از پیرون
آمده است سلام علیک یا اخی میگوید این فرزند از درون شکم من
السلام یا رسول الله میگوید و هر جانبی که محمد میگردد و نامی شنید
فرزند روی خود همان طرف میگردد و ابوطالب گفت یا اخی
یا و زنگم و آنکه درین بار مشاهده مناقشه از کثرت حیا پیرون

برده بود فاطمه بنت اسد رضی الله عنها کس لطلب فرستاد چون
 آمد گفت یا محمد بسور سابق برین فرزند سلام کن منم و سلام
 و امیر جواب سلام باز داد ابو طالب خوشوقت شده گفت
 که برادر زاده من خاتم النبیات در حکایات نام
 گوید چه سبب است که چون نام امیر المومنین علی مذکور شود کرم الله
 وجهه گویند جبهه الیه بچکا هی روی مبارک از محرابه کفایت کند
 و هرگز پیش است سجده مکرده در حکایات الصالحین مکتوب است
 که کان علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه و بطین امه و کما
 امه ان تسجد لعمد علی رجبیه و بطین امه ان تسجد لعمد
 یعنی بود علی ابن ابیطالب بطین مادر خود هرگاه خواستی مادر را
 انیکه سجده کند مرتب را در از میکرد مرتضی علی کرم الله وجهه و
 پای خود در شکم مادرش قادر غنشد بر سجده کردن بت بعد از خدا
 تعالی مناف روی حق جبهه پیش نهاد کرم الله وجهه
 اطهر او بعد از سلیم روایات مسطوریه قول سالکان طریقت است
 چون تسبیح را شایسته بوجوب خرقة معراج بذات فایض

مرتضی علی تا قیام قیامت با تو و نماید ارشد ازین وجه کرم الله
 وجهه گویند در فتوحات القدس مسطور است که
 مادر امیر حمله کردید اکثری شاه و رسل و مادی سل آمدی
 و روی بسوی شکم و الدرة امیر کرده زبان معجز بیان
 و باین عسم خود تکلم نمودی و شاه و لای و شکم مادر را
 بجواب سلطان بنوت کشودی و الدرة امیر حقیقت حال
 بسید ابو طالب رسانید ابو طالب متحیر گردیده است
 پرسید حقیقت حال چیست و مکالمه تو با کسیت فرمود برادر
 خود سخن میگویم و با وصی خود راه گفت شنید می بودم ابو طالب
 گفت برادر تو کسیت فرمود برادر من شاه اولیات هر دو
 یک نور بودیم و فنی که نه عرش بود و نه کرسی نه آسمان بود و نه
 با هم تسبیح و تلهیس حق تعالی می نمودیم رفیق و شفیق من در تمام
 بود و رانتهایم فرشتت خواهد نمود ابو طالب چون این سخن
 دانت که این چه دو برادر مشعل راه هدایت خوانند گردانید
 رسالت خواهد رسید و بدکاری منصب و لای چون وقت آن شد که

ولایت از مطلع غیب طلوع نماید و ظلمت کفر نور هدایت برآید
ما در امیر المومنین از دور و طلق بقرار کردید و بسوی کعبه
نور دید و از برای در و خود و و اطلبید مکتوبش هوش افروز
رسید که در پیرون در میپای و بدرون خانه در آیی نشان
اشنا داری چرا پیکانه میگرددی چون بدرون کعبه شدیده
در آن پنهان کردید ذات مقدس امیر زیر آن پرده از رده
غیب بعالم شهادت خرامید مقارن انجالی مرغ سفید از قفا
پدید آمد بر بنیه امیر هم علی مرقوم گردانید و پیش ازین
کسی انام نبود و در الوقت هر جاطفلی متولد شدی ابو جلال
خاک پای تبار سرمد و چشمش بدی چون خیز ولادت سلطان
ولایت بان لعین رسید متوجه گردید چون امیر را دید خوش
سرمد و چشمش در آرد هر چند که زور کرد نتوانست که برادر کسی
اصابع خود در چشم و حدت بین امیر المومنین نهاد که بگاید از
خاک پای تبار مکمل سازد هر چند زور نمود نتوانست که شود در آن
حاشا شاه ملک شاد بقوت بازوی ولایت طمانچه بر رویش زد چنانکه

برقعا افتاد و گردش کج شد و آن چرخ و گردن آن رست تا آخر
عیش بود و نارسائی آن لعین بختی عالم می نمود و مقصود ما در
المومنین ازین معنی اندوه کین شده گفت ای فرزند بلند
چرا دیده نمی کشای و نظر بخواهم از بزم مانی می رسم مبادا
باشی و جانم بناخن غم الم بجز آشی درین حال الهام ملک عالم
بیدار نامه علیه السلاواته و السلام رسید که این غم تو ستون شده
بشمارت او را در یاب آفتاب سپهر رسالت با جمع حباب متوجه
گردید و ده اسب جهان ولایت برداشت در دامن خود با خرم نام
و از مالاکام نشاند چون بوی کیوی شکبار محبوب مکار
بشام حیدر کرار رسید دیده بر جمال جهان آرای او گشود و سلام
و تحیت بجا آورد و بستود آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم سر
زاع البصر روید و آن چشم چراغ دین شیده بینائی او را بکمل طبعی
مکمل گردانید - بحضر رسول بروی کسی نظر نداشت که از ازل
نظری داشته بظلم او سبب در روضه الشهدا می آید و لایق
شاه ولایت درون بیت الله بعد از واقعه عام فل میسالی روز جمعه

سیر و هم شهر رجب شد شد او در وقت الطهر مشغول
 کسی را میزانش این شرف از شیخ مفید رحمه الله علیه نقل کرده
 بمن جردی بود که وجه توجه بر دوام بسوی مجرای عبادت داشت
 و با ستم او زمانه دست و ورع ریش زنی دنی و متعنه فانی کرده بود
 گویا این چند بیت مولف مناسبت مرصعوی خاصه در مدح او
 و اصل حق از دو عالم رسته در تعلقاتی هستی
 روز و شب سر در گریبان دشتی دیده بر دیدار جانان دشتی
 که پیشش جلوه کردی مهر و ماه سوی هر دو منتهی گشته
 رو بسوی قیامه نشستی مدام غیر حق کس را ندیدی احترام
 نامش شرم بن عیب الشیقام و بخطات زاهدین معروف و مشهور
 سال از عمرش گذشته و درین مدت از طاعت الهی ملول گشته بشی
 روی نیاز بدرگاه جهان پناه قاضی الحجابات کرده در مناجات گفت
 خداوند اهلکایکی از برزخان حرم کجاست و من طاعت کردان خدایت
 بیاریش بعد از اجابت رسید و ابوطالب که بغیرین رفته بود برار
 او توجه فرمود چون او را دید تعظیم نام کرده سر و رویش پوشید

خود نشاند و پرسید از کجائی گفت از نهاده گفتم که از کجائی
 گفت از بنی هاشم بن عبد مناف دیگر مار سر و روی ابوطالب
 بر زبان را انداختند حق بسی نه و عای مراد نکند که یکی از مجاوران
 حرم شریف خود بمن بنود پرسید نام تو و پدر تو چیست گفت ابوطالب
 عبد المطلب زاهد گفت و الله در انجیل خوانده ام که عبد المطلب را
 دو پسر و خواهر بود یکی الملک انبیا و نام پدرش عبد الله و دیگری فضل
 و نام پدرش ابوطالب چون آن نبی خدا سنی ساله شود ولی خدا متولد
 انگاه گفت ای ابوطالب آن نبی خدا بود و آید گفت آری محمد متولد
 و از عمرش هفت و نه سال گذشته گفت بشارت باد ترا بدی که آن
 فرزندی از صلب تو در آید که مقتدا ای اولیا و پیشوای اولیا
 انبیا باشد ای ابوطالب چون بکلمه موعظه رسیدی برادرزاده خود کو
 مشرم ترا بنیاز بسیار عرض کرده و گواهی میدهند که خدای عزوجل را
 و تو که محمدی رسول خدا و خاتم انبیای و چون ولد تو متولد شود او را
 نیز ستانم من ز غنی کن و بگو پیری دوست و هوادار تو بوده چنین گفته اند

وصی مجیری بد آنحضرت نبوت استماید برود و بوجو و تبرک تو ولایت
 شود و او خاتم نبوت باشد و توفیق ولایت ابوطالب گفت ای شیخ
 آنچه تو میفرمایی حقیقت آن در نمی آید مگر بر زبان مبرهن و دلیل من نمی
 گفت چه بر زبان میطلبی که از خدا ای تعالی بدوستی آن نبی و ولی در خوا
 کنم درخت اناری بر در زاهد بود خشک شده ابوطالب گفت ازین
 خشک انار تازه می خواهم زاهد دست برداشت گفت یا کافران
 از سزنی و ولی تو نفهم اگر هست است ازین درخت خشک انار تازه
 مرحت کن نه الحال تقدیرت از دل تعالی درخت انار بر سر درخت
 بر و پید آمده و ناز لطیف سیراب است و در دم بجهت بر من
 زاهد هر دو انار برداشت به پیش ابوطالب که شست چون بشکافت
 آنها مانند لعل ماند بود و ابوطالب نه چند از آن تناول نمود و بکشت
 سیراب گرد و منقولست که سرخی روی امیر المومنین کرم الله وجهه از آن
 روید و القصه ابوطالب شادان و خندان از خلوت زاهد بیرون آمد
 روان شد چون کعبه معظمه رسید امیر از پیش برجم فاطمه بنت اسد

شد چون مدت حمل گذشت و او را پسر زوایت در طواف
 بودم که اثر نحاس بر من ظاهر شد چون محمد مصطفی صلوات الله علیه
 و سلام مرادید گفت ای مادر ترا چه حالت که تغییر در رنگت مشاهده
 میشود صورت حال بعرض رساندم فرمود طواف خانه تمام کن گفتیم
 طاق نمائید گفت درون خانه کعبه در ای که سرالحمی است و در
 المصطفی از بریدن لب عرویت که من با عیال من میگردم
 و جمعی از بنی عبدالمطلب را برایت اطعام نشسته بودند که فاطمه
 اسد مسجد درآمد و در عین طواف اشراق بر روی ظاهر شد چون
 بیرون رفتن نمائید گفت خداوند بجز است این خانه تبرک ولایت
 آسان کردن راوی گوید که دیوار خانه کعبه شش شد و فاطمه در
 و روز چهارم امیر را بردست گرفته بیرون آمد و او و بنای گوشت
 از امیر و بعد از وی بکس مان شرف شرف کشیده بود که در خانه
 کعبه متولد شده باشد و درین معنی یکی از نسای عجب گفته و الله
 در حرم المعظمه طابت و طاب لیدها و المولد یعنی زائیده است
 در حرم تبرک در او و پاکت مادر و فرزند او پاکت خای تو کوهر

پاک بود و صدف نیز پاک بود آمد میان حرم کعبه در وجود کعبه شریف
 کعبه صفا داشت لاجرم بر دوشش سید و جهان جلوه می نمود مولود
 داشت ای شکره شرف از تو نجف دیده شرف تو در
 و کعبه صدف ستان سلامت میکنند ملا عبد الرحمن جامی گوید قطعه
 بسوی کعبه رود شیخ و من بسوی نجف برت کعبه که این امر حق است
 تفاوت که میان منست و او نیست که بسوی کعبه فرستم او بسوی صدف
 القصه چون فاطمه بنت اسد از حرم محترم بخانه آمد امیر از مهر نهاد
 ابو طالب را بشارت داد و از کثرت بخت و نسل و نسل آمدن و نسل
 مبارک فرزند خود به پند امیر گرم آمد و همه دوشش بر سر نهاد
 سید کانیات پرسید و راجه نام گردیده اید بعضی میسازند که
 زید و مادرش اسد نام کرده زبان میخیزان فرمود نام عالیه علیا
 هست تا بد کرد فاطمه گفت بخدا که من نیز درون خانه کعبه از این
 که گفت نام ما پیش علی کنیده ام و از اینست که من میگردم و بر آن
 میان پدر و مادر امیر در تسمیه مجادله افتاد بعد از چند روز در حرم
 آمدند و مادر امیر المؤمنین رو بسوی آسمان کرده زخری آغاز کرد که یک

نیست من اینا حکایت مرضی مادر اری من هم هدایای
 الهی حکم فرما آنچه رضای تست در نام این کودک تا گاه از نام
 خانه کعبه زخری شنید که تا تفریح بخواند و از این ابیات یک بیت
 نیست فاسمه من شاخ علی علی شمس من اعلی
 کام دین و کام زبان این نام آرام دل و ریه جانست این نام
 پس آن روز گفت که است مولود چون در نظر گشاید اثر او در دنیا
 محبت و نهایت شفقت از کوه پیر و در آورده طشت آب
 طلبیده بدست حق پرست خود شستن آغاز کرد چون جانب راست
 شسته شد امیر جانب چپ کرد بدین آیه الله و ربک و الله وقت
 غسل از آن کشت از بری بری که زخمی گشت دست حضرت از بر او
 پیغمبر چون آنحال مشاهده کرد چندان بکرت که میسازد از آن
 دیده تر شد و الله امیر گفت با محمد سبب گریه چیست گفت می بینم این
 کودک مرا غسل میدهد و من هم در پیش وی میگردم و آنکه مرا بگریزند
 در روز اول کن این غسل دادم و روز آخر این مرا غسل خواهد داد
 از تعجیل فارغ شد و رکن رکینه روی بر روی امیر نهاد و زبان چرخ

در دمانش کرد و مدت مدید امیر المومنین زبان سپید المومنین علی
چنانچه اخبار متواتر ایراد یافته که آنجه اول امیر بنا و انموده
مبارک آنسر و بود و روایتی شسته کنار مادرش او چون مادر
در دمانش خواست بنهد قبول کرده گریه آغاز نمود و مدتی برین
چون آنسر از این منسی اطلاع یافت آمده در کنارش گفت زبان
در دمانش نهاد و بعد از یکیدن زبان شیر مادر خورد و قصه هر وجه
اول خبری که امیر خورده بحاجت برکات آنسر و دست میمنت
رحمت بحاجت آمدن که سرچشمه اسرار و مایطق عن المومنی بود و عمره
شد که بر سینه بر آمده فرمود و سلو و عا و ن اعوش و این مثل
در کتاب اسفار موسی الیف شیخ محمد در نفع تاز و هم و نافع
الاولاد و الیف طامیه و الدین سنام و در هدایت السعاده
و هر در ثبات المصلحی آورده که آنسر و رتیب امیر مفرود و سیو
خبر سکرفت چنانکه در کنار خود پرورش میداد چون قریب پنج سالگی
رسید در آنوقت تنگی و به برکتی رسید آنوقت تنگی و به برکتی بیان
قرش برید آمد و بجهت خشکالی عشرت بعثت مبدل گردید و ابوطالب

سیالند روزی آنسر و با عباس عسم خیزد فرمود که تو تو امیری و ابوطالب
در ویش و کثیر العیال هلاک قحط مبتلا پاتا با اتفاق رفته تربیت مانده
برداریم تا بعد ری سبکبار کرد و عباس قبول این معنی نموده با آنسر
ابوطالب آن صورت حال تقریر نمودند ابوطالب در جواب گفت
از پسران بامن گذارید و بانه را بخارید آنسر و امیر قبول نمود
و عباس معنور او امیر المومنین در کفالت سید المومنین می بود تا آنکه
که بسوخت شد و سید السنا فاطمه زهرا را بوی داد و چو تعین فرمود
با نام طفلی امام البشر بر برد اندر ساری بدر قس صبی
ز ذخیره الانام مکملات کرد و اهتمام لمولفه در فضایل و بطر
بر همه عالم امیر آمد علی آن علی کو با محمد در شک و شت ایمان ملکه
بطن قدم آن علی که مادرش در کعبه زاد او که بر و شش سینه نهان
آن علی کو چون بیاید در جهان شت او را سر و سرخ آن آن علی که
مانش از غیب آمده هر چه از غیب است بعیت آمده آن علی کو عارض
خدمت آنعلی کو پر و اصل صفات آنعلی که علم بر سر باج فیت
آنعلی کو خرقه و معراج یافت آنعلی کو پس جازاره نمود کوی آمد

کوی میدان سلون در بود آن علی کو خاتم خود در نماز کرد
 با سایل ز بهر حق نیاز آن علی که انما در شان اوست هر دو عالم
 فرمان اوست آن علی که شیرین دشت خطاب آن علی کو قدود
 هر شیخ و شاب آنعلی کو بجای و معنی است آنعلی کو رازدار مصطفی
 آن علی کو هست امیر المومنین آن علی کو هست امام العارفین آن علی
 کو اولین اولیاست آن علی کو بهترین اوصیاست آن علی کو قطب
 وقت خویش بود در همه وادی ز جمله پیش بود آن علی کو ساد و کور
 بود رتبه او از همه برتر بود آن علی کو را اویس آمد مرید این اویس
 کو بصفین شد شهید آن علی کو شاه دل پرورش بود در حین او
 دلمستی فرود کرم الله وجهه در شان اوست بیشک افزون از
 ایمان اوست در بیان اول من نهیم بالنبی صلی الله علیه و آله
 و سلم در دفتر ثانی روضه الاحباب آمده که میان اهل سیر و توحید
 اختلاف است که اول کسی که از صحابه رضی الله عنهم بر سحر ایمان آورد
 که بود اگر چه بعضی بر آنند که ابوبکر رضی الله عنه بود و من قول ابو
 بن عبید ابوسعید و حسان بن ثابت منقولست از جمعی از صحابه کرام

بر آنند که ابوبکر رضی الله عنه بود و این قول از بر آنند
 که امیر المومنین کرم الله وجهه بوده و این قول از ابو ذر غفاری
 و سلمان فارسی و مقداد بن الاسود کندی و خباب بن الارت
 و جابر بن عبد الله الانصاری و حذیفه بن ثابت انصاری و زید
 بن ارقم و انس بن مالک و عباس عم بنی رضی الله عنهم منقولست
 و یک روایت از ابن عباس است که گفت الا سبقت لثاثة الدنيا
 الی موسی علیه السلام یوشع بن نون السابق الی عیسی علیه السلام
 یس السابق الی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم علی ابن ابی طالب
 و از ابو ذر غفاری و سلمان فارسی رضی الله عنهما مرسلست که اکثر
 دست امیر را بدست حق پرست خود گرفته فرمود آن هدا اول من
 فی عینی برستی که نیست اول کسی که ایمان بمن آورده و نیز از سلمان
 مرویتست که آن سرور فرمود اول هذه الامة ورد علی الخوض اولها
 اسلاما علی ابن ابی طالب و در مقصد اول از کتاب مذکور در بیان
 قصه نوح علیه السلام و النسا فاطمة زهرا با علی مرتضی سحر رسو است
 که آن سرور با فاطمه فرمود ترا در عقد مردی در آورم که عرفان و

از همه پیشتر ایمان وی از همه پیشتر از حرمین بنی هاشم
در مدح امیر المومنین علیه السلام یعنی این دو بیت مشغول است چنانکه
ما کنت اخص الامم منصرفا عن هاشم ثم منها عن آل
الیزید اول من نقلهم و اعلم الناس بالفرقان و بنی و یکی از
مضامی عرب اشاره بسبقت اسلام امیر بنو هاشم و مکیوید قل لانی
لم یج و الاقدار خالیه هدمت و ذلک للاسلام ارکانا قلت افضل من نبی
عالم و اول الناس اسلاما و ایمانا و این بیت از کلام منجر نظام المومنین
که هم الله وجهه دلیل قوی برین معنی است **سبقت اسلام**
غلاما بلغفت و ان حلیم یعنی سبقت کرده ام از همه شمار اسلام
و حال آنکه ز سجدیده بودم زمان بلوغ را مولف گوید صاحب
الاحباب از برای ثبوت سبقت اسلام امیر سر همه مومنان
الکفا عوده تمام در شرح و قایده و فصل الخطاب و معوانی حرمه در
اربعین امام الخاندادی پنجم است دیگر بنظر آورده که شعر فضائل
امیر المومنین است و آن ابیات است محمد النبی اخی و صهری و
الشهداء عتی و جعفر بن الذی یسجد و منی بطر مع الماکله ای و

محمد کفی فوسی منوط لها بدین نبی و سبطا احمد و لدای منها
من المولد هم لهما و اوجب لی ولایه علیکم رسول خدا بود
ضمی معنی است آل الله و علی الله علیه و آله و سلم برادر من
است و حمزه که سیدالشهداست هم معنی است و یوم جوف طیار که
چاشت و شام مشغول بوده در عبادت و با ملائکه در طیار است
معنی است یوم و خیر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم از من است
و عروس من مربوط است گوشت او بگوشت من و خون من بخون او
بیت چهارم و دو نواسه آنسر در پی آن منند از دختر او که است
که او را انبیا شده همچو نعیم من معی است پنجم و اجب که اند
جهت من ولایت خود بر شما رسول خدا را روز غدیر فرموده از مقداری
مسطور و صاحب و نه الاحباب میگوید نزد تحقیقان اهل بیت
است که اول خارجی که بر سینه مرتضی ایمان آوردند بعد از آن زید
حاشیه انگاه ابو بکر بس لای رنی الله عنهم و ابن عبد البر در کتاب استیعاب
روایت کرده که از محمد بن قریطی پرسیدند اسلام امیر المومنین
است بنی بنو یاسم ابو بکر گفت سبحان الله امیر اول بدین دو بیت

اما رعایت پدر خود کرده و پیش خلق ظاهر میکرد و ابوکر بعد
وی فایز گشته اظهار اسلام نمود ازین جهت مردم نادان و شیاه
افتادند و در مجادله جلیب السیر بر سبب اسلام امیر المومنین ^{صلوات}
در بسیاری از کتب معتبره روایات صحیح اثر گرفته که خبر ^{مستند}
دو شبته مبعوث شد و امیر روز سه شبته مجروح استماع استماع تصدیق
نمود و در صحیح ترمذی از انس ابن مالک مرویت که گفت بعث رسول
یوم الاثنين و صلی علی یوم الثلاثاء یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
دو شبته مبعوث شد و امیر المومنین روز سه شبته مجروح گشته و روز
ابن عباس مرویت که گفت اول من صلی مع النبی علی ابن ابی طالب
کسی که بنی ناز که از رده امیر المومنین علی بوده و از زید بن ارم
مرویت که گفت اول من سلم علی و در کتاب یوسف بن یزید
ابی عمر زاید از عبید الله ابن عباس منقول است که امیر المومنین ^{علی}
چهار فضیلت است که هیچ یک از اهل بیت اصحاب کبار از ان
فصلی حیرت اول آنکه نخستین کسی که با سید کائنات ملاقات
اوست و دوم در تمامی عز و است علم سرور کائنات بر او بود

سیوم و جمیع می رک تحسین در روز مهر اس قدم بر جاده ^{شکسته}
ثابت دهمشده قرار نمود و یوم انهر پس حین خنجر را کوی
چهارم سرور ابیاحیه مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم ^{صلوات}
واده و تکفین نمود و بقیه در آورده و در السیر النبی لیت
الامام معید کا زردند و حبیب السیر از عقیقه کنده ی شمع
بن قیس منقول است که گفت پیش از ظهور اسلام نبوتی جهت طوا
بیت الله بکلمه مخطمه رفتم روزی در منا نزد عباس شسته بوم
ناگاه مردی از بناخانه که در آن نزدیکی بود پیرون آمده
انساب نظر کرد چون دید در او سبط التماسیل کرده و در غار اسرار
بعد از ان عورتا بهم از خانه بر آمده افتد اگر دالکاه کوه کی در
بیلوغ رسیده بود از بناخانه پیرون آمده مقتدی شدن از
عباس رضی الله عنه پرسیدم این مرد بزرگ کس است و سبط کس
کا حقیقت گفت این مرد محمد ابن عبید الله برادر زاده من این
ضوء ^{نموده} او خدیجه بنت خویلد و این کودک علی ابن ابی طالب این
علم او کمان می برم که محمد شرف نبوت مرف کشته و کنو کسری

وقصیر بر فتنه خواهد شد و این کار است که ادا میکند و تا حالا
غیر از این دو کس احدی متابعت محمد کرده گویند عقیق بعد از آنکه
شرف اسلام رسید پوسته این حکایت نقل کرده تا مسکفت
آه اگر من بهم در آن روز ایمان می آوردم ثانی میر می بودم
سبقت اسلام و بهم در سیر النبی بروایت محمد این سخن مسطور
که گفت اول کسی که ایمان بر رسول آورد و مایه کرد از زمان
بود و از مردان امیر المؤمنین علی در آنوقت ده ساله بود و بعد
آن زید بن حارثه پس ابو بکر رضوان الله علیهما در کتاب
درج الدرر مسطور است که درین باب باب سیر و اصحاب و خبر
محمدین ثقات را اتفاق است که اول کسی که از دست شرف اسلام
شرف شد از نسا خدیجه کبری و از ذکوان علی مرتضی بود و چنانکه
بروایات صحیحیه ثبوت پیوسته که چون سید کانیات سید علی
الصواعق و الکلیات باند از دست و نموده قواعد رسالت و امور
مبعوث شد خدیجه کبری و علی مرتضی را اطلاع بخشید این خبر
تا مل و بلا وقت گفتند آمدن لا اله الا الله و اشهد محمد رسول الله

پس ایشان را بر حقیقتی برده بدستوری که از جبریل علیه السلام
تعلیم گرفته بود و عنود و نماز و موخت پیش ازین و دین احدی
با نسر و راقعه امکرده بود و نقطه دایره مطالب علی بن ابی طالب
و ظل کفایت محمدی میکنند رسید و در خدمت آن سرور و
و روز شب میرسانید و در آن زمان ده ساله بود و ابو بکر پس
چند سال بعد از طلب معجزه و مشاهده و کما شفا ایمان آورد و چنانکه
در خبر است که آن مرکز دایره توفیق و ابو بکر صدیق بر حسین
ببین گفته بود و در عین سیری بود و سیصد و نود سال عمر رسید
صاحب بافت و فرستاد چون ابو بکر را دید از حال مطابق خبر را
حتی که حال سیاهی که بر ناف و نشانی بر ریش بود بیان نمود گفتی
ابو بکر برودی بوطن ما کرد که پیغمبر آن زمان مدتی است مبعوث شد
و اکنون بجانب الهی در عوام و خواص اظهار نبوت کرده تا حال
زوج و پسر هم او و کبری با و نکروید بشتاب و سعادت مایه شادمانی
که تو نیز از سابقان باشی و مرغی محوی بر دوازده پست سایش
داد و گفت چون خدمت آن سرور رسی سلام من برسان و این خبر را

بلان میاز از جانب من بخوان ابو بکر بعد از فراغ مشاغل دنیوی
 حرم محترم شد چون بکر رسید با عقیقه من برپه ابو اطره و عقیقه من
 معیط و ابو جهل لعین که از نجبان و مصاحبان او بودند طلاق نمود
 گفت هیچ امری حادث نشد که مشور بر بر اربع باشد گفت نه آری من
 عبد الله یم ابوطالب دعوی نبوت میکند اگر ترا با او صدقه ای بفرستم
 نداری و بر من بخش کنی آری ابو بکر انجا عهد ضالی السکین داده متوجه خانه
 خدیجه گری رضی الله عنها شد و در حالی که سرور را ملازمت کرد و با او
 در مکالمه بود و آنچه از قواعد اسلام و سرائع از جبریل فرارفته بود سر او را حوتم
 می نمود بعد از آن روی مبارک بوی ابو بکر کرده گفت ای سرور حق و دانای
 آگاه باش که من رسول خدا یم و خلق عالم را داعی و ره نما و وقت منقض شد
 از بجای امت رقبه ختم من در رقبه اخاتم در آ ابو بکر گفت ای محمد تو که در
 نبوت و رسالت تائید یابی سابق می کنی معجزه توحیت و شام حال
 توانست فرمود و آنرا و پیر که در شهر من بوسید نشانهای شخصی ترا بگویند
 و بصقل موعظ و افرو و نصایح با هر ذرک غفلت و ضلالت از آینه دل
 و آن رجزی که محمودی برد و از دستت نشا کرده تو موخت و مشعل

و هدایت بر سر راهت افروخت و آن مجر را تمام بر خواند ابو بکر
 متحیر شد و گفت شرح و بیان حال من مطابق واقع و حقیقت از کجاست
 و نقل این حکایت با تفاوت کم و بیش چگونه توانستی فرمود این خبر
 بحکم حق سبحانه جبریل من رسانید و ازین قال و معال واقف گردانید
 ابو بکر رضی الله عنه بزبان خود و پیش و بلان صدق و حق گفت
 حال تو بر منوال است بر رسالت تو اعتراف آوردم و به نبوت تو اقرار
 بان اقرار کردم پس مطلق خدمت بر میان بست و امر مقام مخالفت رها
 و رقبه مباحث نشست الله ولی التوفیق و در آن زمان ابو بکر رضی
 چهل و برواتی چهل و چهار ساله بود چنانچه ششمین تنخواه در شواهد النبوة
 و رونده الاحباب نیز مطبوع و در صفوة الزلال المعین و شرح احادیث
 سید المرسلین تألیف ما قبل ابو قیطانی بروایت ابو حنیفه عربی مطبوع است
 من از امیر المؤمنین علی یم که میفرمود صلیت مع رسول الله صلیت
 قبل ان یسلم و بعد ان یصلی احد عینی من رسول تا زکند از دم من
 پیش از آنکه او بی هلاک آرد و باز کند آرد و در جامع الاصول نیز مطبوع است
 که امیر المؤمنین علی یم است که با سرور ایمان آورده و در آن حال

نست
اراد

اختلافست بعضی بر آنند که یازده ساله بود و بعضی چهارده ساله
نیز ده ساله و بعضی نه ساله گویند اما قول آنرا صحیح است زیرا که در
اکثر کتب معتبره بتوارد رسیده که پیش از بلوغ ایمان آورده و کلام
معجزه نطامش که در صدر مذکور شد مخبر این معنی است و نیز فرموده اند
نصیبی الا که آنست قبل از این ابو بکر یعنی نیم صدیق بزرگتر ایمان
آورد و پیش از آنکه ابو بکر ایمان آورد و عبد الله بن مسعود
علیه کوفه سیح خلافت و اختلاف نیست میان ارباب تاریخ و صحابیه و محدثین
در آنکه مرقضی علی اول است که با آن در ایمان آورد و قهقهه نماز کرد و در
استیجاب بروایت جبهه علی رضی الله عنه می آرد که گفت از امیر المؤمنین
شنیدم که میفرمود و خدای عز و جل را عبادت کردم پیش از آنکه ازین آیت
و مکی عبادت کند بعد از پنج سال مولف که بد تفهیم میان این دو قول
افت که چون سابق اشاره فرموده بآنکه مدت نیست سال یا رسول الله
عیه و آله و سلم نماز گذارد و پیش از آنکه دیگری سلام آورد و نماز گذارد
بنابرین در آن زمان امیر المؤمنین متغیر بود و بصفت جامعیت میان شرف
و نماز گذاردن و دیگری را این جامعیت نبود پس آنکه در آن مدت

و مکی سلام آورده باشد اما نماز گذاردن باشد و در قول دیگران
فرموده با آنکه پنج سال پیش از دیگران عبادت کرده ام که آن عبارت
از تهنیت ظاهر استعمال شریع کما حقہ و کلیه طعن از خلاق و ادعا
حمیده پس ازین دو قول چنان مستفاد میشود که امیر المؤمنین بعد از
بجامعیت فضیلت اسلام و اقامت سلوه برو دیگران سبقت نموده و
پنج سال پیش از آنکه دیگری از صحاب رضی الله عنهم نوعی از انواع نماز
با تمام کامل و اما بعباده عبادت کند امیر المؤمنین جامع مراتب عبادت
بر وجه اتم و اکمل بود و در مناقب خطیب خبره بروایت سلمان فارسی
عنه سلوات که گفت شنیدم از محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
ما و علی یک نور بودیم در پیش خدای تعالی و آن نور تسبیح و تهنیت بود
حق سبحانه و تعالی او را عبادت کردم علیه السلام بمجاوزه هزار سال الوهیت که
روز آن مقدار مدت هزار سال اینچنان است که قال الله تعالی ان
یوما عندی کالف سنة و چون حق سبحانه و آدم را آفرید آن نور
در پشت وی ترکیب پس چیده گجا بودیم تا در پشت عبد المطلب نگاهدار
مکید و جدا شدیم بنابرین یک بخش منم و یک بخش علی بن ابی طالب

پیش از آنکه باده برگاه با سید المرسلین میرالمومنین را سابقه نسبت اتحاد
 و یکا کنی در عالم غیب و اطلاق چنین بود که هرگز فرمود و در عالم شهادت
 نسبت غنیت چنانچه میفرماید ملک طنجی و ملک می روحک و می
 ملک طنجی نفسک نفسی و مطابق حدیث بنوی حق سبحانه و تعالی
 امیر المومنین نفس سید المرسلین میفرماید کما قال الله تعالی و قل تعالی
 نزع انبارنا و انبارکم و نسا و نسا و کم و نفسا و نفسکم خایه شان
 نزول این آیه کریمه در باب آیات تفصیل سطوره کشت این اتحاد و می
 گماند که مانند آوردیم با کما امیر المومنین اول که است که سلام آورد
 و با پیغمبر نماز کرده زیرا که حکم حدیث بنوی هنوز اسلام نکرده اند
 بوضه وجود نیامده بود که سید المرسلین امیر المومنین هر دو یک نور
 بودند و آن نور بصفت تسبیح و تقدیس موصوف بودند و الله با عفا و غفر
 شعاعی است از پر تو افتاب ذات فایض البرکات ایشان چراغ الهی
 نور بودند و شعاع از نور منفک نمیشود و لکن این همه مقدمات مستلزمه
 مذکوره که در صدر تحریر نموده اند از جهت فهمانیدن عوام است که نسبت
 اتحاد و غنیت میان این دو پادشاه کونین نه نمیزد نسبت که اینی

نظر و تدبیر باشد از این بیت هر دو برابر و یکدیگر را مخاطب است
 بگویند سر و اوست اتحادیت میان من و تو نسبت
 میان من و تو آن مهتر و دو عالم و این مهتر و دو کون هر دو
 رسالت و این نذر و آن مظهر قنوت و این مجمع کرم مطهر
 کرامت و این منبع سخا آن عارف حقیقت و این ادبی طریق
 آن حاکم شریعت و این والی و لا آن آسمان و تحت و این قنات
 آن صاحب عمرک و این نصرت الی آتشاه و عارف شد و سلطان
 کشف این راه یار و این شد و خورشید طاووس آن مشوای است این
 رد غایب خلق آن قانع ضلالت و این رافع بلا آن بحر شکران
 و این کشتی نجات آن حرم رافت و این رنج رافت آن
 کعبه سعادت و این قبا میراد آن مجار مروت و این نامن جا
 آن حجت الهی و این فضل ذوالنور آن عالم لدنی و این عالم بقا
 محکوم آن دو حکم قضا آما از قدر ماسور این دو امر قدر آما از
 قضا از است خرج تابع و اجرام زیر حکم این است سدره
 منزل و شریعت متکا این هر دو شاه کوه در پای جنتند باله هر

سایه کمر بادهانی حدیث طحلی برای حیت کین هر دو
یکست کی رامپن دوتا و بعضی از مجتهدین و علمای دین که
آری اگر چه بر همه مومنان و صدیقان در سبقت اسلام از
علی شکی و شبه نیست لیکن چون در وقت بعثت سید الامام
علیه الصلوات و السلام بجذبوغ زبیده بود و بخنی میرود و فقیر
این مسلم است ای با تمیز چند این امر است نه عیب و اگر سلام
عند الشرح جائز نمی بود امیر المومنین که در مدینه علم جماعت بود
میفرمود: سبقکم الی الاسلام طرا غلاما یوسف بن علی
بل دولتی که بعضی از صحابه کبار را بعد از آنکه چهل سال در جهالت
بر بودند روی نمود امیر المومنین را و از رحم مادر صد هزار درجه
از ان هیبر و محصل بود آن چیست عشق مادر زاد باب کائنات علیه
افضل الصلوات و اکل التجیات و التسلیات آری چراغ تماشایی
هرگاه پیش از خلف آدم علیه السلام چهارده هزار سال الوهیت
عنایت بود و از عشق مادر زاد اسلام آوردن نزد او
و عرفان و صحیحاتی و اتیان تعین که فرق تمام خواهد بود

مؤلف از پیش خویش نیکوید بلکه در الهی از کتب معتبره روایات
متواتر ایراد یافته و به ثبوت پیوسته نه المومنین پیش از نبوت
سید المرسلین در رحم مادر با نسل و زمکا لم نمود و او را نبوت اطهار
میکرد چنانچه پس از تفصیل در صدر مستطور گشت ^{الکتاب}
مستطورت که روزی شاه ولایت و نور هدایت در سفین سلطنت
بر غریبه نام نشسته بود و در طب سب اول می نمود سلمان در میان غرقه
خرقه میدوخت و قواعد فقر و قیامی ندوخت شاه ولایت پناه
خسته خراب و انداخته و او را بدان شرف ساخت سلمان گفت من
پیر سال خورده ام و روی براه آخرت آورده تو خورد سالی منابت
که با من چنین پیش آیی امیر المومنین ارم الله وجهه گفت ای سلمان تو
بزرگ میدانم و مرا خورده سال متخوانی مگر در فراموشی آوردی و از
احوال احوال دشت ارژنه فراموشی کرده و آگاه نیستی از احوال
در بخت بروی تو گویا که تر از شر شیر محفوظ دشت از سر تو
حیات و او سلمان متحیر گردیده گفت یا امیر المومنین از قضیه دشت ارژنه
و شیر سان نامی و مصطفی قور زنگ از دلم بردانی فرمود تو در میان

آب بودی و از پیم شیر خرب و فرغ می نمودی در آن حال رویی عا
 آوردی و از برای نجات دعا کردی و دعای تو بایجاب مقول گرد
 من انجامد و بگذرد و در آن صبح عجب رمی نمودم من بودم نهوار
 بر کف دشت و تنگ بر کف تیغ بر کشید و شیر را بدو نیم کرد اند و ترا
 نجات رسانید سلمان گفت نشانی دیگر است از انبیران فرمای و ابوال
 بر روی من بکشای میرالمومنین و سینه کل تو آواره با طرقت پیچید
 از استین بر آورده فرمود این بود هدیه که تو بآن سوار دادی و از
 مساعدت او منت بر جان نهادی سلمان پیشتر تحیر کرده و ساقی راه
 تفکر نور دیده ناگاه مالتفی آواز داد و تعجب روی خطاب کرد
 گفت ای پیر متقی بسوی من شو ای اعیان و مقتدا ای همایون و
 حال زبان بکشای سلمان متوجه ملازمت سید الشهدا و مقتدا
 گردید و ماجرا بر حین احوال بموقع شرف رسانید که منی در آنجیل لغت
 خوانده و در غرض محبت تو توسل اقبال را ندادم و دست توجه از
 جمیع ادیان فشاندم زین ترا از پدر خود پنهان نمودم و پیش او از این
 معنی لب نشودم اما پیرم از حال آگاه گردید و در مقام کشن من آمد

رنجانید گفتم از ملاحظه ما در من خوشتر نمود و حیلها میفرمود
 که مرا قبل رساند و دل خود را از دغدغه من خارج کرد و اندک
 برین من کارهای مشکلی میفرمود و مرا بجل آن مشکلات امر
 ازین سبب وی بغیرت نمودم و در دشت درین اقدام چون
 ساعتی خوابیدم فشار آمد بر دیم بعد از سپیدی بر چشمم
 که غل گفتم شرم مردم خوار پیدا شده روی من نهاد و بر کتاف چهره
 جامهای من ایستاد روی بسوی قاضی الحاجات آورده زبان
 تضرع و استمال کشودم و از شر آن شرخات ممانعت نمودم تا که
 سواری پیدا شد و آن شیر را به سینه آید و بدو نیم کرد از آب
 بر آمده رکابش بوسیدم چون فصل بهار بود و سحر از کف دشت
 چو سوار گردانیدم درین سخن بودم که تو بهر وجود آن سوار نامایت
 بهر شوق آفرین نیافته مدت سیصد و چند سال ازین قد که
 و من در بندت گفتمی تا بهر کرده ام الحال این هم تو بمن اظهار این قنیه
 و ابوالنجر بر روی من کشود یا رسول الله او غم غیب از که آموخت و
 امر او را ریب چگونه انداخت آن سرور معانی الله علیه و آله و سلم و بود

اینچنین خبرها از برادر من عجب مبارک که از عجب از آنها دیده ام
 ای سلمان چون بجوینم از سدره المنتهی گذشت به جای
 که جبرئیل از همراهی من فرو ماند یک تنه بسوی عرش حنیف اندم
 و دامن از گرد عالم وجود و نشانم با خدا ای راز میفهم و جواب
 می شنیدم بران حال شری در مقابل خود پنداده دیدم چون نظرو
 انداختم دیدم سید الله الغالب علی ابن مطالب است چون از معراج
 باز گردیده مصلح خود رسیدم علی تحیت و سلام و احترام مالا کلام
 در آید گفت ای خیر الانام مبارک که با در این آیات ملک زمان
 مکتوب و رازی که میان من و پروردگار گذشت بود و لفظا با
 لفظ بیان نمود ای سلمان از زمان آدم تا حال هر کس از نبی و
 و انبیاء و مختی گرفتار شد علی شان را از آن سیداد و ابواب
 خلاصی بر روی شان میکشاد چنانچه حدیث قدسی خبر این معنی است
 یا احمد ارسلت علیا مع کل نبی سرا و علانیه باسم کاهی گوید
 اوم و نوح بوده و ادریس هم بر اسم و پور عمران است
 گاه اسحق و گاه اسماعیل گاه داود و که سلیمان است که ب

شب معراج سخنانی که پهل جبران است مولف گوید قصه در آن
 اگر چه از آفتاب شهر رست اما اگر کسی بخواند بخاطر سدره جیل
 عالم ربانی شیخ عطار را در این سلسله مطالع و مایه انبیاء و کاه
 گوید جوی بهیم علی هر کس که کار در دوزخین ل ندارد قصه سلمان
 از رنه باور و قصه معراج در دستور لطایف و کنج الاسرار چنانچه
 مذکور شد مطهر است و هم درین معنی مولوی سنوی قدس گوید
 الشاه سرا فر از که اندر شب معراج با احمد خجاریکی بود علی بود و روح
 سعدی قدس و فرماید چه در این صلی در صورت باز سفید
 معراج سبحان الدنای سحر علی با محمد همچو نور دیده بادیده درین
 در گذشت پای او از حد او ادنی علی بر گذشت از نه فلک از سر و صفا
 قران با محمد شد فروتن بر عالم بالا علی کشت هم معراج
 با احمد علی زین سخن واقف بود روح ملی زین دوتن شد نور
 وحدت آشکار زین دوتن کشت حقیقت پاید از زین دوتن یزین
 شناسی شنیدید زین دوتن دریافت کنج دل کلید زین دوتن
 انوار دار معرفت این دوتن در بحر برتر از صفت ذات این دو

زین نور آمده حاجی از ترک بجو آمده حاجه حافظ
 شیرازی نیز از بن معنی برپیل اشاره خبر میدهد که آنکه حجت
 بان سرور از سرار گفته بود امیرالمومنین که حکم حدیث بود
 سار و کور است آمد بفضل جان نمود سر خدا که عارف سالک
 بکن گفت در حیرت که باده فروش از کجا شنید ملائی حامی
 در مقام هر که در حق علی انکار کرد از کف ساق و جنت برت
 کوشنافت آنکه چون ما آب از خاک کاشخت جزای
 خشک چشم تر ز خشک و ریافت در میان
 از ابو ذر غفاری رضی الله عنه مرویت که شنیدم از رسول
 علیه و آله و سلم میفرمود بدستی که حق سبحانه و تعالی
 نمیکند اگر بدستی مرتضی معرون نباشد که او برادر و دایه و
 منسوب و بمن کرده گفت ای ابو ذر چون شب مواج مرا بر آسمان
 فرشته دیدم بر بخت نور شسته و بر سرش حاجی از نور و یکیش
 در مشرق و یکی در مغرب در پیش لوری بود که تمام دنیا را در پیش
 و هم خدایتی در میان دوزانوی دی بود هر دو دستش نیز مشرق

و مغرب میرسد از جبریل پرسیدم این فرشته چه نام دارد
 گفت عزرا ایل پیش می رفتم و سلام کردم در جواب گفت علیک
 السلام یا خاتم النبیا و برادر علی مرتضی گفتم تو او را می شناسی
 گفت چرا نشناسم که حق سبحانه و تعالی مرا بعضی جمیع ارواح خلایق
 موکل کرده غیر از روح فرستوح تو و علی که روح هر دو شمار شست
 و ارادت خود قبض خواهد کرد در کفایت المومنین از
 سعید بن ابی خالد مرویت که روزی سید المومنین از سر در فرمود
 یا اخی مراتب بتوسس ارد امیر المومنین دست خود و سبیل
 نهاده گفت ما در اخری خانه عبد الله و رسول را روی گوید
 دیدم که آنسر و بر خاسته نشست و گفت یا اخی خدای تعالی از
 قضای که بتو داده است یکی است که همه در دنیا را مطلع شود
 تو گردانیده هم در کتاب مذکور از محمد ابن سلمان مرویت
 که روزی بخدمت امام جعفر صادق رضوان الله علیه بود که مردی
 از جن آیه امام فرمود ما را مردم جن می شناسند گفت یا رسول الله
 در بلاد ما و حقیقت که در فصل چهار روزی دوبار کل کند و شکوفا

در اول روز بر کفش نوشته بنیم لا اله الا الله محمد رسول الله و در
 آخر روز مرقوم یا یم لا اله الا الله علی خلیفه رسول الله
 حسن الکبار از امیر المومنین حسن رضوان الله علیه مردی که شاهی
 پدر من فرمود ای فرزند در خانه آب نیست و من بسیار غل غل
 بنایت شب تاریک بود برخواستم بطلب آب فتم درین اثنا نامی
 یا امام المعتمد بن سطل آب بستان که از بهشت خبر شرت آورده ام
 پس از آن آب طهارت کرده نماز تهجد مشغول گشت چون آب آوردم
 دیدم نماز مشغول گفتم ای پدر آب از کجا حاصل شد فرمود و من
 سطل آب و ستم بعد از فراغ غسل منادی میگفت یا علی مثل تو نیست
 که جبرئیل از بهشت بهر تو آب آورد تا غسل کنی و نه جبرئیل با من گفت
 ازین عمل مرا فخری حاصل شد میان ملائکه او بدین شرف مایات گفتم
 روز قیامت در مصابح القلوب از ابن عباس مروی است
 یکایات از نماز عصر فارغ شده برخواستم گفتم هر که مراد ^{مدا}
 عقب من بیاید ما همه روان شدیم تا بمنزل زهره فکرت و توحید
 رسالت چراغ اهل بیت مصطفی فاطمه زهرا علیهما السلام و النبی

درین اثنا ماجد ارجل الی و شهنشوار میدان لا اقی مشرف
 انما مخصوص بغایت قل لا اله الا الله عیة اجرا الی المودقة العویا
 یعنی امیر المومنین علی بن ابی طالب در خود پیچید و دستها در گل
 آلوده پیرون آمد متضرع و بتذلل گفت یا اخی خبره مردمان را آنچه
 دیر و زما شده کردی گفت یا رسول الله میخواستم وقت نماز
 طهارت کرده نماز فرض و اکنم آب نبود و حسن حسین بطلب آب
 فرستادم ساعتی گذشت که باقی گفت یا ابا الحسن بجانب حث
 کن، کن چون نظر کردم سطلی دیدم از ترز معلق در هوا و دروای خیمه
 از برف و شرین تر از غسل و خوشبو تر از کباب از آن آب و صندل
 اندکی آشامیدم قطره بر سرم چکید که خنکی آن بدلم بر آید و درین
 علیه و سلم گفت یا اخی آن سطل از بهشت و در پیش از زیر درخت طلی
 و آن قطره که بر سر تو چکید از بر عرش بود پس تنک در بر کشید
 میان دو بر و پیش بوسه داد و گفت دوست و نور چشم من
 که دیر ز نمازش جبرئیل بود هم در کنایت که راز و اقدی
 منقول است که گفت روزی پیش ما رون الرشید رقص شادی

یوسف و محمد سختی نیز حاضر بودند مارون شافعی را گفت خدایت
 از فضایل امیر المومنین علی با و شسته شدی گفت تا پانصد یوسف را گفت
 چندی حدیث با و داری گفت تا هزار بلکه زیاده سبحان را گفت چندی
 روایت میکنی گفت فضایل او تنویر عالم بسیار رسیده اگر هم در سال
 بنودی بیان کردمی گفت ترس گیت گفت از تو و اعمال تو مارون
 گفت بیان کن و این معنی اندیشه بخاطر مبارک حق گفت یا زنده هزار
 حدیث منند و پانزده هزار مرسل مارون گفت من خبر دهم شمار
 از فضایل وی که چشم خود دیده ام و شما نیز نه گفتند بفرمای
 عامل دمشق بمن نوشت اینجا خطیبی است که امیر المومنین را دشنام
 میدهد و مانع میکند من آن ملعون را از دمشق بیدار کنم هر چند
 میدهی گفت برای آنکه پیران ما را که تقیم او هرگز است حکم خدا و
 گشته گفت اگر چه چنین است من ویرا دشمنم پس خدا و را فرمودم ماصد
 بر وزوه در خانه انداخته قفل کرد چون شب آمد اندیشه کردم
 بچه روششم بسوزم یا مالش غرق کنم یا به تیغش زده پاره گردانم زین
 خیال خواب رفتم دیدم در آسمان کشته و رسول صلی الله علیه و آله و سلم

فرود آمد پنج حلقه پوشید هم حسن و حسین نیز فرود آمدند و در
 حلقه پوشیده و جبرئیل فرود آمد یک حلقه پوشید تا کلاه در دست
 بر آب صاف آن کاسه را رسول صلی الله علیه و آله و سلم از خبر کل
 و در سرای من قریب پنجاه هزار بود و فرمود هر که شعله از تن
 مجمع بر خیزد چهل کس برخواستند آن سرور شاهزادگان او گفت آن
 دشمنی را بیارید چون از خانه بیرون آوردند امیر المومنین را نظر
 بر وی افتاد گفت ای ملعون چرا مرا دشنام میدهی و گفتند
 این را منیخ کردن در حال صورت سک شد بفرموده آن سک
 باز در آن خانه بند کردند من از خواب بیدار شدم گفتم در خانه باز
 دشمنی را بیارید چون آوردند سکی بود و کهنون در آن خانه بفرمود
 تا آوردند اما گوشش و بگوشش آدمی شایسته داشت آن سک را
 چون دیدی عذاب خدا بر او سر در پیش افکند و آب از چشمش روان
 شافعی گفت از اینجا دور تر برید که منیخ است از عذاب این نتوان بود
 و چون پناه را در آن خانه کردند صاعقه فر آمد و در آن خانه با سک و دشمنی
 هر دو به سوخت و در منند احمد بن حنبل و مناقب خطیب بحر

الباب و معارج النبوت مطویر است علی از شریفات نبات
 که بانس و رصلی و تقد علیه و آله وسلم باشد نهست که لوای محمد در پیش
 بود همه انبیا و رسل در ظل آن لوای باشند چنانچه گفت لواء الحمد لو
 بیدی و بروایت دیگر فرمود انما سید ولد آدم لواء القیامة لا
 فخر و ما من نبی یومضه آدم من سوار الا و هو تحت لوائی و آن لوای
 هزار ساله راه ارتفاع باشد و قبضه اش از قبضه پیغمبر است
 باقوت حمرا و زجه او از زمرد خضر او مراور است و ابی و از
 نور یکی در شرق و دویم در مغرب سیم در مکه و بر سه سطر کلیدی
 بسم الله الرحمن الرحیم یا الهی الحمد لله رب العالمین یا لای اله الا الله
 محمد رسول الله مولف گوید در مودات بروایت عبد الله
 بن سلام مطویر است که در سطر سیم علی ولی الله نبی است
 و طوی هر سطر یکی هزار روزه است چون این لوای در فضای عرصات
 حاضر گردانند سادگی این ندانند این النبی الامی العزیز الوسی المکرم
 الحرمی الهامی محمد بن عبد الله خاتم النبیین و سید المرسلین ام المومنین
 و رسول رب العالمین انور و پیش آمده این لوای را بدست مبارک خود

گیرد بعد از آن تمامی انبیا از آدم تا عیسی مریم با سایر صدیقان
 و شهدا و صالحان و کافه اهل عرفان در حوالی آن لوای تجمع گردند
 انگاه از برای هر کدام ایشان ازین فرق براق و تاج حاضر
 و از برای محمد حس حضرت بنوئی علوات و تقد و سلامه علیه یاجی
 نور آورده بر فرق بجا یون آن سلطان پس چنان بنهد و کبای
 در خضر او بر بدن مبارکش بپوشاند و بنهاد بر او علم و بنهاد بر او دانش
 پیش انور بر بند پس انور و لوای الحمد بدست مبارک شاه مردان بر خنجر
 علی کرم الله وجهه داده افواج و خیم و الویه مذکوره را در سینه او
 در آورد هر کرا طریقت متابعت سنت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم
 داشته همراه تهر و رسالم و غانم بحیات عدنان نزول نماید اللهم ارزنا
 سابقه بذالهد الامین و النور البین علیه الصلوه و السلام الی الیوم
 و وجه تسبیح الحمد در تفسیر حکم العلوم و در بعضی از کتب آمده چنان بنظر
 در آمده که چون آدم علیه السلام در وقت آمدن روح بیدار عظیم شود
 و در جواب الحمد بعد بر حکم یک سبقت رحمتی عظمی بشنود و در آن حال
 محمدی صلی الله علیه و آله و سلم در جنین آدم متحرک بود و گوید در جنین

از وی او از ی اند خیاچ مرو درید ساند اوم گفت الهی این اواز
جست خطاب آمد نور فرزندت محمد بنی آفر زمان آدم زبانی
مشاهده نور محمدی شد و این آرزو در دل وی مستوی گشت آن نور
از میان او و تعالی داده بختش به شش جلوه گراختند اوم علیه السلام
بختش میجر بر آورده نهادن او تعالی مبارک نمود و اینست در زمان
اولاد نیاست گذشت و نقش مهر و خورشید در جان رفیع
صدق و یقین بگاشت و از برکت انتقال آن نور محمد بنی اوم علیه السلام
بین و برکت و خیر و سعادت قرین یمن آمد و در لای که جاب
یمن ممکن بودند سعادت و بخت و بخت یمن از جبهه گشتند و آن
در شمال آدم بودند ازین سعادت و ارفاد محروم ماندند بقصه جوانم
حال محمدی در آینه سجد دید خطاب آمد که ای آدم هرگز از ندی از
غیب بختی بر آید به با و از زانی دارد اکنون بدید تو باین فرزند
از جبهه خواهد بود گفت خداوند لطیف و عطفی که از خزانه
گرم یمن رحمت فرموده همین کلمه الحمد لله است که بزبان من اجرا
کرده احو از ثواب آن محمد بنی فرزند دولت مند از زانی دهم

حق تعالی از ثواب آن محمد بنی فرزند دولت مند از زانی دهم
بیدار بیا اختصاص فرمود و بیست و پوخته که بر آن لواحقان
باشد باقیهای نور آویخته و در هر قبه حوران با حال شده بد
هر یک برای او در آن بر تها از عواج ایشان نموده و حوران در زمان
آن قباب منظر از و اج خود می باشند تا هر کدام قرین خود را در میان
خلایق عرصات به نیت دست نیاز در از کرده نامزد خود را با کرام
اخراج تمام بر تخت باز گشت بعد از آن طایفه را فرمان شود تا آن
علم را بردارند چون طایفه از حوران عاقر آیند حق سبحانه و تعالی
این اسد الله الغالب یعنی شری حضرت علی بن ابی طالب کتایب
المومنین حاضر شده آن لواحقان کلمه بر سر دست گرفته از اهل
بگذرانند و برویتی حق سبحانه و تعالی از سایم خست بهر دست و تعالی
علم را با لواحقان بر دست نقضای خست فرود آورد و آن علم در
بر سر شاه مردان مثال حاجی باشد و اولیاد آن علم بر مثال جوانان
در آن شمع بهر لواحقان محمد بنی بر سرش برز قیام مبین سراج سلیمان
و مرغ بر سر او و آن لواحقان عرصات قیام بود اهل و وزخ را در غدا

تخفیفی باشد و چون از صحرائی عومات بوضع جنات برسد بعد
 بر روز حیان صعب گردد و طهارت بنیم از مطلق سازند انهمکام
 خلایق بقدرونه نزلت و او را طهر شمسند و تسلیش او اقدام باشد
 بهم در معارج النبوت ذکر طهر است اطرام از انجاس نام
 و از جاس از لام با تمام سید الانام علیه وآله الصلوة والسلام ختم
 می آرد که متون کتب سیر مملو و مشحون است از این خبر که مشرکان
 سید شست بت در اطراف و نواحی کعبه مضحک ده بودند و
 ابلیس اقدام آن بتان را بر صاعص از زمین استوار کرده بود
 صلی الله علیه و آله و سلم نیزه یا چوبی که در دست مبارک داشت
 بتان بتان اشاره میفرموده میگفت قل خالق و ما یبدی الساطل
 و ما یعید آن بتان بجز در سیدن چوب رمی افتادند با کما
 الشان بر صاعص استوار بود و بختی هرب که در خانه های مشرکان بود
 آن روز همه برود و افتادند و سید المرسلین با امیر المومنین اشاره کرد تا
 اساف و نامله رشک و بر دینی اساف بر صفا منسوب بود و نامله برود
 اکنون اصل آن دوست که اساف بن عمرو بوده و مردی از جرهم و دکنی

بیت سیل هم از پیله جرهم برود و در خانه زن مادرند و خدای عز و جل
 سنج کرد و اندک سنگ شدند و قریش از کمال حیالت و قریضات
 حماقت پرستیدن آن دوست مسوخ شتغال نمودند و چون آن ضم
 که نامله نام داشت شکسته شد و زدنش زنی سیاه و پخته چروان
 انور فرمود صلی الله علیه و سلم بیت نامله از عبد الله عباس فرمود
 در آن روز آنکه بر روی هر تپه که اشاره کرد بقفا در افتاد و صحبت
 که تپه چند در موضعی وضع کرده بودند که دست نامله سید حو
 مصطفی نام یعنی در کعبه در آید میر المومنین عرض رسانید که یا
 رسول الله پای مبارک بر کف من نه و این بتان را از محال آنها
 بینداز انور فرمود یا اخی ترا طاقت بار من نیست تو پای
 در شش من نه و باین امر شتغال نمای امیر المومنین بوجه فرموده
 عمل نمود قدم بدوش سرافراز دین نهاد و کلمه شکرت بت
 هیچ فرق نکرد و در زمانه که پای امیر بر دوش متبرک انور در
 الله علیه و آله و سلم بود پس یثاخی چگونه می بای خود را کف تا
 چنان می بینم که حب فرغ شده و سر من بباقی عرش رسیده و بکبر

در از میکنم اگر همه آسمان تقبضه اقدار من آسان است فرمود با من
 خوشا وقت تو که کار حق میکنی و چند حال من که یار حق گشتم
 بروایی گفت یا اخیری سیدی بدایچه مطلوب تو بود زهی شش
 که برویش احمد ز مهر نبوت مقدم نشیند آورده اند که چون مهر انوار
 بتان را بر زمین انداخته خود را از دوش مبارک بر زمین افکندم
 آنسر و موجب تبسم رسید گفت یا رسول الله بزم برای آن بود که خود را
 از چنین جای بلند ای انداختم و المی بمن بخت نکشت فرمود یا اخیری
 چگونه الم متورسد که محمد ترا بر داشته و جبرئیل فرود آورده لطیفه
 گانه حق سبحانه و تعالی مسکویدای بنده من امروز بردارنده بوم
 که قوله و حملناهم فی البر و البحر و فرود آورده تو در بهشت من باش
 و ندخلهم مدخلا کرما انجا که بردارنده محمد بود و فرود آورده
 هیچ شقنی بعلی رسید و جانی که بردارنده و فرود آورده من باش
 امیدوار باش که هیچ محنی تو عاید نکند از بهشت اولیک الم الامین
 هم مرتدن و درین باب اهل اشارت نکتهای اراد نموده اند اول
 بر آمدن مهر المؤمنین بر دوش سید المرسلین حکمت انداولی آنکه تو

قوت زیاد و است از ولایت دلی: یعنی تواند کشید لایق با و اولی
 برداشت چنانچه شده از معنی آنسر و خود بیان نموده چنانکه
 مدینه علم بود و مهر المؤمنین در القاعده نهست که در ارشادشانند
 شهر ابر و در کت نامه آنکه حق تعالی میفرماید انکم و ما تعبدون من دون
 الله خطب جنهم مقتضای این فرمان بتان اینرم دوزخ و تشریف
 جنهم بشند و آنسر و صلی الله علیه و آله و سلم را خاصیتی بود که در
 حق پرست او بهره رسیدی آتش در روی تصرف نکردی خبا که بعضی
 روایات آمده که روزی بخانه سید السه فاطمه الزهرا علیه السلام
 الشاه شریف از انی فرموده اتفاقا فاطمه نان در تنور می داشت
 شربت شادین مبارک آن بگوشه رسول بر شمال محمودان گرم بود
 آنسر و در امداد و اعانت آنفرزند ارجمند بر سبیل موافقت ماند
 چند بدست مبارک تنور است هر نانی که فاطمه در تنور است بود و نکته
 برآمد و هر کرده که آنسر و در تنور است بود خام ماند فاطمه علیها السلام
 نکشت تخیر در زندان گرفته عجب نمود تا حکمت حجت جماعتی که بن قصه
 العقل در شان ایشان است انان این نکته و مانان ان نکته انکم سیدی

خام مشکل و آفته است آنچه خام نزد بخت و آنچه بخت نزد خام هرگز
 ای نوزدید و عجب مدار که اینهم از کمال معجزه مات که آن کرده
 شرف مناسبت یافته هر چه دست از اربابش بران کار کند
 و شاید دیگر بر صدق این حد غافله بود در دست رضی الله عنه که
 دست مبارک آن نور ملک نوبت باور سیده بود و هر بار که شوکتی
 آتش افروختی و آنرا بر آتش نهادی چهلای وی بسوی سفره پیفت
 پاک از آتش سرو و ن آمدی کدک اینجایه اگر بر دوش امیر المومنین
 بر آمده بدست مبارک خود بتان را انداختی البته از آتش دوزخ
 مصون و محفوظ ماندی و فرمان انکم و ما تعبدون من دون الله
 حطب جهنم تا فکشتی و نکته درین باب است ثانی که بدست محمد صلی
 صلی الله علیه و آله و سلم یکبار میرسد آتش در وقت عرف ندارد و از آن
 که دست پنجاه یا شصت سال در قبضه قدرت الهی منقلبست که ملک المومنین
 حبیبی من صابغ الرحمن قبلها کیف ثیاء الرزاق و دوزخ مصون ماند
 فراق محفوظ ماند عجب اشاره دوم آنکه کافران همه دست در خانه کعبه
 چون شرف اعطافه و آن طهر متی و شست تیرانه زاننده مومن که سر

گنجاید و لکن بعضی ملک عبدی نمون یافته اگر بعضی خیزد بکینه نشود
 چه عجب اشارت سیوم آنکه سیصد شصت و در خانه کعبه نهاده
 اضافت او را از حق سبحانه بازده شصت و اینجاکه در هر شبان
 بصیصد شصت نظر داند خنده خور و تقویت او باشد چگونه نهفت
 اختصاص یافت کرد و نقلی درین باب شنوا آورده اند از روز که مومن
 السلام را بر دریا میگذرانیدند موسی پیشش میرفت و مارون در پی
 اسرائیل در میان ایشان آب از برکت مقدمه ساقه محال آن نبود که موسی
 قوم ترک کرد اندک کدک اینجاست ثابت است که چون روزیاست و در
 رب العزت جل و علا خطاب رسیده ای محمد خود و گفته بودی مرا علی
 که است منی نمیرد مارون من موسی الا انک لا بی بعدی آنرا و گوید علی خداوند
 که چون است برابر دریای آتش دوزخ باید که شستن تا و علی که مومن
 و دیگری ساقه شود دست در میان خویش جای دهد تا آتش را از هر دو
 نباشد که کمبوی بر اندام هست و بوز و در هیچ و اقدی و سبغات
 همدان و رفته الا حجاب حجب التیر و روضه لصفاء و معارج النوره مسطور است
 که در مقام هجرت عمای فن میر حسین آورده اند که چون جماعه مشرکان

با تفاوت طیش در دارالند و شاورت در باب السور نمود
 مهم بر قتل قرار دادند و برخواهی مسیحی عهد و پیمان بستند و ایمان
 خدایت را از مکر ایشان خبر داد و اگر دانید و مکر ایشان را باطل ساخت
 فرمود و مکر و مکر اند و اند خیر الما کرن و جبریل را و ستاد و اعدا
 که در مجلس آن گروه بی شکوه گذشت بود یک یک آن سرور عرض نمود
 و این آیه خواند که و قل رب اذخنی من کل ضیق و اخرجنی من کل ضیق
 و جعل لی من لذلک سلطانا نصیر و قصد کفار را به تفصیل بیان نمود
 گفت فرمان چنانست که شب در مضیج خود سهراحت نماید و روز
 تبه سباب بفر کرده بدین سکنه توجه فرمائی المقصود چون شد
 روسای و شیش مثل ابو جمل و ابولهب و الی بن حلف و جمع دیگر از صحابه
 بر در سرای حضرت مصطفی پیوسته که فرار داده بودند و جمع
 استقامی بودند که چون آن سرور در خواب شود آن ملعونان قتل
 حاکم او بپیر از ند ابولهب گفت شب او را نا صبح نگاه میدارم
 بنی هاشم را معلوم شود که ما و را ائمه است اجتماعی است که انهم
 صلی الله علیه و آله و سلم بر حال ارباب ضلال اطلاع یافته امیر المؤمنین

فرمود یا ای مرا ازین بخت بگذرید و آوند و خود را بجهنم می کشید
 و و الی که مردم را از دلت تبومی سپارم که بصاحبانش
 خود را از و بدین رسائی و شب شرکان قصد قتل من دارند و از
 مرا پوشیده در خوابگاه من بگذرید که ان شاء الله تعالی هیچ مکر و
 تبو نخواهد رسید امیر فراغ بال مکیه کرد و نفس نفس خود را فدای
 مقدس آن سرور کرد و بدین شجاعت رسید که در آن شب که
 المؤمنین بر فرشت خاص سید المرسلین بگفتند و حق سبحان جبریل
 میکائیل را وحی فرمود که در میان شما عقد موافقت است عمر بن
 در از تر از عمر دیگری ساختم کدام یکی از شما حیات را در خود حیات
 خویش بگذراند هر یک از آن نوشته مقرب گفت من حیات خود را
 دوست میدارم و زندگان را و دیگر برابر زندگانی خود هست یا نمیکنم
 آمد که چرا مثل علی بن ابی طالب که چون میان او و محمد عقد موافقت
 او جان خود را و قایم نگذاشت محمد ساخته حیات محمد را بر حیات خود
 اختیار نمود باید که ازین طایفه حضرت اخطا بر روی علی را از شر اعدا
 ایشان هر دو نفران سلطان بچون از سقف سلکون پرواز آمد و بر صحن سلکون

فرموده جبرئیل بر سر بالین و بمکان جانب بای امیر المومنین
 جبرئیل میگفت بخ بخ ملک علی یعنی کیست تو ای علی که با ما کردی حق
 تعالی بتو بر ملائکه اعلی هر آنکه بفرخدار او نفس رسد و ملک
 ترش لغرمان او کمر بندد بعد از آن در شان امیر آیه کریمه و من انما
 من تیری نفسه ابتغوا رضات الله و الله رؤوف بالعباد نازل
 و امیر المومنین نیز درین باب این حدیث فرموده است
 یعنی خیر من و طی الحصى و من طاب بالبيت العتیق و ما لایزال
 خاف ان یکره ابنة فنجی ذوال الطول الاله من الکفر و ان الله
 الغار انما موقی و حفظ الاله و شر و بت اراعیهم و ما یستوی
 فقد طیت نفسی اقل و الاله معنی است اول یعنی و قایم کرد
 نفس خود بهترین کسی که سزاگفته است یعنی بر شکم و بهترین
 کسی که طواف کرده خانه کعبه و حج الا سود را معنی است دوم معنی
 صلی الله علیه و آله و سلم اندیشه کرد ازین که مگر گفت با ولس خات
 داد خداوند بزرگ از مگر معنی است سوم شب کرد رسول خدا
 علیه و آله و سلم در غار و لی هم و ترس نکاه شده شد در غار و ترس

بیت چهارم و شب کردم من انکله لک : دارم آن شرکان را
 و ثابت انداختند مرا پس تحقیق بچیدم من نفس خود را بر تمل و پس
 و در جمیع کتب سیر آورده اند که چون امیر المومنین بر رسید
 المرسلین بکمره کرد آنسر و از خانه بیرون رفته از اول سوره این
 تا ن غشیه بهم فهم لایعرون خواند و شب خاکی بر کف مبارک کرده
 بر سر مشهور ان لوین بشاید و گویند کردی از انجا که بر سر هر
 چاهی که نشست در جنگ بدر با تش و وزخ پیوست و هر دو صلی
 علیه و آله و سلم سلامت از ایشان بگذشت بعد از آن شخصی و بر
 ابلیس انجامید اشته پرسید که شما از برای چه کار فرموده آمدید
 اظهار که می برید ایشان گفتند متعظم محمد گفت بخدا سوگند که کار
 خانه بیرون آمد و بر سر شما خال ریخته رفت ایشان دست مضار
 زده و فرقه های خود خاک آلوده یافتند پس از شکاف درگاه کردند
 شخصی در خوابگاه آهسته و روایید گفتند انیک محمد خفته چون نفوس
 دست بر سینه در خانه نهادند امیر المومنین از جای خود برخاست
 و استند که محمد رسول الله از اینی رفته از امیر بر رسیدند محمد کت

گفت مرا بجا گفت موکل نکرده اند چه دانم کجاست شما بگوید اندک
 تمام شب و طلب او بسر رده اند شرکان منقطع شدند و زانیان را
 و شتمند و آفرینش راه ابولمب است عرض از کوتاهی کردند و
 گوید اگر چه قصه غروره در باب آیت زبیران آیه کریمه و من شری
 اتبعه و مرصعات بعد مطهر است اما چون در کتب مذکوره بر تفسیر
 یافته بود بنابرین مکرر نوشته شد در وسیله المتعبدین و
 خلیل و لطف الغم و معارج النبوة و روضه الحاجات حبیب المصطفى
 که آنرا و صلی الله علیه و آله و سلم در سال اول از حج و زیارت
 و سکنه از امامی که و مدینه عقد اخوت منعقد کردند آنجا و بیرون
 از مهاجران که و جلیل و بیخ از انصار مدینه و بروایت دیگر از صفی
 پنجاه مرد بامر و تعیین آنرا و رسیده مواخات محکم کردند آنجا
 فارسی با ابو ذر و ابو بکر صدیق با خارجه بن زید انصاری و عمر بن
 با عثمان بن مالک و عثمان بن عفان با کوس بن ثابت و ابو عبیده جراح
 با سعید معاذ و زبیر بن عوام با سلمه بن سلمه و طلحه بن عبید الله و کعب
 مالک و عبد الرحمن بن عوف با سعد بن الربیع و مصعب بن عمیر با ابوی انصاری

و ابو خدیجه بن عتبہ با عباد بن بشر انصاری و عمار با سہل ثابت بن
 قیس و عبد الله بن جحش با عاصم بن ثابت و ارقم بن ابی ارقم
 طلحه انصاری علی بن ابی العباس و ان مکتوبی نوشتند که با یکدیگر
 معاونت و مواسات نمایند و از یکدیگر میراث برند و بان
 از یکدیگر میراث می بردند تا بعد از غزوه بدر آیه کریمه اولوالارحام
 بعضهم اولى ببعض في كتاب الله نازل شد و میراث بردن بعد
 مواخات منسوخ شد و شرح صحیح بخاری نقل از ابن عباس و از
 که مواخات و دیگر سوای این مواخات بود میان مهاجران پیش از آن
 انصار و زمره اصحاب بر آید و عام ابو عبید الله بن ابی
 درین باب حدیثی بروایت ابن عمر رضی الله عنه آورده که آن
 عقد برادری است میان ابو بکر و عمر و میان طلحه و زبیر و میان
 عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف پس امیر المؤمنین علی کرم
 وجهه گفت یا رسول الله میان یاران عقد برادری هستی و مرا
 هیچ برادر و یار نیستی پس برادر من نیست آنکه و صلی الله علیه
 و آله و سلم فرمود انا اخوک یعنی من برادر تو ام و بر و این کتاب

اخفی فی الدنیا و الآخرة یعنی تو برادر منی در دنیا و آخرت تقصیر
 این جماعت که مذکور شدند از جمله مهاجرند رضی الله عنهم معلوم
 شد که عقد موافات دو نوبت بوده و هر دو نوبت مهر را مهر
 برادر خود خوانده - بی زما در دهرش از طفل نظیر کسی که چوپان
 بود برادر او و در موافات و روضه الاحباب و روضه القضا
 و حبیب التیر و معراج النبوت مطبوع است که علمای سیر و خبا و خدایان
 که در او آخر ذی قعدة سال نهم از هجرت آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم
 و اخیان شده که چچ بگذارد چون استماع نمود که مشرکان را
 در موسم حج مکه معظمه آمده بر نه طواف خانه می گشتند اگر
 اصطلاح باین آنوقت را موقوف کرده ابو بکر صدیق را با ماسک
 از اصحاب تعیین نموده فرمود که بگوید و خدای را ماسک حج بیا
 و از او ایل سوره برات تا چهل آیه بر مردم بخواند چون ابو بکر از او
 احرام بسته روان گشت معارف این حال خبر صل علیه السلام آمد پیغمبر
 رب العزت جل و علا رسانید که بکس تبلیغ رسالت و ادای پیغام نموده
 تو یا علی و بر وایت می کردی یا مردی که از تو باشد چون امیر المومنین

زیادتی قریب و وایت من کل الوجوه بالسرور صلی الله علیه و آله
 الله و سلم شرف اختصاص و اتحاد و ثبت است و از کیفیت حال آن
 که دانید فرمود که از عقیق ابو بکر برو و سوره برات از وی گرفته
 در موسم حج بر مردم بخوان و این چهار طقه نیز خلق رسان کن
 آنکه ثبت در یاد هر کسی که بکلیه استقامت می بود و ویم آنکه هر سه
 طواف کعبه نماید سیوم آنکه بعد از امسال کسی از ارباب شکر و صیال
 حج نکند و در چهارم آنکه از شرکان و کفار هر که عهد موقت یا خدا و رسول
 داشته باشد تا انقضای آنوقت بر عهد خود ثابت باشد و اگر عهد او
 موقت نبود تا چهار ماه در راهات باشد و بعد از انقضای این مدت
 نشود خون و مال او بدر باشد یا بر الفزاری گوید ماسک بگوید
 رضی الله عنه بیرون آمده بودیم چون بخرج رسیدیم و وقت نماز
 در آمد ابو بکر پیش رفت که امامت کند بنوز در نماز شروع نکند
 بود که او از نماز خانه التیر و بنوشتن سید توقف نمود گفت
 او از نامه رسول الله است گوشامان مور شده که حج نکند از دو
 تا بگذشت نماز بگذارد و در این اثنا امیر المومنین علی کرم الله وجهه بر

انسر و رسوا رسید ابو بکر از امیر المومنین برسد که امر آمده
 یا مورا میر گفت فرمان واجب الاذعان چنین صادر شد
 که سوره برات را بمن دهمی که بر خلق خوانم و این کلمات را
 بسمع مردم رسانم ابو بکر آیات پنیات را تیلیم نموده حضرت امیر
 نماز کرد و بعد از آن امیر المومنین برخواست و ایل سوره
 تا چهل آیه بر مردم خوانده کلمات اربعه را با نشان رسانید و در
 موقعی از مواضع حج خطبه خواند و حکام میان فرمود و آنچه مقرر
 شده بود قیام نمود و آورده اند که چون امیر المومنین کلمات
 بسمع مردم رسانید یکی از آن میان آواز داد که اگر بر پشت کتف
 میان ما و پیر عم تست از سو کند هر آینه ابتدا من کردم با تو تست
 گفت اگر رسول صلی الله علیه و سلم را دشوار آمدی که مرا
 پنج گونی تا باز آیی هر آینه بر کشتن تو اقدام نمودم و چون
 امیر علیه السلام رسید شمشیر کشید و گفت بخدا سوگند که هیچکس طواف
 نکند مگر آنکه او را به تنوع نادید کنم و یا به جوشد که با و سوز
 باشد و عقود و چون امیر از قضایا و فرشتان بافته مراجعت نمود ابو

با نسر و گفت یا رسول الله از من چه صادر شد که از قرأت سوره برات
 منع فرمودی آنسر و فرمود که ای ابو بکر هیچ امری از تو ممنوع
 نیامد و مقتضی بحال تو راه نیافته و مستحب منی در عار اما جبریل
 آمد و گفت فرمان الهی چنین است که ادا این کار نماید الا تو
 یا کسی که از تو باشد در صبح نزدی و مشکوٰه از این عباس
 سند احمد بن حنبل و صبیح نسائی و بدایه السعداء از ابن عباس فرید
 بن ارقم و برادر ابن عازب مرویت که گفتند خبری از صحاب رسول صلی
 الله علیه و آله و سلم در مسجد در بار باز کرده بودند آنسر و فرمود
 به بنید در مانع در علی بن ابی طالب پس بعضی ازین مردم درین باب
 سخنان گفتند چون این حکایت بسمع شد سر بر سر بر پای
 حضرت محمد و شمای باری تعالی گفته فرمود اما بعد بدستی که من
 این ابواب امر کردم بغیر از باب علی پس یکی از شما درین باب سخن گفته
 و الله که من هیچ شتم و کشتادم تا من که می که بان مامور شدم
 کشایشان بخورد و بگوید که غیر ما نیست که اینکل را آوردند
 و سند احمد بن حنبل از ابن عمر مرویت که گفت بدستی که عرض علی

نه فضیلت و اوده شده که اگر یکی از ان فضایل مرا باشد دوست را
 نزد من از شتران سرخ موی یکی آنکه رسول مقبول را بوی داد و دوم آنکه
 جای داد و او را در سجده که مثال نیست مرا و ان سجد آنچه مثال است مرا و ان
 رسول با و خصت و اوده که منب در سجد رو و سیوم آنکه روز خیر علم و عطا
 مولف گوید نقل مذکور در مصواتی محرقه از عمر ابن الخطاب منقول است
 در روضه الاحباب و روضه النضا و حبیب البیر و معارج النبوة مطبوعه
 که اهل سیر جهم الله آورده اند که در سال دهم از هجرت اکبر صلی الله
 و سلم را با نصاری کبر مصالحه واقع شد منقول است از بعضی مکتوبات و
 ایشان را با اسلام دعوت نمود و انجاعت بعد از شوره چهارده کی از روی
 قوم خود دست باز کرده بدین فرستادند که احوال آنرا و تحقیق نمود چه خبر
 خود رسانید و مقدم آن و قدم دی از بنی کنده نامش علی بن ابراهیم و
 امیر و صاحب ای اهل کربان بود و سید صاحب قیامه در نشان بود و مردی
 دیگر از پیغمبر ابو الحارث بن عقیقه که دشمن و صاحب اسلطان بود
 از عجمان مشاییر قوم خود بود و اندو این ابو الحارث بر ادنی شام
 گزین حلقه او نیز از جمله ان چهارده نفر بود و در زمان راه شهر ابو الحارث

بر و آمد که گفت بر و آمد که ای صاحب البیت از دین ما یعنی سیر و
 ابو الحارث گفت بلکه تو بر و آمدی که گفت ای بر و هر چند من سیر
 گفت بخدا سوگند محمد بحقیق خاتم انبیاء و ما بطا ظهورش می نمود
 که گفت چون حال بر بنیوال است چه سبب و نیش نمک می گفت
 با محمد مسلم من گفت و مت اگر این صورت از ما بطا بر و آمد عتبا
 نزد نصاری نماید و آنچه با و اوده از فانی امتعه و کرایم اموال را
 در آستان سخن محبت اسلام در دل گیر پیدا شد و شتر تحویل نام را اند
 بعادت مصالحه آنرا و فایز گشت ایمان بر سالتش آورده و کلمه عرض
 منقول است که چون بدین سید جامه های راه را داد و راسحه خنهای
 پوشیده و انگشترهای طلا و روت کرده مسجد مقدس آمد سلام کرد
 آنرا و در جواب سلام ما و اوده از ایشان اعراض فرمود و هر چند که
 جوابش بدیند انگاه از سید بیرون آمد عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف
 بنابر سابقه معرفتی که داشتند سید را کرده گفتند سید ما مکتوبه نوشت
 نمود چون آمده تحت سلام بخدیم رسانیدیم جوابش ندیم و هر چند
 کردیم خبر سکوت خبری ندیدیم اکنون مصلحت چیست باز کردیم ما

چهره منور قرص آفتاب بر کجاست آن سرور از حرم مبارک خود برآمده
 دست امام حسن پیکر است گرفته و امام حسن را در غلجای داده و
 النسا فاطمه زهرا و سلطان اولیا علی مرتضی چون زهره و ماه در آن
 آفتاب فلک رفعت رسالت پناه روان گشته و نهرو بار و بار بآید
 خود میفرمود چون من دعا کنم شما این بگوئید که و نصاری چون این
 پنج تن را دیده حدیث دعا و آمین شنیدند رسیدند بوالکلیار
 که در شمشیر ایشان بود گفت ای ما را آن بدستی که روی خند منم که
 از حوسب خانه در خواهند کوه را از جای خود زایل گردانند هزار ساله
 بکنند که بر روی من هیچ نصرت نخواهد دادند گفت خیر ای امام باقر
 نمیکند فرمود سلمان شوید گفتند این کار از دست ما نیاید فرمود پس چرا
 آه ده باشد گفتند ما را طاقت مقاومت و قوت مجاهده نیست لکن
 میکنیم تا تو برین منوال که هر سال دو هزار حله هزار دره و صوف هزار دره
 بدیم و بهای هر حله چهل درم باشد در میان ترا که بداری که در دهان دار
 کنیم شرط آنکه عار بدن ما بگذاری و با ما مجاهده تنهایی و برزائی گفتند
 و شش ستر و شش رود و سی هزار دره بدیم بعد از آن صلح نامه درین باب نوشته

جمعی از صحاب رضی الله عنهم بر آنجا شته کردند و بان کردند و از آن
 گوید اگر چه در باب آیات بیان آیه مبارکه مسطور است اما چون در
 کتب مذکوره بر سبیل تفصیل ایراد یافته بود مکرر نوشته شد
 در وسیله المعتمدین و مناقب خوارزمی از عبده الله بن مسعود رضی الله
 عنه مرویت که گفت روزی در سفر حجۃ الوداع رسول صلی الله علیه
 و آله و سلم بسوی صحرا برآمد و من در خدمت بودم دیدم که آه سر و سر
 گفتیم ای محبوب تب العالین چرا آه سر و میکنی فرمود ای من مسعود خبر
 من بمن رسانیدند و میگویم که اکثر امت من در ضلالت می افتد گفتیم
 اندین کسی را خلیفه خود میکنی فرمود که را خلیفه کنم ابو بکر و آن
 هیچ گفت و باز آه سر و بر کشیدم عمر را خلیفه کن آن سر و باز آه سر و
 نوب سوم گفتیم ابی سیدین مرتضی علی را خلیفه کن از سر تعجب گفت و
 هرگز این کار نکنید و هرگاه او را قائم مقام نمایم سیدانم قبول نخواهد
 بخدا سوگند اگر شما این کار میکردید البته شمار کجاست و اهل میزدیم
 در وسیله المتعبیدین و مناقب خلیف خوارزمی از امام المؤمنین عاصیه
 مرویت که گفت چون وقت فوت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فر

فرمود و دعوی حبیبی بخوانید برای من دوست مرا من ابوبکر را خوانم
رسول صلی الله و سلم سر برداشت به سوی من و ابوبکر نظر کرده باز سر برداشت
نهاده و فرمود و دعوی حبیبی من گفتم و ای بر شما ای مردمان علی بن
طالب بطیبه که رسول غیر او را نخواند چون من رضی علی آمد از آنکه
خود منضم ساخت درون سیر این کنی سید خا که هر دو برادر از یک گه
سر بر کرد و تخیان با من رضی هم آغوش بود که روحش بعد از رسول
خراشید در صبح بر مندی و مسکوه و مضایح از جمیع عمر بود
که روزی همراه عمه خود بخانه عائشه رضی الله عنها آمدند سر رسید
که یا ام المومنین من کان حب الناس الی رسول الله یعنی دوستین
مردمان بسوی رسول که بود گفت فاطمه فقلت انما سالک علی بن
یعنی گفتم از مردمان می پرسم گفت شوهر او مولف گوید محشی در
کتاب ربيع الا براری آورد که بعد از سوال جواب بطور امان
گفت چرا دوست من مردمان نباشد که بیست و نه روز در دوش سوار
بود بخدا که دیدم درین وفات آب از دهن سرور کانیات در کفنی
جاری شد و او بیانشاید از او ای گوید من گفتم چون چنین بود

بر آن داشت که با وی حرب کردی ام المومنین چایوری بزرگ
کشید بلب یا رکبت و گفت بر من مقدر بود در روز غزوه
از ابن عباس رضی الله عنهما مرویت که روزی صحاب از شهر صلی الله
علیه و آله و سلم پرسیدند یا شهنشاه الی پدین و خیر النین چه کلام بود که
آدم علیه السلام آنرا بر زبان راند و از برکت آن حق سبحانه و تعالی
توبه شست دل کرد فرمود سال آدم عن ربّه حق محمد و علی فاطمه
و حسن حسین ان تبت علی یعنی سوال کرد از حق سبحانه و تعالی
پروردگار من بحق این پنج تن توبه من قبول کن الله تعالی تو
آدم قبول کرد یا رب مجر و علی و زهرا یا رب حسین و حسن
و آل عبا ارفط بر آرا حاتم و دو جهان به منت حق تعالی الاعلی
در مودات از جمیع بن عمیر مرویت که من از ام المومنین بزرگوار
که منیر المومنین علی در پیش سید المرسلین با چه غایت بود که گفت
رحمنا علی رسول الله یعنی گرامین ترین مردمان بود پیش سوا خدا
صلی الله علیه و آله و سلم بهم در مودات از ابی سالم مرویت
که من از جابر انصاری رضی الله عنه پرسیدم که آنچه ترا از رسول

انصاف مرقصی علی معلوم بود و باشد با من بیان کن جا گفت امیر
 بعد از خیر القدین بموجب مقصود قرانی و احادیث حبیب
 خیر البشر پس گفت چه گوئی در حق امام که بعضی عداوت او را
 داشته گفت ایشان بتحقیق کافر شده اند و دشمن خدا و علی
 کافر هم در مودات از ما شتم بریده منقولست که گفت شنیدم
 از عبد الله بن مسعود که میگفتند که مردم بمقتضای سوره قرآن را
 از رسول صلی الله علیه و سلم و با او از بهترین است گفت بهترین است
 گفت این مطالب هم در مودات و این خطیب بجز
 النافق از علقمه بن قیس و از اسود بن برید منقولست که ما ابو الو
 الصغری گفتیم و روزی که از جانب امیر المومنین علی بن ابی طالب
 که ای ابو ایوب تو شرف محبت پیغمبر در یافته با وجود این بر
 کلام لا اله الا الله شکی گفت ای علقمه و اسود من روزی در خدمت رسول
 صلی الله علیه و آله نشسته بودم و پس این مالک ایاده بود که در جانب
 رسول گفت مرسل این مالک به من در پیش رویت گفت عمار است و
 طلب این آمد گفت ای عمار زود باشد که در دست من ظاهر شود

و قباح چنانکه بشیر میگردد و بعضی از ایشان بخت برده
 و بعضی بدوزخ چون این واقعه معاینه کنی باید که در شرف
 هر چند تمام اهل عالم مخالفت او کنند بدستی که علی بن ابی طالب
 راه راست و فرمان برداری او فرمان برداری منست و فرمان
 برداری من فرمان برداری خدا هم در مودات
 رافع خادم سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که
 حق امیر المومنین را شناسد بدستی که ازین سه حال بیرون است
 یا ولد الزنا یا مادرش در حال حقیق حاکم شده و او را بوجد آورد
 هم در مودات ازانی و این منقولست که شنیدم از
 عمر که شنید اصحاب بنی سعد را بر پیغمبر و ابوبکر و عمر و عثمان و غیر
 و شنید امیر المومنین را در این پس گفت مروی می باشد که ما را
 که نیست مرقصی علی که نمی شناسی او را گفت مرقصی علی از امام
 و قیاس کرد و میشود با هیچ یک از صحابه را با رسول خدا و مرتبه
 نسبت بدستی که ندای تعالی منزه بدارد این است و اینها هم
 آیه یعنی انما ننکله و بدیده همراه ساختیم ایشان در مالک

برویدن ایشان و از بی در آوردیم بایشان ذریات ایشان را
 پس فاطمه علیها السلام با رسول خداست و مرتضی علیه السلام نیز با رسول است
 بهم در مودات از عبد الله بن احمد بن محمد بن منقولست که گفت
 رسید از پدر خود از سببه بن صبی که گفت ابو بکر و عمر و عثمان پس
 شد گفتیم ای پدر چرا نام مرتضی علی بر زبان نیاوردی گفت ای فرز
 مرتضی که ای ما با ما نفس سقیمست و حکم انما یرید الله از این
 رسول و حکم انما ولیکم الله و حدیث من کنت مولا فاعلی مولا امیر
 برابر بشو و سبب می از صبی به با او بهم در مودات از امام محمد
 رضوان الله علیه منقولست که گفت در مرض موت فری سر بر
 صلی الله علیه و آله وسلم در کنار مشربک امیر المومنین علی بود و مهاجر و
 در منزل فروع نزل سید المرسلین جمع بودند در آن هنگام را بنویس
 امیر کرده فرمود یا اخی سید المرسلین وصیت مرا بجا می آری بعد از
 امیر گفت یا رسول الله در گریه شد چنانکه از کثرت قوت بهوش
 گفت رسول ای بلال سار شمشیر خود و زره و سپاه مرا بپارچه کن
 فاقه بمن عبادت بر شکم میستم چون بلال غرود و دایم خود پس

از کشت مبارک خود بر آورد و فرمود یا اخی این سبب است که
 بتو تعلق دارد بهر این چیز را را بخانه خود که بکس را بدین
 درین امور منتهی نباشد امیر المومنین آن چیز را را بر سر و دیده
 در حضور مهر و انصار بخانه خود برد و دست احمد بن محمد
 از نافع غلام این عمر مروست که گفت روزی از این عمر رسیدم
 بعد از سید کایات خیر الناس کتبت کف کسی است که برو
 حلال است و بروی حرام آنچه بر من حرام است کفتم آن کتبت
 تو از کجا و این سوال از کجا بعد از آن استغفار کرد و گفت که
 این سبب است که پیغمبر ابی سید است و باب را مسدود ساخت
 و فرمود یا علی دیگر بر حلال نیست که درین سبب بیا و بگو
 ترا و هر چه بر من واجب بود بر تو واجبست و تو وضع و وارث
 و او سبب کنی و ام و وعد های مرا بپسند من بدرجه شهادت می
 در مودات من محروم مسطور است که روزی مرتضی علی و ابو بکر رضی الله
 و ابوالوفاء مرقد مقدس آن و رضای الله علیه و آله وسلم مقتدا
 کتبت تقدم انت یا ابابکر یعنی پیش شو تو ای ابو بکر تا کتبت اقدام

آنچه بر من حرام است

سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول ان علي بن ابي طالب
 يعني يكوي نه پیش شوم نه مردی که شنیده ام از رسول خدا که
 میگفت در شان او علی از منست و من از اویم هم در صواعق
 از شمع مرویت که گفت روزی در زمان خلافت خود ابوبکر
 جمعی نشسته بود که مرتضی علی آمد ابوبکر استقبالش نموده گفت
 آردان سطر الی عظیم الناس منزله و اقرب قرابه و فضله حاله
 بر رسول الله فليطرا الی هذا الطالع يعني هر کس خواهد نظر کند بسوی زرنگ
 مردمان از روی مرتبه و نزدیکی ایشان از من است و فاضل
 از روی حاله از ما بر رسول پس نظر کند بسوی آنکه طالع شد یعنی
 من است هم در صواعق حرقه مطهر است که گفت عمر رضی الله عنه علی
 یعنی مرتضی علی عالم تر مات هم در صواعق حرقه و مستدرک
 از این مسعودی منقول است که گفت اقصی اهل المدينه علی و از سعد بن مسعود
 میگفت اقصی اهل المدينه علی و از سعد بن مسعود منقول است که میگفت
 بن الخطاب نتقوا بالدهن من مفضل ليس لها ابو الحسن يعني بنی امی
 از فضیه که نسبت مرا و را ابو الحسن و هم از روی مرویت که گفت لم یکن

من النبی یقول سألته عن اهل البيت الا علی بن ابي طالب
 سوال کنید از من بخواهی عرض کنم مرتضی علی و از امام المؤمنین علیه السلام
 عنده منقول است که میگفت نه اعلم من نفعي بالسنه يعني درستی که مرتضی علی
 عالم تر کسی است که باند و نه در حدیث نسبت نبوی و گفت عبد الله بن
 اركان لعلي شئت من ضرر قاطع في العلم و كان له القدم في السلام
 و التصديق رسول الله و الفقه في السنه و النجاة في الدين و الجود في المال
 بود مرتضی را چیزی که میخواستم از دهنه ان برنده تر و در علم
 هر سه مسئله را جواب میفرمود و بود مرا و راسخ در اسلام و بود
 مرا و راسخ در کانیات و علم در سنت و ولیدی در جناب و خش در مال
 اوسط طبر اند و صواعق حرقه هم از این منقول است که گفت کانت
 ثانی عشر منقبه کانت لاجل هذه الامه يعني نو و علی مرتضی را ابراهیم
 و نسبت میبای ازین بهتر و در بحر المعارف مطهر است که روزی سوال
 العالمین روی بسوی امیر المؤمنین اورد که است میرزا علی بن ابی طالب
 موجب گریه چیست آنسر و در اشای گریه فرمود یا احی گریه من از روی
 ضلالت است که بعضی خود در سنیه ایشان قرار گرفته و اکنون فخر میگویند

که بعد از من و حال آنکه حق سبحانه و تعالی از انعت کرد و از این
 جبرئیل خبر داده است مرا که این فرقه ضال در حق تو ظلم و باطل
 خواهند کرد و بتو و اولاد تو امانتها خواهند رسانید و احوال تو
 بر بنیوال خواهد بود تا ما دمی که یکی از اولاد تو محمد نام حکم
 و دالی است کرد و انگاه است و سایر خلایق بر محبت آن تو اجتماع
 نمایند و اعدای ایشان کوفتار شوند و مجانبان شادمان گردند و در
 ازمان شهرها متغیر و مردم اندک شوند و فرج و در در میان
 مردم حاصل گردد پس آنرا و خوشحالی کرده و فرموده منی کرده من
 سعی موفور بجا آورید که بعضی علی و شش در دل شما و در مکر و هنر
 دست برداشته گفت خداوند آلی علی آلی منت بر از ایشان
 رحمت را و پاک ساز ایشان را و یار ایشان باش و خوار ایشان
 و منقطع کردن آن نسل ایشان را تا قیام قیامت و غرور در غرور
 و حق را با ایشان و ایراد هر جا که باشند سعدی اگر شش
 کنی و جوان عشق محمد است و آل محمد سادات فرودیده از کفر
 از غرور محمد و از حرمت علی فرد اطعام معده دوزخ بود ولی کار

از محبت آن محمدی که فرود از ایشان صادر شود و در حق من و آن شکست
 گوهر کجایی از هر انکه یک یونین گفته است الصالحون بعد و الطالحون
 در برابر المصطفی است و طویل از انکه معصومین علیه السلام است
 که روزی رسول صلی الله علیه و آله و سلم شاد و خندان بخانه مهر المومنین
 گفت آمده ام که بشارت دهم ترا یا اخوی بدانکه درین ساعت جبرئیل
 این پیغام از رب العالمین من آورده که حق سبحانه و تعالی منزه می خد
 بشارت ده علی را که دوستان تو مطیع و عاصی از اهل بهشتند و بعد از
 استماع این شریک امیر المومنین بخوشی تمام سجده و شکر بجا آورده گفت
 گوایه باش که من نیمه نیکوهای خود بچیان خود بخشیدم پس سجد و استسار
 فاطمه زهرا علیها التحیة و التناکف خداوند من نیمه نیکوهای خود
 بچیان علی بخشیدم و بعد از آن امیرین نیز حق سبحانه و تعالی را ثواب
 گفته و نیمه نیکوهای خود بدوستان علی بخشیدم انگاه آنرا و صلی الله
 علیه و آله و سلم فرمود شما از من نیز نیمه نیکوهای خود بدو
 علی بخشیدم پس جبرئیل علیه السلام آمده گفت ای محمد حق سبحانه و تعالی بتو
 اهل بیت تو سلام میرساند و میگوید شما از من نیز نیمه نیکوهای خود

بخشیدم جمیع گناهان و دوستان علی را و پیش از روزی فرود آمد
 و نعمتهای او بادیدار خود در هدایت السعد از امام حق
 رضوان الله علیه و است که روزی سه و اینها محمد مصطفی
 الله علیه و آله و سلم در مسجد مدینه با جمعی از صحابه بنشسته بود که شاه ابوال
 علی مرتضی آمد و سر و فرمود هر کس خواهد کرد آدم را با مصطفی و خود
 با برکتش و سلیمان را با مملکتش و ابراهیم را با خلقتش و ایوب را با مصیبتش
 و یوسف را با حسنش و داود را با خلقتش و موسی را با مناجاتش
 و ادریس را با منزلش و عیسی را با زهدش و محمد را با طاعتش هر سه
 به بنید بر او در من علی را یکی از اصحاب کفایت رسول الله است
 و در علی جمیع آن سر و فرمود علی و این را من از خود نمیکشم بلکه حق
 در کلام مجید خود باد و از ده پیغمبر علی را برابر کرده است بنا بر
 علیه السلام را گفت آن الله مصطفی آدم علی را گفت ثم اورشاه الله
 الذی خلقنا من عباده و نوح را گفت انه کان عبدا شکورا علی
 گفت اما در راه اسیر اما کفر او و سلیمان را گفت و انما طاعتها
 عطاها و علی را گفت اذ ارايت ثم رایت نعمها و ملکها که ابراهیم را گفت

و ابراهیم الذی و نه و علی را گفت یونان بالبحر و یحافون یوما
 کان شر و مستظیر و اسماعیل را گفت فلما اسلم و مله للحدید و علی را
 و من الناس من شیری نقشه استیجا و مرقات الله و ایوب را گفت
 اما و بدناه صابر انعم العبد انه اواب علی را گفت و خراهم با هم
 خسته و حریرا و موسی را گفت انه کان رسولا نبیا و علی را گفت ان
 الابرار یسرون الدین من قبلهم و ادریس را گفت و رفعناه مکانا
 و علی را گفت و سند بن خضر و بشرق و حلوا اساور من غنیمه و شریتم
 شرا با ظهور او عیسی را گفت او صانه بالعلوه و الزلوه و علی را گفت انه
 یقیمون السبله و یوتون الزلوه و بیم کعون و نمکه محمد مرا گفت اما
 اعطیناک الیوم فصل البرکات و اخر و علی را گفت غیاثی است ساجد الله
 یفر و منها یفر و نیز در شان او فرمود و بطون السعیم علی حبه سکنایه
 و ابراهیم ای زازل بحر بر کی که کرد و جهان دگر شود در دیرت
 نیست عجب خود مندر اگر تو ابد را علم زانکه خداوند جهان انجمنان
 داده ترا غرت به نه غرت ذات تو اگر ملک فکر نقش کن و دشوار
 نه شود آن نقش با نوار مهر گانه کرد و جهان ارضا چرخ خوش نظر

این حدیث در
 کتاب
 جامع
 است

و قون بالیذریحان
 فلما اسلموا و مله لکین
 مرصات الله و الیون
 علی رکعت و خراهم
 رسول الله و علی
 در سبب گفت و رفت
 و طوبی اساور من فتمت
 صلوة و الزلیه و علی
 یعون و منکد ماله
 علی و انفت غیاب
 یعون الله و علی
 کرد و جهان
 زانکه خداوند
 که گفت و رفت

آورد زین همه بکن که بود مرا هم تو شوی سینه کش دید هم
 بتو علم خیری ز جانم و شوی کوید ای هر مردان علی
 مسلمان سلامت می کنند وی صفدر سیدان علی استان سلامت
 ای شجیه دشت بخف از تو بخف دیده شرف تو در می و صدف
 سلامت میکنند ای دلبر و دلدار تو ای مونس عجماد تو ای حرم
 ای طالب و مطلق ای مقصد
 ای قس و قوال و ناج تو در می و صدف
 ای نور پاک مصطفی مصطفی
 ای میر و شاه تجسم درین و صدف
 ای از همه عصیان بری مردان
 اندر سمانت علی و اندر زین
 مسلمان سلامت میکنند جان و اعلا
 ای و صبح شکو شوی بخف آورد تو
 آن نور خهر را که آن روی حرم
 مقام و دهار را بنو صهارم خاها را

باین و بار باین کویا کویا کویا
 آن شیر و زان را که آمد و رسید
 آن ایستاد و ایستاد و ایستاد
 با خواجه قنبر کویا صاحب کویا
 بان مل کهار کویا مل و دل کویا
 با عارف قنبر کویا آب کویا
 با زین و زین کویا با زین کویا
 با سیم غم کویا با طوسی غم کویا
 هم با نقی کویا و نقی با سید
 با میر و زین کویا با عسکری کویا
 ای شاه و زین کویا با علی کویا
 ای شیر از اولیاد و الدجی کویا
 شاهنشیر و جوان دارند کویا
 ملوس ز تو تلخ کویا تو این تلخ کویا

آنچه و سعاد کویا مسلمان
 با لولو کویا کویا مسلمان
 آن شاه مردان را کویا مسلمان
 آن جمع قرآن را کویا مسلمان
 آن حجه ائمه را کویا مسلمان
 با شاه کویا کویا مسلمان
 با حیدر کردار کویا مسلمان
 با شیه و شیه کویا مسلمان
 با حیدر و یاد کویا مسلمان
 با صام و دایم کویا مسلمان
 کامی شاه تو نور حق کویا مسلمان
 با و الی ائمه کویا مسلمان
 ای شکر کویا مسلمان
 ای و نشین مسطفی کویا مسلمان
 ای جان و جانان جهان کویا مسلمان

نزدیکی خدای تعالی بمن در روز قیامت سیدم گفت من را
 در بهشت برابر منزل فیوض نازل من خواهد بود و چنانچه در
 آنجا من مقابل ملک بکرمی باشد چهارم فرمود و ارادت منی در ازل
 است و خواص من پنجم گفت تو هم مقام منی و امامی قیامت است
 و است من ششم گفت نگاه ازنده اهل منی در عینت و حضور
 هفتم گفت تو قایم مقام بعدی در میان عیبت من ششم گفت
 عهد منی و ولی من ولی خدمت منم گفت دشمن تو دشمن من است
 من دشمن خدا و هم فرمود تو قسمت کننده هستی و روزی مرا هم
 هم در کتاب مذکور منافق ابوالمورث از رزمی از جابر بن
 عبدالمقدساری مروی که رسول الله علیه و سلم فرمودین
 صانع چون آسمان و زمین را خلق کرد نبوت و ولایت علی بن ابی
 بر ایشان عرض کرد آسمان و زمین هر دو است و او را هر دو
 تفویض یافت پس صاحب سعادت کسی است که بوسایه سعادت
 و شرف کسی که بعبادت منعت متابعت و متابعت
 در بیان آنکه سید چنانست علیه السلام است خستیار از و اح
 مطهر

در حاله حیات و ممات خود بدست امیر المومنین داده بود
 مخفی نماند که تا و نیاید شده بهکس امر طلاق رزقه بشود را
 بدست دیگری نداده در تاریخ اعم کون و دفتر ثانی روضه
 الاحباب و مجلد اول حبیب التیبه مستطوع است که بعد از او توفیق
 جل جلاله لایب تاب هدایت و تار و عنایت تا خود و دیگر
 عالیه تشریف داد و بعد از استیدان در آمدن مازون کشیده
 در آمد با عالیه بعضی از زمان امامی بصره شد سید تندر
 المومنین بر وفق و نرمی کتاب سبز خواند و گفت ربانی در شان
 پیغمبر آنرا مالی نیست که و قرن و توفیق و توفیق و توفیق
 که ترا روی خود و مکتب امیر المومنین که مناسبت و بود با و خود
 که نسبت فرست و قرابت مرا با حضرت سید سید علیه السلام
 سید شری و از آنکه در کار تنبیه بودی آنکه نسبت مولای فاعل
 اللهم ال من والاه و عاد من غار و طریق سعادت بمن سلوک
 و با معاندان من علم مرفقت و موافقت او را شستی و چون ستر
 اموست مومنان و درین باقی حیران و از و ایرد پرده ملک المومنین

من و در حجاب بر مافتنی تجلی کلام آنکه منعی مانعی اکنون هوار است که
 بر خطای خویش هر از نمای و بصواب در مدینه در زمان روان از
 و بنه لی که حضرت محمد منشی ترا بخالد شسته بود و باشی تا آخر
 رسد این بکفت و از نزد او برخوست و در فتوح ابن اشم کوفه او
 پیش از آنکه جناب امیر المومنین با ام المسلمین تکلم فرماید ضمیمه الحاش
 تقیقه که زوجه عبداللہ بن خلف خراعی بود و فریاد و نوحه کرد و با
 بر زمان منیب زده با جمعی گفتند با قائل الاجاب و با مفرق الجمع
 ای کشنده دوستان و ای پریشان گشته محبت گفتن آغاز
 کردند و زوجه عبداللہ بن خلف گفت تیم ساجی فرزندان عبداللہ
 خلف خدای تعالی فرزندان ترا ایم کرد اند امیر المومنین نگاه داشت
 کرده گفت بدان و آگاه باش ای ضمیمه که بن ترا ملاست غایب از آنکه
 دشمن گیری و بدگویی زیرا که جد ترا در روز بدر و غم ترا در روز
 و زوج ترا در حبل نقال آورده ام و اگر من کشنده اجبه شامی
 چنانکه ترا غمت هر آنیه می شتم هر احدی که درین سرت بسج
 مانیه انبال فرمود و گفت من قصد آن کردم که در این خانه نشانی

در بن خانه باشد به تیغ پیرنه سیخت بگذرانم و اسباب فرمود
 له عبداللہ بن زبیر و جمعی دیگر از عقبه سیف حرب بن ابی
 نخعی بودند لیکن من عافیت و سلامت مسلمانان را می خواهم
 و سایر زمان مصیب سیب و انچه است این خطاب که کرد
 و سخنان درشت کرده خاموش شدند و بعد از آنکه مصالح و حکام
 آنکشته با عایشه تمام کرد برخوست و روان شد گفت که زنی
 و دیگر غمی گفتان نبوت و رسالت و سر و دست آن محال است
 یعنی شاهزاده حسن را برسم رسالت بخانه عایشه فرستاد و امام
 آمد و گفت امیر المومنین بفرید بدان خدای که لشکاف زاده
 بیا فرید آدم فرزانه که اگر در زمان تجویر فرموده نه بر داری
 بتو فرستم و مرا سپید کنم بر امری که کیفیت آن را تو نشانی
 راوی گوید در آنوقت عایشه سر خود شانه سازد و جانب راسته
 بود و منچو است جانب چپ بماند چون شاهزاده حسن این معام
 رسانید شت ایامه کیسوی خود را با بافته در زمان از آن مکان
 برخوست و با خواص و خدم خویش گفت بارم ابر را حله نهید و بکار

سازی سفر مدینه مشغول شوید که هیچ چاره خبر رفتن بمدرسه ندارم
و کمال اضطراب و ترس و شش طهر شد یکی از آن روزهای
از بنی حلیه عایشه گفت یا ام المومنین عید و قد بر من خبر نرسد
آمد و بنی منعام رسانید و تو سخن با او بلند گردانیدی که هرگاه
ترا در حین مقاوله و مجاوبه با او شنیدم خیال منده می نصبت
و از خانه بیرون رفت و پدر این جوان یعنی امیر المومنین خود
و با تو ازین مسئله سخن راند هیچ اقبالی قبول او نه نمودی و این
چه افتاد که بقول پسر او این همه اضطراب ترا آید و او عایشه
گفت این جوان سبط رسول و فرزند قبول و نور دیده اهل
هر کس خواهد نظر بر هر چشم خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
باید که نظر بحیثان این فرزند او کند و تحقیق که من ندیدم زنده او را
می بوسید و می بوسید و بسینه اظهر خودش ملحق میکرد و بدین
باب است او پیغام می فرستاد مرا بر امری اطلاع داده که که خطرات
سلوک مدینه بیرون و وانی دیگرند از آن زن از کیفیت آن
امر آفسار نمود و گفت حضرت رسالت را در زری فرغام تعقیب رسید

رومی القریه خود شربت میفرمود و ما شیر عیسی زوجات حضرت
آنحضرت از آن نصاب حصه و نصیبی طلبیدیم و در آن طلب کار
و مبالغه از حد اعتدال گذرانیدیم علی ابن ابی طالب بان ملامت
گفت بست که مبالغه کردید و الملاح از حد گذرانید و جز
عول و محضو ساختید و ما را تو بیخ و توقع بسیار کردی ما نیز کج
نمودیم برو و او را سخن خوشنت استیغفریم وی این آب را بر
ما خواند که عسی که به ان طلقن ان سید له ازواج خیر الانس
شاید بود که اگر او دست از شما بردارد و شمار در حوزه مطلق
در آورده و پروردگار او بهتر و ستر از شماست و عوفی
او را مانده و خوشنت و درشتی افزونیم رسول الله علیه و آله
و سلم از درشتی و غلطت تو را که با او نمودیم در خفت شد نظر
بجانب علی کرده فرمود ای علی من طلاق ایشان را در غایت
تو در آوردم و بمو مفوض ساختی و ترا وکیل خود گردانیده ام
که ام از ایشان را تو از قبل من طلاق دهی نام او از دروغ سر
مخوش و چون آنحضرت امر طلاق را با او مطلق فرمود و عوفی

حیات و محلات نمودند مرا علی ابن ابیطالب برین معنی شریفه
 من از فراق طبعی می اندیشم با واپسری بر زبانش رود که در
 آن شود اگر منی ترسم که از رسول مانم شوم و در انجمن از دست
 ملاقات و سعادت خدمت او محروم مانم لکن شیعه در خلف
 و مانفقه الحبیث من خلف برخواستن از جهان و جان شریف
 مشکل رسالت و برخواستن است در شواهد النبوة از جمله رسول
 که در ایام مجاریه می و به جناب شاه و لایق کنایه فرمودند
 ناکاه مردی آمده گفت السلام علیک ایها المؤمنین و المؤمنات
 فرمود علیک السلام آمد عرض نمود من معون بن لو حیا ام
 ویر و بدیری اشاره کرد که انجاس است و پشت و گفت نزد من
 نهجیت که می علی علیه السلام از یکدیگر بر پیل میراث کردند که
 فرمودی از پیش تو آورده بخوانم فرمود و بیار آنم کتاب در و در
 رسول علیه الصلوة و السلام و اوصاف کلمات است می خواند
 و در او انشس سفور بود که روزی بر کنار این دریا فرود آمدند
 که اقرب باشد بنجایم البین در قرابت و نسبت و دین اهل شرق را

بسیار بود و با اهل مغرب معاند نماید و این چند کلمه سر در دست
 مرقوم بود الدنیا هیوان عنده من رفیع از شدت بیخ
 نویم عاصف الموت فی حب الله و احسن علیه من شرفه و شرف
 الطمان العون که رضوان و انوار شد و دنیا بهار شرف
 او خاکسری که سخت شده شد در روز بخت و مردن در بخت
 خدا آسان تر است بر او از نوشتن این کلمه می نویسد او را
 و نیری داون مرا و ارضای خدای تو لیست گشته شد
 با او شهادت پس آنمزد گفت چون آن بنی معیشت شد بوی
 آوردم و چون تو اینی فرود آمدی بخدمت تو تشریف شد
 کردم تا زنده و مرده با تو باشم ایها المؤمنین که الله و همه
 و حصار نیز نفس زبان بلاغت بیان رانده الحمد لله الذی کم
 لی عنده منیا و احمد الذی ذکره و کتاب الابرار یعنی شکر خدای
 که نکرده است مرا از خود از فراموشان و شکر می نمودم
 آنرا که یاد کرده است مرا در کتاب ابرار خود پس بجهت فرمود
 آنمزد مومن را با خود نگاه دار چون چاشت و شام مامردم

ویرا طلب کردی با آنکه خود در نیایه الیه که در حیات معاویه صحیفه شریفه
 رحمة الله علیه و امیر المومنین بروی نماز خباز و ادا نمود و در قریه خود
 آنکه بخاک سپرده فرمود و هذا رجل مومن ومن اهل عقیقه یعنی آنکه در مکتب
 از اهل بیت من در شواهد النبوة و روضه الاحباب و روضه
 العضا و حبیب السیر و معارج النبوت مطبوع است که با قائلان آثار سلفین
 گفته اند که بعد از آنکه او شرط صلح چون سهل بن عمر و راجد مستقیم
 آوردند و و اوقات و قلم کتابت مرتب گشت حضرت مقدس سرور
 علیه و آله و سلم اوس بن خوالی انصاری را طلب کرد تا کتابت عهده
 قیام نماید سهل گفت ای محمد باید که بر سر عم تو علی بن ابی طالب
 سهیل السمری و امیر المومنین را فرمود بنویس بسم الله الرحمن الرحیم
 سهیل گفت بخدا که ما را حاضر شماستیم چه کسی است پس با همکلام
 مسلمانان گفتند ما بغیر از بسم الله الرحمن الرحیم چیزی نمی نویسیم
 یا اخی بنویس یا سمک اللهم امیر المومنین فرموده سید المرسلین عمل نمود
 بعد از آن فرمود و اما قضی علیه محمد رسول الله امیر از نوشتن
 ما اعتراف بر مسالت تو مداریم و اگر میبایستیم تو رسول خدا می ترا از

زیارت خانه او منع میکردیم آنکه فرمود یا اخی لفظ رسول الله
 را حک ساز و بجایش محمد بن عبد الله بنویس چو آنکه در مکتب
 لفظ رسول الله دلالت فرمود امیر گفت و الله من صفت
 محمدا و انم و بروانی سهل بن عمر و نصف ای علی رسول الله را
 کن و الا من ازین مصالحه بپردازم امیر المومنین صحیفه را از دست
 دست بشیر برد تا مشرک ازین حکومت عزل بشود آنکه سر راز
 بکند از ای اخی امیر فرمود یا رسول الله مرا مراعات کن
 جانب تو مانع می آید که من این طبع را بخوانم رسول آن صحیفه
 لفظ رسول الله را محو فرمود و بروانی با آنکه بر خط نوشته
 خود بطریق الحجاز بن عبد الله نوشت و بعضی گویند خود محو کرده
 را فرمود که این کلمه را در سلاک تحریر آور و از مسلمانان الی مکران
 الی نجافه و عمر بن الخطاب و عبد الله بن عوف و سعد و قاض عثمان
 عفان و ابو عبیده جراح و محمد بن سلمه و ابو جندل بن سهیل
 الله غنهم سامی سر زده خود را بران صحیفه ثبت نمودند و از کفایت
 خلیط بن عبد المعری و مکر بن حفص و جمع دیگر شهادت خود بر خا

نوشتند و بنو خزاعه در عهد پیغمبر درآمدند و بنو مکرر رسول الله را شمشیر کشیدند
 و چون از کربلا رسیدند و از کربلا فرار کردند و در راه با او روی هم آوردند و با او
 آمدند و او را آوردند و فرمود با او ای ترا نیز مثل این واقع روی آورد
 نمود و بجهت آن واقع در لشکر صفین که میان امیر المومنین کرم الله
 وجهه و معاویه مدت مقابله و مقاتله دور و دراز کشیده عا
 بر صلح قرار یافت چون عهد نامه می نوشتند که این کتاب امیر
 المومنین عنایت معاویه گفت لفظ امیر المومنین را می سازد و رسول الله
 ای طالب که من اگر می دانستم علی امیر مومنان است و می مقاتله نمیکردم
 و متابعت می می نمودم امیر المومنین گفت صدق یا رسول الله است
 یعنی که معاویه میگوید خیال نمی در باب شجاعت بر سپل تفصیل
 خواهد شد در هدایت السعد و زاهدیه از برید علم مرو
 که رسول جلی الله علیه و آله و سلم لشکر را تابع امیر المومنین علی بن ابی طالب
 بفرستاد و من آن طایفه را کاتب امیر بودم چون آمدیم کربلا
 چون بود سفر و چگونه بود صحبت صاحب امیر شاکست کردم
 و غیر از من شکایت نکرد و مگر آنکه در غصب تمام از من روگردانید

گفت ای بریده ایانیتیم من اولی مومنان از نفسها میباشان گفتم
 هستی یا رسول الله فرمود هر که از من ولی باشم علی ولی اوست
 و شرف النبوت و در روایت السعد از احادیث بن سلیمان
 منقول است که روزی در مجلس از آن ائمه از مناف و فضیل
 المومنین کرم الله وجهه مذکور بود و گفت مردم عوام بر من کمان دارند
 که من علی و فرزندش را دوست نمیدارم حتی کسی که نه بر من
 فرط محبت مرا که با میر و اولاد اجداد اوست و تحقیق او را معلوم
 که من معتزف و قایل فضیلت ایشانم و بخدا حدیث صحیح من از این
 رضی الله عنهم رسیده که گفت فری در خانه است سید کا
 علیه افضل الصلوة و السلام حاضر بودم که سیده الساعیه
 و التا کرمان آمده و سرور فرمود ای فرزند پدر و مادر من
 با وجهه گریانید ترا گفت نور دیدم ای من حسن و حسین از خانه بیرون
 رفته اند چه چند میگویم نمی یابم فرمود ای فرزند اند و مکن باش
 امه ایشان را آورنده او مهربان تر است بر ایشان از من و تو نگاه
 دست مبارک برداشته گفت یا جامع المتفرقین هر جا این دو فرزند

مانند تو نگه بان ایسان بپوش درین حین روح الامین در
 گفت یا سید المرسلین اند و بگویند شو که ایسان را در دنیا و آخر
 فاضلند و پدر ایشان فضلت از ایشان و در خیره بنی النبیانند
 خیر البشر بعد از سماع ثبارت باصحاب مستطاب خود بسوی خطره
 روان گشت چون رسید دید یکدیگر را کنار گرفته خوابیده اند
 و یکی یک بازوی خود زیر ایشان گشوده و بازوی دیگر ساق
 آنرا در بجانب سر ایشان نشسته تشفت تمام می سپید تا آنکه آمد
 شدند پس امام حسن بر کف است امام حسین را بر کف خفته
 بسوی منزل روان گشت جبرئیل علیه السلام در برابر و صحابه می
 می رفتند و در آن حال بزبان معجز بیان می فرمودند و او شریف
 بزرگی و بهم شمارا چنانچه خدای تعالی بزرگی داد است شمارا
 درین اثنا ابو بکر پیش آمده گفت یا رسول الله کی ازین دو کوته
 عرش بمن ده که بر دارم رسول فرمودند نه هم ای ابو بکر من گفتم
 ایشان و نیکو سوارانند ایشان و پدر ایشان بهتر است از ایشان
 القصه چون به نخواست در مسجد در آن بلال فرمود مانند آنکه

حاضر اند چون از صغیر و کبیر و وضع و شریف حاضر آمدند و سوار
 امامین را بر کتفین نشانیده بر منبر برآمده گفت ایها الناس
 کراکم شمارا بر بهترین خلایق از روی جد و جد و مادر و پدر
 و عم و عمه و خاله و خاله گفتند از حق فرمود آن حدیث که ایشان
 محمد رسول الله و جد ایشان خدیجه بنت خویلد که فضل از و اجماع
 منست و مادر ایشان فاطمه بنت منست و سیده الفدا و سیدنا
 و آقوت و پدر ایشان علی بن ابیطالب که بعد از من خیر البشر و خیر
 جعفر طیار و عمه ایشان امهانی بنت ابی طالب خاله ایشان عالم
 من و خاله ایشان زینب بنت من انگاه گفت خداوند ایدم که
 حسن و حسین و میاد و پدر ایشان با دوستان خود و برتر خواهند
 بود منچو همسم از تو هر که ایشان را دشمن دارد ابد الا با در دوزخ
 راوی گوید تا رون الرشید برب زویده میرخت چنانکه از آب بار
 گریه او از گلوئی او گرفته شده بود در وقتی که این حکایت بخصار
 مجلسیان می نمود در فصل الخطاب هم از ابن عباس رضی الله
 عنهما منقول است که گفت چون حق سبحانه فتح داد و این ابرصیاب

صلی الله علیه و آله وسلم در زمان عمر ابن الخطاب حکم کرد عمر گفت
 قسمت کنند پس امام حسن و امام حسین علیهم السلام آمده گفتند بفرم
 حق ما را از آنچه حق سبحانه و تعالی بر مسلمانان فتح داده عمر رضی الله عنه
 بتعظیم تمام دو هزار درهم پیش امین نهاد پس عبداللہ بن عمر آمد گفت
 بده ای پدر حق مرا از آنچه مرحمت کرده است خدای مومنان را عمر
 به پیر خود پانصد درهم پیش گفت نه بی عدل و انصاف که حسین را این
 مضاعف میدهی و حال آنکه من از زمان حیات رسول صاحب شمشیر و
 جهاد و ایشان کودکی اند که هنوز قدم از مدینه بیرون نه نهاده اند
 عمر گفت که چنین است که تو میگوئی لیکن ترا و پدر ترا چه مجال ای
 با ایشان بیاریدری مانند پدر ایشان و مادر می مانند مادر ایشان و
 مانند جد ایشان و جده مانند جد ایشان و عمی مانند عم این و عمه
 عمه ایشان و خاله مانند خاله ایشان بدرستی که نمی توانی آورد که
 زیرا که پدر ایشان علی مرتضی و مادر فاطمه زهرا و جد محمد مصطفی و
 جد که گبری و عم جعفر طیار و عمه امهاند نسبت ای طالب وجه نه و
 که بخواهی در خانه او شد و خال ابراهیم بن رسول الله و خاله مادر

و ام کلثوم بعد از اسما خ این معیال عبد الله عمر قسمان شده
 خاموش گشت هم در کتاب مذکور مسطور است که در خبر آن
 کریمه قل انکم تجنون الله فاستمعوا لی حکیم الله الایه شیخ ابو علی موسی
 رحمه الله علیه آورده که چون نه و صلی الله علیه و آله وسلم در
 المعراج جمعی از موصوفان ملا را علی را که محمد می گفت و هیچ کس با او
 مقدم تر نبود بد از جبرئیل علیه السلام پرسید این چه قوم اند گفت
 سید المرسلین ایشان علویان و مقدسان عالم علوی اند بجا که علویان
 آل باقر اشرف این زمینند فرمود یا اخای ایشان این درجه عالی
 حیثیت یافته اند گفت در تپه نام مبارک که علی را و امه عباس را نشان
 بهشت مولف گوید مبارک خبر مذکور و حکم این حدیث که قال الله
 الله علیه و آله وسلم خلق الله عز وجل من نور وجهه علی بن ابی طالب
 سبعین الف مائت استغفرون له و تحبه الی یوم القیامه شیخ مختار
 قدس سره در منظره جبرئیل ازین معنی خبر میدهد اگر فضل علی کوی
 بتوفیق بنیال حدیث کن تو تعطل خداوند نور روی مرتضی را
 برشته چند ملک را اندازد عدد نهاد ایشان باشد ببری که

اینان بر سواد دارند و آری بقوت پوست که ملائکه مذکوره را
 پس برین تقدیر من وجهی فرقه مذکوره را آل علی توان گفت
 زیرا که پذیر و اسطه پیش نیست و آفرید کار حقیقی حق سبحانه
 چه در عالم غنوی و چه در عالم سفلی بفعل الله مایه و یکایم
 پس همچنانکه سادات را در عالم شود از صلب آفریده اند
 شریفترین مخلوقات ارضی گردانیدند لکن از نور روشن فرقه
 از ملائکه آفریده شرف مقدسان سمانی کرد قادر است
 خواهد میکنند و لهذا در خبر است که عیسی علیه السلام را آیه اوم اوم
 عدم بوضوح وجود موجود گردانیده و بر آسمان چهارم نشاند چنانچه
 میخیزد و در نیت گوید یافت تخت آدم از آن نور تاب
 عطسه زد از دیدن آن آفتاب چشمش از آن نور چو مناشیه
 عطسه آن نور میخاسته و این نوع امور غریبه نه از رب العالمین
 و نه منسوب کردن ذات مجموع الصفات همه المومنین و کما یلقی
 معلالتی منظر العجایب منظر الغرایب است چنانچه در تفسیر حاطی در آن
 آیه کریمه یوم تفتق السماء بالغمام مسطور است آن غمامی که در روز قیامت

اسما را بسکانه مرتضی علی است زیرا که منظر العجایب و منظر الغرایب
 همچنانکه در دنیا امور عجبه و غریبه را رسانید در آخرت نیز امور غریبه تر
 سازد و تواند بود که کما گفت انا و علی نور این ندی اند مطبوعا
 یسبح الله ذلک النور و الله یسبح الله ان یخبر الله اربعه عشر اعلی
 از پر تو ان نور ملائکه مذکور در جنات شده باشند و بتقدیر
 شتی رجوع الی الصلوة و محمد سفینه باشند لکن در مصورت لازم
 که علی علی هم سفینه باشند اگر چه در فصل الخطاب از سهو کتاب
 اسم علی مرقوم نیست اما آنچه بر دل فیه درین آتش بر سیل
 وارد شده و ما مودم تحریر این تفسیر است که ملائکه علوی در این
 دو اسم تکریم میکنند چنانچه مولوی سید ازین معنی خبر میدهد
 شیر و اولی خدا شاه سلام معدن جود و سخا شاه سلام
 نام تو بر آسمان فرموده ایمان رحمت و احسان شاه سلام
 و درین محل نه جای تعجب نیست زیرا که بعد از نزول آیه لری اینه
 و ملائکه یصلون علی النبی الایه اصحاب رضی الله عنهم است
 که بار رسول الله چگونه صلوات و سلام و ستیم تو فرموده اند

اللهم صل على محمد و آل محمد گفت یا رسول الله مرا و اراال گنید و
 علی و فاطمه و حسن و حسین چنانچه شان نزول آیه مسطوره در باب انبیا
 از صواعق محرقة دست درک عالم برپیل تفصیل مرقوم شد چون تعین
 کردید که تمام ملائکه سماوی و ارضی بر محمد و علی و آل پاک ایشان سلو
 و سلام میفرستند اگر فرقه اسم محمد علی را شرح خود داشته باشند
 ارباب ایمان و صحابایان را محل شکر تواند بود و نه در باب
 در حیرت آورده که اسم و فرمود بر روز واره هشت حلقه است
 با قوت احمد هرگاه او را بخوانند بگوید یا علی و در کتاب
 الطالب از انس ابن مالک مرویست که رسول الله علیه و آله و سلم
 میفرمود که چون در شب معراج از طرق سموات گذشتیم
 دیدیم بر منبر نور نشسته و فرشتها گرد او در آمدند از راجع
 پریدیم این فرشته گیت گفت یا رسول الله پیشوی و پیام
 کن چون رفتم دیدم علی ابن ابیطالب گفتیم ای جبرئیل علی را
 من آمده و کسب ملائکه امر کرده که هر شب جمعه و روز جمعه معراج
 نوبت زیارت این میکنند و هم در کتاب الطالب و در باب
 المستعین

از جابر بن عبد الله انصاری میفرماید که گفت یا رسول الله
 علیه و آله و سلم وقتی که مرا بردند بر آسمانها و پیرون
 آدم از جی بهاشنیدم که منادی این ندا میبرد خوشایند
 که پدر است و بر سر و خوشایند و درمی که بر او است علی المقصود
 همچنین هر از برب در عالم شهود و غیب بسیار است که
 غایت حمدی درک آن دشوار است لولفه هر کسی که دانند
 اسرار اکیست آن کو فهمد این گفتار را کی باید سر حق و فهم
 کس کی بکند فهم را از حق در فهم کس می پس هر چه میفرماید
 حیرت و داد و این گفتگو مستحقش بر اذن من بود و نه
 ازین گفتگو شود ای منزه و صفش از اقبال که راز بر
 احوال و صف پس ابیان باشد سلوت این مولی و
 منی بیوت در مناقب خطیب از انس ابن مالک مروی
 که شبی سید کانیات علیه افضل الصلوات را دیدم از عرش روی
 من کرده و پیود ای انس ترا چه بران داشت که آنچه از من رسل
 و کمال علمی شنیدی او را کردی که آنرا تعقیب بر من مستلزمی

درین کتاب مناقب سیده النساء و امامین و حمزه جعفر طهارت
نه نوشته اند از اینجا تا آن گفت که ایشان خبری نگذاشته
باشم گفتند اما چون در خلفای اربعه میان هم مخالفت و مخالفت
چنانچه ملا عبد الرحمن جامی در عقاید به خود ازین معنی خبر میدهد
هر خصوصیت که بودشان با هم متعصبان در اینجا دم حکم آن قصه
گذارد که کن تر آنکه کار بنابرین هر که نه با صوفی و صوفی
پرد از وطن غالب آنست که شیعه باشد کفر تا که میان ایشان
خصوصیت بود اگر چه مخالفت بودی قدوه صحابه عین الخطاب
مسائل شکاکه رجوع بامیر المومنین نه نمودی و خود باندن مصلحت
بسیار از حسن بوی لا علی الملک عمر فرمودی و منقولست که ابو بکر صدیق رضی الله
عنه بجانب امیر بایزید رفتی روزی یکی از حضار وجه این را
نمود گفت از پیغمبر آسمان دارم النظر الی علی عبادت بنابرین آ
فیر الیقین حاصل است که میان ایشان محبت بودند و عداوت
مطابق عقیده خود و خطاب با اهل تعصب که ده از حدیث در شان
قدسی گفته اند هر که بد با صحنه بنابرین نزد من بشهره اندک است

مرتضی پسر از ان زندیق هست که عده وی حضرت صدیق
الکمه صدیقت مقبول است هفتین بادشاه ابد است صدیق
احمد از ازل یافت نور از وی برخ علیه و علی ذات پاک صدیق
سرمایه بود نور و حسن علم را پیرایه بود و شش در میان عرفان بود
پای سر قالیان بود است سینه شش جنبه اسرار حق بر آینه بود
حق یار غار احمد مختار است ثانی شش اندام و الفار است
حق نیای هر که را گوید شش
دوستی مرتضی را این نیست
که شش شش شوی از جهل شش
ست اصحاب محمد روز و شب
چون رو اداری بخود این علم
مهر حیدر را چندین آصف است
که کجاست مهر حیدر جا کند
حق تعالی چو نیست آفرید
گاه کوئی که در ایام کشم

کی بر آید صفت او از دست ما
نست ای داند اندازی موی
و شش خلق دانی دین و دین
شبه خود سازد از روی غیب
حاش الله فی مرتضی
که کند رجاست منزل موت
قد توانی فلک با لکنه
تا بگوید روز و شب لعن برید
را که پس از کشتن او سرش

چون نرید بانی انفس تو	گر کشی او را بسی شادگو
دشمن آل رسول آمد نرید	حاک بر نقش بگو بل منید
دشمن حق نفست آمد از ازل	من همی گویم ز گفت لم بر
زین باشد دشمن حق از نرید	گر کشی زیبا شوی چون بازید
کز دوستی مرقضی را او ستاد	دشمن حق را مکن قول اختیار
گاه عثمان را بگوئی با نسل	مرقضی کی داد و این ندرت
گیر رسم از تو هرگز دیده	یار کس در عسر خود شنیده
گر بگویم یک مسلمان نسکری	دختر خود را و ده با کافری
بالبقیه گویم که طریان شود	از حدیث امری نه ایمان خواند
پس تو خود انصاف ای یار من	دل مکن از روزه از گفتار من
شاه دین دختر نکافر کی	کی خلاف شرع در خادانید
انکه او عثمان عثمان آمده	مقبل در کافریان آمده
جامع قرآن و اناسک	مدرک از نهان ادراک
از حدیث موج زن دریای حلیم	ابر خود و کان خلق و بحر علم
وصف او بیرون بود از فهم	غیر او کی کنجد اندر و بهم

بهر از عثمان عمر را می شنید	کز جوشش نفست من محاسن
او چون تاج سروری بر بند	کمر از شعله و شمشیر بناد
شد بسی در عهد او دین را در	خانه دین را بود و شمشیر سراج
چون عمر بر بند زشت	افان شب شرم بر رخ بر دست
وجه و تشیخت مالی بود	
هر کد امی شوای عالمند	خضر راه و رهسای لمند
هر یکی را کار دنیا در دست	بود که نیستی ای بی خبر
چون تو دنیا را طلبکار بکان	عارفان را همچو خود دار بکان
دوستی کان عمر را بایش	آن علی که معدن آل عدیت
کی بود ما و ترا ای جان من	دوستی چار بار ایمان من
مخلص هر چار از جان و دلم	حل شده از آتش از مشکلم
مهرشان نادی راه منور	مهرشان مقصد نای بی حجاب
لطفشان کعبه رسان کی سفر	مهرشان آتش از روز سفر
هر که امر علی در سینه است	بالبقیه آن سینه شمشیر است
مهر تعلیمی ندارد و شست بار	مهر تعلیمی نمی آید بکار

سبحون مبدی و سید و دار سینه خود را نهی از گنجه دار
در همه ادب و با نایب و ای بر کس که از کوری نبرد
مذهب و بیدار کن جنبه با تاشوی در هر دو عالم است
بعد از سماع آیات مسطور گفت اگر حال مطابق حال باشد
کمال است گفت ای عزیز فکر حال خود کن که از ثواب ظنوا بالکون
خیر احوال و ماله و بکمال آفت مغرب کردی و گفتیم آنچه ملائکه
جامی گفته که بیان خلفای از بجهت محاسن آیه هر چار یکدیگر خوشتر
با خلفای ثلاثه با میر المومنین خصوصت داشته و آن قصه کدام است
که حکمش موقوف بر حدیث گفت آن قصه خلافت است طاهر از آن
در خاطر امیر است باشد گفت ازین عقیده طایفانی متفاد میشود
که خلفای ثلاثه خلافت را بجنبست امیر گرفته اند هرگاه حقیقت
باشد باید که جمیع اولیا که نسبت اراده پیوست ایشان با میر مومنین
با خلفای ثلاثه یعنی الله عنهم دوست باشند چه دوست شین است
که دشمن بپرورید بود و مرده است نه مرید القصد هر چند دلایل معقول است
مردم اما اولیا که نسبت در دشت مکان با بر نرفته بود چنانچه با بر نرفته

آید و با جان بدر شود و صلا اترک و آرزو و خاطر شده است
در راه یکی از شهبانان نیز آمده شده قصه باز را ند گفت میگویم
در جمعه آینده فلان را در مسجد جامع قتل آرم اگر شوم شهید و اگر
بکشم غرضی خود را از کلامم آن شهاب گفت مدتیست من بکشت
اختصاص اختصاص دارم غایبانه در دلش زنده از محبت داشته
باشد چه امروز او را چند سال است که از ماله آن استبداد
شیخ شهید و از مشایخ فایما قولوا فاشم و جد است بکشت و جسد
و صدق این مقال در ایام مجلس عرس و غیره از وجود حاکم بر وجه کمال
ظاهر و با هر سکره و حکم قول میگویند که هر سکره خواهد بود
جوید باید که در مضمون این چند غزل به بدل که از واردات ملک
ملاحظه کنی غلبات شوق و آیات حضور و ذوق و رعایت و مضمون
نهایت ظهور است کدام دیده که بر طاعت پوشیده است کدام دل که
وصال تو شش تمنایت کدام تن که بر در تیا مال نشسته کدام
سر که عشقت این سوختن است کدام کس که نه جوان خضر زنده است
کدام بزم که در مخرج سبجانیست کدام طر که عشقت نه بلبل گفتی

کدام نبره که صد کوف در دما	کدام ذره که در وی نه افتاب
کدام قطره که در وی نه خورشید	بدری که نظر افکنی جمال خورشید
عیان بوی یقین بین خرا بود	مراجه پاک ز سوست ای نایب
کدام عاشق که شربت لب است	کدام خیر که شفی نه عاشق

از آنکه دلبر هر حاشی می گزیند

آشایدی که از ما مار بودیم	و آنی که در دو عالم گشتا بودیم
آن شاه که از جهان پستان زد	و آن بادیه که بر دل گشتی فرو دهم
آنکوره طریقت بودی جان	و آنکوره حقیقت بودی دل گشودم
ای زاهد نذب با حید غیر منی	باطن حقیقت نگر که ز خود دایم
بشمار صورت نامی بری سوست	آینه جمال است خود دایم
مرات و احوالیم خوشید لایم	غرق محیط حالیم اوج و فرو دایم
هر دو کون خبر ما کند ز نسیب	نیکو چشم کشفی بود و نبود

انسانه

مادر و نوجوشن نور کلی یافتیم	مست و معام خود معالی یافتیم
تا بنور آفتاب وصل روشن شدیم	عاشق و معشوق را در خویش یافتیم

چون ز اسرار حقیقت جان و دانا	ز آن حقا در همه عالم بودیم
در تن خود ما نفس نایب ماری	و در مغیر اندر مصیبت غنایم
قطره بودیم از بحر ازل جوشی زیم	نیک چو ندیدیم خود در عین ماییم
بر کلی صدها ستار شمع دیدیم	در خشی صد شعاع را پنهان دیدیم
تا بر لطف زول بستم رجه ای	کشفی کام دل خود بر تن یافتیم

وله الفبا

ای مه چرخانم تا در دلم جا کرد	در جهان چون آفتابم فرو دید
کیت خیز تو امله از دما بدارت	نوحشیم خود جمال خود تا سازت
کیوی شگین بلبل از تو بیج و تاب	نقشه ز بجز حسن تو دریا کرد
تا کل حسن تو بگفت ز لبان پستان	عالمی را بچو بلبل مست و دانا
ای سپهر ز لبر ماه از بود ای جو	هر زمان خلق دگر را در و سجدا
زان زو کیوی پای ز در بحر دارش	زان دو عارض آتش اندر شاد
همین کنشی که مهر من سازی کما	هم مرا چون شکر من ز خلق کما
تو بشارت باد و چاشنی ز منی در خطا	بر ملا ما کو از چه مارا با دیا کرده
غفلت کوشت ز جگر شد از عرش ناز	کشفی ما از دل و جان ترک نبال

خود بینی و خود برتیبیتم
 شیدای خود که سر بر می میتم
 اگر من و صادق و کریم و عظیم
 انیم انیم هر چه هستم انیم
 و نیز در مجموع را که از صفات است
 این خدایت از حال هر کس می
 این روی کانیاتیم
 بیرون ز جهان و از جهاتیم
 در بای روانم و هم امواج
 چون عین صفات و عین دایم
 هم خنده و ذوق اهل شام
 هم کرم بود و در اهل ماتم
 با من کنید عرض احوال
 حلال جمیع مشکلاتیم
 چون غیبه نهان بخوش بودم
 اکنون کل شایع کانیاتیم
 این صفت که کردم اثبات
 با این صفت و صفاتیم
 مال مقال الکه اورا با اهل تشیع
 سوای محبت امیر المومنین و مودت
 المسلمین کرم الله وجهه مناسبتی و شایب نیست
 این اظهار محبت
 از بعضی اصحاب است بلکه از راه
 پرستی است که از این
 طریقت و اصحاب سلوک از فرائض و واجبات
 نیست چنانچه در بعضی
 که شبلی می از مریدان خود را گفت
 کما لا اله الا الله شبلی رسول الله
 چون بفرموده قیام نمود شیخ گفت
 خدای برتر است در این دنیا

از سایه ریاد و لبت پاک
 ایست نهایت مریدی
 اینجا بقیام خود رسیدی
 بعد از آنکه استغفر الله شبلی
 از خادمان آسمان محبت است
 و راجه محال که این سخن بگوید
 و چگونه در راه کفر و زندقه
 بود لیکن مطلب امتحان اعتقاد تو بود
 اطمینان و تصویری در اخلاص
 تو نیست اکنون برو که کار تو
 شد و در فواید الفوائد از سلطان المشایخ
 نظام الدین اویا منقول است که بحسن
 بلوی ببار تعریفی گفت که در کتب و تحلیله
 خلائی نه تنها امروز در محبت امیر المومنین
 علیه السلام دارد که می از احوال و اقوال
 بزرگان سلف و انفس و صفات و مواعظ آنها
 عبور کرده میداند که جمیع اولیاء را رجوع
 بجناب افول است و اما
 مولفه خاصه از این نیستند هم خاص
 پدیدارند و عام از این نیستند
 پس محبت از تو که با وجود دعوی
 بیگانه و خدا پرستی قصه است
 این بلور سید کریم الطوفین که اسم
 می است جمعی کثیر طاهر و باطن
 از وی متفید و بهره و رند و اری
 باید که از این اراده مذمومه و رکود
 خور و بقیوت ابدی و هلاکت سرمدی
 گرفتار نگردانی زیرا که هر چه در دنیا

علیه و آله و سلم در باب ام و احترام اولاد و حفا و اخی و خود
 بابت بسیار تاکید کرده که قال من صافح مع اولادی فعدی ^{فمنی}
 و من جلس مع اولادی فعدی جالس معی و من زار قبری فکانما
 زارنی فی حیاتی بنکر که در انجیل شریف بر قبر مطهر خود
 اولاد و شرف است بزار زانی و شسته زیرا که میفرماید هر کس
 کند بنشیند با اولاد من پس تحقیق با من منافی کرده و مجال نمود
 هر که زیارت کند قبر مرا چنانست که زیارت نموده در حین جفا
 مرا و نیز فرمود اگر مؤاد اولادی الصالحون تعدوا لظالمون ای
 بنابر آیه کریمه قل لا اسألكم علیه اجر الا المودة ^{القریبه} محبت است
 بر جمع اهل اسلام فرض عین و عین فرض نمی طمی در قعده افزای
 بر پیغمبر و آل او نهند نماز درست نیست پس لا یجوز حال مومنان
 است که محبت آل مصطفی و مرتضی را بهتر از ائمه ^{الان} اند
 فرض در هیچ حالی برخلاف فرائض معهوده نقصان پذیر نیست
 قطعیین گفتن در تمام عمر یکبار نیست و صوم در تمام سال نه نماز
 و نماز در شبان روزی هیچ وقت و اگر مصلی مفر بود و

و زکوة تا صاحب نصاب نشود و همچنین حج بحصول استطاعت
 زاد و راحله فرض نیست که ان الله تعالی و علی الناس حج ^{لله}
 من استطاع علیه سبیلا اما محبت اهل بیت فرض نیست و ای که هر چه
 من الوجوه از دمه مومنان سابقه نیست و بنابرین نظر بر آیه و انما
 یأمرکم الی التمسکة کرده ازین میان است آن در گذ چون از ان عزیز
 صاحب تمیز انگونه مواعظ و نصایح استماع نمود از قضا و نهایی
 داشت و در انیر از اهل تشیع چند شیهه برخیزد تحقیق آن است
 تمام و منظر ارمایه ام مثل نقیر آمده گفت فلانی از روی دوستی
 اخلاص در بریده که با تو دارم ترا آگاه بنمایم باید که در جمعه آیند
 خود با خبر باشی زیرا که فلان در حق تو بخشن اراده کرده که قهرمانی
 در وقت که فقیر است مایه ای روان شروع در مالوف این است
 چون از عالم ظاهر محو علم باطن با بهره بود مسلم شده و گشت و عیان
 سر بر انوی تغیر نماید از خود رفت معارف اینحال روح وانی اثر
 متعال یعنی سلطان اولیا علی مرتضی که از بی بر سر خاسته خود در
 به ثبات و لا تقطوا من حیث الله مشیر گردانید و در وقت این

این خاک را بکسار تمام از آن معدن جود و جهان الهام شود که
سرور برابر سلسله این کار میجویم درجه شهادت بمن محبت شود
یافت این دولت محبت ذات قدسی آیت تو باشد امید است که این
این نیازمند درجه قبول یافته باشد از لطف تو سپیده شود
مقبول تو خیر قابل جاوید باشد لطف یکدام ذره پوست می توان
ذره به از هزار خوشید نشود و اگر عزم آن پیشوای بجا و مقصدی
بعید نیست که پیش از اضمحلال خدمت بر پیل سعادت فرو عطا کند
ازین معنی اندیشه خطا بخاطر مبارک و سو کند دام که ساربان و جهان
ازین مقوله اظهار کن که مباد پیش از قصد قاصد قصد قتل کرده
از مقصد اصلی و مقصود کلی محروم و بهر سازند ساربان مبالغه و غیر
احضای برادر نموده نیزال خود رفت چون شب آمد سر کریان
شاهد شهادت فرو برده مرتب کنیم که نه اطمینان از این
و مکان و بود و پیش نیدم که مبادی این ندانم که من تا علی
علی این اسطبل فخر و انانیت و یمنه و ساره و این مقام را
را دو بار تکرار کرد چون با فاقست آمدم غیبه و رقی غنیمت از راه

و مسرت روی داد و بهر پیش را الهی بخدیم رسانیدم و فکر آن بود
که این هیچ دولت از آن حق حمت کی ظهور نماید و این شاید بعد
که ام ساعت نقاب حجاب از چهره چون نقاب کشاید چون روز
بعد از ادای نماز شراق و چاشت غل نمود و درخت سفید شود
و بدن خود را به عطر و عود مطیب سخته با تنهاج تمام و شقایق
قلم این چند بیت بر زبان قصیده بیان رانده و بجانب می
رود آن شدم منم سنی مال و سر و شرح رسول الله ز عشق
نادان بر خیزم تنم دارد اگر عشق علی قضیت لب نیست ایمان خدا این
در محشر هم چشمم دارد امیر المومنین خیر علی ابن ابی طالب چون
حامی خود نشانی از دشمن چه غم دارد القصه چون خطیب بر سر آمده
آغاز خطبه نمود و آن دست که میجویم این عاصی را از مواضعی پاک سازد
تا روی له از غار و از الله او را بر پیل سوغات آرد و دور که خندان
بر جانب مبارک افتد که محل دولت است و تا خطیب خطبه استعمال
اللهم علی محمد و آل محمد بنو اند و در آسمانی تسبیح هر لحظه یک در خور
میکرد تا آنکه موشان از نماز فارغ شدند بعد از فراغ نماز چون طالب

را بطلب رسانده نمرل خود روان گشت این درویش در اثر شش
 و شش گرفته با او هم آغوشی نموده نقشه درزه در بدنش پدید آمد و در
 بر زمین انداخت بعد از آنکه بحال آمد سر بر قدم طالب شد و شهادت
 و شاه سعادت نهاد و وزیران استغفار گشت و دیاب شد و پدید آمد
 صراط مستقیم من مقلات شیخ سعدی علیه الرحمه نیم کر جان شد مژگان
 شد مژگان حیدر امیر المومنین شاه صفدر علی کور اخلاص گشت
 با هر حق و صبی کردش همه بحق مادر شاه هر دو عالم خدای این بیدار و در
 بحق سمانها و ملائک
 به پنج ارکان شرع و نفی اقلیم
 کرسی و بحر شش و لوح محفوظ
 بساط و سرافیل و صور شش
 صورت و زبور و صحیف انجیل
 بحق آیه الکرسی و لیسن
 بحق آدم و نوح و سوره
 بدر و خبی و درمان لقمان
 که انجالیست جای نیست بر
 با فلک و ده و دو برج و دیگر
 بحق جبریل آن خوب منظر
 بفراسل و هول و کور و شکر
 بحق حرمت هر چار و فرشته
 بحق سوره طه و سوره
 بحق بود و شیت و ادکته
 مذکور القدر من و لوط و نیک محمد

با برسم و قربان کردن او
 بحکم نبی با احمد که باشد
 بحق مکه و طحی و زم زم
 بتعظیم حبیب با قدر سبحان
 برنج اهل بیت و آه زهر
 بآب نیک و طهارت معصوم
 که بعد از مصطفی در جمله عالم
 سلم بد سلو کفتن او را
 یقین اندر حق و علم و حکمت
 اگر اندک بودی جز علی است
 چکویم صفت از شبی که در
 بران کفتم که سعدی بن سعاد
 بهای و سبایل با جر
 تقیع غامیان در روحت
 بحق مروه و رکبی و معش
 بحق روضه صدیق و او
 بخون ناحق شیر و شیر
 بنور سینه پیران چشم
 بند فاضله و مہتر ز حید
 که علم مصطفی را بود و او را
 زخم نموده و هیچ کمتر
 که دل دل ز بر دانش بود و دور
 گوی بد مدح خوانش و جا کر
 نباشد چون درخت خشک بر

ایام سعدی تو نیکو عفت و دی
 ز دین و عفت و خوش بر خور

بسیده النسا فاطمه زهرا علیها التحیه والنش و ما يتعلق به حررها
 و نش و محاسب نش و اصفح و لا یج سکره اند که این عقد مبارک مانع
 مورخین بسال دوم از هجرت او در ماه حبس المرجب منعقد
 و در بیان این حسن القصص اهل سیر و آیات آورده اند بعضی
 مجمل و بعضی مفصل اما آنچه مولف جامع تر یافته ترجمه شریفه
 روایت صفوت الصفوت است تا لیف ابن جوزی رحمه الله علیه
 ام سلمه رضی الله عنهما می آرد که چون فاطمه زهرا علیها التحیه والنش
 از مرتبه صبا بدرجه نسا رسید اکابر قریش خطبه شریفی را در دست گرفتند
 آنرا در صلی الله و آله وسلم سخن ایشان التفات فرمود و مادر وی
 ابو بکر صدیق اطهار سمعی نمود در جواب فرمود کار او و سبب مر
 و بروایتی گفت نه ظار و وحی می برم پس عمر اسن الخطاب التماس نمود
 همان جواب شنید از سلمان فارسی منقول است که روزی که برادر
 و سعد رضی الله عنهم در مسجدی نشسته سخن سیده نهاد در میان شنیدند
 و میگفتند اکابر قریش از آنسر و التماس بن معنی نمودند بدرجه قبول
 نه افتاد و مرتضی علی هنوز ازین مقوله ظاهر نگزیده ابو بکر گفت غالب

است که فقر مانع اوست و من سیده النسا که در ترویج و ترویج
 افتاده جهت علی و تحیت که خدا و رسول تبریکش نماید و در نش
 گفت تا من موافقت می نماید که برای قریش رخصه بخطبه فاطمه زهرا
 تا یم اگر از محمد فقر غدری گوید مرد و در یکیم سعد گفت ای ابوبکر خدا
 ترا همواره توفیق امور خیر فرماید صغیر مایه خوش باشد قدم در
 راه نه هر سه یار زبر کوار بطلب حیدر کرار برآمدند و در وقت
 امیر المومنین در خلعتانی شتر را آب میداد چون نظر فیصل اثرش
 ایشان افتاد قدم خید با استقبال آمده استقبال حال نمود ابو بکر گفت
 یا ابالحسن سبج خصلتی از خصال محمود نیست که ترا در این بر همه مومن
 سبقت نباشد و نزد سید کائنات علیه افضل الصلوات و تسلیت در کار
 که بچکس را دران با تو مشارکت نیست چرا خطبه فاطمه مبارک نشانی
 امیر المومنین آب رودید کردانیده گفت ای ابو بکر سبج معنی می
 آتش را که تکلف تمام تسکین داده ام بیاد میدهی آنچه بقصد
 کرده ام غنی که مراد من امر است مافوق آن مستور نیست نکلن
 حیا و فقر نعم است ابو بکر گفت یا ابالحسن تو خود میدان که دنیا از

خدا و رسول عیسی باری ندارد و باید که قلت مال هیچ حال نماند
 مقال نکرد و پس امیر المومنین کرم الله وجهه زیارت سالنهای
 شافقت در زمانه که آنروز و بمنزل ام سلمه شریف شت چون
 امیر خلع بر در زد ام سلمه گفت کیست آنروز فرمود برخیز و در کشتی
 نهار جل بحب الله و رسوله و بحبه الله و رسوله یعنی این مرد است
 و رسول او دوست میدارد و خدا و رسول او را دوست میدارند
 گفت پدر و مادرم فدای تو باد گفت اینمرد که در باره او چنین
 میدهی فرمود برادر و پسر عیسی بن علی بن ابی طالب است ام
 کوید بر سر عتبات و دیده در کشتی آدم سو کند بخدا که قدم درون
 ناماد می که من بحرم خانه خود در آدم الکاه سید المرسلین ^{طلعه} پیرا
 نزد خود بنشیند امیر المومنین سر مبارک فرو انداخته و بر زمین می
 نکرست چنانکه کسی حاجت آورده باشد و از عرض آن شرم دارد
 آنروز فرمود یا اخوی چنان بدارم که حاجتی نداری و از اظهار
 شرم میکنی هر چه در دل داری بگو که حاجت تو نزد ما مقتضی است
 گفت یا رسول الله ترا معلوم است که از او ان صنوم را از پدر و مادر

جدا کرده بخارست خود شربت اختصاص او را نمی فرمود و بهر
 طایفه و باطنی مستعد گردانیده و آن حساب و شفقت که از
 تو در باره خود مشاهده کرده ام از پدر و مادر عشره عشره آن ندانم
 حاصل که ذخیره عم و زید و نذ و مایه عیش و کام از من تو نمی آید
 که بد و نیت خدمت تو از ساعت سعادت باز دنی تمکین من
 نگذاشته و نور و فلاح و خیر و نجاح و این مسلم شده تمنای آن
 خاطر نفس است که من بد اما وی برگزینی و مدت اعیه خطبه
 در دارم و از جمله تو هم که تا بنجرت و شسته بر زبان نمی آورم
 امکان دارد یا رسول الله که این معنی بخوبی آید ام سلمه گوید من از دور
 نگاه میکردم دیدم که از شمع این سخن حسین حسین سید سلیمان
 افتاب برافروخت و منتهی گشته فرمود یا اخوی هیچ نداری
 ما بختیج ناهل که بان توسل غائبی گفت یا رسول الله از نظر فیس از تو بپوشند
 نیک که در بباط من شمشیرت و زهره ای و تهی هر چه فراموشی حاکمی بود
 شمشیرت از دست که پیوسته بجها و مبارزت می غایب و شتر که از
 و مطیعت آن نیز لا بد است لیکن بدو معاف می غایم و ترا شایسته

سیدیم یا ابا الحسن بدستی که حق سبحانه و تعالی عقد فاطمه را با تو در میان
 بست و پیش از آنکه تو بیایی ملکی از آسمان به تهنیت من فرستاد که مرا
 خوشه راز و بهیا و بالهای بسیار بود و مرا سلام آورد و گفت بشیر ما محمد
 الشمل و طهاره النسل من از وی سوال کردم که ایها الملک این ثبات
 بطهارت نسل عبارت از چیست گفت که من سبطانیم و شش بهی از تو ام
 عرش مرا حق تعالی اجازت فرمود تا ترا به ثباتی بشیر گردانم و انبیا
 می آید و کیفیت واقعه او بیان نمود و با سبطان من سخن در میان دارم
 که جبرئیل علیه السلام پاره حریر سفید از جنت آورد که روی و وسط آن نور
 مکتوب بود و گفتم ای برادر این چه نامه است و مضمونش چیست گفت ^{بسم الله}
 حق سبحانه و تعالی ترا از خلق خود برگزیده و از برای تو برادری و وصی
 خست یار کرده فاطمه را بوی داد و او را بدامادی برگزیند که از انبیا که
 خلعت اخوت من بر قامت او جنت و درستی آمده گفت در تو درستی
 و پس عزم تو از روی نسبت این ابی طالب و حق تعالی عقد شما را در آسمان
 منعقد گردانید با بنطریق که اول خطاب بخت نمود و ثانیاً بخت نام خود را
 ببار داشتند و بجز و عین و حق فرستاد تا بر تو را بخورد و از من از دست

و بشیر طوبی پیغام نمود که ای ابی طالب خدا را شکر و بعد از آن
 امر کرد ملائکه که مرا که در آسمان چهارم نزدیک تخت المعبود ^{معبود}
 و منبر است از نور موسوم منبر کرامت که آدم صغی علیه السلام بر وی
 خوانده در پیش است ^{المعبر} خداوند پس حق سبحانه و وحی فرمود و باری
 که هم در حلیت و در میان ششمان هیچ یکی بقصد حاجت لطافت
 نطق حسن صوت او نیست بران منبر بر آمده حمد و ثنای خداوند ^{جل جلاله}
 تقدیم رسانید و از حسن صوت و سلامت بشارت او در ششمان ^{طاف}
 سموات در هتزاز و افلاک و جنش آمدند بعد از آن من و وحی و من
 که ای جبرئیل من اینک خود فاطمه بنت محمد را به بنده خود علی بن ^{اسط}
 عقد بستم تو نیز در میان ملائکه انعقاد را موله گردان من فرمان ^{آید}
 کنایه ایشان است به ملائکه را که او را گفتم و صورت واقعه برین ^{جبرئیل}
 ساخته شهادت ملائکه موشح گردانیدم و بنظر شریف تو آوردم حکم ^{حکام}
 که شک مهر کرده برضوان که خازن جنت است بسیارم و چون ^{عقد}
 منعقد گشت بشیر طوبی امر فرمود تا خلق و خلل منتشر گردانید و ملائکه و حور
 و علمان و ولدان جنت بتلاش تمام هر یکی حلقه و زیوری را بخوردند و آما

و کشف که در میان انطاکیه بیکد کردید برده اند تا قیامت تبری
خواهد بود بعد از آن مرا امر فرمود تا را بر من عهد از دو جانب
و تنیت رسام و تو نیز ثبات ده ایشان را بد و فرزند محمد
طاهر بن و فاضلین در دنیا و آخرت انگاه خواجه کانیات علیه
افضل الصلوٰه فرمود یا ابالحسن بخدا که بنور جبرئیل بمعارض فایک
قدم نهاد و بود و بال اقبال بطران و رفسای ملکوت شد و که تو
طبقه بر روزی اکنون فرمان پروردگار حل و علم درین باب داشته
که مسجد روم و بر پیش اشهاد انعقاد این عقد مبارک تقدیم رسانم
از نمایان و منافق هر چه خید رسد اصحاب رسام که چشم تو بان رو
و دل تو بان مطیبت و چون میر المومنین از شهر و رختان بیرون
آمده به سرعت بجانب سید روان شد در راه بابو بار و عمر رضی الله عنهما
اندا و ایشان استفسار احوال نمودند گفت خواجه کانیات طهر مرا
مبذول شده است انیک میرسد و مقرر خیانت است که یاران در مسجد
باشند تا انعقاد آن عقد بر پیش اشهاد تحقیق پذیرد پس چنین
امیر المومنین کرم الله وجهه میفرمود نمود و هنوز کسی در نیامد

بودند که آنرا و بار خیاره همچون ماه شب چهارده برافروخته از
عقب سپیده به بلال فرمود که مهاجرو بغض را بجمع کن چون صبح
اجابت بلال نمود و مجلس یون حاضر آمدند آنرا و رضی الله عنهما
و سلم بر منبر آمده و قواعد حمد و ثنائی را می تعالی بجا آورد و بعد از آن
رو بسوی حصار کرد و گفت بدانید ای معاشر مسلمانان که برادر من حبیل
فرود آمده خبر چنین آورد که الله تعالی طایفه را در بیت المومنین
فرموده کنیزک خود فاطمه بنت محمد را به بنده خود علی بن ابی طالب
عقدت و مرا امر فرمود تا و از میان یاران آن تجدید این عقد کنیم
حجتی که بحضور شود عدول سجل کرد انهم پس خطب کردند و فرمودی
بر خیز و قاعده خطبه بجا آر سلطان از اولی علی مرتضی سان انمن ان
و محمد تقی بر خیزت بعد از او ای حمزه و ثناء و شاکر الا و نعماء و درود
بر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت برستی که ترویج فرمود
سید بنیای تو زنده از محمد خود فاطمه زهرا و صدیق او در مع من بنو
و من بر این منی رضا و ادم از آنرا رسید و حقیقت آن گواهان
اصحاب رسد کانیات آورد و گفتند یا رسول الله این طریقی

فرموده تا برین جمله گواه شویم فرمود بلی بعد از آن از اطراف
 جواب آواز برآمد که بزرگ انقد فیها و جمع شملها انکا بزرگ
 شریف معاودت نموده در عمان نگاه کوشیدند و با مبریزین
 فرمود برو و دروغ نبوش و ثمن آن بمن آرا میران دروغ چهار
 و بروانی چهار صد و شتاد در هم بدست عثمان بن عفان فروخت
 چون عثمان زر را تسلیم کرده قصص ثمن نمود گفت ایما الحسن بن ابی
 اوی استم از تو یعنی هر تصرف که خواهم بکنم فرمود بلی ای الوافق
 باین دروغ اوی تری از من بهیبه شرعی تو از این پادشاه و شاه
 حکم لار دگر منعم حقیقی ادا نموده بهم دروغ و زر و خدمت کن از هر
 کیفیت حال معروض داشت بد کانیات عثمان را دعای خیر فرمود
 قبضه از آن دراهم کرده تویل ابو بکر نمود تا آنچه حاجت داشت از آن
 نماید سلطان گوید مرا و بلال را همراه ابو بکر و ستاد که در کارهای
 چون بیرون آمده شویم سید و شست درم بود از آن سبب
 اتباع نمودیم برین دستور که فرشی از جنص مصری بخشودیم و طبعی
 ساده از ادیم حشوان از لیف خرما و عباده خیری و آبدانی خندانی

و پرده از چشم اینهارا ببطرف منظر اثر انسر و ضلی الله علیه و آله وسلم
 حاضر آوردیم اشک روید کرد اندید باین دعا تکلم فرمود اللهم
 بزرگ القوم با علی استم اطرف یعنی خداوند بزرگت فرما بر قومی که
 خوشترین آوند آلیان گزیده ده سه سال باشد و با تو در ایتیم
 حواله نمود تا از ایتیم بقیه منبت بکفر صرف کند و بروانی
 برای بوی خوش داد از امیر المومنین مقولست که مدت زیاد
 در مجلس شریف آنروز و دیگر ازین مقوله مذکور شد و مرا از شرم
 یارای آن نبود که توانم سخن بگویم اما که بی که خلوت داشت
 فرمودی نعم الزوجه زوج ابنة انا سید النساء العالمین
 نیکو خجسته است جفت تو ثبات میدهم که وی بهتر زنمان
 بعد از آنکه ما بهی برین بگذشت عقل برادر امیر المومنین گفت ای
 برادر بوسه این عقد و ازدواج مرفه الحال و خوشوقت شدیم
 میخواهم بروی این دو کوکب اقبال در برج وصال افتد آن
 تا چشم روشن گردد امیر المومنین فرمود من نیز این مراد دارم
 از اظهار شرم میدارم عقل دست امیر المومنین گرفته بدرج و سید

آمده بام امین خادمه سرور این سخن در میان آورد و گفت شما
 خبر کردید دیگر درین مهم تردد ننهادید تا ما جماعت عورات باقی
 از و اج مضطرات این مهم کفایت نمائیم که سخن عورات درین مهم
 انفعست ام سلمه گوید ام امین این خبر اول سخن گفت بعد از آن
 بیانه از و اج و ما همه بخانه عائشه رضی الله عنها که حضرت سر
 انجا بودند رفته آغاز سخنان حسرت آمیز پیش آورده ذکر حدیثی
 رضی الله عنها و ترتیب امور ساختگی مهمات کلیه و خبریه او یاد کرد
 گفتیم اگر در کار فاطمه اولسک احیا منسلک بود و دیده بانی روی
 شدی آنسر و صلی الله علیه و آله و سلم به چشم مبارک که بنده
 فرمود مثل خدیجه کبالت تصدیق من کرد و در وقتیکه که همه مردم
 و تمامی مال خود را صرفت کردند و دین خدای را تعالی شایسته اع
 نمود و مرا حق سبحی نه فرمود تا در ایام حیات او ثبات نمود
 بخانه که در بهشت از فضله و زمره آفریده من بخت مبارک نمود
 نفتم یا رسول الله هر چه از اوصاف کمال خدیجه مکتوبه اهل بیت
 این قسم تو میخوانی که او را از زهد و حلیه حله اش در آری و این هر

کوهر دریای نبوت و ولایت را بهشت بهصال در کشتی فرمودم
 علی بن ابی طالب برین ظاهر ساخته گفتیم یا رسول الله مری
 موصوف بصفت حیا از انچه اظهار کرده پس آنسر فرمود علی بن ابی طالب
 امیر المؤمنین بر سر راه نظر بود ام امین آمده گفت بیا که رسول را
 امیر آمده سر از شرم فرو انداخته پشت آنسر فرمود یا اخی منجی
 با حفت خود قرین گردی گفت نعم یا رسول الله سید المرسلین ع
 بفرمود شب زنده فرمود تا ترتیب امور فاطمه از ترسین و نخستین ترتیب
 و او انی بقدیم رسانند و از آن در ایام که بام سلمه سپرده بود درم
 بامیر سیرایه فرمود تا آخر یا و روغن و پیوسته درم روغن و بختار
 درم خرمای و یک درم پیوسته درم خرمای و بختار آورده رسول خود
 اویم طلبیده بدست مبارک خود همه را باطلید کرد و یک کسب حسن
 فرمود یا اخی بیرون رو هر که ملاقات کنی با خود بسیار امیر المؤمنین
 بیرون آمد جمع کثیر بر در جمع دید معاودت نموده گفت یا رسول الله
 بسیارند فرمود جماعت را در می آرد طعام خورده بروند فرموده قیام
 نمود خون حساب کردند و هفت کس از آن طعام برکت کفایت

بام امین

حسن طاعت کمال
 از سید عالم و از
 فرمود

آنروز سیر شدند چون ولیمه سیده التامقضی شد سبکست
 دست مرتضی علی و بدست دیگر دست فاطمه گرفته نمبر لکاه ایشان آورد
 سر فاطمه را بر سینه مبارک خود نهاده بوسه بر پیشانیش داده
 بامیر سپرده فرمود یا علی نیکو خفم است خفت تو و مهر را نیز با
 فاطمه سپرده گفت نیکو زوجیت زوج تو بعد از ان ایشان را
 درون خانه فرستاده هر دو بازوی در را بدست خود بست
 گرفته دعا بر سرکت و جمیع ایشان فرموده بخدای تعالی شرف
 بازگشت اسماء بنت عمیس را انجا دید موحی توقف بر سرکت
 یا رسول الله دختر از او در وقت زفاف حاجی نمی باشد من
 برای آن انجا توقف نموده ام فرمود حق تعالی حوائج دنیا و آخرت
 تو کفایت کند از امیر المومنین کرم الله وجهه منقواست که هم
 او را نیت کبریا نه تشریف آورد و بروایتی روز چهارم
 زفاف که با کعبه دیشتم و عبا منی بر خود کشیده چون آواز
 مبارکش شنیدیم خود استیم برخیزیم سو کند داد که تجمان بجا
 باشد و آمده بر سر داشت و هر دو یای مبارک در میان

آورد خنای که من بای بر سرش جبین بود نهادم و فاطمه یای حبیب
 و ما تکلم مشغول بود و ما به تعلم مستعد بعد از این فرمود یا اخی
 برخیز و مقدار می آب بیار آوردم بر آن آب ای خواجه و در
 بیاشام و اندکی بگذار آنچه گذشت بر سر و روی و سینه من بپوش
 فرمود از آب اندک عسل که در جسد ابا الحسن و طهرک تطهره اما
 فرمود یا اخی آب تازه بسیار آوردم از برای فاطمه بر سر من
 مسدوک دشت پس مرا پیرون فرستاده از فاطمه استغفار حال
 کرد گفت رسول موصوفت بعفوات کمال اما بعضی از عورات تو پیش
 مرا گاهی ماست میکنند که شوهر تو فقیر است فرمود ای فرزند پدر
 فقیر نیست و شوهر تو نیز فقیر نه تمامی زمین روی زمین از زر و غیر
 بر ما عمن کردند قبول کرده فقر را فقر خود نیست ای خنای منی
 حق خست یا نمودیم ای فرزند اگر بدانی آنچه ما میدانیم دنیا و آخرت
 در نظر تو خوار کرد و بخدا که زوج تو اقدام صحیح است از روی
 اسلام و اگر ایشان از روی علم و عظیم ایشان از روی علم ای
 دیده من حق تعالی از اهل عالم دو اس را خست ما را نمود پدر را

و شوهر ترا نیکو شوهر است شوهر تو ز منهار که عصیان او نوری
 و فرمان برداری او نامی بعد از آن مرا طایفه نیر و صفتها
 بر عایت خاطر عاطر فاطمه و مراعات جانب او نمود و رفت
 و تطف و لالت فرموده گفت فاطمه پاره از منت چون او را
 خوشوقت داری مرا خوشوقت داشته باشی و اگر او هر روز
 داری مرا محزون داشته باشی و ما را باز بجای نعلی سپرده است
 که برخیزد فاطمه گفت یا رسول الله کنیز کی خدمت تعین فرمای
 تا در بعضی مهمات ممد باشد فرمود خادمه انعامی با فاطمه
 از خادمه فرمود هر روز سبحان الله می سه بار از الحمد لله می
 و الله اکبر می سه نوبت بعد از آن لا اله الا الله میگوید تا این
 صد کلمه روز قیامت هزار حسنه بر نامه اعمال خود ثبت بنماید
 راز وی خود سنکین بانی بعد از آن بیرون آمد امیر المومنین علیه السلام
 بخدا سوگند که فاطمه هرگز مرا در غضب ننهد و در عصیان من نوزید
 تا جان مبارکش قرض کردند و من نیز هرگز خاطرش نرنجانم
 یکی از لطایف این واقعه آنکه کتب و اهل تدکیر مثل سبحات غفر

بنظر در آمده که چون سیدتنا از چهار صد و صد صدای که کمال
 درع بود و واقف شد بحضرت رسالت گفت بنات چه مردم
 صدای و در بریم باشد و در خسته تر از همه از این جنبه صدای بود
 فرق چه باشد از حق تعالی درجه است فرماید که صدای مرا
 است تو کرد اند نه در رسالت نمودن مغرور با جایت رسید
 حریری چه سل علی السلام آورد و سطرپی در وی مکتوب بود و کما
 اما که حق تعالی مهر فاطمه زهرا را شناسمت امید عامی در بر رکوع
 گردانید و گویند سیدتنا ان ربه و به تبرک و بی شک با جبار
 و چون وقت ارتحال رسید وصیت فرمود که این نامه را با من در
 دفن کنی که چون فردا برخیزم حجت خویشم گردانید و عاصی
 خود را بشاعف سازم و حق سبحانه و تعالی را شکر فرزند را
 دشت سزاوارد که در سزاوارات حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام
 محسن که عطا شد و با عرض درجه شهادت یافت و فاطمه را در
 المسیح در مدتش شمع و بر وایتی که در مدینه سکینه و او شده
 نوکر و عفاف کمال و شامل آن پسندید و حسنان زیاده از آن است

مختصر کرد و در دست در شواهد النبوة مستطورت که اسما بنت
 عیس از سیدة النساء روایت کند که چون علی مرتضی شب اول
 من آمد از وی اندیشیدم زیرا که شنیده بودم که ارض با یما
 تکم میکرد باید او را با رسول حکایت نمودم سجده طوع لای فرمود که
 ثبات با در ابطهارت نسل درستی که حق سبحانه و تعالی
 و از روح ترا بر جمع خلائق و زمین امر نمود که آنچه روی از شرق
 و مغرب بگذرد با وی عرض کند پس در میان خود نشاند
 و در تفسیر برادر و ریاض القدر از عبد الله بن عباس رضی
 عنهما منقولست که روزی امیر المومنین مرا فرمود ای عبد الله بعد
 از ای نماز عشاء از من آی چون رفتم فرمود معنی الف الحمد لله
 گفتیم امیر المومنین بهتر از الله و عز و جلالی الحمد لله تا با من از شهادت
 حقایق بیان نمود که هرگز خاطر من نشد از آن عبور کرده بود
 پس در تفسیر حار اطمینان در آمد و پاسی دیگر معارف فرمود بعد از
 بخیرسان گفت ای عبد الله آنچه بیان کردم شنیدی گفت

یا امیر المومنین استماع نمودم و حیران گشته ای که فرمود
 یا عبد الله لو کتبت معنی الف الحمد لله و قرت سبعین بجز
 اگر نویسم در بیان معانی سوره فاتحه بر آنکه مضاعف شتر
 و نیز فرمود هر کس سوره فاتحه درست بخواند از آتش دوزخ
 امن گردد و هر که منیش بواجبی بداند و جبت له الجنة
 بر دوش و قربت یعنی واجب شود مر او را بهشت و بزرگ
 کرد اند او را حق سبحانه بدیدار و قرب خویش این عباس
 گوید علم خود را در جنب عالم اخذت لسان قطره یا ناله در بحر
 و از این فخری رضی الله عنه مرویست که روزی امیر المومنین
 فرمود اوشتن لا اقرب بیا بسم الله سبعین بجز یعنی
 اگر خواهم از تفسیر بسم الله مضاعف شتر بار آورم می دانم از
 وی مرویست که روزی امیر المومنین فرمود بخدا اگر خواهم
 از احوال جمع مردم خبر دهم لیکن ملاحظه دارم که در محبت
 بدین و شرفیت رسول صلی الله علیه و آله و سلم کاوش شوند
 مجد ثانی حبیب السیر مستطورت که امیر المومنین روزی یکی از

خود میفرمود و در قرآن هیچ آیتی نیست و نازل نشده و در
بحر و یا در سهل و جبل و یا در لیل و نهار مگر آنکه من بر آن عالم
نباشم که در شان که و در کدام وقت نازل شده هم در کتاب
مذکور مسطور است که سبب جمیع سالکان علوم صوری و معنوی
از جنس کلام و تفسیر فقه و معانی و منطق و نحو و صرف و غیره علی
العباس یا میرالمومنین درست میکرد و در بروقته الشهدا
مسطور است که سلطان الاولیا علی مرتضی میفرمود که خاتم نبیا
هزار باب از علم آموخت که از هر بابی هزار باب در کتب
شیخ عطار گوید بنی در گوش او یک علم در آید و از آن
دانش حد علم کشاید چو شهر علم دین پیغمبر آمد و آن شهر مشک
آمد و در فصل الخطاب از ابن عباس منقول است که استخرا
بروید جزو علم آفرید و خبر و تنها یا میرالمومنین داد و یکروز و تمام عالم
قسمت نموده و بجا که مرتضی علی زین العابدین شریف عالم است
بر همه ما و هم از وی منقولات که گفت علم الهی شش است و شش
از آن میرالمومنین علی است و یک صد و شصت مرتبه در او

که در آن رسد پس شریعت تا غایتی که از حجت ما علیست
شرح تعرف و شواهد البتوة و حسیب التبر مسطور است که علی ابن
ابیطالب سرور عارفانست و در او اسماست که پیش از وی کسی
بدان مستحکم نشد و دو بعد از آن نیز نماند آن نیار زده تا
بجدی که روزی بر بنبر برآمده فرمود و پیر سید از من ما و رای
برستی که مین و دو پهلوی من بیا علوم است که این از تائید بجا
رسالت پیاده است و این خبر است که چنانچه رسول صلی الله علیه
و آله و سلم مرا بجا می که جان من در جنبه تصرف است از زمین
که از تو است و بخیل سخن نگویند بر آینه من و مساو و دفع کند و در
نشیخ خبر بهم از آنچه در به و دولت استاب مسطور است چنانچه آید
آن دو کتاب گفته مرا در آن باب سید بنی نمایند و در شواهد البتوة
می آید که چون میرالمومنین کرم آمد و وجهه این سخن فرمود و این
مردی بود و بر او علی بنی منقش از روی آثار و اگر از بخت
مردی غریب و طویل کردی سخن را به آینه سواد کنیم که از جوشن
بس رخاسته گفت سواد می کنم میرالمومنین گفت و ای بر تو اگر سواد

نمکینی از برای تقوی و دانی کسی که از برای نعمت و شرف
 و عجب گفت تو مرا بر این دشتی پس سوال کرد از این راستی
 حتی عرفه یعنی آیا دیدی پروردگار خود را که شش هفتی او را
 گفت لم اعبد ربا حتی لم راه یعنی نه پرستیدم خدا را تا ندیدم
 گفت راسته یعنی چگونه دیدی ما را ربه العیون بما به العیون
 لکن ربه القلوب بحقایق العرفان یعنی ندید او را و ندید
 سر لکن ندید او را و دیده سر طریق برهان عقلی و محبتی و عجب
 صبح زود و بر زمین افتاد و بعد از مدتی بهوش آمد و گفت ای خدا
 عهد کردم که دیگر بر سپیل استخوان سوال نکنم امیر المومنین فرمود
 اگر خست یا رکاز بدست تو باشد مولف گوید و تفسیر حافطی از نهج
 بدین منقولست که بعضی از خواص تفسیر نمودند و هر چه بود
 ایشان عبارت مذکوره فرمود و اندک اعلم بحقایق الامور
 و زلزله السیرین از این فخری منقولست که امیر المومنین را بر سر کوفه
 و بدیدم در عهده پیغمبر صلی الله علیه و سلم پوشیده و عمامه مبارک
 نهاده و شمشیر اخضر حایل و کشتی الشیطان در زهر زهر زهر زهر

بر سید از من هر چه میخواهید پیش از آنکه مرا نیاید بدستی که مرا
 بپندارم ای کوچک من که محل دل است علم بسیار است و اندک بگوشی از برای
 من و توانگند بر این باطن ششمی و تقوی اومی اهل توبت است
 و میان اهل انجیل با انجیل با انجیل با انجیل با انجیل با انجیل با انجیل
 آورد و با خلق می گفتند بدستی که علی تحقیق شما را تقوی داد و چنان
 که در ما فرود آمده و حال آنکه شما میخواهید و فهم نمیکند و بروایت
 صحیفه هدایه السعد است که فرمود حق خدا اگر امانی از برای
 من شکسته شدی و بر این ششمی چاکم کردم میان اهل توبت است
 و میان اهل انجیل و میان اهل زبور و زبور و میان اهل اسل و میان
 مولف گوید باطن ششمی است از فراغت باطن و ممکن
 از اینجا است که در شواهد النبوت از جنید نعبه اومی قریب سر و کلاه
 که اگر امیر المومنین گرم اند و در بهار محارباتی که با مخالفان از برای
 تقویت دین کرده اند باز پرداختی هر آینه از وی چند آنکه علم
 معارف نقل کردند که در لای طافت ضبط آن نهادی
 دانش بحسبیت پیر از کوه هر علم کلامش غیرت عقد لال است و برایش

منظره اسرار ذات است بیانش بر سر بحر حلاوت چنان
 بروی حقایق منکشف شده که دانا بر جواب هر سوال است
 در شواهد النبوت مطهر است که چون امیر المومنین
 کرم الله وجهه ببلده کوفه آمد و خلائق بروی مجمع گشتند
 ایشان جوانی بود که خواستگاری زنی نمود روزی امیر المومنین
 نماز بامداد کرده شخصی را فرمود بفلان موضع مسجدت و متقل
 مسجد خانه در آن خانه زنی و مردی با هم نزاع دارند هر دو تن
 پیش من حاضر سازان شخص زنه ایشان را در میان من و امیر
 کرده فرمود شب حضومت شما بدور و دراز کشید بخوان غرض
 با امیر المومنین چون این زن را در کجای آورد پیش او رفتم
 از و نفرتی روی نمود اگر تو نستی تمام ساعت از پیش خود را ندی
 از آنوقت با من نزاع داشت تا فرمان تو رسید پس روی مبارک
 بخاطر آن کرده گفت بسیار سخنان است که خبر محاطب باید دیگر
 بران وقوف نمایند همه برخاسته کنار رفتند الگانه روی
 بجانب زن کرده فرمود این جوان را می شناسی گفت فرمود من

چنانکه شناسی اما طریقه التماس که سر رشته انصاف از
 کف نهی گفت نه هم پس فرمود تو فلان نیستی فلان این
 عمی داشتی ببرد و یکدیگر را محبت دید شمع از هر قضای حاجت
 بیرون شدی و او با تو بر اجمعت کرد همان شب آتش شد
 و آنرا با مادر خود اظهار نموده از پدر رخصتی داشتی چون وقت
 وضع حمل شد شب و مادر ترا از خانه بیرون برد چون غریزند
 متولد شد او را در غرقه سجده بیرون و پودرهای که محل
 حاجت مردمان است انداخته تسکین آید و در بوی خوشی
 بجانب او انداختی اتفاقا آن بر سر آن بود و تسکین
 مادر تو بر شست پس او را بهای گند شستند و دیگر حال او
 آن زن تصدیق قلب زبان اقرار کرد که صورت چنان است
 لکن از من و قبیل من غیر از من و در من آه و نبود پس فرمود خوش
 باده او شد مردی از فلان قبیله از آنجا بر زنه تربیت نمود و او قبیله
 بزرگ باشد و همراه ایشان بکوفه آمده ترا برنی خواست و آن جوان
 فرمود که سر خود برهنه کن چون برهنه کرد آنرا آن شکلی در پیش

هومید ابود الکاه فرمود ای عورت ای همان رستم و تومادر
 این خدای تعالی شمارا از حرام محفوظ و شست پسر خود را بکبر و در
 قاسم کاهی گوید بعلم غیب که کوفه زن از شوهر جدا کرد
 یعنی او و فرزند بود و آن زن و شوهر هم در شواهد است
 از جناب بن عبد الله الاری نقول است که در جبل و صعبین بر کاه
 مستطاب امیر المومنین کرم الله وجهه سوار فرمودم و دراز
 شکی نبود که حق لطرف است اما چون نبرد ان فرود آمدیم
 ان خطرناک خطور کرد که انجا است **و** چهارمانند
 ایشان سخت و شوار است باید ای از میان لشکر کاه با مظهره
 پروان شدم و نیزه را بر زمین فرو برد و سپهر را بر و نهاد
 سایه شش تنگ نشستم کاه امیر المومنین با خنجره چون مهرین
 سپید سجای داری مظهره پیش آوردم بدست حق گرفته
 خندان و در رفت که از نظر نهان شد بعد از ان آمده و وضو
 در سایه آن سپهر نشستم تا کاه سواری دیدیم که از حاشی می پرید
 گفتیم یا امیر المومنین این سوار ترا میخواند فرمود ویرا بگو ان چون

چون خواندم پیش آمده گفت یا امیر المومنین مخالفان همه را
 گذشته آب بریدند فرمود حاشا که گذشته باشد با گفت
 والله گذشته فرمود و غلط است انوار گفت حقاً ما را بات
 ایشانرا از اطراف آیدیم میایم فرمود که خلاف است
 زیرا که محل افتادن و جای خون ریختن ایشان بنحایت
 زنده ماند مگر کم از ده تن و از اصحاب من کشته نشوند مگر
 تن پس رخوست من با خود گفتیم که الحمد لله منیرانی بدست
 که حال امیر شناسیم و بر ما خدا کرد که اگر مخالفان از نبرد ان
 گذشته باشند اول کسی که امیر مجازیه کند من بشم و کمره مجاز
 و قال ابطالان عساکر اعدائنا بت مستقیم بشم چون از صفوت گذشته
 و دیدم رایت ایشان بجال خود در جایی که بود قائم است پس
 من جفا بنده گفت حقیقت کار بر تو روشن شد گفت می بایا از نبرد
 الکاه فرمود بکار خود مشغول باش که کمی را از ایشان قتل مواهی کرد
 و بگمیری خواهی آویخت و بچنان بود که ممکن از زمره مخالفان
 کشته دیگری آویخته زخمی روز دوم و او بر من هر دو از خود رفته

باشد پس قنبر را طلبید و گفت ای حسین و علی و عثمان و عثمان
 مراد منی که فاصله از دین دینی باشد و نه منی که گفت و خواهم
 به نوع کشتن که خواهم چیت یا کن قنبر گفت چیت بدست
 بهر نحی که مرد مرا می کشی من را فرود آن نوع خوابم کشتن
 که خبر کرده است مرا و صبی بخبر صادق که ترا حاجت عظیم خواهد گشت
 آن لعین گفت تا قنبر را بدست می ساختند هم در شواهد النبوة
 مسطور است که بر برادر بن عازب امیر المومنین کرم الله وجهه و فرزند
 بود که چون نور دیده من جسد را در اجتماعه از مخالفان دین
 گفت تو و برادر نصرت نکنی چون امام حسین علیه التحیه و الثنار
 زید لعین بدست می کرد برادر بن عازب گفت تحقیق است فرمود
 بدو گوین که امام حسین کشته شد و من او را از روی غفلت نصرت
 نکردم و پیش از پیش اطاعت ندمت و عزابت می نمود
 شواهد النبوة مسطور است که در بعضی از سفرها چون ناکار
 بجانب ایت خود ناکار است و کرمان کرمان از آن بدست می گرفتند
 و الله است محل خوابانیدن شران ایشان و موضع شهادت

ایشان حضار هم مختار نمودند که یا امیرالمومنین این چه صفت
زبان معجز بیان فرمود این گریه است اینجا قومی است که بی
حساب هشت در آیند در آنوقت پهلای طام و ولایت نظام
نداشت تا آنروز جانور و آفته شهادت امام حسین و آن
شاه طیب سینه کوبید بهشت منزل عشاق روی
هزار لعنت حق بر عدوی آل علی ترا که دعوی حق و مهری
مناسب می روز سوی آل علی جهان و هر چه درو طیار
ز روی قدر بیکار روی آل علی هم در انبوه مستور
که چون امیرالمومنین کرم الله وجهه از کوفه لشکر طیب آمد
قبل و قال بسیار شکر و ستاوندیش از آنکه لشکر بوی
زبان خارق بیان فرمود از کوفه دوازده هزار و یک مرد
می آید یکی از اصحاب امیر کوبید چون این سخن شنیدم بر کمر
شکر شکر یک یک اور شمار آوردم از آن عددی که معین
بود نه یکی کم بود نه زیاد منتهی هم در شواهد النبوت حدیث
مارخ عثم کوفه مستور است که روزی در سفر حبش

مستطاب امیر محتاج باب شد هر چند چه است و بدید
اثری از آب نیافتند ایشان را اندکی از آب جمع کردند
ویری ظاهر شد در میان بیابان اصحاب از ساکن در طلب
کردند گفت از اینجا آب و در سنگ و است اصحاب گفتند یا
امیر المومنین پیش از آنکه ما را طاقت نماید اجازت فرمای تا آب
فرمود این سنگی که زیر پای منست بالای منست بگویند تا آنرا
بکنید هر چند جمع اتفاق نموده همه کردند و نوبت شد از جای
پس از شتر فرود آمد و بدو گشت مبارک آن سنگ از بالای
چشمه دو راند خست آبی ظاهر شد در غایت عاف و نهایت شربتی
خیاجه در آن سو خوشتر از آن آب نیاشایده بود و تمام مردم
بطیف النساء کوثر آب نوشیدند و هر قدر که خواستند برداشتند
پس آن چشمه دریای ولایت آن سنگ گران را برداشتند
سابق بالا چشمه روح افزا نهاده فرمود که از آنجا که باشد
چون در آن نال شاهد کرد از در فرود آمده گفت به سحر
فرمود نه گفت فرشته مولا فرمود نه پس گفت چه کسی فرمود و من

بن عبد الله که او حاکم البین است صلوات الله علیه و آله و سلم
دست مبارک که سلمان میوم امیر المومنین دست می آید و گفت اشهد
ان لا اله الا الله و شهد ان محمداً رسول الله و شهد انک وصی
رسول الله بعد از ان امیر از وی پرسید که سبب طلب آبادی
خود برشته امروز و ایمان آوردی گفت یا امیر المومنین ما در کتب خود
و دیده ایم و از علمای خود شنیده که درین موضع خیمه است و بالایش
سنگی که از آید اند و کند نشنوند که سرچشمه و صیغی چون من
از تو این کار مشاهده کردم باز وی خود رسیدم و آنچه در سطر
بودم باقیم چون امیر المومنین این سخن شنید خندان گشت
که محاسن مبارکش از آب دیده تر شد و گفت الحمد لله الذی لم
اکن عند ههنا و کنت ثقیلاً مذکور یعنی شکر و سپاس خدای را
که نمودم من نزد او از فراموشان و نمودم من در کتابهای او مذکور
بس این را که من کما سطر است شده باشم این شوم مقام خود
بدرجه شهادت رسید امیر المومنین برون نماز کرده برای او از خدای
تعالی آمرزش خواست و هرگاه او را یاد کردی فرمودی و مومن است

هم در شواهد النبوة و الایمان النبوة مسطور است ملک
روم در زمان عمر بن الخطاب نامه نوشتن به عثمان بن عفان
و قیس عمر بعد از مطالعه برخاست به نامه پیش امیر المومنین آورد
و جمله آمد امیر نامه را بنظر آورد و زده نه الفورد و اتانم
طلب نموده جواب نوشت و پیچیده بر رسول قبضه و در رسول
ای جواب نویسنده گشت عمر رضی الله عنه گفت نمی شناسی
این عم و داماد و وصی منی است صلی الله علیه و آله و سلم
هم در شواهد النبوة و حبيب التیر مسطور است که روزی معا
کفت چگونه توان داشت که علی بن ایطالب شیره عالم را
با من جنار مجلس گفتند با طریق این را میدانیم گفت من این را هم
علی میگوید که زیرا که هر چه بر زبانش میگذرد حق تواند بود نه باطل
از محمد ان خود طلبیده گفت با یکدیگر روید با یکدیگر و از با
هر یک بعد از دیگری بگویند در آید و خبر مرا که باز گویند
همه با یکدیگر متفق باشید در ذکر بیماری و روز مرز و سا
و موضع قبر و گذارندگان نماز و غیره آن سه تن جنابان

تلفن کرده بود و خود قرار داده روان شدند چون آهسته
رسیدند یکی روز اول فرآمد اهل کوفه پرسیدند از کار خبری
گفت از شام گفتند خبر چیست گفت معاویه مرد بعضی مردم
امیر المومنین آمده خبر باز گفتند شاه ولایت پناه میا و قضا است
نمود روز دوم شخص خبر مردن معاویه گفت بعضی از جاست
آمده گفتند هم متفق نشد روز سوم دیگری آمده خبر مواتی آن
و کس خبر نرفت باز آمده مردم گفتند امیر المومنین این خبر تحقیق
و صحبت پوست زیرا که امروز دیگری آمده موافق اند و کس
خبر مردن معاویه باز گفت فرمود شما از مکر و جملهای او باطله
وی نه و تا مادامی که محاسن بچون رنگین نشود و این کلمه
یعنی سپهر افکار حکم خوربان مانع نمیکند پس این سخن این خبر را
رسانند و گویند از سماع این خبر نجات خوشوقت شد
نخعی نماید که امیر از اجتهت معاویه را این کلمه انکار میفرمود
چنگ در شمشیر حکم خوار کرد سید الشهدا خمره عم مصطفی را با
تمام تقیض نموده خورده بود و خیاخیه ملا محمد ازین گفتارانی ازین معنی

استان پیر بند کوشیدی که از وزیرین او به پیکر چه
پیدا اولت دندان میسر گشت مادر او جاکو هم پیکر او
بناحق حق و اما به پیکر گرفت پیر او سر و زنده پیکر سر در جنت
قوم که لعنت نبی شمس و لعنت اعدای او علی قوم زنده
هم در شواهد النبوت مطبوع است که امیر المومنین کریم
و جبهه در یکی از خطبات خود اشارت عقل عام نمیداد کرده فرمود
گو یا می بینم یکی از بنی العباس را می کشند خایه شتر و بانی را
قدرت ندارد که آن عمار را از خود دفع کند و ای بر دی
بروی چه خوار شده است او و زبان قوم بسبب آنکه امر بر درگاه
خود را نشسته روی بدینای دون آورد بعد از آنهم در آن خطبه
فرمود اگر خواهم شما را خبر دهم از نامه ها و نیت و جملها و مواضع قتل
ایشان هم در شواهد النبوت مطبوع است که امیر المومنین
کم اعتد وجهه در و حرب صفین با و ازین گفت با اباسما یعنی
ابو ساجات محمد خنیفه گفت می در آن وقت فرمود ای فرزند
مرا و من ابو مسلم خولانی نسب من صاحب حق است که از جا

شرقی بارایات سیاه پدید آمد و حیدر ان مجادله و مجاربه
 که حق تعالی بواسطه او حق را بر گزید و قرار دهد و شایسته
 امام که با وی موافقت کند و اعلامی دین و دوزکونان را طاعت
 حیدر نماید مولف گوید غیاث و شیعه امامیه آنست که ابوسلمه که از
 بعضی ناسرائلی که در عهد نبی است بمیرالمومنین شایع بود و آنرا
 و نبی علیه را نیست نابو و مطلق ساخت اما کوناهای کرده در آن زمان
 امام محمد باقر رضوان الله علیه امام و خلیفه بر حق بود و ابوسلمه بعد از
 فتوحات ملک احواله منصرف و التزم نمود در معارج العبد
 از این جانب منقول است که چون سید کانیات علیه فضل العبد
 نماز بامداد که از وی روی آید بکشت سوی اصحاب کوفی و شواخ
 انوار حسین آن شفیق المیزین طلمات اندو که بکین و غم از ساخت
 احباب مرتفع و منقطع کشتی روی نماز جمع را رده حسین
 بجانب صحابه ناکرده با شاره علیه علیه علی بن ابی طالب را
 گردانیده با خود از مسجد بیرون آورد و اصحاب را کیفیت احوال
 او واقف نمودند اما که با علی مرتضی کجاء فاطمه زهرا علیه السلام

در آمد و همسر او بود که بر در حجره توقف نموده آنرا گمان
 دخول منع کند منی بر آنکه امام حسین است برگشته و ملائک نجات
 تنهت گویان می آیند و درین اثنا ابوبکر رضی الله عنه آمده و در
 حجره توقف زید از حال آنکه در استفسار نمود و گفت در حجره است
 و مرا از برای منع ایشان اینجا باز داشته ابوبکر گفت اجازت
 هست که در آیم گفت نه و در اشاعت بر سر چیست گفت
 از جسد شول شده و در شکنان بر یازش می آیند و بمنزله می روند
 و تا حال چهارصد و بیست و چهار هزار و شصت زیارت آمده و دیگر
 نیز می آیند ابوبکر از تعجب این عدد از کیفیت اطلاع میرالمومنین
 معنی متعجب ماند بعد از ساعتی عمر بن الخطاب عثمان بن عفان و
 با و اصحاب جمع آمدند و منظر بودند با حضرت سالی و بیرون
 آمد ابوبکر آنچه از می شنیده بود بموقف عرض رسانید پس
 فرمود با اخبرنی تر و بر این معنی که اطلاع داد و اعدا و ملائکه
 چگونه دست فرمود از آمدن انوار حاکمه واقف میشدم و بهر فر
 از شکنان که می آمدند اعدا و خود بموقف خاص خود تعویذ می نمود

سن العود ما بر یکدیگر گزافیم تا با بنی سید الشهدا و علی بن ابی طالب
 علیه السلام فرمودند که از دست انداختن ایشان در معارج النبوة
 و زهره الریاض مسطور است که چون حضرت سالت بنی هاشم
 علیه و آله و سلم داعی جمعی از اعیان السند را اجابت نمودند و طایفه
 ره نشین روح نازنین او با وج علی بن ابی طالب و دیگران در روز
 در روضه متبرکه که بمقام احتجاج میواری گشت بعد از ده روز
 احوال نازمانه بدست گرفته و برقع برافکنده و مسجد درآمد گفت
 السلام علیکم یا اصحاب رسول الله انما انا منکم و انتم منکم و انکم
 از انداد ایشان کان محمد قدمات فالتی فی الکونین ایدایم الله
 اجرکم و غفر ذنوبکم اعظم مصیبتکم بموت سیدکم و گفت وصی بنی هاشم
 ابو بکر علی مرتضی اشاره کرد و رویا میر المومنین که امیر المومنین
 گفت السلام علیک یا فقی امیر گفت علی بن ابی طالب صاحب السیف
 حاضران از جواب امیر المومنین متحیر گشتند و از آن گفت ای جوان
 نام من چون دانستی و مرا صاحب پرچم کنونی گفتی امیر گفت مرا برادر
 محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد و کیفیت حال تو بمن
 بگو

نموده اگر خواهی با تو تفرقه در میان آورم منصرف شدیم و
 چست فرمود علی بن ابی طالب گفت تو این سخن را و نام من
 و نام پدرت دارم سیصد و شصت از عمر تو گذشت و دانستی
 که چند سال از عمر تو منقضی شد اندر این قوم خود نموده و بطریق
 سید غایبات شهادت نمودی و گفتی از تمامه مردی بیرون آمد
 با رخساری از ماه نو را بی تو و با سخنی از علی شیرین تر هر که بوی
 تسکین بدخات دار پس باید پدرت همان و یکنیان باشد صاحب
 برادران گوشت نشین و گفتش خود او بودند برزخ و خمر و زنا و غیره
 کردند و ارجل دریا نهی فرمود خاتم نبی و سید اولیا باشد
 آتش پنج وقت باز که از انداد ماه رمضان بیسمام کند و از انداد
 تقدیم رسانند ای کرد با و ایمان آرید چون ایشان را با بنی هاشم
 کردی با تو بخانه مبارک نمودند و در انداد او نهی تو گوشت نشین
 در چاه عمیق انداختند و خاطر از تردد تو باز برداختند و خفا که
 حال در آن چاه محبوس بودی چون بساط حیات محمدی صلی الله علیه
 و آله و سلم در نور دیدند حق تعالی قوم تر ایل ملک و نبیره

از آن جسم نجات کرامت فرمود بعد از آن این خدا را عالم غیب
نور سید که ای مضر درستی که محض فوت شد و تو از زمره صبیان
بودی زنده زیارت قبرش تا مانی نابین تو شرف و رزق قطع نماند
و طی مراحل نموده بانجا رسیدی که زیارت شرف شوی مضر چون
این سخنان استماع نمود و در گریه آمده گفت یا علی این تنبیه چون رفتی
و برانجا ای از کجا اطلاع یافتی امیر گفت مرید که نیت خبر داده بود
که مضر بعد از وفات من بیاید چون بوی مایهات نمی سلام من برسان
چون مضر نوید سلام شنید و بعبادت پیغام مستور گردید پس آمده
بر فرق میر و ادو شست امیر فرمود و یا مضر رقع بردار از جامان
چون برداشت نوری از چشمش ساطع شد که تمامی مسجد نورانی
بعد از آن گفت چند سوالی دارم که بر جواب آن اطلاع نباید
نبی یا وصی نبی امیر فرمود سوال کن گفت علی خبر کن مرا از نری که
پدر و مادر نهاده و از ماد و پدر و مادر و از نری که بی پدر
آمد و از سوالی که نه از جن نیست و نه مایه و نه از بهائم و نه از سباع
و از قبری که صاحب خود را بخود سیر داد و از حیوانی که اصحاب خود را

چهار و از جسمی که خورد و در این عالم بود و از رقبه که از ابتدا حقیقت
او یک است پیش آفتاب بروی شافت و دیگر آنچه یافت از
جمادی که زنده برادر و از نری که به ساعت فرزند از وی نهاده
شد و از دو ساکن که در کت کشند و از دو متحرک که ساکن نگذارند
و از دو دوست که در تن بستند و از دو دشمن که در تن کردند
و دیگر خبر کن مرا از شیعی و ناسیعی و از خوبترین شیعیان و از بدترین
اشیا و آنچه او را در جسم متعلق گردید و آنچه او را در قبر رزق
چون مضر این نیست سوال مسالت کرد و هر جوابی که تفصیل
مبادرت فرمود و گفت اول پرسیدی از نری که پدر و مادر
ندارد آن آدم است علیه السلام و مادر و پدر و مادر و حواشی
عنه و نری که بی پدر و مادر است علیه السلام است و نری که
که نه از جن و نه از این و نه از مایه و نه از سباع و نه از حیوانی است
تعالی سبحانه و تعالی فرستاده بود و کما قال الله تعالی انما نعبد الله
و نصلی علی نبيه و آله و سلم و انما نعبد الله و نصلی علی نبيه و آله و سلم
بود که یونان علیه السلام مدت سی روز در شکم ماهی بود و طواف

و جواب بگر سیر و روان حیوان که امحاجت در این کرم و موری
 که مطلبش قیام و ن آمد و بود با قوم خود موران برستون
 سر سلیمان میرفتد آنور گفت واقف باش که خاک بر سر سلیمان
 نرزد و پخته خدا را شما مادی نکرده و آن جسمی که خورده و نیاشامیده
 و دیگر خورده عصای موسی علیه السلام بود که سحر ساحرا را فرود آورد
 او آمد ملقف یا ملکوت و بقعه که آفتاب یکفوت پیش برانجام یافت
 و نخواهد یافت آن دریای نیل بود که حق تعالی از برای قوم موسی ساخته
 قرآن پیدا آورد و آفتاب برانجام یافت خیال کند که در اقصای شرق
 و بعد از گذشتن قوم آب برهم رنجیده بحال اول بازگشت و انجای
 که حیوان از روی متولد شد سنگی بود که از روی نجاته تسبیح علیه السلام
 بیرون آمد و آن دو ساکن که متحرک بودند آسمان و زمین و مرد
 از حرکت انتقال است از مکان به مکان و دیگر آنکه دو حرکت که ساکن
 نکردند آفتاب است و آن زنی که سیه ساعت برادر میست
 که یک ساعت حامله شد و یک ساعت بارد است دیگر در وضع
 منجر گشته علی علیه السلام را برادر و آن دو دوست که هرگز دشمن

که در بدن جسم و جانند و آن دشمن که هرگز دوست از دست
 و حیات و شش و من و شش که فرو جسم شش و شش آدم
 واقع شد بدن آن سر و اول آنچه در رحم مذکورت نشاء
 و آن چیز که در ربه برزخ استخوان سر بند که در قفس طهرت
 منصف خون جواب و الهامی خود بشنید برخواست و سیه رزق
 فنامه میمون شاه مردان بداد و انتخاب مستطاب و مجلس حاضر
 بودند بتقیل پس آن سر و قدر اولیا و سر و صفیا کرم الله
 مبارکست نمودند و او را وصی و اوست علم رسول و بسته بقضا
 و مغاخر از زبان تجسیم کشودند انگاه مظهر کف یا علی برآمدند
 مظهر سید کانیات لالت لالت نابر و فانت ذات عالی اصفا
 بکریم امیر مدرقه همراه او کردند که بر قف منور و لالت نمود و منور شد
 در بغل گرفته سینه بران درج ایمان نهاد و امیر فرمود ساعی منیر
 بحال او باز آمد که وقت مغایرت اوست از دنیا حوین بعد
 از ساختن در آمده دیدند سر بر مرقد نهاده و جان حق بسند نمود
 امحاجت تجسیم و کفین او نمودند و نزد یک قبر سید الشهدا خیمه

عنه مدفون ساخته شد هم در معارج النبوت و در هر که
از این عباس بن نقولست که یهودی در شام هر شب تورات
استماع می نمود شبی در تورات گفت سید المرسلین صلی
علیه و آله وسلم در چهار محل دیده اند او دیده در شام و در
و در دمشق موضع یافت بقطع و احوال مبارک نمود شبی دیگر
دو از ده جا مرقوم دیدیم شام و گفت من هر چند صفات
و نفوس جلال محمد صلی الله علیه و آله و سلم نمی بینم شبی
میکرد و بجای می خواهد رسید که تمامی تورات یافت او شود و بعد
از احباب خود استغفار حال آنکه در نموده طهارت استیاض کرد
گفتند این محمد که در تمام دعوت نبوت میکنند و پیشش ویت
یهودی گفت یهودی گفت کی تورات که مرا از زبانتش منع
کنند پس طی مراحل نموده از شام به مدینه رسید و اول کسی ملاقات
نمود سلمان بود رضی الله عنه چون سلمان را خوش محاوره و جوی
دید که آن برد که حضرت رسالت است گفت انت محمد و حال آنکه
از انتقال آن فرزندت بود سلمان در گریه شد گفت من غلام ام

یهودی گفت محمد کجاست این تنفر شد که اگر کوید فوت شد
طالب مطلوب نرسیده نومید باز کرد و چون کوید مرز مرز حجاب
خلاف واقع کعبه باشد گفت بیایم ترا نزد اصحاب و رستم یهودی
مسجد آمد صحابه مخزون نشسته بودند یهودی بر مطنه ایستاد
در میان اصحاب است گفت ان الله علیکم بالانعام و یا محمد
مرد غریب نام حبیب بر زبان راند بیکار نامه و فغان از مال
اصحاب خواست و آوازش چون و گریه در انجمن استیاض
امیر المؤمنین کرم الله وجهه سر بر آورده فرمود و گیتی که مصیبت
مارا تازه میکند اند و بر جرئت مانم می نشاند طاهر از
مملکت غیبی و بر فوت آنحضرت اطلاع نداری مدت یکماه است
که ماه فلک سالت در محاق افتاده و دولهای دوستان
برش فراق نهاده یهودی آه صبرت از سینه برکشید و گفت لم یفقه
سوختم گمیدر ترشش دان درو آنچه با من کرد غم بآن نکرد گمان
مادر سینه انرا ای جای من جای شرم بهر دای و درون
و چون بر او توبت خواندم می خوان خواندم نعت محمدی ندیدی

چون دیدم بدیدارش شرف کشمی بعد از آن گفت کسی باشد که
 تعریف صورت و سیرت انور نماید امیر فرمود و از من بشنو
 پس بدنام تو چیست فرمود علی گفت تحقیق نام تو را در تورت
 مسطور یافته بدستی که توئی و صی انور اکنون صفت حایه ماکش
 کن امیر فرمود روی مبارکش بر تبه روشن بود که در برابرش ایستاد
 نمی نمود و قدول بدیش در غایت اعتدال و سرمد و نور و شایان
 و چشمهای فرخنده اش ساه و ابروی دلجویش پیوسته و دندانها
 از یکدیگر گشاده چون تپه نمودی نور از لبها و دهانش میخیزد
 محبت کفایت امور خانه چون طعن درش کشی شکم میخیزد
 همایون نمی شده و مابین دو دوش طاعت کوش او خاتم نبوت
 ظاهر و لایح بود و در میان کوش و پوت و خوش و آفتاب کلمه لا اله
 الا الله محمد رسول نوشته و بر ظاهرش رقم توحید حیات شریف فلک
 مصور کشیده چون امیر المومنین علامات و امارات انور در برین وجه
 نور فرمود و بودی گفت صدق ماعلی در تورت من چنین دیده ام
 اما از طبیبان آنروز جامه باشد که استقامت را یکی است نام امیر

فرمود که رفته خرقة متبرک آنروز در میان بدو خانه آمده و او را
 سپرده اند مانند که در خرقة رسولان سابق میگردید و امامین
 و بی نشسته در کربیه موافقت نموده بمضویان این چند یک میگفتند
 ای نور دیده رفتی و ما را کدشتی اگر کشکان میرو مار
 کدشتی رفتی زبزم و محل بدست جفای آخر مجروح و لاهل خفا
 کدشتی تو رحمت جرات هر سینه و لبیک مرهم برده در دوا
 کدشتی چون سلمان حلقه بر در زد سده السالف که لبیک
 خانه یتیمان می گوید و نفقه حال غریبان می نماید خادم اهل بیت سلمان
 و امیر المومنین مراد استاده جبه متبرک انور در استراحت عاقلان و سید
 السالف کتب که جامه پدرم در پوشده که ایامی آنکه درین هر نظر
 گوشه سلمان و قبحه بودی در میان آورده صورت حال عاقلان خود
 سید السالف آخر خرقة متبرک که پیرون آورد و مقول که بمقتضای
 رفته بود و خنده بودند بدست سلمان فرستاده صحاب استقامت
 بر سر و دیده مالیده تسلیم بودی کردند او استطاعت را که اش
 نموده بر سر انور آمده روی نیاز بجای آسمان کرد و گفت

لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم قبلت اسلامي فقبض روحى و
 بغيرى يا اكرام مرا قبول فرموده جان مرا بهین ست
 قبض فرمای این گفت جان بداد اصحاب مطابت کفین و بجهنم
 نموده و برقیع غرند مرفون ساختند در تفسیر خرازى در حقه
 الخواص مسطور است که بعد از رحلت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 روم کتابی بحدیث طیبه آمد مضمونش آنکه سوره فاتحه الکتاب از زشاما
 رسید و بر محال آن طالع یافتیم اما شبهه در آمدنا صراط المستقیم خطور
 میکند که اگر یقین دین شمار حقیقت قبول آن مندرم وصول بطریق
 قوییم و صراط المستقیم پس طلب آن تحصیل حاصل باشد و اگر در حقیقت
 خود شک دارید پس ایمان که ثمره یقین است هنوز در دل شما تحقق
 نپذیرفته رفع این شبهه نمایند و مراد از معصوب علیهم السلام
 و از ضالین معصود کدام فرقه اند اگر چنانچه جواب این سوالها
 برای ما بغیر روائ سازید بدین شما در آئیم و قبول دین اسلام
 نامسم چون کثوب سید مجموع اصحاب جمیع کتب است نه علم
 رسالت تاب آورند چون بر هر سائمه فقیر روم اطلاع یافتند

معنی این صراط المستقیم است چنانچه در الذیاء و اهدا طریق الحبه
 یوم القیامت یعنی آن راه رست که با کرامت که همه را از آن
 ثابت دارد در ایام حیات ما در دنیا و چون خست بعالم بقا کشیم
 بیکت این ثبات و استقامت بجهت دلالت فرمای و دلیل بر
 نیست که آیه دیگر فرموده که ان هذا صراطی مستقیم فابتهوا قل
 باین استقامت صراط فرموده و حقیقت آن یقین نمودن باینکه
 باتباع آنکه عبارت از ثابت بودن است بران دلالت نموده
 و مراد از معصوب علیهم السلام و از ضالین بضاری یعنی هم بود
 بدلیل باو غضب من الله که در شان ایشان واقع شده و ضلوه
 عن سوا الهی که در باره بضاری صادر شده و بهر که از طریق محمد
 طاعت او انحراف جوید حکم آن دارد و در آفرینش و معصوب فقیر روم
 بود که کدام سوره است از سوره قرانی که هفت آیه است بعد از اوه
 روز رخ و هفت حرف از حروف فروعی نیست که ما در کمال خواندیم
 هر کس آن سوره بخواند هفت در روز رخ بروی بسته شود و هر کس آن سوره
 در آفرینان جواب نوشته که آن سوره فاتحه است که از اسمعيل الله خوانند

و آن هفت حرف که تا و جیم و ز و شین و ط و ح و ق باشد
در آن نیست آن همین سوره است که شمار شده که در آن
الضراط المستقیم که آن شبهه داشته و آن کتابت را هر خود
کرده و ستمار چون قیصر روم خوانده حقیقت نبی اسلام
منکشف شد اما بقوم خود اظهار نتوانست کرد بدین قبول
نمود و پیران اهل اسلام را باز و ستمار در تفسیر شریف
عبدلقدین مسعود رضی الله عنه منقول است که گفت قرآن بر
حرف نازل شده و هر حرف را طاهر و باطنی و نزدیکی
علی علم ظاهر و باطن قرآن حاصل است و هر حرف درین قول
شاید قراة باشد یعنی قرآن بر هفت قرابت نازل گشته و یا نزد
از حرف اصل باشد که بر هفت اصل نازل شده محکم تشابه نفس
ظاهر و مجمل و ماول و مانح و منوخ در اربعین خ ^{بسم الله}
مستور است که چون گفت نامدینه العلم و علی باها بگوشت بعضی از خواص
از راه حسده نفر از عالمان ایشان پیش امیر المومنین آمد گفت یا
ما هر کدام از تو سوال میکنیم اگر جواب هر کدام ما جدا جدا می دانیم

که تو حقیقت در مدینه علم رسولی امیر المومنین گفت پرسید آنکه
دارید پس یکی پیش آمد گفت که علم تهر است یا مال فرمود علم تهر است
بچه دیشل فرمود که بدرستی که علم تهر است پنجم آن است مال تهر است
و مال و فرعون دیگری پرسید فرمود علم تهر است از مال زیرا که
صاحب مال را دشمن بسیار بود و صاحب علم را دوست دیگری
پرسید فرمود علم تهر است از مال زیرا که مال تهر صرف کم شود و علم
تصرف زیاد دیگری پرسید فرمود علم تهر است از مال زیرا که
صاحب مال را بخل خوانند و صاحب علم را اگر کم دیگری پرسید
علم تهر است از مال زیرا که مال را از روز و محافطت باید کرد و علم را
حاجت محافظت نیست دیگری پرسید فرمود علم تهر است از مال زیرا که
از صاحب مال فردا حساب طلبند و از صاحب علم نه دیگری پرسید
علم تهر است از مال زیرا که مال بطول زمان گنهد و علم نه دیگری پرسید
فرمود علم تهر است از مال زیرا که از علم دل روشن شود و از مال
مال سیاه دیگری پرسید فرمود علم تهر است از مال زیرا که صاحب
همچون فرعون دعوی خدا می کند و صاحب علم گوید ما عبدناک

عبادت و بعد از او ای جواب سوالات فرمود بحدی که حاجی
 علی ابن ابطالب در قصه قدرت اوست اگر شما سوال کنید تا مدتی
 که من زنده باشم هر آینه جوابهای غیر مکرر دهم چون آن حواری
 یحیی علم و دانائی از امیر المومنین مشاهده کردند هر دو نورانی
 تا بجان خود زبان استغفار گشت و ثابت و مومن شدند
 و فصل الخطاب بر روایت امیر المومنین علی مسطور است که وقتی
 سید کانیات صلی الله علیه و آله وسلم در خانه بود و مرا فرمود
 خدا لبان الملائکه عندی و یا خدای من منی برادر رسیده
 در را بدرستی که فرشتگان نزد منند و میگفتند منی تعالی و در
 راه یقین پس فوج فوج از ملائکه می آمدند و از من تعظیم کرده می رفتند
 من آواز ایشان شنیده دشنم که سیصدوی در بسته اند چون
 از تعظیم دادن فارغ شدند من کفتم یا رسول الله این جمعی نه فرستاده سعید
 منی فرستاده بودند فرمود علی اما چگونه دانستی گفت سمعت ثلثه
 و ثلثین موما علمت انهم ثلثه و ثلثون یعنی شنیدم سیصدوی
 پس دانستم بدرستی که ایشان سیصدوی تن اند آنکه در دست مبارک

بر منیه من نهاده فرمود زیرا که الله امانا و علما یا علی
 و فصل الخطاب مسطور است که در زمان عمر بن الخطاب رضی الله عنه
 زنی مخبونه را آوردند که زنا کرده بود و عمر حکم بر حش نمود امیر المومنین
 کرم الله وجهه گفت از رسول صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که منکر
 رفع العلم عن ثلاث من الجنین حتی یرا و عن الغلام حتی یدرک و عن
 النائم حتی یستقیظ فخلی عنهما یعنی بر پشت نه است خدای تعالی قلم را از من
 از یوانه تا که به شود و از کودکی تا که بالغ شود و از نایم تا که بیدار شود
 پس عمر در کشت از سنگ کردن و رجوع کرد بوی قول امیر المومنین
 گفت عجرة النساء لیکن مثل علی ابن ابطالب و علی المکمل المومنین
 عاخره زنمان در زانیدن مثل علی اگر می بود علی هر آینه هلاک می شد
 و تفسیر خراز می گویند العرفان و بر بیان آیه کریمه لیس الله
 است و عمل الصالحات جنح فیما طعموا آیه مسطور است که در زمان عمر
 الخطاب علیه السلام این مطعون شراب خور و خلیفه خوست بروی اجرا
 کند قدومه آیه مذکوره خوانده گفت خبر من و حبیب نیست خلیفه
 از وی بدست چون این خبر را امیر المومنین کرم الله وجهه رسید

پیش از آنکه زبانم بر بند چون این خبر بان ملعون سید از سر و
 غضب گفت زبانش بر بند تا دیگر مار و مرنند آمدند که زمان
 کن شد گفت نه دعوی کرده بود آن شقی که صاحب دروغ
 پس زبان بیرون کرد چون قطع کردند همان ساعت شهید شد
 بعد از شرف کشت که هرگز شقاوت مبدل کرد و هرگز
 عشق او شود کشته و دشمنان به اعلیٰ نسبت در روز نشند
 مسطور است که امیر المومنین کرم الله وجهه با لشکر طغران در راه هرات
 بر دیری گذشت ترسائی سپهر بالای در بود و فوجی که با لشکر
 اسلام میخواست خود را بکوشد که نزد کاب من آمد چون آن خبر را
 رسانیدند عیان مرکب را بر آن طرف گذاشتند چون نزدیک رسید
 و ایرانی گفت ای سرور که گویا میروی گفت بحرب شهبان
 گفت متوجه حرب مخالفان شو که این زمان ستاره سلمان در
 هبوط است و طالع ملت اسلام در نهایت معوض خیر و روزی او
 کن که روی بجهت و طالع مسلمانان قوت گیرد امیر المومنین فرمود
 چو تو دعوی عالم آسمان میکنی مرا از سیر فلان ستاره خبر ده که گفت

که من هرگز نام این ستاره شنیده ام و پیر سوال دیگر از پیر جواب داد
 داد امیر فرمود معلوم شد که از احوال آسمان چندانی در داری
 حالات ارضی خبری پرسم اینجا که ستماده میدانی که در قیوم
 چه مفاصت گفت و اندک طالع مذکور فرمود و طغری است از زبان
 عند نقشب که بدین منوال پرس گفت این سخن را از کجا میگوید گفت
 نبات رسول عالمین و نیز فرمود که چون با من قدم حرکت کنم
 لشکر اسلام کم از ده کشت می شوند و از کافران کم از ده کشته
 نیز خبر از این سخنان قیصر شد پس فرموده امیر بر قدم او کشته طغری
 بیرون آمده پرازد و ما نیز چون شمر دندمان غنود و همان بود
 المال از دیر بیرون آمده بدست حق پرست امیر المومنین مسلمان شد
 و امیر المومنین با سلطنت تمام و شجاعت عالی هم دی به نزد آن آمد
 و با اشا خواج که از راه ضلالت خویش را در باد طغیان و ما و
 عصیان انداخته بودند و از غایت او بار مور و صاف نهاد و طالع
 نبویا بجهت غنایب مکرر ساخته در مقابل آمد و راه مقابل کرد
 و از آن چهار هزار تا که هر روز و نهصد و نود و نوبت در روز

شدند و نه کس اگر خیمه جان از آن عرصه خون نشان بیرون برزد و در
 شک اسلام نه کس شربت شهادت چشیدند و باقی خیمت زندگان
 از آن دریای خون اشام ساحل سلامت کشیدند پس بعد از فتح و قوت
 ذوالقدر را بگویند در گنگان یکجا بستند یافتند همه گفتند شاید
 کشته شده و از مور که فرار نموده باشد فرمود و الله دروغ نگویم
 کشته شده او را بگویند چون مرده دویم بستند و در رحمت آن گنگان
 یافتند بهمان روشی که امیر المومنین فرمود و بود و گفت در وقت
 روضه الاحباب از جابر بن عبد الله ^{رضی الله عنه} نقل است که در زمان
 عمر بن الخطاب کعب احبار از عمر پرسید که ای رسول الله صلی الله علیه
 و سلم در آخر حاله نزع بانی تکلم فرمود چه بود عمر رضی الله عنه گفت
 در آنوقت حاضر بودم از علی بن ابیطالب پرسیدم آنحضرت بعد از آن
 فرمود در آنوقت من آنسرور را بر سینه خود منضم ساخته بودم و هرگاه
 بر دوش من بود که دهن بر گوش من نهاد و گفت الصلوة الصلوة
 کعب گفت اخو بنی نبوت ایما این باشد زیرا که برین مامور بود
 همین مبعوث شوند منت در کتاب نامی روایت کنند ^{بن}

عیدی بن احمد بن محمد عجمی ^{رحمته الله} ما و طویل از حارث اعور که گفت
 سیر کردم با امیر المومنین کرم الله وجهه و در جره که ششم موضع نزدیک
 کوفه در آن هنگام که ششم بر درانی که ناتوس منیر و کثرت
 فرمود ای حارث سیدانی این ناتوس چه میگوید گفتیم و صحنی خام
 ایما بهبه داند گفت بد رستی که مثل منیرند و سیا و خرابی کور مگو
 لا اله الا الله حقاً حقاً صدقاً صدقاً ان الله ساجد عتس و
 استغلتنا و استهوننا یا بنی الدین اجمعاً تعالی الله فیما و ما و ما
 ما من یوم مضی عننا الا و بنی ما و ما قد ضعیفنا و اضعی و ا
 و اضعی نسا درسی ما و ما فیها الا یوم مشا بد که عروضا
 این بحر را از ناتوس سنباط کرده بحر ناتوس میند و اندر بحر
 چهار فعلین است سکون دین و این بحر شمس است علب است و کلمه
 لا اله الا الله که مضارع اول بنی ابیات است قطبش حسین است
 لا و ابشباع هنره مکور فعلین لا و ابشباع نامی مفتوحه فعلین ال
 فعلین لا و ابشباع نامی مضومه فعلین معنی است اول کلمه طبعه لا
 الا الله حق و صدقت و کذا حق و صدق همه مباله آمده معنی است

دویم برستی که دنیا فریب داد ما را و مشغول گردانید ما را در
 انداختن ما را معنی سوم امی نبود و یا حاکمیت و قن و ن
 را فانی میکرد و اند معنی شست چهارم نمیکرد و هیچ روزی از ما
 مگر آنکه شست از ما رکنی معنی شستیم ضایع کردیم باسرای ما
 و وطن ما حقیق سراسری معنی شستیم غنیمت ما که بدانیم آنچه تقدیر کرده
 در دنیا مگر روزی که بمیریم من گفتیم ما امیرالمومنین نصاری میباشند
 ما قوس میگویید فرمود اگر رسید استند بر آینه عیسی را بخدای می رسید
 روز دیگر من رفتم پیش زبانی گفتم حق مسیح نبوا و ما قوس را نوعی که
 می خواستی ویرانی می نوشت و من ابیات مذکوره میخواندم تا
 رسیدم بمصر ع فیها الا ب و ما تنال پس بر آن گفتم بخدا است مگر که
 خبر داد ترا از من معنی گفتم آنرا که در روز با من بود گفتم ای بابا
 او و پیغمبر شما قرابتی است گفتم این هم سرور ابیات پس بر آن
 و آنکه من بایتم در توبه و است نوشته که در آنجا پیغمبر میخواست
 که وصی و جانشین آنچه ما قوس میگوید آنگاه با من بجایست امیرالمومنین
 آمده مسلمان شد الحمد لله علی من الاسلام هم در کتاب مکر

پس ما و طین از امام جعفر صادق رضوان الله علیه منقول است که
 بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بنهاد و به بهای نامه دعوی
 فرمود ای عیسی ای استغفار ای من از من کردی گفت فرمود من
 بهایان قه مود و او ده ام اعرابی گفت میخواهم مردی که حاکم کند
 من و تو پس آنسر و با اتفاق ای ابو بکر را خیر و ابو بکر گفت
 دعوی داری بر پیغمبر اعرابی گفت بنهاد و در هم از بابت بهای شتر
 ابو بکر گفت چه میکنی تو ای رسول خدا فرمود من بهایان قه و او
 ابو بکر گفت ما رسول الله تحقیق اقرار کردی که از وی قه از کوه
 و و گواه بگذران بر اثبات سخن خود یا بنهاد و در هم با و بدین
 اثنا عمر بن الخطاب آمد آنسر و با اتفاق اعرابی عمر را حاکم ساخت عمر
 مطابق حکم ابو بکر گفت پس آنسر غضب آورد بر خوست و میگفت
 میخواهم مردی را که خاند مطالب حکم خدای تعالی پس با اتفاق
 امیرالمومنین کرم الله وجهه را حکم کرد امیر گفت ای اعرابی چه دعو
 میکنی بر رسول خدا ای گفت بنهاد و در هم بهایان قه پس بهایان
 سفیرانی ای رسول خدا آنسر و فرمود من بهایان قه و او ده ام پس

گفت بدستی که پیغمبر خدا میفرماید که من بهای تو داده ام ای پادشاه
میگوید اعراب گفت نه امیر المومنین شمشیر از میان کشیده کردن اعراب
زود آمد و فرمود یا اخی چرا اعراب را کشتی گفت حبه انکه تکرار رسول
خدا می کرد و هر که کذب گویند حلال است بختن خون او و او در حلقه
آن سرور فرمود بختی انکه مرا برستی را بکنی که خطا نکردی یا اخی زیرا که
اعراب تو حکم خدای را یعنی آنچه رضای خدا بود از تو توقع آمد حلال است
نه الدارین خبر است هم در کتابت کور با سواد طویل از اربعه سوره مکه
که چون امیر المومنین بر سر بر خلاف صورتی نشست مردمان با وی
کردند عمامه رسول بر سر نهاده و خرقة بر سر که آن سرور در بر و فغان
اشغالین در پادشاهی خاتم انبیا حایل نموده بر سر برآمده فرمود الحمد
لله علی هاته قدر رجوع الحق الی ماله و گفت ای مردمان بر سر نهاده
پیش از آنکه مرا بیدار درین حال شمشیر بن قیس رخسار گفت یا
امیر المومنین چگونه خبر میگیری از محوسل انکه باز آن شد بر ایشان
کتاب در بکنی نشد بسوی ایشان پیغمبری میفرستد ای شمشیر
کتاب پیغمبر ایشان در ستاد و مرا شازاد شاهان یک شمشیر

گفت تو خمر خود را بفروش خود طلبیده با او جمع شد چون قوم او شدند
گفتند ای پادشاه خراب کردی دین ما را بروی آنچه تا زمان
ما زیم و انماست حد بر تو کنیم ما و شاه با ایشان گفت بشنویم سخن
اگر دلیل و بر مانی و خرجی نباشد مرا از آنچه ترک شد ام هر چه
گفت پس گفت آیا میدانی که خدا خلق کرد از ما و ما
آدم حواری او آدم عیسی او را با خود و همچنین ترویج کرد پس از خود
بدخته این خود گفتند پس گفت ای کاهن هم چنان بس
محرمات را عقد کردند از روی همین دلیل و خدای تعالی محو کرد علم
از ستمای ایشان و کتاب از ایشان بر دشت ستمایان کاهن
که داخل میشوید در دوزخ و حال منافقان بخیر است از ایشان
همان مردی دیگر آمده گفت یا امیر المومنین ولایت کن مرا که
بوسیده خدای تعالی مرا نجات بده فرمود بخت که انماست
دنیا بر سر چه نیست بعالم غایب مطلق و مالدار می نه چنان مال خود
بر اهل دین و بخت بر سر هر کاه عالم پوشد علم خود را و بخت
و فقیر صبر کند انماست مشهور و عل است یعنی از زبان و ستمایان

و عارفان خدا شناس میدانند که در دنیا رحمت میکنند و
 و مردمان مغرور نشوند که بکثرت مساجد و جوامع طایفه هستند که
 بدینهای ایشان جمعت و لقا پریشان ایها الناس خلق الله
 را اهد و رهنم صاحب برزاهرا که شاد و نیکو و بخیری از دنیا آید
 آید و مخزون نمیکرد و از آخری که برود و صد برآمد از روی
 نمیکند اما چون بدست متعرض شود از وی چنانکه میدانند خدای
 عاقبت او را و عیب آنکه بکند از رحال و حرام و ناکه باور
 سایل گفت یا امیر المؤمنین نشانه مومن چیست گفت نیست که نیکو
 بخیرنی که خدا واجب گردانید است بروی در روی بان اردو
 کند با نجه خلاف خدا در آنست پس ارشاد و از آن سایل گفت
 فرمودی ای امیر و ما پیدا شد امیر مومنان مرد در این
 علیه السلام بود در کفایت المؤمنین مسطور است
 عنه و در زمان خود خالد بن ولید را با جماعه کثیره بر قبیله بنی خنیسه که
 ایشان در ادای زکوة اموال تا خبر می نمودند و فرستاد تا برآه
 دلالت کند خالد بدان قبیله آمد و غنایم و اسیران بسیار بدست آورد

اسیران را بجهت در آوردند و دختر یکی را که بر قبیله خوله نام در میان
 چون نظرش بر مرد قد منور حضرت سالت پیام صلی الله علیه و آله
 سلام افتاد و نزد ملک خود رفته بعد از گریه بی نهایت و ناله
 گفت یا رسول الله پیش تو می آیم و چون نظر حنیسه بران
 دختر افتاد و گفت چه شکایت میکنی گفت ما قایم کلمه لا اله الا الله
 محمد رسول الله شدیم ما را چون اسیر کرده اند طایفه غنم را میگویند
 گردید خواه گفت این واقعه نه چنین است که مردم حاضر نشان
 کرده اند لیکن در زمان حضرت سالت پیام از غنم را را برون
 بقوا میدادند ما کفیم الحالی چه بدستور باقی عین غنم ایماز ما میدادند
 نهشته ما ضعیفان را اسیر کردند یکی از حضار گفت یا امیر المؤمنین
 چه با این دختر سخن میکنی که ایشان بعد از اسیری بنویسند کلمات
 میگویند خود غنم من است معلوم شما هر چه بدیدید بکنید و بنویسید
 زمان بزبان گوهرشان گفت در عهد رسولی فاعده بود که هر کس
 اصحاب سیر سیری جامه می انداخت و دیگر کسی برین جامه خبری نداشت
 میکرد آن سیر تعلق بان میداشت شما نیز حدیث بنویسید و کس از آن

خوله را بر نی بکیرند جامه بر روی انداختند خوله گفت لا وادی
 هرگز این خیال صورت نمیدد و این امر محال از قوه فعلی بیاید
 و بچکس ممالک نتوانستند مگر آنکه خبر دهد از آنچه در حین ولادت
 من از من واقع شده بیان کند آنچه در آن وقت تکلم نموده
 یکی از حضار گفت این دختر بفرع آمده بخان چاقی حاصل و لا اله الا الله
 میگوید گفت بخدا که من درین قول صادقم نه کاذب درین ا
 سرور عالی علی ابن ابیطالب مسجد درآمد و این ماجرا بر پیل
 استماع نموده فرمود ای قوم صبر کنید تا من توضیح بکنم
 سوال کنم بعد از آن فرمود ای خوله چه میگوید گفت اینچنانست
 تملک من دارند و من تسلط نکردم خبر دهد از آنچه در حین ولادت
 از من واقع شده فرمود گوش را بجانب من در رویت بی توجه
 من بر در آنوقت که تو در شکم مادر بودی و در خلق برادرت
 غالب شد و دست مناجات برداشته گفت اللهم سلمنی
 المولود یعنی بار خدایا مرا در ولادت این فرزند سلامتی بگردان
 فرمای در نه ساعت دعایش مقرون با جابت کردید و تو متولد شدی

لا اله الا الله محمد رسول الله پس مرا از آن مرد حلاله میدادند
 و او را از من فرزند میخواندند و متولد خواهد شد جماعتی که در آنوقت حاضر
 بودند اینچنان تو تحمیر شدند و آنچه از نوشته بود و در برکتش
 نقش نموده آن تخت را در دست در محل تولد تو دفن کردند چون
 از موت ظاهر شد را بجانب تو وصیت نمود و در زمانی که ترا بر سر بردند
 نامی هست خود مصروف با خدایان لوح نموده وقت بیرون آمدن
 بان رسانیده بر بازوی رست خود بستی بیرون آید که صاحب
 منم و نامش محمد خواهد بود و راوی گوید دیدم خوله را که روی
 گفت اللهم انت مفضل التان او زعمی ان شکرک نعمتک العظمی
 و لم تعظمها لا عدو لها علیة آن تخت من بیرون آورد و من حضار
 مجلس از حجت چون بجانب این لوح و تخته غریبه مشاهده کردند گفتند
 رسول الله چیست قال انما مدینه العلم و علی بابها بعد از آن ابوبکر
 با الحسن ابن دختر حق و ملک است امیر المؤمنین خوله را حجت
 با سواد و پست عیس که در آن ایام زوجه ابوبکر و سیر و ما از برای او
 والی میدادند بعد از کما و برادر خوله آمده از جانب خدا هر کس باشد

بامیر المؤمنین عقد است برو علم گذره پوشیده است
 که پیدا و پنهان به پیش نکست هم در کتاب مذکور از این
 منقولست که در زمان بابر زمان قدوه و صاحب سبب من الخطاب می
 آذربایجان شته می داشت که معاش عیال و اطفال او از گرانیه
 روزی از غایبته میهار گشته و بیایان نهاد و آمد هر چند در گذشت
 سعی نمود مفیده افتاد لاجرم خدی از او بایش گفت باشند
 که چون مثال این مشکلات در حیات سرور کائنات علیه
 الصلوات و آفغ میشد رفته بانه و عرض می کرد سحابه
 دعای بربایش آسان میکردانید الحال اگر رسول از و معال از و
 و باید ارباب و متعال نمود و او را جانشینی است پیش او بادیست
 ببرکت دعایش این شرم دیده رام برد صاحب شد و در این
 رسانیده بخدمت امامی خلفه نامی آمده اظهار حال کرد و فرمود
 استغفار را باید نمود که مدعا حاصل شود گفت ای میرا استغفار
 کردم موثر نیست و فرمود پس من مکتوب بنویسم اما باید که تو در
 پیش آن شتر بنیاد زنی نامدعا بحصول انجامد بعد از آن نوشت این

مکتوبی است از جانب امیر المؤمنین علیه السلام ایضا ف چنین کرده
 ش باطن باید که شتر رنده را مشقه و دست و کمر دانید و از
 مخالفت این حکم برخیزد باشد آمد و تعویذ دل سوخته خود را
 متوجه او ربایان گشت و او می گوید من خدمت امیر المؤمنین
 کردم و وجه رفته صورت واقعه معروف شد و شتم فرمود مطابق
 معجزه نبی کریم ظاهر شود مگر از و بی چون این سخن شنیدیم
 مترقب مترصد می بودم که اگر کسی از او ربایان بیاید حال
 شتر معلوم کنم روزی دیدم آمد و می آمد چند قدم پیش رفته از حال
 پرسیدم گفت چون توبت پیش شتر انداخته حمله بر من زد و در
 زمین انداخت پس بر آوردم با جماعتی در سیده تیر و دیوارها
 خلاص گردید بعد از آن عادت مدید توشش شیه م و این خمی
 که بر روی من می نمودن وقت واقعه شده چون بحال بود و کفتم
 امیر المؤمنین عمر رفته اظهار حال خود کردم تا فکر معیت میال و الحال من
 بود چون به الشرح متوجه شد و با و بجزه رفتم بعد از آن استغفار
 احوال لغت حق سبحانه برای برده ای استی فرموده ایم این

مکتوب

مرد در پیش علی بن ابی طالب کرم الله وجهه برده حقیقت کار خود را
 چون من و پدر و برادرش سیدم محمد و مواجعه کشیده فرمود و بر زبان
 سوختگی که شربت و بکوی الله انی اوجه بیک نیمی الرحمة و اهل البيت الذی
 آخرتهم علی العالمین اللهم ذل صعوبتها و اقصی ثمراتها لک المکانة و المعاد
 القاهرة و انما دعایا ذکرته با و زیایان رفت سال نکردیم که آن
 شتر را در زیر بار آورده و چرخ آمد و کف و دایا جبهه شاه و لایق
 آورد و بخت فرمود و احوال تو میگوید یا من کف یا میر المومنین تو بفرما
 فرمود و وقتی که نظرت بر شرافت و دعا خواندن و شریف و مدلل
 تمام پیش تو آمده خوابید و اطاعت ترا کردن نهاد گفت و این
 عنوان بود که زبان مبارک بیان نمودی و دیگر هر سال که می آمد و شفاعت
 بسیار از میان آن شکر گرفته مسمول گردید و انگاه آنحضرت روح من
 خارج میان فرمود ای عید الله اگر کنی شکلی در کار و نقضی در میان
 یا پارس در اهل و عیال بدید از روی خضوع و خشوع دعا می گوید
 بدرگاه الهی تضرع نماید البته حاجتش روا گردد
 و در کور از امام معتمد صادق خواند الله علیه منقول است که روزی

المومنین کرم وجهه فرمود و حق سبحانه و تعالی منجوت غایت باشد
 من و یعقوب علیه السلام پس بچنانکه او را دو دوزخ پیر کرد
 فرمود و پدر این فرحت فرموده و چنانچه یعقوب و طیب کرده
 اولاد خود را در حق مراعات تقصیر نوسف علیه السلام من نیز
 وصیت میکنم شمار اتمایع حسین و اطاعت او امر است و در حضور
 و غیبت من که این هر دو بقول سید کانیات سیدان جوانان
 روضه رضوان اند عبد الله که یکی از پسران میر بود گفت یا من
 محمد خفیه برابر ایشان نیست از استماع این سخن رنگ سبزه
 گشت و غضب تمام فرمود ای عید الله تو در جن حیات من چنین
 حرارت میکنی گو نامی بنم ترا بر سر خواب هر بریده اند و بگلش شاه
 ترا امید اند که است ثبوت پوست که در زمان محمد عبد الله بن
 الله علیه از وی خشم کرده پیش منسب بن زبیر میر و در آن شب
 شب بختی فرود آمد صباح بر بنه خواشانش تا یافتند و معلوم
 که قاتل است و کشتن و چسبید و کوفت گوید در روضه الشهدا
 که بقول شهر امیر المومنین را میر و پسر و بنابر این دو قول ضد یکدیگر

میشوند پس بگویم مجموع همیشه پس بود که شش در هر شش فایده
 یافتند چنانچه محسن که سقط شد و در ارمان که امیر المومنین علیه
 و از او بر زبان مبارک آن در پس حرمی و قیام نمودند برین
 بصری هر دو نقل مشهور است و الله اعلم بحقایق احوال و انوار
 هم در کتابت کور از امام حسین رضوان الله علیه
 که روزی پیش امیر المومنین کرم الله وجهه سوره اذارالت
 زلاله میخواندم چون باین آیه رسیدم که قال الانسان ما لیاو
 تحدث اخبارا فرمود آن آیه که از زمین سوار شود و زمین
 با وی اخبار گوید منم درین اثنا ابن الکواکب شخصی حاضر بود گفت
 یا امیر المومنین مراد از آیه کریمه علی الاعراف رجال یعرفون
 صیغ و غرض از صاحب اعراف کتب فرمود ما هم رجالی که در
 شناسیم دوستان و دشمنان خود را از رویهای ایشان و ما هم
 دوزخ و بهشت و اعیان بزرگ اند که نگار او کنیم و در اشیای مکالمه
 چند مرتبه بوی یک خطاب کرد یعنی وای بر تو و حال آنکه ابن الکواکب
 تشیع میکرد و این سر مخفی بود تا جنگ نهوان که ابن الکواکب جانب

چون آمد به اشرافان شاد و مریدانی مجاریه کرد و بدر کباب جم
 و اصل شد و سر کار او معلوم گردید و شخصی بکر آمد و کتب امیر
 من را دوست میداد و فرمود چرا دروغ میگوئی او گفت حقایق
 بر سر این خایر اغراض تمام داری و غفلت شده رفت الی کاه مری
 دیگر آمد و گفت یا امیر المومنین من را و فرزند من را دوست
 و مراعات محبتش پیش کا آورد و در بیان فضایل او
 و دوستان آن حضرت سعی نمود و بطور رسانید فرمود اینک میگوین
 از صدق قلب است بلکه محض نفیست زیرا که عجبان حقیقی
 و علامات و آثار است و ما می شناسیم ایشان را بچ دست
 خاندان میشوند هر چند جبهه نمایند اول و دوم و سوم و چهارم و پنجم
 پشت اند از چهارم حرام زاده پنجم انکه مادرش در حاله حیض
 کرده باشد چون آنهم محال است شنیده و بخند و پیش معاویه رفت
 یکی از معتقدان او شده تا آنکه همراه مقتدای خود و ملازمان امیر
 جنگ کردند و بکشتن جنم رفت لمولود عیان است بر جنگ آن
 امام امام حلال زاده کد امام و حرام زاده کد امام

مذکور عمران از پدر خود میثم التمار روایت کند که گفت روزی میر
 المومنین کرم الله وجهه بمن فرمود اگر معاویه ترا طلب کند بگو
 که از من بترک کنی چه خواهی کرد گفتم بترک این کار بگو و دست از او بکن
 تو ندانم فرمود و الله امرت بصلی و صلب و یدک و گفتم صبر کنم
 راه محبت و داد و طریق عتقا و سب و جان بزرگوارم لوله اگر شک
 بخارزد و کریر ملا بار و دل از کویت نخواهم کند تا جان در بدن
 دارم فرمود اگر چنین کنی از تشنه و زرخ محفوظ و معصوم ماند و با من
 باشی عمران گوید پدر من مامی گفت روزی با من که معاویه مرا از تو
 طلب نماید و تو گوئی پدرم در مکه است و جماعتی از سرهنگان با تو در
 وادیه بنعم ساز و تا در وقت در محبت از کلمه مرا رفته پیش او بر
 که من این خبر را از امیر المومنین شنیده ام چون مدتی بر من گذشت
 پدرم حج رفت و در همان ایام من و یک طفلش فرستاد و غلام
 از ارف خانه مارا گرفته و طلبش مع بلع نمودند چون نیافتند فرستاد
 معاویه بر و گفت پدرت بجاست حاضر کن گفتم حج رفته و الحال
 معطل است پس جمعی از نوایع خود همراه من بقادسیه رسیدند و

قادیسیه مقیم بودند که پدرم مراجعت نمود و چون بوقعه پیش معاویه
 گفت ای میثم اگر حیات خود را میخواهی علی بن ابیطالب برون
 کن گفت لعنت خدا بر دشمنان و نفوس کینه دکان امیر المومنین
 باد الله ابایا دشمن هرگز این نوع ظلم بر خود روا ندانم پس نفرمود
 معاویه او را بر در خانه عمران پس حریت و از کونه او بختند
 و بعد از چهار روز خون از دهنش جاری شد و درین حال گفت
 سوال کنید از من تا خبر دهم شمار از فادات قبایح امیر
 چون سخنان معاویه رسید گفت جام درد دهنش گشت تا سخن بکن چون
 جام درد دهنش کرد دندانان روزی و از محبت از روی و اصل شد
 اول کسی که جام درد دهنش قاتل کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله
 بود و نیز منقول است که درین چهار روز میثم هر خید از برای کفایت
 نماز و نسیه اجازت خواست معاویه گفت یا علی بن ابیطالب
 نمکنی نمازت کی مستجاب است در خلافت من و من قب محبت امیر المومنین
 بیان کرده ظاهر و باطن و تحقیق آنکه بوجه ظاهر تعلق دارد و است
 که ایمان مورث ولایت است کما قال الله تعالی انت امام کل مؤمن

و مومن بعدی بس اهل ولایت امیر را دوست دارند و بساط
و اهل اتفاق دوست دارند بحسب علم ایمان و آنکه بوجد باطن
تعلق دارد نیست که خست دل محمد رسول الله است کما قال الجنة
و ما فیها من النعیم من نور قلبی و محبت امیر در دل رسول الله
اهل ایمان امیر را دوست دارند زیرا که از جنبت نصیب ندارند و با
اتفاق اگر چه دعوی محبت کنند اما دوستی دارند زیرا که ایشان را
از جنبت نصیب نیست و آنکه بوجه تحقیق تعلق دارد نیست که چون
احد بایمان ثابته طهارت و معارف اسرار جمیع ایمان را حق
در ایمان نهاد و آن تجلی و مظهر آن صور علییه ذاتیه روح عظیم الله و جو
او مجله ذات قدیم آمد زیرا که علی باطن محبت پس در هر حال است
و صفات شریطه نور کرد علی را دوست نزد دارد و در هر که کمتر توفیق
از ازل و ادریم ما در دل هوای مرتضی نوسای دیده جان
مرتضی ای خوشتر آن جانی که در راه و ناله گشت خاک صدمه جان
بر و بسازم فدای مرتضی شده عمر ابد با ابرار آن که صدق است
جان خود فدای اندر فدای مرتضی دوستی مرتضی عزیز جان ای

کس نمی گزشت و ولای مرتضی صد پیران و دروگر و اهل
ای خدا جو را و در خود شایسته مرتضی ما و رای رای او بر که جوید
باش که هر که باشد ما و رای مرتضی مان که ای باب علم احمد
ز آنکه بر شان شریک است مرتضی که نیاید با و است سوی لذت
بهین کرد و عالم خست فارغ عظمی مرتضی ز استلای مرتضی
یا ک شوبس ای که میگوید دل من مبتلای مرتضی بعضی و کن
راز دل بیانه کن ای ما من که تو میخواهی که گردی شمای مرتضی
بود قوت پاکش انوار تجلی از حضور مان جو بوده بطاهر کردی
تو فدای روح خود کردی همه حقد و حسد و آنکه می گوئی خواهی
مرتضی جنبت نزد مرتضی اتفاق افتای او بود آنکه گشت نشان
افتای مرتضی در حسن الکبار مطهر است که در زمان آنکه
صدیق رضی الله عنه باز رکابی مبلغ هزار دنیا را بویگر صدق
سپرده بود و حج رفت چون بعد از چندگاه مرتضی نبوده مدینه
آمد ابو بکر از آنکه فدا بدارت داشت فقه بود و عمر بن الخطاب رضی الله
عنه بجای نشسته باز رکاب بدارت شرع آمده طلب از دنیا نمود

عمر رضی الله عنه گفت مرا ازین معنی اطلاع نیست از عائشه تحقیق
 چون از ام المومنین پرسیدند گفت من نیرو واقف غیبتم با برکان
 شوش شده بنا بر سبقت شناسی سلمان فارسی حقیق حال اطهار
 کرد سلمان اورا بحجاب ستطاب شاه ولایت تاب آورده و غیبت بوقت
 عرض رسانید امیر المومنین بمجدد المرسلین آمده گفت ابا حفص از عائشه
 حاصل کن تا در موضعی که امانت مدفونت بنمایم عمر گفت یا ابا الحسن
 با تو این شرط هر کرده بود فرمود یا ابا حفص تو محرم ابو بکر بودی اکنون
 وصی اوستی هرگاه با تو نگفته باشم چون گوید لیکن در کار ابو بکر بار
 امر کرده که هر چه از شرق تا غرب وی بگذرد و ما را بیان کند اگر
 عائشه شرف برده اشاره کرد بموضع که یک آوم بگذرد چون کنند
 طریقه برآمد که هزار دنیا زد و چون بطیف امیر المومنین کرم الله
 متوکل دار رسید و دین از گردن ابو بکر نیز ساقط شده شمار
 خام گشتند که کدام زبان وصف عالی این طالب کند که در همه
 از همه در پیش است هم در علم و تربیت و هم در قوت و شجاعت و هم
 سخاوت و مجاهدت و ریاضت و هم با همه در نسبت و قرابت

هم در کتاب مذکور مسطور است که در زمان عمر بن الخطاب و بعد
 که تجارت رفته بودند و زمان هر دو حمل و ششید اتفاق افتاد یک
 روز وضع حمل برد و شد که پس زید و دیگری دختر چون در ^{فاقد}
 اکثری از جمال بود که دختر را می کشیدند بنا برین مادر و تر
 نیز دستی را کار فرموده دختر را بجای پس گذارسته متصرف
 شد مادر پس ازین معنی واقف شده بعد از قیل و قال بسیار
 الشریع آمده و ادخواه شد خلیفه فرمود تا عورت و نام
 نیز حاضر آوردند پس گفت ای عورت چرا بدختر خود را ^{معتد}
 بدل کردی گفت امیر المومنین محسنی است که در حق من میکند
 درین قفسه کوهی در میان بنویسد و در شریعی شاهدی است
 متفحیح نمی پذیرد بنا برین خلیفه این مادر را پیش علی ابن ابی طالب
 برید مقدم ای دین باستحقاق اوست مفتی مظالم علی
 الاطامی است المقصود هر دو عورت اسلام فارسی کند
 امیر المومنین آورده صورت حال مودن داشت امیر المومنین را
 و دوستان شش طلبیده یکی از آن دو زن فرمود شش را برادر خود

این چو کرد و زن نموده بر بخت زن و یار او فرمود تا این شش
 پر کرد و پنهان و زن کرده بر بخت پس حکم کرد که پسر زن زن و دختر
 از آن چون این خبر عمر بن الخطاب رضی الله عنه رسید گفت با این
 چگونه تشخیص نمودی فرمود با ابا حفص شیه در دختر بکابی شد
 و شیر مادر پسر نکین بنابرین یقین شد که پسر از صاحب شتر نشسته
 بعد از آن زن متغلب هم زبان خود اقرار کرد که دختر از آن من
 هم در کتابت کور از عمر و عاصم منقول است که بعد از وفات ابوبکر
 چون عمر بن الخطاب نشست که از علمای یهود آید گفت عالم ترین شما
 کتاب الله و سنت مصطفی گفت عمر اشاره بر بعضی علی کرده او گفت
 خلیفه هرگاه تو خود موافق که او اعلم است با وجود او تو چه می گویی
 گفت او باین کار نمی پرد از دین یهودی روی بامیر کرده گفت تو خیار
 که عمر دعوی کرده امیر فرمود پس چه منجواهی تا جواب نیتیم گفت
 من از تو سه و سه یک است فرمود چرا گفتی گفت گفت اول از سه بر
 اگر جواب تو آنی گفت پس دیگر هم سوال کنم امیر فرمود شرط کن اگر جواب
 سوالات تو بگویم بدین اسلام در ایی یهودی سوال نمود گفت خیار

از قطره خونی که اول بر زمین چکید و از چشمه که اول بر زمین
 و از درختی که اول در زمین پیدا شد فرمود تا عقیقه دشمنان خون
 تا پیل بود که قایل اورا گشت و نه چنین است که آن قطره خون
 هوست که پیش از وجود شیت بر زمین افتاد و بقصید و شمشیر
 اول در بیت المقدس رخ و نه چنان است آن چشمه حیات که
 حفر در زمان ذوالقرنین اورا یافت و ماهی در او افتاد و زنده شد
 و موسی و یونس بن نون بدو رسیدند و شما گویند دخت اول
 که نوح کعبه گشتی نشانده و نه چنان است آن مجوه است که آدم
 السلام از بهشت با خود آورد و انواع شجره از آن است گفت
 خدای که خالق لیل و نهار است که پدرم مارون با ملای موسی
 نوشته اکنون خبر ده از سه کانه دیگر اول آنکه بعد از شیت
 علیه السلاوات السلام خدایا مندد و دوم در کردیم شیت با
 سیوم از اول سنگی که از آسمان بر زمین آمد فرمود و دوازدهم
 عادل باشند و زمان ندارد ایشان را ظلم هیچ ظالمی و دل نیک
 نشوند از مخالفت هیچ مخالفی و سید کانیات در بهشت عدن باشد

باشد و ایشان نیز باشند و اول کسی که بر زمین آمدند آن
 صحابه است المقدس است و نه چنان است آن حجر الاسود
 در بیت الحرام که جبرئیل از آسمان آورده یهودی گفت و الله
 من نیز در کتاب راون چنین دیده ام و گفت سوال هفتم آنست
 که مدت عمر و صحتی تمام انبیا چند سال باشد و او را یکصد و بیست
 خود بمیرد فرمود و صبی پنجم منم و شصت و سه سال عمر من خواهد بود
 و بر ختم تیغ شهید شوم کشنده من بدتر از عاقبتی که ملاخ باشد
 یهودی از زار زار گریه گفت شهیدان لا اله الا الله و شهید
 ان محمد رسول الله و شهیدان که می رسول الله پس در آنجا
 از سینه بر آورده بدست امیر داد و تحسنت و روی گویا بگریست
 یهودی گفت یا دعی غیر المرسلین موجب گریه چیست فرمود و بگوید
 آنکه حق تعالی مرا یاد کرده زیرا که درین ورق نام من بر قوم است
 بمن نامی آنحضرت که است مبارک بران نهاده فرمود من در نوبت
 باسم ماسل و در مجلس نمیدر انیر موسوم و همچنان میگفت و میفرمود
 الحمد لله که نام من در کتاب و صحف بر اثبات کرده و مرا از رانسان

کرد و انید هم در کتاب مذکور مسطور است که در زمان
 قدوه اصحاب عمر ابن الخطاب لغوی چند از علمای یهود آمده
 ای امیر مومنان منو اهرم از تو چند سوالی کنیم اگر جواب بایم من
 محمدی ایمان آوریم عمر گفت بپرسید هر چه منو اهرید گفتند
 خبر ده از قتلها و کلیه بای آسمان و از رسولی که از آنس
 بنود و قوم خود را انداز کرد و از هیچ منی که طقت ایشان
 پیوسته جسم شده و خبر ده از یکی و دو و سه و چهار و پنج
 شش و هفت و هشت و نه و ده و یازده و دوازده عمر
 بن الخطاب ساعنی فکر کرده گفت بخود و درید که مرا محاکم
 اما شما پیش مردی بپرم که او حکم خدا و رسال علم و فضل این
 بر من یهودیان پیش امیر المومنین کرم الله وجهه آمده صورت حال بیان
 نمود امیر در موفض جواب آید فرمود قتلها بای آسمان شکرست و عقیده
 هرون لا اله الا الله محمد رسول الله و رسولی که نه از جن و انس
 و انداز قوم خود کرده موری است که چون شکر سنان بر قوم است
 او گفت بخانهای خود و در انید که شکر شمار با یال کنند که قال الله

تعالی یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطنکم سلیمان و جنوده و ان
 پنج تن که خلق ایشان نه از رحم است آدم و حوا و عسای و
 که ثعبان می شد و ناقه صالح و کلبش از اسم علمها اسلام بود یکی
 خدمت جل جلاله که شریک اردو و آدم و حوا و سه موالیده
 و چهار کتب سماوی است توریت موسی و انجیل عیسی و زبور داود و وفاق
 محمد علیهم السلام و پنج نماز پنج گانه است و شش حکم و هفت خلق
 و الارض و ما بینهما سته ایام شش روز است که حق سبحانی خلق کرده
 آسمان و زمین و عالم را و در آن شش روز و شش شب و شش وقت
 آنچه هست است بجز آنکه بنیاد فو کهم سبعا شته او است که آن است
 سرش خلق کرد و هفت فرشته اند بر دانه و عرش که قال الله
 و کل عرش ربک یوسد ثمانیه و نه آیات که موسی علیه السلام
 چنانچه در قرآن خبر میدهد تسع آیات نبات و و هفت که بنوی
 علیه السلام و عده کرده بود که سی روز در کوه طور ساکن باشد از
 به روز دیگر تمام کرد که چهل روز شد چنانچه میفرماید و اعدنا موکدا
 ثلثین لیله و تمنا با بصره و عهدها عشره نیز توان گفت و آنچه ماردا

نورقم

برادران یوسف علیه السلام که چنان از آن خبر میداد الی را
 ادر که گویا و آنچه در از دست آن دو از دست چپ است و چپ است
 علیه السلام هر که در بد تو را تعالی از آن خبر بخواهد آن خبر را
 عشره غنما چون بیو دیان آن خبر از امیر المومنین ارم آمد و شد
 گفتند که ای مهدی که خدا میست و تو یار علی و علی و حاد
 رسولی چنانچه مارون و صی موسی بود همه بیلای سلمان شدند اطمینان
 در کتاب الغرایب چنین بطور است که آن بیو دیان را
 که ایمان آوردند و یکی گفت من برایمان بیارم اگر چه حال مرا
 بویه امیر فرمود و پرسش گفت فرج و غروبش و قمری و جغد و
 دمار چه سلیقه فرمود و در این چارچشم علی عرش است و سلیقه و جغد
 نو کرد و سلیقه باغ فو و قمری و غروبش و جغد و آل محمد و جغد
 سبحان ربی المعبود و سب آله و انصر عبادک المومنین علی اله و ان
 و سحر بر عرش اعرش است و سلیقه و جغد و سلیقه و سلیقه و سلیقه
 است فرمودی که من در نور است بر چنین زبده و انکون بکمال
 از و آل اصحاب کف ارم فرمود حق سبحانه و تعالی خبر حال ایشان

در قرآن مجید و او را بکتاب و قصه مذکوره را از اول تا آخر بر سر پیشانی
نمود آن یهودی سیصد و نوزادمان آورد و بفرستاد تمام شریعت
گوید تمام اوست که داند و موز منطبق طیر نه آنکه در زمین
شود بداند و دام بهم در کتاب مذکور از الی الی منقول است
که ملک و مال بسیار بخد مت بر و در انیا فرستاد چون آوردند
از و انجا به در حاکم حلت نموده بود رسولان ملک و صورت تغییر
در جواب نوشت هر جواب این رساله بگوید و صی غیر اوست ایلم
وی نماید اگر کسی از عهد جواب نماید و پس آورد و بگوید ملک
پیش او بگردد که گفت خلیفه رسول فدای کفایتی گفت در آخره اول
آنچه خدا بی تعالی رحمت دیدیم آنچه نزد حق سبحانه و تعالی
ابو بکر نظر بر طایفه کرده گفت این در دنیا کفایت که منویا و عیال
الخطاب نیز پیش از پیش ما و در شتی نمود این عبارت گفت این بیست
که با مال شخصی می آید بگویند عید ایم ششین رضی الله عنه گفتند
نوسید اند گفت نه اما کسی را میدانم که دو عالم است از شادان
این مطالب است گفتند جزاک الله بدستی که دست غنی پس رسول

پیش میرا المومنین آوردند در وقتی که حضرت از حجر کتاب فارغ
شده بود و رسول امیر بعد از ادای تحیت و سلام سوالات مذکور
عرض داشت فرمود آنچه خدا بر نسبت شریکت و چیزی که خدای
قول شماست قول شماست که میگویند عیسی سر ذبت و خدا اود را
پسر خود نمیداند کما قال الله تعالی و قال یغیث فی السموات الارض فی
نمیداند که او را پسری هست در آسمانها زمین و آنچه نزد خدا
ظلمت سون سیر و م گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا
رسول الله و اشهد انک وصی رسول الله و مال را علیه میرا المومنین
و حضرت باریاب بایان تعلیم نمود بهم در کتاب مذکور در
بنانه منقولات که در زمان عمر بن الخطاب پنج نفر را بعلت زنا از
بدار الشرح آوردند عمر رضی الله عنه هر کدام را بعد فرمود و میرا المومنین
کرم الله وجهه گفت من علمم ان الله عز وجل فرمود و رسول من بیان نمود
پس امر کرد تا یکی از زندان را بزدند و او را بر سر نهادند تا ببرد و او را
حذر زدند و چهارم را بجهنم و پنجم را از سر بر کردند و گفت یا ابو الحسن
کس از یک ششیم بخلف کردی فرمود از آنکه از دین زدند و می

که با زن مسلمانان فساد کرد و آنرا که سنگسار کردند محضین بود یعنی
 زن و بخت او واجب التحرم بود و آنرا که حذر زن بکرد بود چهار
 بنده بود و نیمه حد از او زدند پنجم و یوانه بود حد او نوزده است بعد از
 تحقیق تمام اهل مدینه زبان بدح و نفیبت امیر المومنین گشوده و درشت
 علم سید المرسلین دانستند هم در کتاب مذکور از امام جعفر صادق
 رضوان الله علیه منقول است که روزی امیر المومنین بجزیره بن رسالت
 در وقتی که او عازم مزارعه خود شده بود که در راه شهری توطای خود
 ترسید بگوید ابا الحارث اسد الله الغالب از تو ایان داده چون
 جزیره بشهر رسید گفت ابا الحارث اسد الله الغالب از تو ایان
 کرده اند به شریح نوبت همده کرده و در پیش افکنده برفت چون بر
 آمد امیر فرمود صحبت چون گذشت گفت امیر المومنین ای که فرموده ای
 با او کفایت نماید و ایو بیان نمای شریح مرتبه همده کرد گفت ای امیر
 آن بود که سلام من بشیر خدا برسان هم در کتاب مذکور است که
 نوری چند بخدمت امیر المومنین آمد و گفت که اراده دارم که تمام عمرم را
 کتابت احادیث تو باشم و باعدای تو مغالطه نمایم تا در جهنم بهار

یایم حضرت بنور ولایت داشت که از سر احاطه و اعتقاد میگویند
 بر وی و سر بر سر شهید میساید انجامه کرد و سر بر شهید روز دیگر
 آمدند امروز نه ششمه بودند که فرمود ای که شما میگویند نه از حکمت
 زیرا که از موی نه ششمه شده اند از سر چگونه خواهد گذشت
 هم در کتاب مذکور از جیس بن جابر منقول است در وقتی که مردم باو بر
 سبقت میکردند من بخدمت امیر المومنین رفتم فرمود ای جیس بن جابر
 که امروز سبقت میکنند چند گاه در دنیا مانند کفتم فرمود چندین وقت
 حکومت کند و بر مرکب خود میرد پس عمر بجانش نشیند و چندین وقت نام
 انکا بختی او را از خیم زندیش عثمان بجایش نشیند و بعد از چندین سال
 مسلمانان اجماع نموده او را کشتند بعد از آن مردم با طامع تمام مرا هرگز
 کردند و در اندک زمانی با من طریق خلاف اتفاق سپرد و او را کشتند
 وصی بخرم و حق خبر داده بود و از دست ایام خلفای ثانی و غیره بی نهایت
 تفاوت بعین عثمان معاینه کردم هم در کتاب مذکور است که
 سید بن علفمه نزد امیر المومنین آمد و گفت ای امیر من بخدمت تو
 غرض و فایده است از بهر وی استغفار کن فرمود او نیز در مقدمه شکرت

شود و علما را شمس حبيب بن حماد باشد حبيب در آنوقت حاضر بود و در پاي
 گفت تا مير المومنين بن شيعه تو ام حاشا که علما را مخالفان تو شوم فرمود
 حين ميگوئي اما البته خواهي بر دشت و اشار به باب الشبان کرد گفت
 در با علم و در خواهي آمد چون واقعه جان کاه که باشد عبد الله زيار و عمر سعد
 و پس سالار لشکر بودند و خالد مقدمه و علم است حبيب و مطابق فرموده
 المومنين بباب الشبان در آمد هم در کتاب کور از ابراهيم بن محمد
 الاشعري نقل است که مير المومنين منجوت پاره مال بصره و دست تحفي
 گفت تا وصي سيد المرسلين مالي که بصره منجست و چون کن تا حال کاه
 برسانم و او با خود مقرر کرده بود که چون مال دست بگرده بر دشت
 انحرست فرمود آري تو حواله کن که بگره بزي آن شخص منفعلي شده است
 برون رفت هم در کتاب کور از ابن عباس نقل است که
 چون مير المومنين از براي عهد و شاق گرفتن بدي قار فرود آمد فرمود
 فرزند اهرار مرد از کوفه بخار آمد من متفارشدم که مباد اکم و ميش شود و مردم
 بي اتفاق کردند چون صباح انجا رسيدند سر راهشان را فرمودم
 بنه و نود و نه نفر آمدند که دست با خود گفتم عجب که کلي کم شد در بن حبي

بيايان مروی قباي صوف در و آلات حرب بر خود بست کرده
 پیداشد پس سعادت تازمت مشرف گشت که گفت تا مير المومنين و وصي
 خير المرسلين دست حق پرست بيرون کن تا بمن شرف بيت
 تو در دارين سرافراز و ممتاز کردم و در حضور موفور السرا و توبان
 قوم باغی چندان محاربه کنيم که بدرجه شهادت رسيم و اين سعادت خدا
 بهشت برم مير المومنين دست مبارك و داده فرمود خبر داده بود
 مرابرا در من محمد مصطفی صلی الله عليه وآله وسلم که اوين نام مروی از
 امت من در يابی که او آزاد کرده خدمت و بعد موی کوفه
 ربيعه و مغر از امت من شفاعت او بخت و نديگامي که تو با اين
 محاربه کنی و اوسي کويده چون هزار مرد در دست آمدن خوشتر شدم
 اوين در حرب صفين مطابق فرموده مير المومنين بدرجه شهادت
 هم در کتاب کور از ابن عباس نقل است و جابر انصاري نقل است
 اشتر و معاذ او بخود کندی رضي الله عنه بنحو است و قتي که شاه و است تا بوجه
 شام بود و روزي عثمان از راه کرد انيده ساعتی بهر جانب دیده مرگ
 رانده صحاب گفتند تا مير المومنين چرا از راه شام عثمان گردانیدی و

یکی را پسند و دوست دارد و دیگر را پسند و دشمن دارد و میفرستد
 حتی سحانه ارواح را پیش از ایدان افریده بدو هزار سال او بهشت
 در هوا بود که بیکدیگر ملاقات شده بود و میگردیدند چنانچه آسمان از آن میگشت
 یکدیگر را شتاب با خشنود ایشان را لغت باشد و آنها که از روز یکدیگر در آن
 میان ایشان بعضی عداوت بود و باشد اما آنچه سالها دیده باشند
 وقت حاجت فراموش کنند هیچ دلی نیست که او را ناله باشد و
 مادر چون ناله کرد در دل آید خیر تا فراموش کند آنچه دیده باشند
 باشد آفرید گفت بدستی که دست فرمودی ای و خیر السیدین
 در کتاب مذکور و در تفسیر القاضین ابواللیث محمد قدسی بر دست
 ابوسعید خدری مسطور است که روزی در اوایل خلافت عمر بن الخطاب
 ما و امیر المومنین و طواف خانه کعبه بودیم چون حجر الاسد رسیدم عمر
 گفت سیدانم که دوست یکسایه می بود و زبان تنواری کرد اگر نه آن بوی
 که بر حال خوب کرده ترا پس نکر دم امیر المومنین کرم تعدد وجهه گفت تا آنجا
 باشم که بود و زبان میگویند گفت اباطین از کجا میگویند فرمود از زبان
 که میفرماید و اذ اخذ رب من نبی آدم من طوره من ذرهم و شهم

سیت مت نام مصطفی است و نام من علی است تو میفرستی که فرود
 از آسمان که دور کردانی رنج و عذاب از اهل ایمان گشت منتهی
 اما عید از دوستداران و محبت شهادت آن منت لغت تو میفرستی
 که باید سبضا و صا امدی تا مجرّه غالی و ابواب العجا ز بر روی
 شاهی لغت مومنی است اما او بهم زیار از او هوا و امان من
 گفت بحج معبود خود و بگو نام او چیست و بت تو بالکست گفت
 هر قومی و طایفه من نام او را میگویند چنانچه در عرب و اهل بی کونند
 و مرا بدین نام چونید طایفه طایفه مرا حمید خوانند و اهل کاه را
 باب البید و اند اهل آسمان نام من اخذ مرقوم کردند ترکان من
 بیامانند و زنگیان و بجلان و بندان ش گشتن گویند و در میان
 من عید و اهل من با بولیا و در عراق با میر الخلی میگویند و در مرا
 بحید معروف در آسمان اول موسوم بعبد الحمید و در روم بعبد
 الحمید و در سیم بعبد الحمید و در چهارم ذوالعباس و در پنجم من
 در ششم من رب العالمین و در هفتم بعلی اعلی حضرت مراد است
 شانه و امیر المومنین خوانده و خواجده و در سیم مصطفی صلی الله

بمون متوجه گردیدی فرمود آنچه من می غم بخورم تا در می آید و راجه
 غیب بشمار روی نمی نماید درین بمون و بریت و در روی ترسانی را پس
 عیسی السلام می نماید ز ناری در میان لب و روی بنواختن تا تو سنان
 میروم تا ز ناریش کسب و نواختنش شکم اگر موقت میکند روی
 و اگر میل موقت ندارد بخارید صاحب در عمارت امیر المومنین
 را بچووند چون لشکر طغرل از قریب رسید مرد ترس از بالای دیوار
 بر آورده شاه ولایت بنه را دید در میان لشکر مانند ماه درخشان
 آخر روی ستفرا آورده گفت ای جوان سرخ روی از کجای می
 و بکدام طرف می ایستی شاه ولایت بنه فرمود از بدین می
 بوی شام بختی خوا تو چه می نایم از روی شاه ولایت ایمان در دل
 ترساجله کردید و او را بر حد ولایت اسلام رسانید پس ستفرا
 که تو از فرقه دشمنان با طایفه اوسیان میرفتی گفت
 و بشوای دشمنان ترساکفت بخواندن بچل روی مانده ام و روی
 طایب خوانده ام آن نام نیست ای اقبال عالم فرمود طایب
 نام مستطیبت و نام من شریفی گفت در صورت مستطیبت نام فرمود

رسید نوره از جگر بر کشید که با سنان رسید و بچون این کلمه
 نمود المولفه ای که با یاد لب جام محبت خوریم کوی خورشید
 از نوره مستانه و چهارصد ترساکه در آن دیر بود و نوره او
 بوشش دیدند و ماجرا از وی پرسیدند ترساکفت در بچل خوانده
 که جوانی زیبارو را این زیر آید او مستوجب مرع و شتاب شد هر که با
 ایمان آرد بجات یابد و هر که طاعت او نکند بوی دوزخ شد
 ترسایان چون این سخن از زبان شنیدند بخدمت امیر المومنین
 رسیدند مسلمانان کشته الطاهر مد علی و ابی الاسود هم در کتا
 مذکور از ابن عباس رضی الله عنهما منقولات در زمان جنگ جمل که
 امیر المومنین کرم الله وجهه میرفت لقمه یا امیر المومنین لشکر ما کم است
 ایشان بسیار اگر وقت فرمائی ما مردم جمع شوند اولیه باشد فرمود
 فردا ازین راه سه جوق شایا بد اشود هر جوق چه بر او شد
 باشد چون روز دیگر شد سوار شده بجانب کوفه روان شدند تا کربلا
 نمودار شده ایشان را کرم الله وجهه آمد شخصی از آن بیان برآمده با گفت
 جدی گفتی عبد الله ابن عباس او خاموش شد لقمه صاحب علم درین

کت گفت فلان کفتم عدد و شکر خدایت گفت چهار و شصت
 شصت و پنج نفر پاره راهی دیگر رفتم غباری دیدم همان گفت
 و جواب و سوال نیز همان پنج نفر که رشده المقصود به جوق
 شدم و اعداد و شکر هر سه جوق بریدم چنانکه وصی مخبر صادق
 بود بر همان سوال بود پس گشته بکازنت امیر المومنین آمدیم
 از کجای می آیی گفتیم چون دیروز از امیر المومنین خبر آن سه جوق
 شنیدم در اندیشه افتادم که مباد اکثر باشد رفقه هر سه جوق را
 دیدم همان طور بود که عالم علم سلوک فرموده بود پس گفت ای
 فراد در میان ما و این قوم باغی جنگ شود و بر ایشان طغیانیم
 بغایت آگهی و اموال ایشان تصیر کنیم و هر یک را با نصد درهم
 چون روز دیگر شد گفت شما ابتدا بخراب کنید نفرموده و بایام
 پس انقوم پیش آمده نیزه حواله شکران ما کردند چون ما خواستیم شروع
 در حرب کنیم گفت بنویس که ما که فرود نیامده اند چرا شتاب
 میکنند چون نزدیک نزد او شد درع نسر و در بر کرده و بگفت
 نه الحال شکر خدایم بهت خورد و شکر مارا مال وافر دست آمد از

۲۲۷
 قمت پرسید هر یک چه رسیده گفتند با نصد درهم و و هزار بار
 مانده بود فرمود آن نصیب منست و حسن و حسین و محمد خضه
 که هر کدام دایا نصد درهم میشود مولف که دید بسمان آید آن
 چه عدالت از آنجمله گفت که همه نصیب منست تا خردم برابر شد
 بهم شکران با آنکه امیر شکر بود از اینجاست که آنروز روزی الونکر
 رضی الله عنه را مخاطب کرده فرمود گفتی و گفت علی و العدل
 هم در کتاب مذکور از امام جعفر صادق رضوان الله
 علیه منقول است که طلحه و زبیر در روز حرب حمل گفتند کی می آیی
 که علی دشمن ترا زوی داشته باشد که بن مکتوب و رساند که می آید
 آمد گفت از من دشمن تر نخواهد بود و پرسیدند تا چه مرتبه با و عداوت
 داری گفت تمامی آن دارم که او با اصحاب خود درونی من باشد
 و کمی ششتری بر من زند که دو نیم شوم و آن شمشیر بخوبی من تر
 پس مکتوب با و پیوسته گفتند او را می شناسی اگر شتابی نشان
 و هم نشانش نیست که بر سر رسول سوار است و عمامه سید کانیات
 که آن صاحب حسین و دست دارد و اصحاب مطاب سالت است

پس او صف ده اند که هر کدام شیرین تر است باید که ملاحظه نماید که را
 مباد و پاره و پاره سازند پس او آمده نامه بدست امیر المومنین داد
 بخواند و مضمون نامه تفصیل دادی گفت و آنچه تلخ و زهر زبانی گفته بود
 پیش از آنکه او بگوید خیانت لفظاً بالمفطریان نمود که گویا اینجا حاضر بود
 و آنچه حاصل نامه هم با ایشان گفته بود با و اظهار نمود که گویا اینجا حاضر بود
 و آنچه حاصل نامه هم با ایشان گفته بود با و اظهار نمود که گویا اینجا حاضر بود
 الواقع چنین بود و گفت با امیر المومنین و ما این زمان با تو از من شرم
 نبود و اکنون با اعتقاد من دوست ترا از من نهاده و نیز از هر که کجای
 روی عالم آرای است فرمود برو و با ایشان بگوی که زمان شما در زمان
 شکایان در پس پرده نشسته اند و حرم محترم آنسر و مصلوات الهیه
 و سلم در میان فوج آورده اید و خلایقی می پسند که در زیر پناه زوجه
 رسول اندست و با عایشه بگو که قول خدا و سخن رسول تسبیح کرده
 خانه برآمدی و در میان ما حرامان آمده و تردد میکنی آنانی که ترا برین
 آورده اند فردای قیامت بر رسول خدا چه رو خواهد نمود بدستی
 که غیر از شرمساری نتیجه نخواهد بود ایشان را پس از مردانه خزان

آنچه امیر المومنین فرمود با ایشان گفته بشکیر طهرانی امیر آمده
 در خدمت بود و نام درجه شهادت رسید بهم در کتاب
 مذکور منقول است از الی الفضل که مانده که بر سر منبر روزی او نه
 باست و مطوله روایت کرده که در زمان عمر ابن الخطاب رضی
 عنه عورتی بود عابد و چون حامله شد روزی دیش کتاب خورشید
 گفت برای من کتاب شوهرش چون در ویش و بیسلاح رسیده
 گفت اگر در بساط من چیزی باشد از تو دروغ ندارم در من چنین
 نجانه ایشان در آمد عورت گفت کاور او بچ کرده پاره کتاب کن
 مرد گفت کاور مردم چه دلیل بر ما حلال بود و صبر کن تا ما شهادت
 سببی برانگیرد که مرغان تو بحصول پیوند کاور از ده بیرون گرد
 نوبت دویم آمد همین ماجرا میان زن و شوهر گذشت کاور
 بدر کرده بر در قفل کرد بار سیوم دروازه بر و شایع شکایت
 عورت گفت ای مرد هر کاری را بخت و بر مانت یقین بداد
 ما را درین کار ختمی هست که سه مرتبه نجانه ما آمد القصه چون زن
 در کشتن کاور و لیر ساخت کاور از بچ کرده عجلت الهی پاره

گوشت را کباب کرد چون بوی کباب شام میآمد که دشمن بوی رسید
 بر بام برآمده حقیقت داشت که کارگشت رفته صاحب گفت
 فلان کاه ترا کشته و هنوز در پوست کندن است چون صاحب آمد
 و دید بیان واقع است اهل محله را کوه ساخته آمد در روشن
 عمر من الخطاب برده عمر رسید چرا که این مرد کشته دروش
 و لیلی که نشن از بهر حلیت گفته بود بوعرض رسانید عمر گفت ای
 دیوانه شده کار مردم را با این دلیل میتوان کشت پس حکم کرد که
 پیش قطع آن سحاره را الصده غوغا باز آمدی و در کمره کشته
 کرم اند و جبهه را بر آن طرف گذار اما در حقیقت حال مطلع شد
 گفت صدق گفتند پس فرمود این مرد را باز بدار شرع بریده
 انیک من رسیدم انگاه آمده گفت یا اباحفص امروز در باره
 این مرد آن حکم کنیم که رسول خدا فرموده عمر رضی الله عنه گفت یا
 اباحفص حکم کت فرمود صاحب و را کردن زنند و سرش را بوی
 نهاده محل خدای تعالی را تا شاکستند چون فرموده عمل نمودند
 این الخطاب گفت یا اباحفص صاحب که در این قتل فرمودی محض

یا اباحفص من رسول خدا فرمود و بدو که بجز از فوت من و قبیله یمن
 واقع روی نماید باید که سر صاحب را بریده با سر که بوی که سر
 اسرار الهی مثل افعه خسته و موسی نکشتند و در کمره کشته
 یکی از سها حسی خوانده چنانکه سبی نهند تا که سر از نو با و از پند
 ای سنانان بداند و که او باید که من پدر را با حق است که او را
 مستغرق شد و بودم حق سنانان امیر المؤمنین علی را جزای خیر داد که
 دار دنیا از من بخصام گرفته مرا از عقوبت آفت و خلود و زجر
 کرد بعد سر که و تنگ آمد صورت افعه زور را بیان نمودند
 انجال و استماع این مقال غریبانه بدیده برآمد و همه یکبار را
 بخرج منقبت امیر المؤمنین کرم الله وجهه گذارد و عمر من الخطاب را
 عنه در میان دو بروی و جلالت بوسه داد و گفت لا اله الا الله
 بهم در کتاب که کور از نام جعفر صادق خواند الله علیه و آله که
 در زمان عمر این الخطاب عورتا حید و خرمی آورد و گفتند که
 این بر ما زنده حلیفه آن زن را که دعوی بود با زمان و کمرش
 المؤمنین آورد و حضرت امیکان زمان را علیحد و نشاند و آن

مدعی را در خانه دیگر و یکی طلبیده پیششیده فرمود اگر دروغ
 سر از تن تو بردارم آن زن گفت یا امیرالمومنین الامان لا امان
 خیانت که این دختر تیر را شوهر این زن مدعی سپرده بفرزفته تا
 از تو هم آید چون شوهرش از سر بیاید دختر را برنی بکند و زنان
 طلبیده شراب خور آید و بزور دختر را شراب و با اتفاق هماسا
 بکارش برز بعد از تنقیح صحبت فرمود در دین محمدی تا امر و نهی کنی
 کوهان نکرده خرمین چاک که دانیال علیه السلام در صورت کوه بود
 گفت یا امیرالمومنین حکایت دانیال شنیده ایم و چون دانیال نیم
 پیر زنی او را تربیت میکرد و ملکی بود از ملوک نبی اسرائیل که او را
 قاضی بودند و ایشان را دوستی بود و زاهد زنی داشت صاحب
 دست و ده خضاع عابد و کعبه آن زاهد گاهی نزد ملک نمیداشت
 گفتی روزی ملک او را بهمی فرستاد چون زاهد بان دو قاضی
 آشنایی تمام داشت گفت از خانه من چیزی را بشد هر دوین قبول
 کرده هر روز بدر خانه اش آمد استفسار حال فرزندش می نمود و روزی
 چشم هر دو قاضی بر زوجه زاهد افتاد عاشق شده با او گفتند

۲۴۰
 چون زن موصوفه بصفات موصوفه خودی بویسید این امر منج
 نمود و گفت مادر از نامت می سازیم و حکم چه میکنی گفت
 و زنانه هر دو قاضی پیش ملک افتاد و گفتند که زاهد زن خود را
 با سپرده فیت او را نیمه است خیانت چه نمود و دیدم که زنا کرد
 ملک این سخن بسیار آزرده خاطر شد گفت مرا بر قول شما اعتماد نام
 اما سه روز مهلت دهید یعنی از آن او را رجم کنید چون روز رسید
 پیش ملک آمد و گفت مردم این حکایت بر زبان داشتند و میگویند
 که این زن از شوهر خود عابد و زاهد تر است ملک گفت هیچ
 تو اندر که رجم این عورت تا خیر افتد و زیر پیر زن آمد که در میان
 نمکری کند چون کعبه چید و کرد و کوی دید دانیال هم در میان بود که
 بازی میکرد و گفت ای کودک کان بیاید نام من ملک ششم فلان
 زن عابد و فلان و فلان قاضیان که بر ما بر زن عابد و کوه ای و او
 کودک کان گفتند چنین کن پس انیال تو ده خال جمع کرده و شمیری نامی
 ساخته پیش پنهان و گفت این کوه را که قاضی است فلان جامه
 کوه دیگر که قاضی دویم است فلان خایس آن باب طلبیده و پرسیدند

با که زنا کرده و در کجا کرده گفت بطلان کس در فلان موضع پس او را
 بجای خود فرستاد و گفت دویم را بطلبید آوردند او خود گواهی
 داد که چه کسی زن عابد زنا کرده و در چه جا کرده تو نیز گواهی
 او هم گفت بطلان کس در فلان موضع چون گواهی آن هم در فلان موضع
 مکان مختلف گواهی دادند گفت گواهی هر دو مجموع نیست بوی هم
 گواهی شما استقامت پس گفت قاضیان بر زن عابد شک کرده اند برای
 مدعی خود که او قبول میگرداند ای گویا کان منادی کن که قاضیان
 بد روع داده اند و زن عابد را اثم زنا کرده و در شکست
 فلان موضع حاضر شود چون وزیر این دوستان را از اقبال علی
 استماع نمود پیش ملک آمد بر سیل تفصیل عرض کرد پس ملک قاضیان را
 نموده میان ایشان تفریق نمود و از هر یک ایشان جدا جدا با قاضی
 مکان در وقت زنا پرسید هر دو مختلف گفتند پادشاه فرمود و قاضیان
 گفتند که مردم در فلان موضع جمع شوند که قاضیان بی زیارت را که
 نسبت زنا بد روع بر زن زاهد کرده بودند می کشند مردم از روز
 موضع متوجع شده قاضیان را کشند چون استماع این اهل اهل از قاضیان

کرم آمد و وجهه کردند حصا مجلس همان بدح و معتبت کشود بقتند
 خراک است خیرا و معنی رسول الله تیم در کتابت کور
 مسطور است که یکی از صحابه کبار گفت ای امیر المؤمنین چند خبر در خاطر
 داشتم که از رسول صلی الله علیه و آله و سلم سوال کنم میفرستاد
 با من بیان کن فرمود و پرسش گفت ای امیر المؤمنین وقتی که این سخن
 خواب چهری می بیند و چون بیدار میشود گویا در دست داشت و
 بعضی اوقات خوابی می بیند و او را دوست میدارد و یکی را دشمن
 و میان ایشان اینها موقتی نبود و دیگری خیر چشم می بیند و
 می شنود و در طول مدت فراموش می کنند در وقت حاجت و عجز
 بیادش می آید سر این چیست فرمود آنچه اومی در خواب می بیند حکم الله
 یونی الحسن بن موهنا و التي لم تمیت في منامها فمیک التي تسمى
 الموت ویرسل الاخری الى اجل مبین بحکمت الله انما که شهادت
 باشد و آنچه در خواب می بیند در حالی که روح از بدن متجسس
 آن از کتب است شد ان خواب همانست البته رست بود و هر چه در
 آنوقت می بیند که روح باطن می شنود آن خواب است بیانی است که

ابو ترابم بر زبان رانده و پدرم ابو الحسن گفتیم نهاد و مادرم
 قرار داده مرد ترسا بعد از استماع این حکایات روی نبوی
 ناقوس نهاد و از درون انصامت آواز پیرون داد شاه
 فرمود هیچ میدانی که ناقوس است که ام راه می نوازند و در کمال
 نعمتی پردارد و چه میگوید و نواز که میگوید گفت این از روی
 ریخته است و من از خاک انگشته خاک زبان روی چیده است
 و اعمی خط چگونه خواند شاه ولایت پناه فرمود و سلیمان
 مرغ و مور و پستی و بیان زبان ایشان توانسته در بعضی معانی
 محل ایجاد نیست اگر آنچه ناقوس گوید بیان نماید پس فرمود
 تو سبوح قدوس سبحان روفانت حق انت حق میگوید
 انگاه از نوای ناقوس تشبیه تعلیم داد و آن پیوار اردی در
 نهاد ترسا چون این حکایت از شاه ولایت شنود و این
 بر فانی مشاهده نمود و خود را از بالای دیر فرو انداخت و چون
 بمعلی زد و در پردخت حضرت اب العزت فرشته را فرمود
 که روی بدو آورد و او را از هوا گرفته بر زمین گذارد و چون

انعم الله بکیم فالو بی شهیدان ان تقوا الله انکم من الصالحین
 خافین یعنی خدای تعالی مافرد و رست آدم را و نشان در معجز
 کرد اند که او آفرید کار نشان است و ایشان بنده کان اول
 خطی نوشت و در میان سنگ نهاد و گفت گواید که هر که در
 نو آید و ترابو سه کند و نور سحر از بهر وی گواهی می پس این بود
 میکند عمر رضی الله عنه گفت بغوذ بالله من معضاته لیس لها اوجسناه
 میگویم من بخدا از رفیع که نیست مرا و ابو الحسن طاح کشی گوید
 ای سده مرفوع تو از نه فلک ارفع وی برده ز روی تو صبا جمع
 ماه عرب شاه عجم منظر عالم سلطان سر زده یوان طمع شاهنشاهی
 شیر خدا همه مرا الف نسی اند سر و سر و جمع هم عظیم و هم اعلم و هم
 افضل و اکمل هم همه و هم بهتر هم اوسع و شجع است سر و بی عهد
 روشن کن این دایره سطح مربع از بعد منی غیر علی است که او را گویند
 میبرم شاه شرف فرزان ده اعلیم سلیمان که معنی کنجینه آدم شد و جمعه
 یوشع در تاریخ اعظم کوفه مسطور است که چون دیو بکر رضی الله عنه
 خواست بجهت تسخیر مملکت شام شکر فرستد اکابر مهاجر و نصاری طلب

۲۸۰
رأی زوهر کس صلاح دید و رأی پسندید یعنی گفت بشکریا
و بعضی صلاح دیدند که خود باید رفت با آخر بمنبر ان فوضنا
المؤمنین کرم الله وجهه آمده گفت ما با الحسن را ای جهان آرامی تو
چست امیر المؤمنین فرمود اگر شکرتی بفتح و طغیان و انباش
و اگر خود روی بر نصرت انزدی اعتماد کن که در هر حالت همه کار
کتابد ففتح و طغیان روی نماید ابو بکر گفت بشکریا الله اعلم
از کجا میگویی فرمود من از آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم شناع
دارم که درین اسلام بر جمیع ادیان غلبه کند تا روز قیامت ابو بکر گفت
یا ابوالحسن چنانچه مرا بدین حدیث شناسا کردی خدا را تعالی ترا
بر یاری در جات بهشت شناسا کرده اند و روایات کرده گفت
ای مسلمانان این مرد و ارث علم و وصی مخیر صادق است هر که در
صدق این سخن شک دارد پیشک منافقین زین نقست المقصد مطاب
امیر المؤمنین فتوحات روی بخورد هم در کتاب کور مستورا
که روزی در مسجد کوفه شخصی آمده گفت یا امیر المؤمنین غریب کاظم
بسته که در بیت المقدس نه عبادت مشغول شوم فرمود راوی

۲۸۳
ساخته بخور و راحله فروخته درین مسجد ساکن شو که از جملة
مسجد تبرک و نیات و دو رکعت نمازی که درین مسجد است
تو ایش از دو هزار رکعت که در مساجد دیگر کنی راجع آید
و یکی از فضایلش آنست که در وقت طوفان تنوری که کتب
از اینجا جوشید و در گوشه این مسجد بود و اینجا که ستون بنجم
ابراهیم و نوح و ادریس علیه السلام نماز گذارده اند و ما اینها
موسی علیه السلام در اینجا بود و بت نبوت یعوق اینجا نشانی
و چندین هزار طایفه ازین سرزمین شمر کنند
که ایشان را حساب عذاب نباشد و در محن این مسجد یکی از مؤمنان
بهشت خواهد بود و در اینجا سه چشمه در آخر از زمان طاهر بود
چشمه آب صاف چشمه شیر و چشمه روغن و جانب بهشتی که است
و جانب چپ فلک هم در کتاب کور مستور است و قتی
امیر المؤمنین کرم الله وجهه متوجه شام شده بر زمین گریه کرد
آب فرات چندین فرساده و بزرگ مبارکش متغیر شد و روی او
عباس کرده فرمود ای عبدالله میدانی این چه مکان است

نمیدانم فرمود اگر نیستی چنانچه من بگویم تو نیز مکتبی و چند
کبریت که محاسن برکش از آب دیده تر شد و آه سر از سینه
بر آورد و گفت آوخ آوخ چه افتاد است مرا بالایی بنیاد
امام الشاهین امیر المومنین حسین رضوان الله علیه از خود جدا
گفت ای جگر گوشه رسول و نور دیده بگو تا ابروهایم را بچهار
باید بود که آنچه پدر تو از آل ابوسفیان امر و رمی پسند فرود آید
این از ایشان خواهی شد پس بر پشت سه ساعتی کرد زمین کرد
برآمده متجسس شد چنانکه از کسی چیزی که شده باشد بعد از آن
آمده آب طلب نموده و وضو ساخته و در کعبه نماز فرمود و بر سر
نهاد و بجا آب شد و هم در زمان با فطر اقامت شد و این
را خوانده گفت ای برادر عجب خوابی دیده ام گفت خبر بیا
المومنین بیان فرمای فرمود و بدیدم جماعتی از مردان سفید روی
شمس را حامل کرده علمهای سفید بدست گرفته از آسمان فرود آمد
کرد این زمین خطی کشیدند و این درختها را چهای خود بر زمین زدند
و جوی بر از خون تازه میرفت حسین پس از در میان جوی چنان

۲۳۴
دست و پا میزد و بغیر از شکر کسی نمیرسید و خودی است که او را
نیکرد و آنروز همان یکفشد صبر کرد ای فرزندان مصطفی و تقی
و بدانید که بر دست بدترین خلق شهید می شوید و بهشت غنیمت
و رضوان عازن جهان مشاف و دیدار فرشتگان شماست و زمین
آمده مرا غریب داشته کفشد ثبات را ای پسران خدا که خدای تعالی
روز قیامت چشم ترا بدید احسین و شش میگرداند و چون
خواب هولناک دیدم زود بیدار شدم سوگند بدان خدا که کعبه
علی بن ابی طالب قبضه قدرت است که مخبر صادق و رسول حق
صلی الله علیه و آله و سلم مرا فرموده و که در وقت جنگ اهل حق
بدست کربلا چنین خوابی خواهی دید و گفت ای عبدالله این من
که با گویند حسین مرا و شیعه او و جماعتی از اولاد فاطمه میباشند
رسول را درین خاک دفن کنند اهل آسمان این بقعه را زمین گردانند
گویند و از خاک این بقعه روز قیامت جماعتی را برانگیخته اند
ای شایسته حساب خدا به بهشت روند ای عبدالله یا مادر من
بگویم باشد که خوابگاه جوان را بیایم این عباس گوید که در آن

می شستم تا خواجگاه آهوان با قسم امیرالمومنین یاره از لشکر آهوان
 گرفته می بوسند و زین آن لشکر که از عفرانی بود و بوی آن چون
 مشک بود فرمود ای عبدالله گفت حال میداند گفت نه فرمود غمی
 السلام با حواریان برین سرزمین میگذشت چون بدین موضع رسید
 یاره از لشکر آهوان گرفته بوسند و آهوان آمده کرد برگردانستند
 و من نیز در آنوقت بعد رست ولایت اینجا حاضر بودم علیهم السلام
 لشکر آهوان دید ببار بار گشت و حواریان نیز بقیقتش گرفتند
 یا روح الله موجب شدن این لشکر را و گرفتن زمین گفت درین
 زمین فرزند آن خاتم النبیین را خواهند کشت و خونهای آنرا خواهند
 خواهند شد و این لشکر را از آنجمله خوشنویس که آهوان گیاه
 سرزمین بجزیده اند بار خدا یا و صی مصطفی را روزی که اگر درین
 زمین آمده این لشکر را را بچو من بویده تا او را تسلی حاصل اندای
 این لشکر را اعلی علیهم السلام بدست گرفته پیش منی خود و شش توار
 طول روز کار زد و گشتن آن بختان فرموده زار زار بر گریه و
 مبارکش بید گشته بهوش گشت حصار چون حال بر نمونال دیدند

دل تنگ شده بسیار گریه کردند چو ز بهوش آمد رخا شد
 رکعت نماز گذارد چهار سلام بعد از آن امام الشیخین
 را گفت ای فرزند در صورتی نایب قدم باش که بلا و رنج که
 بلا و رنج نصیب و ستان شد و دنیا جای طیب و محبت است
 گذشته بای المولود رحمت بیاید و بهر اندر نبات
 نخست مانند برقی ثبات گرچه اول نیش آفرینش نیست
 او بانوش هم آفرینشست پس روی مبارک بوی آسمان گزیده
 دستها برداشته گفت خداوند از عمر قاتلان فرزند من رکت کرد
 و مخدول و مقهور اند گردان و شتی از آن لشکر برداشته و در زمین
 بسته میان جامهای خود نهاده فرمود ای عبدالله که
 بعد از من چون رنگ این شکره بخری بسیل شود چنانکه رنگ خون
 بعضی بدانکه وقت شهادت نور دیده من چنین رسید و این
 گوید آن مثال شش خنده و لکه میباشتم و همه وقت از آن خبر دارم
 و امیرالمومنین این زمان که در گریه خوابیده بود علی الله و ام و غم
 می افروزد و در عاقبت کار امام حسین اندیشه می نمود و نیز برین اندم

روایت کند که چون ابن بطیمه غنیمت علیه و علی اعوانه بر امیر المومنین
 ششیر زده امیر از خود رفته متعجب جمال احدیت گشت بعد از آن
 چون چشم گشاد امام حسین را بر سینه پیکنه خود گرفته کرمان کران
 سیکف ای معصود دل و مراد جان و ای یاد کار خیر غفر از من میثم
 که دشمنان ترا خواهند گشت و با تو با مهری و یونانی خواهند نمودیم
 یا امیر المومنین آخر کدام کس از بهره و یارای آن باشد که بر فرزند
 حبیب خدای محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم این نوع ظلمی کند
 ای ابن اترسم اینجا زکند مکر بدترین است و این را در این شهرت
 القوت خدای تعالی سنگی و خیزند داد او را و مرگ او را
 کند که خمر خورده باشد زهر کوب چون این کلمات از امیر المومنین
 بنحی که بر کاه از تند باد در حرکت بر خود لرزیدم و در ایجا
 گریه فرو گرفت فرمود ای زهر کوب ستم سودی ندارد چون ظلم با
 چنین رفته و صفای آسمانی برین نازا گشته است هم در باب
 نه کور مظلور است که چون ابو موسی اشعری بعد از فتح فارس که گمان
 بنحی این الخطاب نوشت رضی الله در جواب نوشت که مکتوب رسید

۲۳۴
 معلوم کرد فتح و نصرت تا که بعون عنایت ربان و امیر المومنین
 فارس و کرمان مسالمت یک بود و صوح موت و در ایجا
 آن نعمت و دولت لشکر ما گذارد و شد و آنکه مرقوم بود این نامه
 از سر حد بیابان خراسان می رسید بر نهان که بدانجا نروید و هر شهری
 که بعون الله بر دست توفیق شد و نایب محمود و خصال پسندیده
 نسب کنی و در بصره آمده مقیم باشی و دست از ملک خراسان
 که ما را با خراسان و خراسان را با ما کاری نیست گاشکی میان ما و
 خراسان کوهها بودی از شهر هزار رسد بودی چون بدین
 درین اثنا امیر المومنین کرم الله وجهه شریف اندر گشت تا اخص
 چنین نوشته گفت جنبه الله خراسان و لایقی است پر از شور و
 و دو و اهل و محیل و منافق فرمود اگر چه دور است لیکن ولایت
 را خصایص و ما شربا است و آنچه بر زمین شرافت شده است
 ملک شربا هر اقام نام که از اذ و القوم بنام نموده و غیر از غیر السلام
 اینجا نماز کند و زمین صالح و آبهای روان دارد و بر درو آرد
 نوشته است با داده و مع کشیده با ما را امیر اند و هر که می شناسد

گرفته و نیز در فراسان شهرت خود از زم و در انجا ثغری از ثغری
 اسلام هر که انجا مقام کند او را چند ان ثواب باشد که در راه خدا
 کسی جهاد کند خشک کند در انجا مسکن گیرد و در ان سرزمین برکوع بخورد
 کند و نیز در فراسان شهرت بخار و در ان مردان باشند که بسیار
 ریاضت قالب غصری خود را بچوایم مانند و سبکی باد بر اهل برقه که
 زمین جای عبادت و پرستش باری تعالیست لیکن در آخر الزمان
 اهل انشان بر دست ترکان باشد و در حق اهل شام و فرغانه خدا تعالی
 تقدیر است خشک کند در ان موضع رکعت خند نماز کند در شهر
 سنجاب خوشا کسی که در انجا بمیرد چه هر که انجا بمیرد شهید باشد
 یک نوبت خراب شده بود اگر نوبت دیگر خراب شود آبادان مکرر
 تنگی باد اهل آلتان را که انجا غنی بجانند و انچه است نه ازیم بزرگ
 مردانی باشند که خدای تعالی را احیان کنند که حشمت احد
 و چون فرزند من مهدی پیدا شود ثبات عیال باشد و سبکی باد
 بر اهل ترند که در انی مومنان باشند که بحر رحمتی خدا و دوستی
 و اهل بیت خیر ذکر بر دل انشان عبور کند اهل کت انشان عیال

خواهد بود اما بر شهر شجر در آخر الزمان و بر جمیع کت و جمله اهل شهر
 بعل ارد و در سر خزر لاله عظیم افتد و مردم شهر شجر ملک شود
 نجران جماعتی باشند که قرآن خوانند و از خلق انشان بگذرد
 و بدل از ننگ و از دین اسلام خدایا بجزند که تیر از گمان و در
 آخر الزمان چنان رگبار و که اهل شهر در زیر رگبار کت شد و انچه
 مایوسد که از انجاسی و جال هرون آیند و بهر جالی بنایاکی را
 صنعت باشد که اگر جمله بدکان خدا را بکشد پاک نماند و اهل شام
 از رعد و برق هلاک شود و اکثر بعد از آبادانی و کثرت سواکن جهان
 شود که هرگز آبادان مکرر و در کرکان مردمان باشند که اهل انشان
 سخت باشد و فاسقان بسیار باشند و ان سبکی باد و قوسر که بخانند
 مردان بسیار باشند و سرزمین از فاسقان هرگز خالی نشود اما چون در ان
 چون کثرت خلایق بسیار شود و شهر خراب شود و اهل همان مظهر مهدی
 الزمان بپوشد از کثرت معیشت پریشان باشند و در خطر همتان مردم
 صاحب کمر باشند و فاسقان بسیار و از کوه و دایمون اهل ان شهر منفعت
 اما در شهری مردم فتنان بیشتر باشند و بپوشد از انجاست خیر و در آخر الزمان

بردست پیمان خراب شود و بر دروازه که متصل بکوه است خندان
 خلق گشته شود که عدد ایشان کس نمی انداختند خدای تعالی و در دروازه
 مذکور بهشت نواز از اکابر بنی هاشم نماز گذارند که هر یک از ایشان
 دعوی خلافت کند و مردی بزرگی را که هم نام بنی هاشم است چهل
 شبانه روز محبوس گشته بعد از آن بکشند و بر کار و لایق صفایان
 و اهل ای از محمد فخر و و بار خج ببارسد چون امیر المومنین را آمد
 و بهمان نوع سخنان فرمود و از احوال شهرهای خراسان بیان نمود
 عمر گفت یا اباجین مراد تو بجز مملکت خراسان نیست و با ما
 آنچه مرا بگفته معاینه شده بود با تو گفتیم و از آنچه تو فرمودم کسی
 شهادت نداشت بهر آنکه ترک خراسان گویی و روی بولایت دیگر
 آری که این نیز معلوم شد که فتح خراسان اولی امیر را باشد و آخر
 بنی هاشم هم در کتاب کور مسطور است که چون طلحه و زبیر بن
 عهده و فخری گفت امیر المومنین کرم الله وجهه صلاح کار و دنیا و آخرت خود
 دانسته قرار دادند که مکه معظمه را در آنچه مصطفی باشد اندام
 نزد امیر آمده گفت غم آن دارم که چندی عمره مکه رویم اگر اجازت

فرمود سبب عمره نمیدیدم که در این طریقه اندیشه دارد و این
 اول کار شما را گفتیم که مراد از خلافت صوری غنی نیست حاکم
 نشانه تجویز کردم بر شما نیز میکنم تسبیل نکرده فهمیده خورد و دیگر
 نفاق کرده با تو موافق باشیم و بر عهد و قول خود بیات کنیم
 امروز اندیشه دیگر کرده مگر و عدل پیش آورد و چون سبب نه فخر
 نیکو میداند هر جا خواهد بود و میفروداند ای تعالی اجابت
 و ادایان ببرد و سر در پیش افکنده بیرون آمد بطرف مکه و
 شدند و بگامه رسیدند ام المومنین عائشه را با خود متفق ساخته
 جمع کرده متوجه بصره شدند چون لشکر ایشان بالشکر طهر اثر بر
 المومنین مقابل شد دست حق پرست برداشته گفت خداوند
 طلحه بطوع و عنیت خود با من بیعت کرده عهد شک او را زاده ازین
 مهلت ده و مرا از کیدش نه و دی باز رمان و زیر حق مسلم رحم
 ندانسته میان من و اهل اسلام جنگ نکنی و سید آنکه ظلم میکند
 تشنه بانی نشود و نیز او را از من کفایت کن نیز دعای امیر المومنین
 کرم الله وجهه بهر جهت حاجت رسید و در همان دور و فخر طلحه و زبیر

شدند پس هم در کتاب خود روضه الاحباب و حبیب المصطفى
 که چون لشکریان طلحه و زبیر شومی از حد گذرانیدند و مردم را
 زخمی ساختند فرمود که کسی باشد این مصحف از جانب من بپوشان
 قوم باغی بوده با و امر و نواهی قرآن مجید دعوت کند مسلم نام جوان
 از بنی محاسب پیش آمد و گفت یا امیر المومنین من بدین کار قیام می نمایم
 فرمود ای جوان ایشان تو عظیم کتاب الله نگاه داشته ترا هلاک
 میکنند و امیداری گفت آری فرمود اول دستهای ترا بشمر و بپوش
 پس ترا زخمی کرده باک سازند مولفه بار سر نه زدن و بار عشق
 بان که درین راه کسی بهر نامان نرود عاشق است که در این راه
 گردد سرش ز خاشاکان نرود و جوان گفت جوان رضا خشنود
 خدا مرا حاصل خواهد بود باک نترسم از هر گونه بلای که پیش آید
 المومنین او را دعای خیر کردند و جوان در دست شیر زندان رفته
 بمضون این محبت تکلم نمود مولفه بهمن رهبری عشق میروم بری
 که زیر پای بحر شیر نمی آید چون پیش این بوی برد گفت ای مردمان
 امیر المومنین که پیر عمر و داماد و وصی محمد مصطفی است صلی الله علیه

۲۳۹
 و سلم این کلام الله را که عزیز و شریف است بپوشان ایمان است و ستاده
 و خود را مغرور و دل کرده میگوید من با شما یک کلام خدا را میگویم و با شما
 نمیکند و بجای دست من میایند و از زخم شومی حقیقت جانم اندر کشیدند
 و خود را بدست خود در باک است ببری سیند ازید چون جوان این
 این نصایح را که گفت که از شما جوان ایشان شمشیری کشید و حواله
 کرده هر دو دستش قطع نمود قرآن را بر او باز و برداشته
 بر سینه با کینه خود نگاه داشت آواز هر طرف آمده بدرجه نهاد
 رسانید مولف کو به مقصود از حکم بر این نوع مقولات میآید
 صی بهت بلکه اظهار کشف امیر المومنین است اگر درین محل معنی آخر این
 بر غم گوید که او نیز یکی از صحابه است کرده باشد زیرا که او بیست و نه
 ناقص نیست هم در کتاب خود روضه الاحباب و حبیب المصطفى
 امیر المومنین کرم الله وجهه بعد از فتح حرم حلال روزی چند در بدر
 نمود چون بجانب کوفه غم زدن کرد فرمود تا منبری در مسجد ساختند
 پس بر منبر ایستاد بعد از حمد و ثنای تباری تعالی و درود بر محمد مصطفی
 صلی الله علیه و آله و سلم یاد کرد از امر قوم و معاندان خود و مندرج

و بعدی در آن مجمع حاضر بودند بر خسته چند سوادال کرد از قس غفران
 امیر المومنین کرم الله وجهه اخبار نمود و او را از امور واقعه حمله
 غریبه از روز انشاء خطبه تا قیام قیامت که در هر شهری چه فتنه
 روی نماید و چگونه خراب گردد و مقصدی تخریب آن که باشد و جنبه
 واقعه واقع شود و بر که واقع شود و در شرق و مغرب اوقات
 گوید ما آن خطبه مطول را احتمه ملال مستمعان مطالبان ترک کردم
 بعد از آن جناب لایب تاب گفت بدانید و آگاه باشید بدانکه
 که قیامت قائم گردد الا بر شما خفت و بدتر از آن در آن در روز
 جمعه باشد غره محرم حرام باشد که این خبر را حاضران و نمایان رسانند
 شدیدی در میان
 در شوال و النبوة بطور
 که بروایات صحیح شریعت پیوسته چون امیر المومنین بای مبارک است
 نهادی اقتضای تلاوت قرآن مجید کردی و مایای دیگر رکعت دوم
 رسیدن ختم نمودی و بروائی به کام سواری تالاب تالاب
 تمام کردی و پیوسته هم در کتاب مذکور مسطور است که چنانچه در آن

۲۲۰
 شهابت امیر المومنین دو مرتبه حجت بن محمد مدد را ملوک مغرب
 را باز کرد و اندک کم تبه در عهد جناب امیر و صلی الله علیه و آله وسلم
 در سال هفتم از هجرت بعد از فتح خیبر در منزل صبا و مرتبه دوم بعد
 از وفات امیر و صلی الله علیه و آله وسلم ام سلمه و اسماء بنت
 و مبارک بن عبد الله نصاری و ابو سعید خدری رفیق الله عنهم و است
 کرده اند که در منزل مذکور امیر المومنین پیش سید المرسلین بود
 که آثار وحی بر پسر و ظاهر شد و از گردن وحی سر مبارک در آن منزل
 امیر نهاد و زمان نزول وحی بمرتبه مقدم یافت که آنجا غایت
 و امیر المومنین نماز عصر نشسته باشا ره ادا نمود و چون وحی نازل
 آنکه در ربیدای برادر نماز عصر از تو فوت شد گفت رسول الله
 باشا ره ادا نمودم فرمود دعا کن اخی که خدای تعالی بهر کس دعا
 آفتاب برگرداند و تو نماز عصر را بوقتش گذاری امیر المومنین بر
 خواسته دعا کرد آفتاب فرو رفته باز برآمد چنانچه شفاعت آن بر
 و مومن تا وقت و خاتمی روی زمین برای العین مسابده این
 نمودند و بحسب رعب مغرور و ند و اسماء بنت عیس کوه از آفتاب

وقت غروب آوری می آمد مانند آواز آره و خارق فکر و در وقت
 طحاوی و شفا و صوغی محرقه نیز مسطور است و آنچه بعد از غروب افتاد
 سپهر صفا بفرست عقی روی نمودنت در زمانی که خیر اوج و لایب
 کوفه گردیده خوست از فرات بگذرد که وقت نماز رسید با طائفه
 از اصحاب خج و بادای صلوٰه عصر قیام نمود و ساریجا به چون بگذاردن
 پامان مشغول بودند نماز عصر از ایشان فوت شد و در آن باب بعضی از
 متابعان سخنان بر زبان آوردند چون میرالمؤمنین آن حالات مشاهده
 فرمود از قاف و تحارر ملت نمود که آنوقت باز کرد اند چون سجدت
 المؤمنین اجابت کرده آنوقت در وقت را بید کرد و این را با ساریجا
 که از دند و به کام غروب خیابان به نواک مسجوع می شد که مردم از
 خوف و تپش و تهلل ملک جلیل اشتغال نمودند و جنبه ی از کار سلف در
 اشیا خود نیز ازین معنی خبر میدهند حکیم سنائی گوید پس خوش
 ز بهر کار و دست چه خرج را کشتن تا زنگار بار بر نشاند زین خسرو
 چرخ را آتشین دین و متوجه جمال ازلی شاه نورالدین نعمت الله
 و کی که بخت و سطر از جانب و الله و شمس و سطر از طرف الله و عمر الله

۲۴۱
 ز نو بهما جدمولف می شود در دیوان پیمان خود گوید
 باطن احمد علی مرتضی است ظاهر احمد امام نه است
 از حکم حیدر بازگشت مهر و مهر آری حکم مرتضی است سید
 حاج آبی گوید که سحر و جادو در وقت او پیش از این
 فرض از او باز گردید از سوی غرب و قناب شش سندی
 شیرازی گوید قناب از راه معرک بازگشت ای مونسان تا
 بجای آورد امر خاق عیاضی فخر گوید امام اوست که در
 از اراست و بجای فرض این باز کرد و از دست شاه حسن
 سلیمی گوید انکه گشت از برای او جمع مهر و دلا مرتضی
 ملا حسن کاظمی گوید حکم اوست کردن زانجه مهر نماز و بجای
 آمد بر روی خضر خاور نا تقی گوید از بهر تو دو کسرت گشت
 خور ز خاور چون مخمری کوز و ماه برفلک شمس در شواهد
 مسطور است که اهل کوفه گفتند با امیر المؤمنین است مسطور است
 که شمر را ضایع ساخته چه باشد که از خدای در خواست کنی که آب شود
 برخواست بمنزل فوفش نازل خود در آه و خالین بر درش منتظر بود

بعد از ساعتی خرقه مشرکه رسول در بر کرده و باروی چو ماه تابان
 بیرون آمده است طلبیده سوار شده مهر المومنین حسن و ابی المفضل
 علیه السلام با وی و همه دغان در رکاب منطاب ایشان چون خبر
 فیروزی بکنار فرات رسید فرو آمده و در کعبه نماز گزارده و آن
 برخاسته عصبانیت حق بر سر گرفته بحاجت آب شربت کرد و دیگر
 کم شد پس بیدار بخت گفتند هنوز کمتر منجمیم باز اشاره کرد و دیگر
 دیگر کم شد و دیگر باز اشاره کرد دیگر کم شد و درین مرتبه مردم از
 بلند کرد و گفتند یا امیر المومنین همین قدر بس است ^{هم در راه}
 النبوه می آرد که امیر المومنین روزی بر بالای منبر فرمودم عبد الله
 و برادر رسول الله و وارث مصطفی و تابع سید النساء و صحابه
 هر که غیر از من این دعوی کند خدای تعالی او را بعقوبات نازل کند
 مردی برخاسته گفت کیست که او را منسوب نماید که گوید اما عبد الله و
 اخ رسول الله بجز و کهن جنبه در دماغش پیدا شد چنانکه مالش گرفته از
 مسجد بیرون کردند چون از قوم او رسیدند که بیکجا بیایند و این
 بود گفتند نه نسبت هم در شواهد النبوه مستور است بلکه چون امیر المومنین

۲۴۲
 کرم الله وجهه اهل کوفه را بخبر آورد پس محمد بن ابی بکر تحریص کرد و حاجت
 گفت خدا یا کسی را بر این طایفه مسلط گردان که هرگز بر ایشان رحم نکند
 و بروایتی گفت غلامی از ثقیف بر ایشان که همان شب حرمی طایف
 متولد شده و با من بگفته رسید بچه رسید ^{هم در شواهد النبوه مستور است}
 که یکی از صالحین گفت بشی در خواب معاینه کردم که قیامت قائم شده
 و خلائق در حساب که دشر کرده آمده از صراط گذشته و دیدم آن
 الله علیه و آله و سلم بر کنار حوض کوفت نشسته و امین علیها السلام مردان
 آب میدهند پیش ایشان رسیده گفتیم ترا آب میدهند و اندر نزد رسول
 رفته گفتیم یا رسول الله ایشان را بگو که مرا آب بدهد رسول صلی الله علیه
 و سلم فرمود ترا آب بخوابند و او را که در جماعتی تو خوار میست
 علی را نوبت میکند و تو او را منسوب میکنی گفتیم یا رسول الله مرا استخانت
 آن نیست که منع او تو انم کرد رسول که روی من زاده فرمود و برو و او را
 بکسر من او را در خواب گشت پیش رسول آمدم پس رسول صلی الله علیه و آله
 سلام فرمود ای حسن این را آب است ام علیه السلام مرا آب از من بخواهد
 گرفتن نمیدانم خوردم باینه که بهول تمام سوار شده و منو ساخته بهار منسوب

ناکاه آواز برآمد که فلان کس را در جامه خواب کشته اند بعد از لحظه
 کاشتهای حاکم آمدند و همسایگان را گرفتند من مشحون حاکم رفته گفتم
 این خوابت که من دیده ام و حق تعالی آنرا برت گردانیده و خواب
 با وی حکایت کردم گفت خراک آتد بر خبر و برو که تو سکنای بی مردم
 دیگر نیست هم در شوال اهل البو به سوار است که در مدینه شخصی نسبت با او
 کرم آتد و جبهه بخان ناشایسته ملکیت سعد بن مالک بر ادعای بکر
 اتفاقا آن روزی شش خود را پیرون کشته همی در آمده میان جمعی
 نشسته بود که شتر از جای خود و جبهه همی در آمد و او را در زیر سینه گرفته بر
 مالیده تا بکشت نه هم در شوال اهل البو از امام حسین علیه السلام منقول است
 که از اسم بن شام الحارثی و الی مدینه هر روز جمعه غار از یک منبر نشاند
 در آنست امیر المومنین زبان کثرت و نامت را میگفت هر یکی از جمعی
 که شتر جمع بود و ندانم چو می خبر از فکر خوابت هم دیدم که قبر را
 علی بن ابی طالب علیه السلام میگفت از آنجا که می ایستاد و شیده بیرون
 آمده مرا گفت عید الله ترا اند و باین بسیار و آنچه این شخص میگفت که نمی
 فرمود چشم کشا و بدین که خدای تعالی با وی چه میکند چون چشم کشا دیدم

از منبر بجا و بمرد مولف گوید مطابق نقل مذکور واقع که مشهور
 که است امیر المومنین است در سنه هزار و بیست و چهار در مدینه
 متبر که جمیع بطور مروت صورت واقع که سعید نام شقی یاری است
 که نام خادش عثمان بود و منی بکشد مننه چون بمقتضای شربت حرم
 سر میزد و خادش ملکیت چه کنم مرا ادب نام عثمان مانع است و کرده
 ترا نادیدم مگر در روزی آن نا ابل از جهل بهر آن آمده گفت
 آسان کنم نامش علی بگذار و کردش لشکر اتفاق آن شخص را
 بعد از سه روز با چندی از مرد با جبان برای تیر اندازی به
 سوار شد چون در میدان شتالت خنث ناکاه و محاذی است که اسباب
 بخنث آمد و خیانت ضربت خورد که بر او فدا و مهره گردن شکسته
 و سینه شل شد و خون از بینی و دیده کج کنش روان گردید و با
 لحظه و حش از بدن مفارقت کرد و بدرگات اسفل السافلین رفت چون
 آمدند و یکی از انبای ملوک و خویشانش در روضه قدوه العارفین
 خوابت بخوابید و نور صفحه مدفون ساختند بعد از دو روز و قریه
 خدایت بنامی علی بن ابی طالب نور الدین محمد جلاله شاه مد الله تعالی

از برای طواف در قدس و سجده و سجده و آید چون قبر باز
 بنظر کما اثر آن دو دمان سلطنت را در حصار استفسار نمود
 این قبر گشت که از مقربان نام آن شقی و حقیقت نامی او بعضی
 رسانید خلافت پناه از روی غصب سر اعتراض آمده گفت هرگاه
 عقیده این شقی حدیث بود پس نسبت آنست که مکان شریف مدینه
 نباشد القصه حکم حیدر بر حدیث را کند و در فرمایند که کند
 و مکان گرگین بن جیش را کند و خور و در دست خود او
 دار تا خوری در تیغ لفظی خیم عادم غدا و او را در میان
 سطور است که امیر المومنین یکی را گفت تو اخبارش که از امیر المومنین
 او انکار کرد امیر فرمود سوگند میخوری او سوگند خورد و فرمود اگر در
 قسم کاذب شتی خدای تعالی ترا کور کند و راوی گوید آنجا که
 بنف روزی نماند باشد و چاکه عصای بر گرفته می کشیدند و بنف
 در شوابه النبوة و حبيب السیر سطور است که روزی امیر المومنین منقار
 قسم داد که هر کس از رسول صلی الله علیه و آله شنیده باشد که فرمود من
 گفت مولای منی مولای او ای شهادت نماید و از دهن از انصار

۲۲۲
 گواهی دادند مگر یکی که این حدیث از رسول استماع داشت و گمان
 می نمود شاه ولایت پناه او را معاتب کرده و مدعی ای فلان
 تو چرا گواهی ندادی با آنکه تو هم شنیده بودی گفت سب کبر
 بر من غالب شده امیر المومنین رو بسوی قسله کرده گفت الهی اگر این شخص
 دروغ میگوید بر منیدی بر سرش طایر گردان یعنی علت بر من
 موضوعی که عامه شمشیر خود را روی گوید و گفتند شخص او بدست
 در میان دو چشم او پیدا آمده بود و از زید بن ارقم مرویست که
 گفت من نیز در همان مجلس حاضر بودم و گمان شهادت نمودم
 بران ایزد سبحانه و تعالی بعد از عدل خود و شامای خیم
 زایل گردانید و پوسته زید از اظهار شهادت اظهار داشت
 میکرد و از حضرت اکرام الاکرین جل جلاله طلب آمرزش می نمود
 کتابی از جابر انصاری حدیث مرویست که روزی امیر المومنین بر من
 برآمد و خطبه خواند شامل رحمت و شای باری تعالی و گفت محمدی
 صلی الله علیه و آله و سلم در غایت فصاحت و نهایت باغت از خط
 با شعث بن قیس و خالد بن یزید و برادر بن عازب این را ملاحظه کرده

ای شهادت اگر تو حدیث من گنت مولا فعلی مولا از هر دو سماع
نموده باشی و ادای شهادت کنی نمیراند ترا خدای تعالی تا نزد خود
برد و چشم ترا و ای خاله اگر تو شنیده باشی از رسول و کواهی
امروز جهه و لایب من نمیراند ترا خدای تعالی الا بطریق حاجت
و ای این عازب اگر تو شنیده باشی و کواهی ندی نمیراند خدای تعالی
ترا مبتلا نکند از بصری که آنرا عمامه نتواند پوشید این گفت
امیر المومنین بر من از کبر سنان غالب شد با لفظ این حدیث
ندارم و آن سه صحابه دیگر عذری معروض داشتند که آن شهادت
جابر انصاری گوید و الله و بیهم که شهادت را هر دو بخش گور شده
و میگفت که ای محمد که امیر المومنین دعا کرد بر من بعد از بنا و عذاب
بعد از آخرت و خاله مرد و اهل او در منزلش دفن کردند چون مردم
قبیله آن شنیدند بر در خانه شش بستند و شتر را کردند و این قاعده
جاهلیت بوده و این عازب معاویه و ابی بنی کرده بود و در آن
مرد و از آنجا هجرت کرده بود و سپس بنی مایک او دیدم که مبتلا شد بر من
چنانکه می پوشید و عمامه آنرا پوشیده نمیدادند و بزرگان بنی امیه

بر منان و پیشوای صدیقان جاری شده بود همچنان شد و شد
هم در شهادت و دلائل النبوه و بطور است که روزی امیر المومنین
در رجب از یکی سوالی کرد او خلاف واقع عرض گفت چرا دروغ
میگویی او گفت حاشا که دروغ گویم فرمود بر تو دعای بد خوانم
کرد که اگر دروغ گفته باشی خدای تعالی ترا کور کند گفت بکن این
کرد و او می گوید و الله آن کذابان رفت از رجب مگر این باشد
در دلائل النبوه و بطور است که فراس بن عمر رضی الله عنه
را در زمان حیات رسول صلی الله علیه و آله و سلم صدای عارض شده بود
اندر و ریت مبارک خود پوست بویسم و بر یکت موی بر شانه
وی برست و نموی خاریت و آن درد از سر او برفت و در آن زمان
که خوارج بر امیر المومنین کرم الله وجهه خروج کردند و فرستادند
موانعت کردند آن موی از پیشانی او برخت و فرستاد آن خبر عظیم
پیدا شد و می را گفتند میداند این سبب آنست که بر امیر المومنین
خروج کردی قبول این معنی کرده بایستد گویند باز موی بر شانه او دیدند
آمد و در از وی برفت و او می گوید پیش از آنکه موی از پیشانی او برخت

بود و دیدم و چون بخت دیدم و چون رست باز دیدم منتظر
 مصباح القلوب مسطور است که خارجی مخصوص پیش امیر المومنین کرم الله
 وجهه آمده با و از بلند سخن کرد امیر بانگ بر وی زد او بصورت
 یکی گفت یا امیر المومنین بانگ بر من مرد زدی یک شد ترا چه هست
 دفع معاویه گفت اگر من خواستی معاویه را بر تخت جباره پیش من
 آوردندی هیچ توقف ز رفتی لیکن خازنان خدایم نفعی از او ندارند
 آن سری بود اعراض کنیم ضایحه حق تعالی فرمود بل هم عباد مظلومان
 لایستقون بالقول و هم بامر و بعلول بعد از قرات است و فرمود ای
 کمال آخرت بخت رست از عقوبت بماند هم در مصباح القلوب
 از امام حسن عسکری رضوان الله علیه منقولست که چون امیر المومنین کرم الله
 وجهه بکنک صفین میرفت در صحرائی فرود آمده بود و خوبت باری
 طهارت و جمیع از منافقان گفتند بیا سدا ز فقه در عورتش نریم
 المومنین از صفای طین بمانند و ضمیر آنها مطاع شد و در مقام خست
 بود بمیانست یک زن سکر از یکدیگر دور تعبیه گفت اندوختند و
 ده که وضعی میگوید میگوید یکدیگر نزدیک شود و قنبر آورد او در حین جوانی

مشتاقان مهجور روی با یکدیگر آورده هم افروشی نمودند پس
 گفت مرا به پیش درختان حیات بجای خست خود برو و در درختان
 بیجیل نام بجای خود قرار گرفته امیر المومنین در صحرائی نشست که
 میخواستند بجای او بنشیند و چون روی میکرد اندیدند
 ایشان روشت میشد تا وقتی که امیر المومنین فارغ شد
 مصباح القلوب از امام محمد باقر رضوان الله علیه منقولست که مردی
 مارا بهی یافت امیر المومنین فرمود بنظر بدیدی اسیر او را زنده او
 کرد فرمود بعد از پنج روز و دو شب از سر و دماغ این مرد برآمد و بوی
 چنان پس از خود خلافتی برخاست حاضر بودند که امیر المومنین آمده با
 بر کورش چنان زد که شکافته شد آمد و بر خاسته گفت که ای
 ستم خانی این بطلان را ترک کن مرا خدا و رسول را ز کرده باشی
 امیر بخیر فرود شد و قبر روی رست گشت هم در مصباح القلوب
 مسطور است که روزی امیر المومنین در رجبه نشسته ملکتم بنم عزتند
 و برادر رسول الله و بخرمن دعوی بر او ری رسول خواند کرد مگر
 که ابله مردی برخواست که گفت من دعوی این نمیکنم راوی گوید

کلهوی آمدی چنان گرفته شد که در طوطی مرغ روح از نفس فانی شد
 در کفنج چشمش این ساخت مولف گوید بعد مطابق نقل مذکور در
 که مشرب جارق مهر المومنین است در حضور فقیر روی داده و
 که روزی پیش والد فقیر یکی آمده گفت یا حضرت در باب معایبه
 منفراسه گفتند ما صوفیه و حکم الصوفی لاند بهت صلح کل مشرب
 سابل گفت اگر چه احوال محنتی مطابق معال است اما کما تا
 التامل فلا تنهزل اشکال طالبان علامت کمال است متکلم فرمود
 ظاهر از روی تقصیری عظیم صادر شده که هیچ کس از خود
 موموم معایبه نمیکرد اندکی از حضار عبداللہ نام رفته به بدرجہ
 بحاجی صاحب بود گفت امروز بر من ظاهر شد که میر عبداللہ شکیبایی
 گوشه تشیع دارد و نقل محکم من و من کردیدش گفت بمن ملطاف
 و از جانب من بگو که حاجی صاحب میگوید اگر خانه من پیر متولد شد
 معایبه کنیم آنچه پدرش گفته بود در وقتی که قبلکامی قدس است
 بودند آمد گفت از پس که صاحب تحمل و حوصله بودند در این غرض
 از روی شغف و محبت که جانی ذات فانی البرهات بود گفتند

شبیه لایق شان مردم آدمی نیست که بخواهد تحت کسی در پیش کسی بنشیند
 آنست که ترک بن وضع نمایی المقصود که در اثنای صحبت رفته اند
 تغیر و جذب از نشان ظاهر شدن گرفت و تا بجای رسید که باطل
 مستی تقدیر را ترک کرد که حاضرین را از قریب خیره داشت پس از است
 حق پرست افکند و پرسیدند فرزند در چند ماه متولد میشود گفتند
 مدت حمل ده ماه است و اقل شش ماه فرمودند رفته پدر خود را بگو
 تا شش ماه در دنیا زندگانی کنی اما کلام فقر بر سر نهاد و ششم و دهم
 حقیقی امیر بر حق و لام مطلق نروده شاید بعزت اللہ تعالی
 مدت چهار ماه مرغ روح از نفس فانی آن متعجب از کرده باشد
 که برایش چنین بود رفت بعد از استماع خبر او متعجب و متعجب
 بمرتبه که اشک از دیده حق من روان گردید و در اثنای حال فرمود
 این نه طریقه فقر و درویشی است که از من خبر را آمد بانه در حق
 دعای نیک میگویم که کنی از حجابان ائمه معصومین نباشی اما آنچه
 شده بعد از آنکه بود و در این نیست بر زبان فرقی بیان را نمیدانم
 در پس آینه طوطی صوفیه و شش اندک آنچه است از ان گفت بگویند

مستحق هم در مصایح القلوب مسطور است که روزی امیرالمومنین
 نزدیک درخت انار خشکی نشسته بود و جمعی از ماتبه آن درخت
 حاضر بودند فرمود هر روز شما آبی بنمایم چو مایه موسی بر سجایا
 حضار مجلس دوستی گفتند نعم یا امیرالمومنین فرمود برین خشت
 نیکوید چون دیدند آن درخت فرخنده بخت در راهتر از آمدن برشته
 چنان بارور گردید که هیچ آفریده مثلش ندیده بود پس فرمود ما
 ای مومنان یک یک بر خوشه لب لبم الله گفته اند اما باز کنند
 قیام بخورند بعضی از ایشان دست دراز کرده اند اما میگویند بعضی
 دست دراز کردند شاخ بیا امیر گفت گفتند یا امیرالمومنین چرا
 میرسد و بخت بعضی گفت گمانیکه چنانند دست ایشان میرسد اما
 دشمنان دست ایشان نمیرسد و فردای قیامت نیز چنان خواهد
 دوستان ما در بخت بر سر برمای مرصع مکیه زده نشسته باشند و
 میوه خواهند درخت سر فرو آورده ایشان میوه باریک نعلمال
 تعالی و دولت قطره ها تدلیس و دشمنان در و زخ باطل بخت گویند
 افضوا علینا من المار او ماز قم الله ایشان در جواب گویند الله

حرما علی الکافین یعنی بدرستی که الله تعالی نعمت شبت را بر کفار
 گردانیده هم در مصایح القلوب مسطور است که روزی امیر
 از امیرالمومنین انار طلب نمود و در وقتی که آنحضرت کرم الله وجهه
 مسجده بودند دوستی سبزه در دراز کرد شاخ سبزی
 ستون ظاهر شد چهار انار از دجیده با مام داده فرمود پس
 خود بهر حاضرین عرض کردند که یا امیرالمومنین این انار را بخت
 فرمود از بخت گفته تو بران قادری فرمود آری من نعم
 و جیم هم در کتاب مصایح القلوب از پیغمبر علیه السلام
 منقول است که روزی در کوفه بخدمت امیرالمومنین رفتم و چون
 فرمود و لست اهل اهل و عیال است که در مدینه اند گفتم ای فرمود بعهده
 ادای نماز عشا بر بام سرای من بیا چون رفتم فرمود چشمم بهم
 نهادم فرمود و گفتم چون گشادم خود را در خدمت امیر بام
 سرای خود در مدینه دیدم فرمود پیش اهل خود رفتم و عید دار
 کن من ایشان را دیده در خدمت امیر باز آمدم فرمود چشمم بهم
 نهادم فرمود و گفتم چون گشادم خود را بر بام سرای امیرالمومنین

در کوفه یافتیم گفت ای پسر مردم دعوی میکنند که زن ساحر
 در کتب از عراق عرب بند میرود او با وجود کفر بران قادر
 ما با امان چرا قادر نباشیم و بدانکه نزد صف بر حیا کند
 بود از کتاب خدای تحت بعثت از شهر ساج که یکجا بود
 و طرقة العين پیش سلیمان علیه السلام آورد مشک و صیغ
 المساین ام و علم هر چهار کتاب دارم قادر باشم را آنچه خواهم
 هم در مضایج القلوب اندام سلمه رضی الله عنهما و
 که روزی سه نفر از مشرکان عرب آمدند گفتند تو دعوی میکنی
 که از ابراهیم موسی و عیسی فاضلتر و فعالتر از ایشان هستی و می
 الله و توستی اسر و صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اگر از ابراهیم
 بود من چیست اندام و چیست بهتر است از خلیل و اگر از موسی و
 سبحانه مکانه گرد من در لیل المعراج بر عرش عظیم با حق تعالی
 سخن کردم و نمود هزار سخن از هر شریعت و طریقت و صفت جنت
 پس بستمای مبارک هم زده بزبان معجزان فرمود یا علی زیا
 امیر المؤمنین و الغور حاضر گردید اسر و در بیاض نام و سرور

بر پشانش بوسه داده پرسید گنجی بودی یا نه گفت زلفان
 فرمود پیر این مرا پوشیده با این سه نفر بگو یوسف بن کعب
 دعا کن تا بیکت دعای موحی سبحانه او را زنده گردانم
 المؤمنین پوشیده با این سه نفر چون رفت ام سلمه گوید من
 با جازت آنسو رفتم دیدم که امیر المؤمنین بر سر کور مذکور
 بن یوسف بن کعب آمده گفت ای صاحب قبر رخبر ما ذی الله
 تعالی کور و خوش آمده بشکافت و پیری از انجا برخاست
 گفت السلام علیک یا وصی خیر الدین امیر گفت کعبی
 من یوسف بن کعب الا خدم و سیصد سال شد که از دنیا
 نموده ام درین ساعت آوازی بگویش من رسیدم که شخصی
 ای یوسف رخبر از برای تصدیق خاتم انبیا محمد مصطفی صلی
 علیه و آله و سلم از مشرکان بیکدیگر بگفتند رسالتش
 بدانند که سبب غیبتش محمد را چنین معجزه ظاهر شده گفتند
 بگو یا علی ما بهم خود باز رود امیر گفت ای یوسف بخاک که
 نزدیکت و قبر فرود رفت و کور بروی خود بخود در است

در جلد هفتم روضه الصفا مسطور است که در حد و بابل نهیست که
 المومنین هر یکی از آنها را چیزی مقرر ساخته که در هر سالی براه خدا بدهد
 اگر وجه مقرر می دادند آب در جو بهای ایشان می رود و الا قطع می شود
 مشیت و تفسیر امام حسن عسکری رضوان الله علیه مسطور است که زوی
 رسول صلی الله علیه و آله وسلم رو بسوی صاحب خطاب که ده فرمود که
 یکی از شما دوش هزار و هفتصد درم قرض مومنی داد انموده امیر المومنین گفت
 یا رسول الله من او انودم فرمود از من چیزی خبر نده و او را بیاور
 اکنون یاران را خبر ده از آنکه کردی گفت یا رسول الله دوشستم
 دیدم منافقی مومنی را امیر بجانب چشم مومن برافرا داد گفت یا علی بفرا دین
 بر سر که خبر د هزار و هفتصد درم قرض بر من دارد و من در پیش او
 از وی درخواست که مر همت بدهم نخواهم که او را بر من بیاورد
 حق تعالی در خواهم تا کار تو باز رو بسوی آسمان کرد و گفته خداوند
 بحق محمد و آل محمد که دام این بنده مومن او کن دیدم که در آسمان
 شد و او را آمد که یا ابا الحسن این بنده را بگو که دست بر زمین برد و چو
 بدستش آید برگردد که حق تعالی آنرا برای خاطر تو زکرت دهد و از من

۲۵۰
 چند تن که ریزه و غلغله بر گرفت حق تعالی آنرا از سرخ کرده اند
 دین خود داد کن و بانه زبانت خواجه کانیات علیه افضل الصلوات
 و اکمل التحیات گفت یا اخای مرا جبرئیل علیه السلام خبر داد که چون
 فوت من از هزار و هفتصد درم قرض مومنی داد و من قصد فرستادن
 ندانم که منی خبر خدا می تعالی بداند و کوشکها و مقامها و ریش و نهان
 خدم و عید تعالی بن ایاطالب حق سبحانه کرامت کرد
 مذکور مسطور است که امیر المومنین در مسجد کوفه با صاحب خطاب
 بود یکی آمد که گفت تعجب میکنم از بنده دنیا زود گیرانت دور شد
 نیست فرمود تو پنداری ما و یا منجوا بهم و ما را غنیه چند پس در آن
 شش تن که ریزه بر گرفت احوال بدست حق پرستش گوید برای من
 شد انگاه فرمود اگر خواستمی همین بودی پس از دست فروخت
 بدستور سابق شکایت نه شد در رحمت القلوب محفوظ شد
 کجاست که فرستاد مسطور است که روزی جمعی چند نفر کدایی
 را پیش امیر المومنین فرستاده گفتند شاه مردان و شیر مردان می
 زنده چیزی از وی سوال کن چون آن درویش را پیش آمد و اظهار

شده پرسید دست تو که قطع کرد گفت امیر المومنین و وصی امیر المومنین
 پیشوای سفید رویان و مولای جمله انسان جهان غالب علی این
 اب طالب ابن عباس گوید حضرت دست تو بریده و تو مدح و ثنای
 او میکنی و انعام فرخنده و فرجام گفت چگونه مدح و تعقیب میکنم
 که محبت او بگوشت و خون من آید و دست مرا بکشت
 نموده بباطل ابن عباس بخیر است امیر المومنین رسیده آنچه از دست
 نموده بوده بر پیل تقصیل نداده عرض رسانید بزبان گوهر نشان فرمود
 ای برادر ما را دوستمان باشند که اگر در وادی است ایشان را
 باره باره سازند غیر از محبت فطریه دیگر بر دل ایشان عبور نکند و
 داریم که اگر از شغف تمام عمل در کلویش این ریزیم خبر عدل و انصاف
 تا ایشان خطور نکند انگاه رو بسوی امام حسن علیه السلام فرمود
 برو آن غلام را باز آرا امام عالم مقام حب نفرموده باز آورد
 فرمود من دست ترا بریدم و تو مدح و ثنای من میکنی غلام از روی
 و نیاز گفت مولفه بنده بشم ثنای تو گویم که خدا و رسول گفته
 آنحضرت دست بریده اش بدست حق پرست گرفته بر موضع که قطع

۲۵۲ - بود و روی مبارک بر بالایش کشید و سوز و فدا کنده دم
 روح افزا بر دسید نه اطال و سستش درست شد چنانکه گوید هر
 نبرده بود و نه وقته ابرایش عطار و منطلق النیر ازین معنی
 میدهد از دم عیب کسی گزند بخوبست او بدم است بریده
 دست و ایضا عجب میماید حسن و حسن علی و علی و یونان خود
 این قصه را بر پیل حکایت منظوم ساخته در زهره الزمان
 و حسن الکبار از شمیم التمار مروی که روزی در بلده گویا باریک
 نامی خانه بودم و جماعتی از محباب کبار من بودند که مردی قباخی
 پوشیده و غمازه زرد بر سر بسته و شمیری حامل کرده آمد گفت ام
 از شما که در زمره شجاعان و مجاهدین در روی غور و سیاه و غمازه
 بر سر بسته و دلاوتش در پست اند شده و در اخلاق جمیده مقام
 رسیده و محمیه مسطقی را در جمع غزوات نصرت کرده و غیره را از
 پای افکنده و در خیر یک جمله کند و امیر المومنین کرم الله وجهه فرمود
 یا سید بن فضل بن ابراهیم منم ای سید بن ابراهیم منم ای سید بن ابراهیم
 اند و کسان و یقینان و مرهم خست دمان و سیران منم که با ای عظیم

آید و حکم آن الله بحسب اخبارین تحمل و شکبائی کنم نم که در روز
 و انجیل و زبور و فرقان و صف من مستطیرست منم قاف القرآن
 المجید منم صراط المستقیم اعز ابی گفت با چنین سیده که تو وصی رسول
 خدائی و مقتدای اولیائی حکم آسمان و زمین بعد از رسیده السلفین
 ترا باشد فرمود بلی سوال کن آنچه در دای اعرای کف من
 از جانب شصت هزار مرد که پیش از اعظم خوانند و گشته آورده ام
 که در گشته و می اختلاف نموده اگر و بر این زنده کردانی تحقیق منم
 که تو وصی رسول خدائی و در دعوی خودی را ~~بگویم~~ بگویم که بگویم
 مرا فرمود بر شهری نشین و در کوچه و محله های کوفه ندان کن که هرگاه
 شاه که کند آنچه حق سبحانه و تعالی این مطالب که است کرده و در
 حاضر آید بفرموده قیام نمودم روز دیگر نماز بامداد گذارده و بپوش
 نهاد و اهل کوفه در رکاب مستطاب چون موضعی که مقرر کرده بود رسیدند
 آن اعراب و خباز را حاضر آرند چون آورده سر خباز را برداشته
 جوانی دید از کثرت زخم پاره پاره گشته سرش بجای و پایش بجای
 برید چند روز است که این را گشته اند اعز ابی گفت مدت چهل روز

فرمود و طلب خون که میکند گفت پنج کس اند از قوم من فرمود پس
 کشته نامش حرث بن حسانت که دختر خود با من و سینه بود آن
 دخترش از او را نمود و دوستکاری زن دیگر نمود بنابرین کشته
 گفت با امیر المومنین صورت واقعه چنین است که میفرمائی اما بدین ضمی
 نشوم بازنده کردانی انگاه رو بسوی اهل کوفه کرده فرمود ای اهل
 کوفه بفرموده بنی اسرائیل بر کثرت نزد الله تعالی از وضعی خاتم نبی
 خپا که جمیع از بنی اسرائیل عضوی از آن بفره بر گشته زنده بودند که
 هفت و زار گشتن او گشته بود حق سبحانه و تعالی از زنده گشت
 من نیز از عضای خود برین مرده زخم که فاسد است از آنچه بنی
 اسرائیل بر آن گشته زنده پس ای رست خود بر گشته زنده فرمود
 قیام باذن الله نماید که بن حنظله بن عثمان بقدرت الهی انجوان
 شده بیک بیک حاجت الله و الا یام و انتم بالفضل الا یام بعد
 رسول الله علیه السلام گفته برخاست امیر المومنین فرمود ترا که گفتم
 بود گفته بن عمر بن حرث بن حسان چون این واقعه غریبه را حد
 مشاهده کردند با و از بلند زبان مدح و ثقیب امیر المومنین گشتند

بن فرمود ای عرانی چون بروید قوم خود را خبر کنید از آنچه
بحکم خود دیدید گفتند ما محمد بن حسین استیم امیر المومنین بازنده ایم
از مازست توجدا نکردیم و هر دو نفر در خدمت کس فیوض نمود
یا در حرب صفین بدرجه شهادت رسید مولف گوید آن هر دو تن
در خدمت امیر المومنین سزاوار و ممتاز بودند و بمنون این غزل
بدل که از واردات فیض ایات قد و الاحقیقین شاد و طیبند
سره که از حاشیه الیه بجمار و سطره حضرت زبان مبارک لسان
اطهار خلاص اعتقاد می نمودند بیا علی است ^{در این} ~~در این~~
هیچ نسبت حاصل حق تعالی چه خلق ما میکرد تخم مهر تو گشت در دل
جاودان خاک پناه است مسکن مستور و منزلت است از دست
رمانیم حل نکرد و ز غیر مشکل هر چه خواهد بگوید کوز حسد بنا
جاهل و مجادل اگر چه ما ناقصیم یا حذر لطف تو کامل و مکمل
است طلب نسل آل علی کی بود هر خبیث قاتل ^{الکبار} ~~هم در این~~
لذا نس این مالک مرویست که زرنوا حی زشت دهن بود و سرف
نام از آن جا باطلی برای رسول بعلی علیه السلام در نه فرمود

بطلب عمر و عثمان و ابوبکر و طلحه و زبیر و سعد و سعید و عبد الرحمن
فرستاد چون صحابه مذکوره حاضر آمدند آن بساط را کشیدند
مردی علی گفت بنشین و مرا و دیگران را نیز امر نمود و با امیر
المومنین گفت یا اخی بیا و بگر که این بساط را بردارد و فرمود
امیر یا بساط را بلند برداشته بر هوا برد و بس گفت فرو نه
نهاد فرمود یا ران میدانید که این کدام موضوع گفتند
فرمود بر در غار اصحاب کف آمدیم که حق سبحانه و تعالی
میفرماید ان اصحاب الکهف ارقیه کابو من آياتنا عجبت
برخیزید و سلام کنید یک یک بر خوسته بر اصحاب کف سلام
کردند هیچ یکی جواب سلام ندادند چون امیر المومنین رجعت
کرده گفتند السلام علیک یا امیر المومنین و خیر الوصیین و امام المومنین
فرمود ای اصحاب کف ایجاب سلام کردند حیرتشان را
جواب سلام ندادی و بمن در سلام سبقت نمودید گفتند السلام
کنیم و جواب ^{بهم} ~~بهم~~ مگر به منی و وصی تو محمدی و تو فاطمه و حسن
الطاهر و یاسین اید و حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید میفرماید

سلام علی الطه و یاسین و مانند کان او نیم مار فرمان بویا
 بخاطر آورد و اطاعت تو بر فلان و حب است حکم خدا و رسول از
 بهر آن تو سلام و کلام کردیم اصحاب میگردد نگاه کرده خاشاک
 کشید بعد از آن امیر المومنین گفت هر کدام بجای خود بنشینید
 امیر یار فرمود لباطر ابرو دشته در هوا برد و بعد از ساعتی فرمود
 امیر بر زمین نهاد امیر المومنین فرود آمده پا بر زمین زد و خیمه اش
 ظاهر شد و وضو ساخته اصحاب نیز فرمود وضو تا زید که بار رسول
 تعالی یک گفت نماز صبح میگذاردیم نگاه موجب است بشارت
 امیر و لباطر ابرو دشته در هوا برد و بعد از زمانی گفت فرو نه جو
 فرو نهاد و رسید رسول خود را یافتیم در حالی که از نماز صبح میگذشت
 گذارده بود رکعت دیگر بار رسول گذاردیم چون از نماز فارغ شد
 ای انس مرا خبر میدی من خبر دهم گفتیم بایک رسان این سخن
 مبارک تو خوشتر آید این گفته شد که راجحان بیان نمود که گویا
 باب بود و از اصحاب منقول است زمانه که باباطر ابرو دشته
 میزدی برو که آواز ما گیه آسمان می شنیدیم که لغت میکردند بر شما

آل محمد اللهم از دولا تحقق قسم گویا عباد ساخت مرکب
 اصحاب کف آمد بلی همچون یلمان بود او را باد و در فرمان بر
 هم در کتاب بنمیزد از امام رضا علیه التحیه و الثنا مرید که روزی
 ابو مصصام عیسی بر نامه سوار شد رسول آمده گفت کدام کس از شما
 نبوت میکند سلمان گفت ای عباد نمی بینی صاحب وجه الانوار که همچو
 شب چهارده می ماند و مولا و معتدای هر دو سر است اعراب را و یونانی
 آن سر و کرده گفت اگر تو سوغی من کجاست که خواهد بود و باران که
 آید و چه در شلم نامه منت فرود آید کس کنیم و کجا میرم صاحب
 بنطق عن الهوی خاموش گشت نه الحال جبریل این آیه او را توبه
 تعالی عنده علیه السلام و نه ان الغیث و یغایمانه الارحام و مانه
 نفس ما ذلک غدا و ما تدن نفس ما می ارض توت این الله علیه
 ابو مصصام گفت دست را زدن که با تو بوی اسلام نه و تحقیق خدایان
 تعالی خدا می نیست و تو رسول آن سر و فرمود ای ابو مصصام شهادت
 است بر من که من سید عالمم بر اطران من و نقد حجاز از تو
 بر زنده منت با امیر المومنین فرمود یا اخی نبوس عیسی من مضمون هر

قسم الله الرحمن الرحيم مقر و معروف شد رسول خدا محمد بن عبدالله
 بن عبد المطلب بن هاشم عبد مناف در صحت نفس و کمال عقل و جود
 امور که بر ذمه منست از ابی مصصام عصبی شتادانه پست نیز شکم
 سفید سیاه چشم بر از طرفین و نقد حجاز و جمعی از صحابه را از
 کواه گرفت ابو مصصام محبت گرفته نزد قبيله خود رفت قبیله نضیر
 آورد چون بعد از چند گاه از برای طلب من خود مدینه رفت
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم بخارجی شتافته بود گفت و گفت که
 دین پیغمبر و اکنه زیر که بروی ادای دین و جنت بود که را
 نشان دادند پیش او رفته وجه دین طلب نمود و کسی که خط ابرو
 با خود داشت ظاهر کرد ابو بکر رضی الله عنه گفت دعوی خبری میکنی که
 عقل نمکنی و الله که رسول یافت نه زرد گشت نه سبیم الله و الله
 فاضله که از اعلی این ابطال متصرف شد ابو مصصام گفت رسول مرا خبر
 که وصی من ادای دین خواهد نمود سلمان است ابی مصصام گرفته بخیر
 امیر المومنین آورد و در نزد فرمود ای سلمان با تو مصصام را
 گفت این کبت که مرا از عقب در بنام منخواند سلمان گفت این

بکلمه مخصوص قراند و احادیث چپ سپید این است که رسول الله
 مدینه العلم و علی ما بها و است منی بمنزله تبارون من موسی و هارون
 البشر من الی فقد کفر این است که آفتاب فرو رفته را از برای او
 و پس آوردند تا نازش فوت نموده بدین است که در سخن سجده
 ابرار بحضور صفی رو کبار مهاجر و انصار آفتاب لغت مرتبه روی
 سلام کرد این است که بدو قبله با رسول نماز گذارد و دو سجده با رسول
 بست یکی بعت عصبه و یکی بعت شجره و در بعت بعت با رسول تحلف کرد
 این است که معدن جوهر آل رسول و زوج بتول است این است که
 رسول فرمود اگر علی بن ابی طالب را کفوی بنودی این است که خدا
 تعالی در حق وی فرمود انفسن کان مرنا کما کان فاسقا لا یستون
 و نیز در شان او فرموده جعلتم سفایه الحاج و عمارت المسجد الحرام
 کنس آمن بالله و الیوم الآخر و جاهدن سبل الله لا یستون عنده و نیز
 فرموده لهم لسان صدق علیا این است که خدای تعالی روز غد حرم
 در حق او و بر پایه کرمیه و ساد با اهل بیت برین است که انزل الیک
 ربک و نیز در روز مبارک نفس حبیب فرموده که انفسا و انفسکم این

این است که حق تعالی در حق او فرموده است و ایها النبی
 و اصحاب الخبئه اصحاب الخبئه هم العارزون و نیز در شان او فرمود
 اما یرید الله لیسب علیکم الرحمن الایه این است که در وقت رکوع
 انکسری بسایل داد و این آیه در شانش نازل شد که انما یکلمکم
 و رسوله الی آخره همچنین سلمان منافق و فضایل بیان می نمود تا آنکه
 بر خست شاد او لباب درون حجره درآمدند و مصمص بعد از سلام
 طلب دین کرد اما میگفت در مدینه منادی گفتند هر که میخواهد دین
 گذاردن رسول بپند علی الصباح بیرون رود و در روز دیگر
 امیر المومنین با فرزند ان و احباب خود از شهر برآمده و کلمه گفت
 امام حسین سلام گفته بای مصمص فرمود با پیر من نزدیک آن
 ریک برو که دین تو انجا داد شود ای مصمص با امام بن مفضل
 نظاره میکردند و منافقان میگید که اشاره که از طل ریک چه حاصل
 شد چون رسیدند امام حسن دو رکعت نماز گذارد و کلمه خدیجه
 رسول بر طل ریک دطل شکافت و سنگی سفید از ان ظاهر شد
 در سطر ز نور مسطور بود سطر اول لا اله الا الله و محمد رسول الله

۲۵۴ لا اله الا الله علی بن ابی طالب پس امام حسن و مبارک بن سید و سید
 شکافه و بار نایقه پدید آمد امام فرمود و بکبر مصمص پیش رفت
 شاد و شرمناک است که نه کور شد و نه آفت زد آن نایقه که پیش
 پیش امیر المومنین آورد و بر فرمود دین برین داشت گفت بهر خست
 وی گرفت و با امام حسن سپرد و گفت چون مرا وفات رسد در کفن
 بنه و گفت ای قوم بدانید و آگاه باشید که رسول خدیجه اخبر داد
 که حق تعالی این نایقه را در هزار سال پیش از نایقه صالح و درین نایقه
 آورده تا حسن علی بگوید رحمه علیه کرده بخور او و قرص رسول خدا
 قرص رسول خدا کرده بخور او عید بنی را و فانی علی سنگ غبر علی
 عید بنی را و فانی هم در کتاب نه و از امام جعفر صادق علیه السلام
 علیه مرویت که امیر المومنین را خال چند بود از بنی مخروم یعنی با جهای
 ابطال جبرانی از بنیان وفات کرده بر او شمس آمده گفت با امیر
 المومنین بر او رم از دنیا حلت نموده و من در مضائقش سخت
 فرمود و منی این را و را به بنی گفت فرمود قبرش جاست چون نماند
 بر سر قبرش رسیده بای بر کوز ز آواز می آمد بر زبان گوید ای امیر فرمود

ای فلان تو از عرب بودی چرا کردی حرف نرزی گفت به خط که
 بر طبق متابعت شما بنودم از یحیی بعد از فوت تغییر در زبان من
 هم در کتاب مذکور از امام جعفر صادق رضوان الله علیه
 که روزی امیر المومنین در ایام خلافت صوری خود در بازار کوفه
 مسکینان را دید دست بر سر زده میگوید ای مسلمانان بر
 جا طاعت عمل میکنید و شیوه اسلام مرا میبینید امیر گفت ای یحیی
 ترا چه محبت پیش آمده گفت من مرد بار بار کانم و مرخصت دراز کردن
 پر از متعه و فحشه بود چون از سباباطه این که ^{قطع الطلاق} قطع
 بودند میر فرمود خاطر جمع دار که مال تو نخواهد رفت و بقیه امر
 نمود که دلیل ازین کند چون که سوار شده قنبره و اصغر بنابه را
 جهود را پیش پیش من ببریدی رفتند تا بموضع که مال کم بود پس
 نسبت مقرر خطی کشیدند بایشان فرمود میان این خط در آمد و بیرون
 میآمد که جن شما را می رباید پس دلیل را بگویند در آورده گفت و بقیه
 جنیان اگر در از گوشان این جهود ندهید عیدی که میان ما و شماست
 و شما را بدو الفدا پاره پاره سازم جنیان بگفتند آواز بر آورده اند که

و می سید المرسلین ما فرمان بردیم و رسول خدا ایم و مطیع توام
 از تعبیر در گذشت و زار گوش همان بار نامی کم و نقصان پیدا شد
 امیر المومنین جهود حواله نمود و گفت مال تو همه بر جا می ماند
 پس آنچه بود بگفته آمده بخدایت امیر المومنین عرض نمود که نام سواد نام
 و نام پسران تو در توریست جیت فرمود نام رسول در توریست طالب است
 و نام من یحیی و نام پسران من نصر و عقی جهود تقدیر نمود و گفت
 ان لا اله الا الله و شهد ان محمدا رسول الله و شهد انک صلی رسول الله
 هم در کتاب مذکور از امام جعفر صادق رضوان الله علیه
 که روزی بعد از وفات سید کائنات علیه افضل الصلوات و اهل
 التحیات سلمان فارسی خدمت سیده النساء علیها التحیة و السلام از مدینه
 به بیت الحرام بقیع رفت سیده النساء پرسید ای مدینه را بعد از تو
 چو ندیدی گفت در وادوستد و خرید و فروخت مشغولند و فرمود
 از تو دلی که بازو ج من دارند می پرسم گفت بجا بر اطمینان محبت
 بکنند حال این نشان را خدای منی و دلی نگوید و اند گفت ای سلمان
 با نخد ای که آدمیان را از خاک و آب آتش آفرید و دانه کافه

انما پدید آورده هیچ آفریده نمیرد که دشمنان ما را در عالم است
 باقی و جهی نه بیند و هیچ یکی از دوستان ما نیز که او را خلق
 اولین و آخرین با حسن صورت نه بیند ای سلمان از شوهرم نشند
 که فرمود هر که دعوی دوستی نکند باید که جلایاب فخر نازد کند
 کوید با درین مکالمه بودیم که امام المیارق و لغاریت و هر چه
 من وسیده النعام کور شده بود لفظاً باللفظ بیان نموده فرمود
 ای سلمان همراه من بیا روان شدم چون از مدینه سکنه بیرون
 از خندق بگذشتیم ردای مبارک خود بر روی من انداخته فرمود
 چشم برهم نه و با من پیافرموده قیام نمودم بعد از زمانی که
 رد از روی من بر گرفته فرمود چشم بکشا چون گشادم صفای
 نظر در آمده و قطاندا انجا که نهاده نزد وی شده سلام کرد و در
 جواب گفت علیک السلام یا امیرالمومنین بار دویم سلام کرد و گفت
 السلام یا وصی خیر المرسلین پس فرمود از برای چه درین دیرانه
 ساخته که اینجا نه است و نه دانه قطان بزبان فصیح گفت بگو ای
 لاله الله و شهیدان محمد رسول الله و شهیدان علی و ابی طالب

گرسنه شوم بر دشمنان تو لغت کنم سیر و میراث شوم پس امیرالمومنین
 نه کام محبت فرمود ای سلمان مرده جنت و دیدار با یوالتان
 مرا و بچا که رفته بودیم بدین بار آمدیم هم در کتابت کورازام
 جعفر صادق رضوان الله علیه مرده است به روزی امیرالمومنین در
 بابل کلاه دید افتاد و پرسیدی ای حمزه کی گفت من فلان بن فلان ملک
 بودم امیر فرمود من علی مرتضی ام و صی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
 با من تکلم کن آنچه در حیات دیدی بعمل آوردی کلاه در سخن آمد و احوال خود
 از اول تا آخر عمر آنچه خبر و شکر گذشت به او یک یک عرض نمود و در آن
 که کلاه با میر مکالمه کرد و بعدی ساخته مسجی سجده کرده اند و در آن
 انقدر شهادت یافته که خلق الله رفته ناز میکنند و از فاضل الحاجات حاجت
 می نمایند هم در کتابت کور از عثمان سجری منقول است که جماعتی از
 اهل خراسان نقل کردند که امیر داود پدر سلطان ابی سلمان پسر ابی
 بن عبد الله بن علی بن حمید الله العلوی ستمی نهاده او را محبوس ساخته و
 دنیا گرفت و آنچه می نمود شبی او امیرالمومنین را خوابید که شیشه از
 کافور داده گفت ابوعلی را را تا کن که فرزند نیست بچه از وی گرفته

و پس ده چون پیدار شد واقعه را فراموش کرد و شب بیک در خواب دید که
 بر آبی نشسته شمشیر کشیده میگوید تو بگفته بودم که سید ابوالعلی فرزندی
 او را زنا کنی و چهار کس که موکل سید ابوالعلی بودند سر ازین آنها بشمرید
 کرده طبایحه بر روی داوود زد که نمه ایشان او افتاد و پیش گرفت
 چون پیدار شد ابوالعلی را زنا کرده و بالش را بوی داد و فرزندان و
 خوانده حال پیران ایشان پرسید گفت در خانه که سید محمدرضا
 کنی سر ازین آنها جدا کرده داوود گفت این خونت که من دیده ام
 رست شده و خواب شرح کرد هم در کتابت کورانی
 منقول است که از جابر بن عبد الله انصاری پرسیدم از امیر المومنین
 هیچ خار را یاد داری گفت روزی صاحب زاری ما در حوض مشرفیم
 شمار وید که من ز زری این درخت کنار دو کعبه نماز میگذارم چون
 شدیم نماز منقول شد و الله دیدم درخت را که همراهی کرد با او در کعبه
 سجود ما در قیام ما دیدم تا فارغ شد گفت اللهم صل علی محمد و آل محمد
 درخت نیز در وینجا اندیش گفت اللهم العن مغن محمد و آل محمد و ارحم
 محمد و آل محمد شما صیافت این چنین است هم در کتابت کورانی

۲۶۰
 بعد از منقول است که با امیر المومنین کرم الله وجهه معاویه بن جهم
 گفت که شده بود مهر بست انداخت زده گفت بنشین و خاکی که بر تو باشد
 و الله دیدم انداخت را که بنشیند امر و بار آورد و من از آن خوراک
 و هر قدری که خواستم چیدم چون روز دیگر انداخت را دیدم
 بنشیند و معاویه دست هم در کتابت کورانی منقول است
 روزی امیر المومنین کرم الله وجهه بنیر کوفه خطبه میخواند ناگاه نظرش
 بر زاری افتاد و قنبر را گفت برو و آنچه درین زاری است پیش من
 نزدیک آویز رفت ماری دید نجات کلان و مهر گرفت مار از
 حسیه بر بنبر برآمده دهن بر گوش آنحضرت نهاده حزن گرفته نازک غایت
 امیر المومنین ساعتی اندیشه کرده بگریست مردم تعجب کردند و غم
 ای مردمان گفتند چون عجب اریم که این چنین و غریبه مشاهده کنیم
 فرمود این مار بار رسول معیت کرده بود با تقیاد و طاعت و چون
 وحی رسول از آن روز مطیع و متقاد است و انفس که شما ادیان
 بعضی اطاعت من میکنند بعضی نه شرم بدارید که برابری ما را نمیکنند
 شد هم در کتابت کورانی منقول است که روز جمعه

بر منبر کوفه خطبه میخواند ناگاه شعبان که سرش خونی شد و از درج
آمد و افتاد بر پای منبر رفته خود را دراز کرد و بگوش امیرالمؤمنین
هره خند گفت و امیر مغشوب جواب داد پس غایت جمعی تعین غرق
کردند و بعضی سحر امیر فرمود رسول صلی الله علیه و آله و سلم میگوید
جن اینست و شکوهی اویم محاکمه میکنم میان جن و انس اندر قاضی
قوم جن بود و خصوصاً میان ایشان بهم رسیده چنانکه خون بریش نشسته
و نمیدانستند حکم چیست من تنهیم حکم حق را و کردم موافق با زبان روان
باب باب شعبان نام شد و در عهدی امیر بر غم امیرالمؤمنین و حال
باب الفیل ناسیدند اما مردم همان باب شعبان میگفتند و در کتاب
مذکور از حارث منقول است که روزی امیرالمؤمنین در کورستان بنی اسد
بود ناگاه شیری بطرفش آمد و پیشش متوهم شدند امیرالمؤمنین
نام نمود شیر آمده سرپای امیر نهاده تضرع و زاری آغاز کرد امیر
برشش کرد و اندوه فرمود باز کرد بفغان خدای تعالی و من بعد میا و این سخن
از من هیچ سماع رسان شیر اخراج نموده باز گردید و هم در کتاب مذکور
از موسی بن حماد العابد منقول است که مرا در ایام طفولیت روزی پدرم در کورستان

۲۶۱
جبهه طواف مرقد منور امیرالمؤمنین می نمود و شنای راد و دیدم شهری
که برشش مجروح بود و نیز متوجه آن مقام است ظاهر بود و پیشتر
دست خود بترت امیر رساند پس بر دست مجروح را بمقدار
و شفا باز گردید و هم در کتاب مذکور از این باب منقول است که
خالد بن عبد الملک مروانی که عامل شام بود و مرثیه نوشته طلبه
کنم من برین معنی اطلاع یافته که تخیم و این صفوان که از فرزندان
ای خلف بود از من طلب مرکب نمود و که پیش خالد رفته امیرالمؤمنین را
چون ندادم چهار میل پیاده بدیند رفت و بموقع خالد بر منبر
رو قبله کرد و شروع در سب امیر نمود و گفت خداوند محض از برای
محبت تو و رسول تو و از برای طلب خون عثمان سب میکنم و رسول علی
نمیدانست مگر خاین را و می گوید مردی در مسجد نشسته بود و خواست
غلبه کرد و دید که قبر رسول از هم باز رفته کفی از انجا بیرون آمده
اگر دروغ گو می لغت خدای بر تو باد و خدا ترا کور کند این عنوان
از منبر فرود آمد و چون گفت خیر چیزی بده تا کلمه بران کنم پیش چون
مسجد بیرون آورد و از پیر پرسید که بای تبردم رسیده یا ظلمی شد

گفت این جزای تست کبر بر منبر رسول صلی الله علیه و سلم دروغ گفتی و امانت گزینی
 که دوستی او بکلم خدا و رسول بر همه مومنان فرض است و او تا آخر عمر خود
 چنانکه هیچ نمیداند است هم در کتابت کوراحین بن عبد الرحیم بن ابی
 که روزی از مجلسی از فقهای پیش سلیمان شادکانه رفتم سلیمان گفت از کجا
 می آیی گفت از مجلسی آن قصه گفت چه مذکور بود و گفتیم بعضی از کتابت امیر
 گفت و الله تو بیان کنم فضیلت از فضایل امیر که از قریشی شنیدم
 یکصد روز زمان عمر بن الخطاب رضی الله عنه کورستان بقیه در خنجر آمد
 بود و اهل مدینه بفرمود آمدند عمر رضی الله عنه از مدینه بیرون آمد و خنجر
 تا و عاکنند باشد که خدای تعالی تسبیح را از خنجرش ساکن کند هر روز را
 میشد تا بعد از یک روز ایامی شهر بیدار مدینه از روی ضحاک و ضحاک
 نوزد که از موطن خود برآمد پس همه را جماعه از محابش امیر المومنین
 گفت یا ابا حسن زلزله پیدا شده بنابرین شهر ویران میشود یک کوه
 در کار است و صد عالم مرا و امیر المومنین فرمود صد کس از صحاب رسالت
 شوند امیر از آن صد کس نفرش سلیمان فارسی بود و غفاری و عمار
 و غیره را برگزیده با خود داشت و اهل مدینه نیز بیعت نمودند چون سال

۲۶۲ رسید پای بر زمین گفت سه بار ما که مالک ملک چه بود
 ساکن شد و مردم از دغدغه جلای وطن فارغ شدند و از آن بیک
 تحقیق برادر من محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم مرا ازین
 و استغاثه مردم زلزله خبر داد و بود و از حضرت امیر موصوفین هم
 السلام منقول است که سوره اوزار لعل حبیب بن مشر بن قضیه قوله
 تعالی و قال الانسان ما لها انسان عبارت از علی بن ابیطالب که چون
 زلزله شود انسان بر زمین گوید مالک مالک است هم در کتاب
 مذکور است که در زمان خلافت عمر بن الخطاب علیه السلام
 وفات یافت و مبلغ هشتاد هزار دینار از و ترک که ماند و پیری سه
 عورتش مقصای شربت و جوانی شوهر کرد چون پسر و از ده ساله
 به تکلیفات عقلی و شرعی اطلاع یافت روزی دید که مادرش را
 در دم بدامن شوهر میریزد گفت لانتی من الله یعنی شرم نمیزی
 از خدا که مال مرا بغیر میدهی عورت چون دهنست که عیش بر من
 شد به پسر گفت نه از صلب ای عبد الله منتهی و از بعضی من نماند
 درم خرید که ای عبد الله ترا از عاریان محمد صلی الله علیه و سلم

بخزیده و بفرزند می نامیده بود پس با جبر از خلیفه زمان بر د عورت
 از مستغاث شدن پس خبر نامه هفت گواه کاوب بجهت ثبوت دعوی
 به عقد درم بهم رسانیده حاضر دشت چون کودک بخدمت امی
 نامی حقیقت حال باز نمود خلیفه اقلید را بطاعت فرستاد و چون
 گفت ای عورت چرا مال این کودک صرف میکنی آنچه کاپین تو باشد
 از مال بگیر و تتمه به سپردا کند اگر گفت این کودک غلام درم خریداری
 خلیفه طلب گویان نمود عورت آن هفت شاید کاوب را در الشرع
 آورد و ثبانی مطابق قول او ادای اهداوت نمود و کودک را
 فرستاد چون مدت و ماه و روزهایی چهار ماه در قید مادر جان زار
 که قریب سیلاکت سپید روز می شکستی تمام به بکاهان گفت آنچه از
 نفسی شپش خازد در کلبای تانسی می بر من وزد نگاه بان برداشتم
 در کلبا و کودک بر زانوئی اندوه سر نهاده شست تا گاه ابو شحم
 بان جانب آمد او را در پهل در کردن گفت چه کرده که بدن کودک
 مستوجب عقوبت شده گفت گناه می نگارده ام اما پدر تو مال بدرم
 کرده و مرا بان حال دشت ابو شحم گفت شپش نفسی علی برد که بوسه

بانی گفت نمیکند از ابو شحم ضامن بخند او را فدا می کرد چون بچه را
 المومنین رسید پاش از ناتوانی لغزیده بر و در افتاد و پسر را از
 برداشته با انواع لطیف مزایا استغفار حال او نموده گفت من برای
 عیبه و نقد انصاریم و تتمه حال را بتفصیل جان نمود امیر از استماع نام
 عبد الله کربیه فرمود و پدر تو غنا د ختم قرآن و ز خدمت رسول کرده
 پس بغیر گفت از سر این یتیم بشنوی و گردان و غفل داد و لباس سفید کرد
 تمیز فرموده قیام نمود و بس است او را به دست حق پرست خود گرفته در
 الشرع آمده گفت یا ابا حفص چرا مال این یتیم بغیری دادی عمر رضی الله
 حقیقت محال میان نمود امیر تبسم شده فرمود و عورت را حاضر آمد
 چون آوردند فرمود ای عورت چرا با فرزند حقیقی خود دشمن شدی
 او بر قول خود متو مسر بود و هر طاعت د عدول نمود و عورت شاید
 مذکور حاضر ساخت امیر پرسید چه گوی می دهد آنچه در حضور خلیفه
 زمان گفته بودند نگار نمودند خلیفه گفت یا ابوالحسن من بی وجهی
 نمیزبانم امیر تبسم نموده فرمود و فضا را حاضر کنند و طشتی ببارند
 چون آوردند فرمود دست رست کودک را و دست چپ عورت زنند

و خون هر دو طشت گرفتند پس دای مبارک بران طشت ازخته
یکی از اسما حسنی خوانده و مید این زعفران طشت برآمد تا وار
بلند که با امیر المومنین و وصی خیر المرسلین من و در حقیقی این فرزند
و بنا بر اغراض دنیوی تیرانموده ام حصار از مشاهد این واقعه
متعجب و متحیر شدند پس فرموده امیر المومنین کرم الله وجهه لعل
و کاذب تغییر نمودند و ترک که ابی عبد الله به پیشش حواله کرد
منتهی بهم در کتاب مذکور مسطور است که روزی امیر المومنین کرم الله
وجهه در زمان قدوه صاحب این الخطاب بمسی ~~کرم الله وجهه~~ گفت
اکثر و شب در واقعه بمن بود که با اخی سلمان بر حجت و شهادت
تجهیز و تکفین قیام نمای و بروی نماز کن یا برین و شب اکثر در نماز
میروم تا با وظایف مهتاش قیام نمایم بعضی از اصحاب بقیه کردند
و برخی انگار غوغا کردند یکی از ایشان از روی استهزاء و استخفاف
گفتش از پست الا ان یکبر امیر فرمود او ازین نوع کفنی مستغنی
از صیای شایع است از مدینه بیرون آمدند امیر المومنین بکیا از آن
ایشان مخفی شد پیش از نماز ظهر بمسجد مدینه حاضر شده فرمود سلمان

۲۶۴
مرعوم را در مدینه مدنون ساخته بعضی از اهل انگار را رخ نگذاشته
تا بعد از مدتی از مدینه این کتوبه بانی معنون رسید که سلمان در فراق
و فلان روز متوفی شد و مردی از جانب مصر آمده گفتین نموده
جنازه گذارد و مدونش ساخته از نظر غیب شد موقوف گوید در زمان
سلمان رضی الله عنه میان ارباب سیر و محاب خبر اختلاف چنانچه در
شواهد النبوة مسطور است که در اوایل خلافت عثمان بن عفان رضی الله
عنه در مدینه وفات یافت و صاحب التبر بر وایت امام باقر علیه
السلام علیه می آرد که در سنه ست و شصتین از هجرت در ایام خلافت
امیر المومنین کرم الله وجهه بهشت خبر برشت شرافت و الله تعالی اعلم
بحقایق الامور بهم در کتاب کور از امام حسن عسکری ضوایع
علیه روایت که چون آنروز صلی الله علیه و آله وسلم متوجه غوغا متوک شد
امیر المومنین را در مدینه قیام تمام و نایب مناب خود ساخت منافقان
فرست غنیمت یافته گفتند حال چون هر دو برادر از هم مفارقت کردند
افغانی ایشان شهادت میرست پس چندی از شوره بخان در راه ایستاد
عمیق کند و بخش خاک پوشیدند و جمعی از ارباب نفاق که در کتاب

آنروز بود و چهارده نفر از اهل کسب و باه و بوس ساختند بر سر عقبه پاهای
 پراشنگ ریزه نشاندند که مافه مبر که نهرو و در ابرمانند جبریل
 السلام خبر عقبات و چاه بانس و تفصیل بیان نمود و چون میر جمعی
 بستاند رسول بر سر انچه رسیدند و دلدل بروی امیر کرده و بفرموده خود گفت
 آگاه باش امیرالمومنین که بر سر راه تو جاهی کنده اند بروی
 کسره اند امیر فرمود تو روان شو که چاه بار زمین برابر خواهد شد
 دلدل پا بر سر خاشاک نهاد و بگذشت اعدای دین که در کین بودند
 متعجب ماندند امیر کما زمان رکاب فرمود و راه را از خاشاک پاک کنند
 که پیغمبر خدای آید چون خاشاک بر گرفتند جاهی سوار شدند
 از دلدل رسید این چاه که کنده و که فرموده و دلدل سی کس را
 داد که با اتفاق هم کنند اند حصار عرض کردند این قضیه را با
 معلوم کن امیر گفت حق سبحانه و تعالی فرمود و آنروز نیز
 باصحاب کاتب خود گفت جبریل مرا خبر داد از کید ارباب نفاق که
 در مدینه بعلی ابن ابیطالب کرده بودند و الله تعالی او را محفوظ
 داشت مخالفان با و زندگانه پنداشتند خبر فوت علی را

پنهان میکند و درین اثنا امیر جمعی از صحابه و عظامت را با او
 صورت واقعه را عرض مقدس شیعی را رسانید آن طعنان و محبت
 نمود که غشحه و علی در کسرها تمام دارند پس آنروز توجه مدینه
 او خوش بنوا حق عقبه رسید سلمان نامه میراند و خدمت بنایان
 می کشید و عمار یا سر به بن یا سار میرفت و چاره نو از آن خانه
 که بر بالای عقبه زده عصاره شتران ایشان زنده و بر دانه عمار را
 فرمود و بعد از زدن شتران منافقان را بر زمین انداختند و خانه
 ایشان محروم شد و تا در قید حیات بودند زخم ایشان به شدت اعلی
 بداند که عمارت کبر عقبه است هم در کتاب کوره مطهر است
 زدن قاتل اللغو و الزیدی ابی بکر صدیق رضی الله عنه فرموده نام
 بود عابد و صالحه معتقد اهل بیت روزی او را با یکی از غیبی با
 نفاق مناظره و مباحثه روی داد چون تفصیل و مناقب توصیف
 و تعریف اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله بسیار گفت آن منافق
 منت سبش و بر روی نهاد و چند شمشیر را که داشت شمشیر
 استعانه و استعانه مد فون ساخته بمیرا فون مارا امیرالمومنین

امیر از وزیر بودی قری شریف فرموده بود و بخدمتش رواند
 در آشنای مرا حجت ملازمت نموده بعد از گریه و زاری و الحاح
 پیشامد صورت واقعه بعضی رسانید امیر المومنین بر سر سفره رفته دور
 نماز گذارده گفت اللهم یا محی النقص بعد الموت یا منشی العظام
 الابرار است بعد الموت احمی لنا فرقة و جعلها عبقة لمن غصاک تعجی این
 زنده کنند نفسها بعد از مردن و ای بزرگسازنده استخوانهای ازیم
 زنده گردان ام فروه را برای ما و بگردان او را بنیاد برای این
 شده است ترا بعد از آن نگاه بقبر وی کرد و سکنه در قبرش نهاد که غمی
 دانه انار در مصفا گرفته اندرون میرفت و پیرون می داد و اشارت می نمود
 میکرد و ما گاه کور سکنه ام فروه جادری از سندی سر گرفته پیرون
 بر امیر المومنین سلام کرده گفت ای مولای مومنان اینجا بنشین و نور و
 تر اصفایان با ایمان احفا کنند ما نتوانستیم که قال الله تعالی یرید
 ان یطهروا الله بانواعهم و الله تم نور و لو کره الکافرون بعد از آن
 ام فروه چندین زندگانه کرد که فرزندان از وی متولد شدند و حکم
 سعده و بطن امه زردشت خود را بر ملازمت امام المومنین حسین
 علیهما السلام

علیه السلام شهادت فرمود و بعد از آن که در کفایت امیر المومنین ۲۶۶
 که ترجمه جراح آخر بخت از سکنه فانی منقول است که چون ام فروه را
 بعضی مقدم امیر رسانید و بر سر قبرش آمد و دیدیم بر طرف قبرها
 مرغ سفید که مقدار ایشان سرخ بود هر کدام یکدانه انار یا قوت مانند
 مقدار داشتند و در قبرش می ریختند و می نمودند خوشه و لایق پناه را
 بالهای خود باز کرده با اتفاق او از بر داشته سخن چند عرض کردند که
 نهیمیدیم امیر فرمود لا تعجلن الله فی شئ من شئ الله تعالی در بر
 ام فروه بسیار دست می ریخت و گفت یا محی النقص یا منشی العظام
 فراخ دعا تعقی با و از بلند گفت یا امیر المومنین یا نجی خادما کنت
 کس پس بقبر ام فروه اشارت را بقبر شقی لرزیده ام فروه بیا پیش
 پیرون آمد هم در کفایت امیر المومنین از شیخ عبد الوهید بن زکریا
 سره مرویت نم گفت وقتی که حج رفته بود و در آشنای طواف کعبه
 دو دختر زیدم که طواف میکردند و یکی با دیگری بر طبق مدح حاجی و گویند
 میخورد و حق المشجب الموصیه الحاکم بالسویه و الحاکم بالحق و القیمة و نعم فاکه
 الله تعالی امیر المومنین قسم حق الله که بر زید شد و جبهه صیت و حاکم بر او است

و عادل در حکم قضیه و جفت فاطمه زکریه عرضیه من از آنها سوال کردم که
منعوت و ممدوح کتبت گفتند امیر مومنان و پیش روی متقیان تقسیم
دو زخ و هشت سر و غالب علی ابن ابی طالب گفتیم آورای شما
گفتند چون شناسیم که پدر و مادر ما در حرب صفین بر کاب و کاس
او شهادت یافته و بعد از فوتش آنحضرت بخانه ما آمد و ما در مرقوم
چگونه میگردانی گفت بخیر میگذرد و ما امیر المومنین و ما هر دو خواهیم
از خانه بیرون رفیقیم است خواه هر خور و از تو نشین در بری تا
شده بود چون نظر فیض اثرش بر ما افتاد آمد و در کتب آمده
بست معجز بیان بر زبان راند به قدمات و الهم من کان یقلهم
النبايات و نه الاسفار و الحضر بعد از آن دست مبارک بر پیشانی
ساعت نباشد چنانچه رشت در سوار سوزن می کشند
نذکر مسطور است که از باب سیر و اصحاب خبر جمیع آنها چنان آورده اند
چون کتب لشکر طغیان امیر المومنین در صفین بطول انجامید و در
بسیاری جوع و کمی را و عایشه و ابوبکر پس شایسته گفتند امیر المومنین
ما را قوت میگرداند و وجهه مرا کتب عایشه شایسته نباشد و این کمال

۲۶۷
اضطراب می نمود و روز دیگر بعد از نماز صبح آن نقاب اوج و لا
برطل بلند برآمده دست نیاز بدرگاه گریه کار ساز برداشت چهره
توسیع قوت و توفیر معاش و ما محتاج و دو آب انقوم باصوات الارباب
سست کرده مر حبت بود هنوز بمنزله نازل نرسیده بود که
قافله از غیب رسید آنچه به پنج نیتسم گوشت آورد و خرما و جاهی
بود و در رسانید و همچنین غلبه و بوشش آنها از جل و غیره اما در
بعد از آنکه اصحاب تمامی از باب غزوات ما کوفات و بطون است
بسیار نمودند اهل آن قافله از صفین روی بیادیه نهادند بعد از آن
بسیار حدی را معلوم نشد که چه حاجت بودند و از آنجا آمده که گفتند
هم در کتاب مذکور است که خارجی امر منی چهره می کشد
امیر المومنین آمد چون حقیقت درستی مومن ظاهر شد مقتضی شوق
و ملت چنانچه فرمود خارجی پشت ایستاد روی عدالت حکم فرمودی
عصب آمد گفت سخن شوائی عدد و اندر ساعت بصورت ملک نشد
و جامها از بدن شش عدل زد چون این نوع خارق بهر مشاهده
والحاج می نمود و چشمه آب حیرت از دیده غریبه بش میگو و امیر را

ترجم آمده و عافرمود باز بصورت اصلی رجعت نمود پس امیر المومنین
 و امام السلیمین گفت آصف برخیا که وصی سلیمان بود علیه السلام قدرت
 بر نقل تخت بنقلید که حق سبحانه و تعالی در کلام مجید از آن خبر داد قوله
 تعالی قال الذی عنده علم من الكتاب انک قبل ان ترید الیک ملکنا
 سلیمان ففعلت نرفخدا ی غر و جل ما محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
 گفتند خاتم انبیاء محمد مصطفی فعلت گفت عجب باشد اگر از وصی او چنین
 عادت ظاهر شود گفتند یا امیر المومنین ترا چه حاجت بقبال معاویه بود
 بالبی او را بهم یک اشاره بصورت یک میگردی این آنکه کرده خواند و درین
 فاجعل علیهم انما فعلت لهم عبد العینی تعجب کن عذاب و عقاب این
 شمر دایم از برای ایشان نمودنی بسته هم در کتاب مذکور یعنی مضمون از صبح
 منقولات که روزی سقا سیر المومنین میفرستیم که می از قریش بیاورد
 باغی گشتی پس از جبل را و میگردیم گرد می بسیاری از اطفال را میزدند
 و ضربت زور میزدند ای ملک چون نظر کردم ملک بسیار
 شده و دم می جنبانید و عو عو را و در زمین می غلطید و نگاه بر چشم
 آمده و عازله النخض بصورت اصلی باز آمده سر در پای سید العابدین

توبه کرد یکی از حضار گفت باوصه خبر اندر رسیدن قاصد حقیقی را بر
 این نوع مجتهد قدرت داده چرا معاویه را که با تو چه مقام
 مخالفت و منا زعت است دفع نمیکندی فرمود و سخن عباد و مومنین را
 بالقول و سخن با بره عالمون یعنی مانده بانی با مردم خدا نیم سبقت کنیم
 بر هیچ کاری و حکم او و بر امر او عالمیم و هر اس بر سوا هیچ خلاف حق
 خدا بر خود روا داشته معصوب آنوقت گرفتار خواهد شد و بساطت
 تحت تربت از عذاب و عقاب جدا هم در کتاب مذکور و این
 بن مارون منجم مخطوب است که گفت راضی که یکی از خلفای بنی عباس بود
 بجاده تمام و مباحثه مالا کلام سلیفت بنی امی غائب با معاویه
 نموده خطا کرده و من هر چند دلائل و اشیاء و بر این قاطعه بر حقیقت
 المومنین اقامت میکردم بشعوان آن را منی ننشید و بیشتر عباد می فرود
 چون دینم بر این عهد و مصرت قطع مصاصبت می داشت نمودم بعد
 چند روز مرا طلبید گفت بر من ظاهر شد که معاویه با منی بود و بر آله
 ارباب خواب دیدم که یکی را که سرش چون سیرک و از وی جو
 سبانش رسیدیم گفت بخله علی بن ابیطالب میزدیم و معاویه را از

مثال
 ۳۴۸

احوال میبستیم باین صورت من متغیر گشتیم چون ایشان را غلبه شد
 این واقعه متنبه شده توبه کردم که من بعد نسبت باین جناب ادا کنم
 هم در کتاب مذکور از سلمان فارسی منقول است که یکی از صحابه کبریا علیه السلام
 آمده گفت فلان کس که از کار برنوعدی است هر جا بخوان ترا می بیند بر آن
 طعن و سفاهت می کشد و در اندام او دانات می فراید امیر المومنین گمانی
 گرفته بجنب بساطین روان شده ناگاه آن شخص ملا شد امیر گفت می شنیدم
 تو بخوان مرا اندام میرسانی گفت اگر رسانده باشم کمی بر من منع فرمید
 فرمود همچون و گمان را بر زمین افکند در ساعت او شری از شتر زر گشته
 دهن باز کرده بپوشید و دید تا فرو برد او فریاد برآورده گفت ای پسر
 ای امیر المومنین توبه کردم که دیگر از ارجمندان تو نگویم امیر بجان کن
 دراز کرد گمان که گمان بصورت اصلی باز آمد مولف که بدین
 صحیح ثبوت است که مرده بن قیس فریاد و صاحب را بر زمین
 از شمعان که از راه شتر روزی از حال آبا و اجداد خود استخبار نمود
 بعضی از تاریخ دانان گفتند علی ابن ابی طالب چندین هزار کس بر بانی
 گفت او در کدام شهر مدفون است گفت در نجف پس آن لعین را و نه بر سر او

و پنجاه ریاده روان شد بعد از آن ساق چون جراحی کج شد
 مجاور و سایر مردم را بر او نهاده و موم شد و آن کشتی را
 در محفل شهر کوشیدند بالا فرستاد و روضه مقدسه برده و در حصار
 نشست و آن متحکم ساخته از اطراف آن دو استلک شش و دوازده
 جنگ کردند آن ملعون را دیواری شکست و قاعی خود درون حصار
 مسلمانان از چاهان رو بفرار نهادند آن لعین در ورون روضه مقدسه
 آمد و این عبارت مکتوم نمود که ای علی آبا و اجداد ما کشته و میخوبست
 سبک شمعان درین اشاد و کشت حیدر گوار بمان و در بیان دو
 از قبیل برآمد و چنان بر گشت که دو نیم شد در ساعت که کشته
 خال آن بت سیاه بهمان منوال بر در حصار افتاد که هرگز نیست
 سلطان المولیا میرود بروی گدازده و آنم حصار فایض الانوار
 چنانچه فرو ساسی این واقعه خبر رسید به شاهی که زید و کشته مرده را
 برای قتل عمد ساخت ذوالفقار شت و نیز از شتر کوبید آن کشته
 کشت چون مرده قیس فریاد و انصافا ششم بقصیده درین کشته
 است در قوفاست القدر که از میان امیر بود منقول است که روزی یکی

امیر گفت ای امیر المومنین بنی اسرائیل از وصی موسی بر این منجزات میدید
 و نصاری از وصی عیسی خارق عادات و کرامات مشاهده میکردند اگر آن
 از تو گرانتر است به بنیم محب الطینان قلب از دیار وین کرد و دیگر گفت شما
 علوم غریبه و احوال مشاهده امو عجیب نیست چون ایشان بدانند به الجراح
 شمار می نمودند با جمعی از صحابه جانب معابر روان شد تا بر زمین شوره
 رسید پس که از اسمای حسنی آهسته خوانده فرمود ای زمین بر ده
 روی کار خود بردار و آنچه در خود نهان داری آشکارا ساز ملکای صحابه
 دیدند که جانب راست بر مضمون دلگشایی جانب چپ بر مضمون
 عیان گشته و در زیر درختان میوه دار و جبهای آب شکر آلود
 و تصور بر افراشته و از غرقها حوران بنظر آید و در آن حال
 اصحاب همین خبر میداد و جانب چپ نحوای غم افروانی بقول الله تعالی
 قود الناس الحیارت بسامع رسیده و عقارب افغانی جانب چپ نشان داد
 نیز آن مشاهده کردیده احوال اصحاب شال میاد می آورد چون صحابه
 غارت دیدند جمعی که استقامت درین نداشتند چون دیدند از قرآن
 کرات را سحر نامیدند و برخی که صاحب یقین بودند بر یقین افزودند

۲۵
 گفتند برین حال معال خیرات رسول نیز دستمال شایسته است که
 روضه من ریاض الجنه و حفرة من حفر النین هم در کما
 مذکور از خواجہ حسن بصری رضی الله عنه منقول است که روزی امیر
 المومنین کرم الله وجهه در مبداء کوفه با جمعی از اصحاب خود
 عاتقه مومنان نزد دید چون رسید به بنیامانه سه خط گشت و در هر مرتبه نماز
 بر آمد پس بر قدم نموده باز بهانجا رفتن کرده فرمود شمار آنرا بکار بری
 و در حقیقت بود و بعضی از منافقان غدر بر داشتند تا بموضع رفته خدین
 کنند که آب بر آمد و اثری از آن زمان نماند هر چند چوین خبر سمع
 بگشت پس بد فرمود دسترفتن و مانع نشود و مگر محمد مهدی در واهی
 مگر یکی از فرزندان من که او را مرتبه ماست باشد هم در کتاب
 مسطور است که در زمان خلفای عباسی مداحی از مردم بخود رسیده
 و علی الاتصال فرمان بداحی اهل بیت میگشود و فیه العبد و الانسان
 ایشان می نمود و روزی در مسجدی که صغیر و کبیر و صبی و شریف حاضر بودند
 و بطاعت و عبادت شتعال می نمودند و در مدح شاه و نبوت و نبوت
 اسد الله و سید ابی طالب بن کبیر و از بعضی منقبت زکات

از آینه ضمیر محبان نبرد و بشت شاه دلاست پناه گنجش و حلو از راجه
خارجی از آن میان جمع قدر را برشته تنش زنده گفت بخانه من پناه
و احسان بر روی تو کشاده حاجت ندارد و انانیم سر و خانه سپرد
خود برده بعلام فرمود و در سر ابر بند و در طاعت بروی یکشاده
اطاعت نمای تا در آردی بروی تو نشاید و ترا از آن در آردیم
و یک بدره زر برین جهان افروزم انگاه فرمود مانند کوه سفید و شنبلیله
را فضا را بر بند و هر دو چشمش از کوه سر پند و آن رو دست پانی
قطع نموده را چشمش روی این بسیار غلام موجب فرموده عمل نموده چون
عالم لباس عسکریان در پوشید و چون دل را یک خار چو شمشیر آرد
آن طعن بعلام فرمود که راه کورستان بسیار و مداح را کورستان
گذارد تا در انجا بخاری جان فلک الموت سپارد غلام را و طاعت
و اورا کورستان برد قنار اورا نوشت حضرت علیه السلام بطور زینیه
مقدسه مطهره مهر المومنین آمده کرد فرار میکرد از قبر آوازی شنیده
بر او بر روی صخره شتاب انداخت ما را که در کورستان افتاده و در
آخر نماز در باب پس ابواب تقوی بروی او شود و بهر غصه برده

تو از بهای اعظم با و تعلیم نمود و بهر این اسرار بر عفت موقوف
او به خوان و از برکت این بابا زون الله تعالی انشاء الله تعالی و سلام
بود و بگوئی علی بن ابی طالب منو بهر سوی این مسجد میروی بهمان نوع
ماکنونی و زمان سوال برت و این به حلو طلبی که شخصی را بهمان خانه
سفره آسانی بکشد و برای تو نان و مسوا آورده چون در آن خانه نشینی
عجب انعامی است به منی حضرت علیه السلام بفرقه العین کورستان مسخر
و بفرقه اسما و الله را خوانده و مید و راجه عفت موقوف
درست کرد و چشمش خیاست و زبانش کو باشد یا شمشیر و کورستان
انکه به خواست امیر و رسانید مدح و حسب حکم و بهمان مسجد نهادند و زمان
بید و بخت گنجش و بهر سابق نان و حلو طلبت جوانی بر حو کف
حاجت ترا بر آرم و نان و حلو و بر سفره آسان کرد و پس او را انجا نه خود
چون مداح و بد که خانه چاه خانه است که آن را رحمت عفتی او را را جابره
نخ بر شمع راه نور و بد و بالا خر گفت چون حکم شده و دست نهاده
در راه و در آن نه راه است انفسه خوان سفره آسان شود و نان
و حلو خانه گردانید مداح چون این حاجت شاهده نمود از روی تعجب زمان

برگشت و گفت در روز دهمین خانه ظالمی افعای مرا برید و کس
 رسانید و تو امروز ابواب رحمت میثانی نسبت منی شفتی
 در نیوادی حیرانم و ازین حیرت سرگردان در اعلان این دراز روی
 سرین معنی بیان نامی جوان گفت ظالمی که در روز تو ختم خود پدر من
 و من آن خفاری که تو کردی پسندیدم و نجابت ملول اندویدان کردیم
 چون شب آمد بخواب غم امیر المومنین کرم الله وجهه در خواب دیدم
 روی من متوجه پدر من گردید و گفت ای پسر من سیه انچه ماه کنی
 نمرای آن دیدی که در دنیا منج گردیدی و در آخرت ~~مردی~~
 کشیدی چون از هول این واقعه بیدار گردیدم و در البصورتش سیهایم
 و احوال رخسار در گذشت انداختیم و در خانه شش بهمان ساخته تا کمال
 او ندانند و ما را از صحبت خود در انداخته احوال آن شخص منی خایه است
 او را به منی و سیوه شاد و دست از نخل محبت شاه ولایت بر چینی چون
 مدارج بوی آن خانه رواند و دید خرس سبایی دید پس زمین آباد
 چنین نیاز بخاک عجز نهد و شکرت حق تعالی بجا آورد و اهل بیت
 کرد و در آن حال برق عصب آنی بدخشد و آن شخص سیه را سوخته

خاک کرد انداخته آن چون بر سر آمد خان و در عقیده خود چهره کرد
 و روی در تو ظاهر آورد و از اعدای این بیت خبر کرد و بعد از آن
 جم در کتابت نور از این چهار رهنی اندکها مرید گفت
 مرید مریدی بود عید استقامت در حجاز و بیان عرب مکرم و نجاران
 ندیم چشم بسیار دشت و باب این دایره رگانه شیار از دست
 خاندان مصطفی بود و بدوستی منقشی سرخس از رنگ مسود و او را
 ده پیر بود و یکایک خیر صیاح روزی انداخته آب در آمد که سرین
 بشوید و غسل نمود و بر او طاعت بود و نصار و گومی بر جوش در آمد چنانکه
 او را اطلاع بر جوش خوردید و روز بر وزان نوم در جوش سبانه از آن
 همه رنج و آزار است بدو شش چکی شکم زبان حمامه سبید مردم و
 زبان گرفته بهمان نمودند و زبان سبافتنی نشوید و خویش و شوک
 روی در تو پنج و تفریح آوردند و صد نونه عیادت و نفوس بریده
 کوهر پاک و امنی می گفت و از عیبت و عفت خود می گفت و می شنید
 بالاخر چون این سخن بیدر شش سید علامه بر زمین زده جامه بر
 و گفت در میان عرب شرمسار کردیدم و بعد از این نامی و فغان بسیار

بهشت شد که اورا خون بریزد و جسدش پاکش نکند و در آسمان
 زدنش انگیزد از خانه بیرون آورد و مرموم بماند و روی تماش
 کردند آن مستوره غصه روی ساز بسوی آسمان کرد و تقاضای حاجت
 استغاثه نمود و گفت ای عالم التره و الحقیات تو از سر کازنیک آگاه
 که از من امری بوجود نیاید که متوجّب اینهمه عقوبت باشم بر جبهه جا
 اشک غم و الم چشمم بگوشت مری و بجای معجز خاتون قیامت دختر
 پیغمبر آخر الزمان که از بهزیارت آنرا با آسمان بر دند و حرکت بر آید
 که در تورت از آن رمزی در میان آورد و ند که مرا از این عقوبت
 و عقوبت و محنت مبرا بگردان از مرگ می رسم که با جارت
 را حکیم جل نفس و انچه الموت بر او دل کند لیکن از جمله رسوا و بد
 که بواسطه من در خلایق شرمنا گردیده و از غم و اندوه مغموم گشته
 اشک نه است از دیده جان باریده و درین حال شکلش ای حاکم
 سزای العیاب علی ابن ابیطالب بخاطرش باز آمد پس بسوی گوشت
 گفت مولای من او اینی عجل ای خداوند من در باب و تعجیل کن که طبعی
 در زندان را از شفا خانه تو در میان است و در آن زمان امیر المؤمنین که

وجهه با جمعی کثیر از اصحاب مستطاب ریحی گوشت و پوست او را
 ملائک از مرآت خاطر ایشان میزد و که ناف غیب تمام لایق
 حال المعصومه بیان نموده باشند و شش تا کبیر فرمود و هر یک ای مومنان
 روی نمود که مورد ملال است بنی سحال آن شش محال الخال بدین وجه
 می نماید که آن عقد و کشایم چون از این محبت فرمایم در طهارت آن را
 ریحی شد التماس مرا الف توبه را نشی شده و فرمود و بر خیر که وقت شتاب
 نه محل لیت و در زکای برشت بی من که از چشم خود بایستد دل
 و این شتاب ترا از آنکه بربحیا تحت بقین از سبب بیاورد
 عیبه تمام ساینده اند به سید در مدینه غریب عام بود و ابو موسی را
 و در آن جمع بود بر او ریحی خویش رسید و نوع کاش بد قعده کشید و هر چه
 و از کثرت غم چهار از ایشان برده می نباشد و امیر المؤمنین را
 گفت دست از کشتن این معصومه بردارید و زنده بماند و بیدار
 و امامی اندیده از قدوم خیر زوش خند یافته بچند شش نافه و مادر
 نیز ملائت گردید و در ذاک کشیده و گفت از من دختر بر خیز و بچین
 رسوای متوجه من گردید و ناموس من بپا نشو و اگر اندیده و زار آور

خواست و بخت کاش میسر ساخت و فرمود ازین معنی اندوختن
 مباش که دخترت از آتش عصیان پاکت و گوهر و آتش نیت
 عصمت شرفناک و بدگرمی بوزن بمقدار و در حرمش کار و بخت
 آزارش آورده انکار طلبید و فرمود از آب و باران پر بار کرد
 گفتند درین فصل نه باران موجود است و نه برف و نه بزمین خام خود را
 نمود در حال و سپردار بر سیاه از امر آنکه در هوا ظاهر کرد بدین
 و آن طشت را از آب باران پر کرد و اندید پس بالا بقیع رفت
 شده باب باران منظم کرد و دید و پاره پوشش طلبد و آب برین
 فرمود و خیمه و صحرا برپا کنند و دختر را در وی از زنان این نزد آورد و
 در طشت بنشانند و بقدرت خدای تعالی توبه کمارد چون بفرمود چهل
 کرم از رحم دختر بیرون آمد و او را از تحت عنایت او و چون بزار شد
 بمقدار و در شغال بود هم در کتاب گوشت که روزی امیر المومنین
 کرم آمد و جبهه بر منبر و غلام میگفت با کمال سان لای موعود می نشست
 معراج سرور کائنات علیه افضل الصلوات و کمال التحیات اخبار می
 و بعضی اخبار از کتب غفلت از این سینه اخبار میزد و در میزد چون

عرصه سجان الله اندی کرد و راز و انجمن فانیست و او
 از خاکدان دنیا بطارم اعلی خرم میفرمود و کوزه پر از آب بر
 میباش و در مقام توبه چون درین پاشی کوزه سایه سبز بر سر
 نهاد و آبش و لبه شاری آورد و برش انداخت و بوی بر نماند
 چون از معراج مر حجت بود آب توبه در زیر شمشیر و در شمشیر
 لرم جودی در آن مجلس چون این خبر شنید و گفتار نمود و بجا نه رفت
 خود را دید دست در آرد و از جهت آب که بطارم میسازد و
 شوهر را گفت ای خدا آب نیست که خمیر کنیم سوی چشمه و سیاه
 آب بیا کوزه برداشته و توبه چشمه زدند و کوزه در آب از
 و باران غوطه زدن بر کلاه چشمه گذشت و فشار افوز و افاد و
 آغاز نهاد و جهود رفت کند بر سنگی ماند و در آب غوطه خورد چون
 خود را و خستری دید بر پهنه در کنار و ریانی نه ایجا خوشی نه پشیمانی
 در راه تحیر خوش نصیب ماند و در کار خود و حیران مانده و از کار
 خست و رو کرد و نداناکا دهنده و زلزله رسید چون چند روز در راه
 دید از روی رحم لباسی و او را خود را پوشید پس روی بفرمود

الودع و بی غم

حال او ماند و از استفسار حال سخن راند و از خود اشکارا کرد و دیده
 بشهر نهاد و هر که نظر بر او افتاد دل از دست بداد و در راه عشق او
 و در راه او پوسید و عاشق او گردید و خواهی مالی اری او بخت
 در آورد و بخانه خود برد و مدت شش سال در خانه شوهر برادر و بخت
 روزی بدریار و نهاد و در آب فرو رفته غوطه خورد چون برآورد
 خود را بصورت اصلی دید بر همان چهره اول و لباس اینچنان برنگز
 و مشاهده نمود که آب کوزه بر سر خفت و بجاک می میخت می که خیزد
 و کوزه آب بر داشته راه خانه پوید و از آن خانه بیرون رفت
 آلوده بر همان نوع که بود و ده کوزه را به باد و در آن کوزه
 بمسجد آورد و دید که میرالمومنین بچنان بر سر منبر و عطا میگوید و از آن زمان
 پروردگار میجوید و زانی تصدیق معراج نمود و روی در بند است و در شب
 اشک از دیده می کشد و بخدمت امیرالمومنین التماس کند که طریقی
 نمایی و ترک کفر از دل نهاده ای که از کفر و کفری بیزار گردیده باشد
 راه اسلام از روی عطا و پوسیدم میرالمومنین فرمود که تا پنج فرزند زاده
 تصدیق نکندی پس با اسلام عرض نمود و ترک کفر از آن به حال نهاده

۲۷۵
 مولف گوید این هر دو قصیده و بخت این حسام نیز منظمه ساخته
 شصت و یکم در کتاب مذکور است و اعطای رتبه الله علیه مرتبه
 روزی میرالمومنین کرم الله وجهه بعد از انتقال سید المرسلین از سر
 قانی عجب جاودانند و در مسجد کوفه و عطا می یافت و بالاس سانی کو هر دو
 انگاه فرمود ای مردمان اگر سید المرسلین در بازار بدرود کرده و رو
 بشاه راه آخرت آوردن بکنم پروردگار و صحنی آن عالی جناب ام
 قائم مقام و نائب شایم هر گونه مشکلی که بشماروی آورد و روی طلب سویی
 آید و از من حل مشکل طلب آید که تحقیقات بر من ظاهر و پدید
 روشن و هویدا علم ادین و اخون کوه خزینه منست و از آسمان
 سینه من از حال میر و ما را کاهیم و مطلع بر احوال سعید و ساهیم حال
 هوای من ظاهر است و احوال ایشان دریا با هر و بر آنچه بد و خوش است
 اطلاع دارم و وقف از طاعت و عبادت اهل شهر و دیارم از خواهم
 ضرب گردانم و زن را مرد و ارضی سما و جالبهار اجال میبری در آن
 بود که کنج قارون دشت از کثرت ثلث لوائی قاهر و کبر می ادا
 از استماع کلام ولایت نظام در دشت انکار نه نور دید چون از مسجد

پرون شد غضب آبی اور منج نموده سکی گردانید چون حال خود را
 دید از اندیشه باطل شمان شده مسجد باز کردید بامید آنکه امیرالمؤمنین
 از عین عنایت بروی نظر اندازد و از برای او در دیدارهای خود
 سازد چون درآمد مومنان روزی جز آورند و بضرر سنگ
 چویش پرون کردند چون راه نیافت بسوی خانه شتافت و در
 برتبر ایشان و نهالین دیبا بخسید از شش چوید سکی از شش
 خوابیده کنیزان فرمود روی با خراج او آورند و سنگ
 سر و دندانش شکسته از خانه پرون کردند چون رسیدن
 رو با آورند و بسوی او دیدند و بدندان و ناخنش در دند
 از شهرش پرون کردند بضرورت رو بصر آنها و در بر شتون
 مدت پنج سال سرگردان بود و هیچ چیز از حلقش فرو نمی رفت
 مرکش نمیداد و در آن بیابان طلی از ریک دور و دورش بگرفت
 برف باران و سرما عذاب میکشد چو آن سک منافق ناپدید
 خویش و قوم روی بهر جانب آورده او را طلب کردند هر چند
 اثری از وی یافتند بالاخر قرار دادند که دشمنی او را ان

۲۷۹
 عدم راهی گردانید و لوای شتم بر او شد و عرانی او را بستند
 در آن بدست حال فدا دین زنی داشت با حقین پاکیزه و در کینه و در غایت
 و شش از محبت محمد و آل او مال آن بری خسار در تمام شهر سماء
 مدت پنج سال در آن لباس چون آب حیات و طلمات بود و شکر
 از دیده جان میکشود عورت روی در بهی آورند و از غوا در
 منقش کردند و گفتند چون مانم در شش چرت و بعد هر موی
 سوی شوهری بر پاست چون از قال و مقال عورت ملول و محزون
 کردند بخدمت شاه فرودان رسید بوقف عرض رسانید که شکی بر من
 نهاده و شش نهاده من افتاده طحال شکلات و سهال مغضلات
 که براه تو در آیی و شکل خود را بیان نمای تا شکل ترا حل نام و گره
 رسته جانب بشایم گفت وزی شوهرم تنها از خانه پرون آمد
 و ناپدید گردید مدت پنج سال که هر سوی می گیم و او را میجویم نه از و آری
 می نام نه خبری از او می بین فرمود ای زن شوهرت زنده است اما جان
 در مانده چنانچه در طعام میبایک و طعام را بر او و با محرومان خود راه
 بخون بسیار مقدار و فرستاد در آن بیابان بسوی چون طلی ریک

چشم تو در آید شوهر خود را در آن حوالی بوی زن خوشحال شد
بوی خانه روان کردید و طعام رنگارنگ ساخت بوی برنج
طل رنگی دید بالا ایستاده بر طریقه مکرر دید بعد از ساعتی سکی آمد
و بر فراز طل سید خواست با لار و دار صغف قوت بنود زن که
خود بپای آن آمد آن سک پایش افتاد و به پوشش کردید بعد از آنکه
همیش بوی زن غلام خود را فرمود که روی در محبت و بان بکشد
نان و مقداری حلوا بده غلام نه مانی پیش او انداخت صغف حادیه از
خودش محروم ساخت زن در وادی تحت افتاد و در طعام
آتش آن سکنه و چون خورشید با شد گفت خاک است با تمام
بد اگر دید زن تحیر مانده گفت ای خالق ارض و سما تو دانا و ماهر
نمیدانم این چه حالت مرا امیر المومنین گفت بوی برنج چون بوی
شوهر خود را به بینی و کل مراد از گلشن دیدارش بر جنبی من بود
او کرد این صحرا کردیدم و بخوابی سک خبری نگرفتیدم و چنین ام
که او خلافت نکوید پس روانگر دید و پیش امیر از علل عذاب که مهربان
که مرا فرمودی به برنج چون رو که شوهر خود را به بینی و از دیدار او

شوق بگرینی بفرمان تو بوی آن سامان راه نور دیدم و در آن
بخیر از سکی ندیدم مهر فرمود ای زن شوهر تو همان یک پست دانه
صحرا دیدی و از دیدنش در مادی حیرت بومیدی زن چون این سخن
شنید در پای امیر افتاد و بضرع فغان برکشید و گفت ای امیر من
و مقصدای مقصبات را بر این معنی بیان نمای و لغات روی این
بکشی فرمود شوهر تو شرک بود بخدا و مصطفی شمنی نمود و در ولایت
من شک آورد خدای تعالی او را منج کرده زن پیاره چون این
عجز خاک باز غلطید و گفت ای ولی برحق بختی خالق چون بدست من
ره نمون که بعد از ولایت شوهرم را بصورت اصلی بمن نمانی زبانی
اندوه از دل غمدیده ام بر دای فرمود و ریمان در کردن آن سک که پیش
من حاضر کرد آن زن خوشحال گردید و باز با مردم خود بوی سامان
بوسند و ریمان در کردن سک ده نزد امیر آورد چون سک حاضر گردید
خجالت از چشم مبارک و بزاری تمام نبالید امیر المومنین در ساعات
بدرگاه قاضی الحاجات بر آورده از برای او دعا کرد و در ساعت
صلی باز کردید همچنان لباس در بر و دستا بر سر خجالت افتاده نبالید

ای امیر المومنین تو شک در دم سزای خود دیدم اکنون از شرک
کردیم از روی محبت و رلطف بروی من گشای و مرا بر آه
فرمای هر چند که هوای دین سلام در دل او منزل نموده زمان
بسیار کشته ایمان تعلیم فرمود آمد بدین محمدی ایمان آورد و از این
گرفتیم هم در کتابت کورس طور است که چون امیر المومنین از نزد آن
و فیروزی بازگشت بر سر دوراه افتاد نهر عجمی و نهر دیگر در یک راه آب
راه دیگر آب نداشت امیر مالش کوفه را بر آه می آب و آنکه در دور
در دشت آب آه برید هوا در غایت گرمی بود و غایت خشک
کردید و از گشت حرارت لب دمان ایشان خشکید بعضی از ایشان
طعن کشاده و روی بوادی سترش نهادند مومنان از آفت ایشان
از آرافه بخدمت امیر شهادت سخن منافقان بعضی رسانیدند و از این
آبی چون شعلاتش فریاد برکشیدند فرمود ایشان تمام حاضر گردیدند
خدای تعالی ما را در پیش خیمه مهرش تهنیت بود و بقیه فرمود از آنکه بودند
سنگ عظیم ظاهر کردید نفس خود و آن سنگ را دور افکند زنده بود
بقیه فرمود در اینجا در آید و حقیقت را معلوم کرده نماید بقیه موجب

عمل کرده که سی و پنج زنیه فرود آمدیدی از سنگ تفتل اسکارا
معلوم نیست که کلیدش در کجاست و نکودن آن در غایت اشکال است
بلکه محال شاه مالک شاد از عمامه خود کلیدی بر آورده بقیه در آن
فرمود بسوی در راه بسیار و جام آب بیمار بقیه برداشته کردید چون
در کجاست حوض آبی دید و بر کنار حوض سازه کوش را مشاهده نمود
حیث بر خیزش افروید امیر جام بر آب کرده بدو داده فرمود ای
آب بگیر و حاجت تشنگان بر آور بقیه جام آب است گرفته و
بیرون گردید امیر المومنین را بجای خود استاده دید و چون
آید و پشتی را از نماید امیر فرمود بقیه دشت از شر نه نشاند
که درین مقام روی بخت آورد پس بیست و چهار بابی شکر را
جام سیراب نمود و همچنان جام از آب تا مال بود و بقیه هم در کتاب
مذکور از علی حجازی مرویت که چون سرور غالب امیر المومنین
علی بن ابیطالب با عمار با سر و نصیر و سایر اصحاب بعد از شهادت
حمله متوجه گردید و بکناروات رسید بخاطر گذرانید فرات را از
گذر بگذریم و روی بگذاشتیم گذر آورییم شاه ولایت بنور فرستاد

التمسیر و آگاه گردید و فرمود بر لب فرات رفته با و از بلند کوی ای
 حجه علی ابن ابی طالب بگوید و بکدام کدر آوریم و فرات را از کجا
 بگذریم چون نصیر بر کن رود زبان ندانند و حجه را آورد و از غصه
 حجه نام جواب نصیر داد و ندکه در فرات حجه نام بسیار است کدام حجه مقصود
 و دلیل سوار است نصیر چون بشاه ولایت عرض نمود فرمود حجه ای را که
 با و از بر آورده حجه این کر که رطل کد از فرات و از بر آید که کر که
 بحد است کدام کر که مقصود است نصیر آنچه شنیده بموقف عرض رسانید
 المومنین فرمود مراد کر که بن مره است چون نصیر حجه را ^{طلب} ~~کر~~ ^{طلب} ~~کر~~
 مرد و بیگانه و از بر کشیده گفت ای غلام بر کوی که امیر المومنین است بگو
 گفت میفرمایید کد فرات کجاست و کجا محل گذشتن خطی خدمت گفت
 عقل و هوش بکانه و بدو ای کجاست آنکه نام مرا و پدران مرا بپندارند
 که کد فرات کجاست چرا از کار و بار او غافل و از نادانی جوان خود ^{طلب} ~~کر~~
 ای نصیر بدانکه هزار و هشتصد سال است که درین دریا مقام دارم و هرگز
 پرور کارم نصیر چون این حکایت شنید فریاد از نهادش برآورد و بگوید
 امیر کردید و الهامش نمود که بجهت زنده نمودن حجه بن کر که درین مرز

۲۴۹ و او را زنده گرداند امیر المومنین دست مناجات بر کاه واهی
 الحاجات بر آورد و از برای زنده شدن حجه دعا کرد و بگوید
 دعا تمام نشده بود که حجه زنده گردید از فرات برآمده و کاه مناجات
 بموسید چون نصیر این واقعه غریبه معانی دید و کفر یزدید و گفت
 تو خدا می و رده نامی نویسی و رسم تو بی حجاب و سمار نظر
 کفر او کرده بدو انصاف رسد و شش و دوازده اکت و باز بدعا زنده شد
 راوی گوید بخدا و بار امیر المومنین نصیر را کشت و زنده گردانید تا بم
 گاهی گوید. نظر از مهر و لطف او بمرد و زنده شد که همانا تو
 اعجاز می گاه را و کسیر مولف گوید باب فضایل امیر شرح کلام حضرت
 انجام امیر المومنین از خطبه البیان چنین نقل کرده شد که امیر فرمود
 انما الدی قبل مرتین و اجمی مرتین یعنی منم المسمی که می شنود و بار
 میکنم دوبار و در اینجا اتفاقا مرتبه مریت ظاهر پیش از زنده شدن
 حجه مذکور و از امیر المومنین این نوع خارقه نظیر آورده بسیارین
 باشد و اگر مراد همین حجه است پس اصح قول اول است که کلام معجزه
 بران جاریست الله تعالی اعلم بحقایق الامور نعمه امیر المومنین کرد

بجمله سپرده بگویند مرا حجت نمود و راوی گوید جمعه نهاد و سال دیگر زنده بود
بعد از آن راه آخرت پیمودند آمدی باز از جراحت نماز گردیدند
بار دیگر زنده کردی کشته درین راه را بخت هم در کتاب مذکور از
فارسی نقل است که روزی امام حسن رضوان الله علیه پیش امیر المومنین
و همه کوه از لعل در بار می داشتند و از قرآن حدیث مملکتان عباد
میخواند و درین اثنا گفت آنکه و صلی الله علیه و آله و سلم فرموده علماء
کاتبین نبی سراسر و تو بکلمه نفوس و حدیث اعلم علماء و فضل اولیاء
و ندای تعالی سلیمان ملک عظیم عطا فرموده بود و توحید کرات کرد
دست بدعا برداشت در ساعت باره ابری هویدا گردید و در پیش
سینه بر زمین مالید امیر با این بران نشست و من نیز با شارب
او و ابرو غمرغ روی بطبران نهاده نزد درخت شکلی نزل کرد
با امام حسن فرمود بسوی درخت توجه نمای زبان به تفصیح حال
فرموده قیام نمود و درخت زبان تعال کثرت و احوال خود بر سر
بیان نمود که ای شاهزاده دو جهان علی عالیشان درین مقام شهب
می نمود از برکت و میمنت قدم فرخندگی تو تازه بودم از آن

سوال خدا بدارت بجا حلت فرمود و ترک آیدن کرده و از این مقام
شهر و برکات حال من باین خواری رسیده بخدمت امیر المومنین
حال من کن که زبان مبارک بدعا می من گشاید و از برای من
من دعا نماید امام چون حقیقت ظاهر بعرض رسانید امیر درین
بدرگاه قاضی الحاجات برافراخت و حق سبحانه و تعالی درخت
نخست را خبر گردانیده و در زیرش چشمه آبی جاری ساخت و گویا
و در کنار بحری کناری منزل گردید و در آنجا مرغی برادرش دیدم
بال شکسته و پر ریخته غول و مخرون در کنار دریاست امیر گفت
با امام حسن گفت از مرغ شکسته بال سبب انقلاب تحقیق نمای و من
زبان باطنها گشتی امام استصاف نمود مرغ گفت ای شاهزاده و بنا
و دین من زشته ام که با امیر المومنین در صد جهان مکان بستم
لوائی عبادت می افروزم از آن زمان که سلطان ابیاح محمد مصطفی
الله علیه و آله و سلم عالم را بدو و کرده علی مرتضی و روی است
الافران آورد و در معبد دو را فساد و ام و ارد و در فی فروری
اشک حسرت گشاده ام بال شکسته و در راحت برویم با

المومنین مکتوبی که بسوی دعا گراید و از برای من پادشاه
 امام شرح حال آن شکسته نال پان نمود امیر المومنین مبارک خاتمه
 دعا فرمود چون بال اقبال یافت از کساره دریا پای امیر المومنین
 شتافت بعد از ادا ای حجت سلام گفت ای شاه خیل انام ترا و
 دوستان ترا بشارت است از ملک عظام بر وفق رضوان و حور علیا
 امیر فرمود چگونه بشارت میدهی بهشت جاودان و نعمت بیکران
 خالق مطلق و قادر بر حق از رحمت خاص خود بجای آورده در روز
 بشمار موجود گردانیده هر گاه یکی از بنده کان طهر
 سر اعجاز و لا اله الا الله گوید مرغان آبی سر از آب بر آورده را بر
 و نشاط سپارند و چون محمد رسول الله بر زبان جاری گرداند که
 رزق و طلب الهای طرب بختانند و اگر از نام مبارک تو
 نراند در خروش و فغان آورده گویند بار خدا یا رحمت خود
 دور دار از انکس که این کلام گذشت و اگر نام ترا گویند
 استغفار بگویند و از برای مغفرتش دعا گویند دیگر باره اگر
 ره نوزید و بسر حد یا جوج و ماجوج نازل گردید آنجا که دهنی

۲۹۱
 قامت ایشان بعضی بنیاده گردود و بعضی بنیاد گردود و در این
 جو ارح بقدر قامت ایشان دیگر باره و راهی گردید و بر
 غوغاشی منزل گردید و بانگ کوب و غوغا و سایر سازها گوش
 ماسید اما من از پدر بزرگوار پرسیدند این چه غوغا و طرب
 فرمود شور و شعله قرین این شهر از آنست که میرج شمس اورد
 قرین حصیر شمس نصیرش مرتبه است که اگر خلق بشنوند از هوای
 و پیشش کوکان هلاک شوند و زبان حامله بار فرود که از انداز
 الاتصال درین شهر میل و کبیر و نصیر و کوب و قات مردم گذران
 بعد از آن اما من گفتند ای پدر بزرگوار روی بدیده آرد و بوی
 مالوف بسیار بر بام امیر در دم هوا گرفته بدیده بمانند
 در موقوفه دم جهان بان قدس و مسطور است که روزی طرب
 رضی الله عنه در زمان خود بخانه امیر المومنین علی بود که قافیه کاتب
 معطره روان شد و ثابت که یکی از زما و صحابه بود آمد و گفت مرا
 بامیر قافیه بپایید تا بفرغ خاطر بروم چون قافیه سالار بود
 آمد و در انجایش نموده سپردند اهل قافیه در تعظیم و تکریم و تقدیر

از نیکو که نمی پرسیم مگو تو لطفه کنی آن زرینه در رخ ثابت چو
 رفت گفت باوصی خیر المرسلین این عورت خود را اگر بر تبار
 کرد چون او متعنت نشد با غلامی ز ناکرد و من لطفه آن غلام ازین
 زرینه خود را در رخ ثابت نهادم که مقصود از شادمانی خارق با
 خلق متعجب ماند و فرموده خلیفه زمان عورت است که اگر در پیش خلیفه
 اصحاب نبیان نیاز و لسان ایجاز رسیدند که این هم عصب و پاره لایق
 روزی درین مسجد بخندید یک کانیات سخن موجودات علیه افضل
 و اکمل الحیات نشسته بودم که ثابت بچاره در آمد و در روی
 رحم نظر و پیش انگشت من فرمود یا منی روزی باشد که زنی ثابت
 سرفه منم سازد و حکم برجم شود گفتم ما رسول الله بدین خلاصی چه باشد
 چوب پاپس بمن داده فرمود هرگاه این نوع قضیه پیش آید این چوب
 بر شکم عورت بنه لطفه که در رحم باشد منجن در آید و آنچه حق باشد بیان
 عمر رقیه عقد من بر خواسته در میان و و ابروی امیر المومنین بوسه داد
 پرستش را بر دیده مالیده گفت یا علی حق که جانشین منم و تو می خواهی
 عمر را با تو ملک لطفه در دنیا بدار و مولف گوید سبحان الله و ربیان این

نسبت منین است که در صدر سطر است یعنی از عهد انبیا در خیال محال
 افتاده اند خداوند اجمع است محمدی را بعنوان غنایت و غنای غنای
 راه رست است فرما و حجب ظلام نادانی از پیش دیده ایشان بکش تا آنکه
 غنینه و یک اند بخالتی و از این
 در فصل الخطاب سطر است که برادر مصطفی و
 بحر بلا و حریق نار و لا و متعبدی اولیا و اصفا امام الشان المعارف
 علمی این اصطلاح بود اندر طریقت شانی عظیم و در حقیقت در جمیع زوایا
 و در وقت عبارات از اصول حقایق علمی تمام و است جنید رحمه الله
 شیخنا و الاصول و البلاء علی المرتضی کرم الله وجهه یعنی امام مادر علم
 طریقت و معاملات علمی مرتضی از آنکه علم طریقت را اهل طریقت اصول
 گویند و معاملات طریقت بلا کشیدن است و چنین می زند که علی حضرت
 او آمده گفت یا امیر مرا و صیتی فرمادی فرمود و لا تجعلن الیک شغلک
 بلکه شغلک فان لم یکن الیک ولدک من اولیای الله فان الیک
 یضیع او و در اینک شغلک و لدک من اعداء الله فان الیک
 لا عدا و الله یعنی گردان تو شغل اهل و اولاد را بر گردن شغل میبرد

بود که اگر ایشان از دوستان خدا می اند خدای جل و علا دوستان
 منافع کند و اگر ایشان از دشمنان خدا نبند اند و خدا چاره اری
 فرزند بند نیست خدا از غمش محزون تو گویی که به ز خدا بند پرورنی اگر
 مصلحت کنج سعادت از آن اوست و در بدست پنج زیادت بدی
 هم عبت هم در کتابت کور از کشف المحجوب می آرد که روزی برانی
 امیر المومنین کرم الله وجهه پرسید با کبر و ترین کبها چیت فرمود خدا
 القلب بالله سبحانه یعنی هر دلی که بخدای غر و جل تو انگر و بستی دریا
 ما فیها ویرا دروشن کند و همنی سوی شادمان نشود
 سر اندیشد بر جای مانده و زجا اندیشد اندیشه منی چو دین کز
 از که زمینی خدا اندیشد عت در ترجمه مستقر است که چون
 ام المومنین عائشه رضی الله عنها طلحه و زبیر بر بصره استیلا یافتند
 بیت المال در آمد چون نفوذ نامحدود و بد و قرات این آیه کریمه
 که و عدکم الله مع انکم اشره تا خد و بها و محل لکم منه و بعد از آنکه امیر
 برایشان طغریا فقه بهمان خانه در آمد چون نظر فیض اشرش
 و در اهرم سرخ و سفید افتاد و زبانان کوه بر نشان فرمود ای راجع

۲۸۴
 معزور ساز و ای سیم سفید فربس خبر من پرور که بشود شما نور
 نشوم و بکلو شما مایل نکردم و این حدیث نبوی بر خواندن
 دنیا کالک غریب او کما بری سیم یعنی باش در دنیا سیم
 که غریب مانند سافر معنی بهر چون کند جلوه کری در
 وی کنی نظر از دیده وری مانند غریب باش باره کذری از
 اینجا است که حکیم ثانی در حقیقه الحقائق گوید کوه از دوزخ شکست
 مرد بر زرد و سرخ فوید شیر از آتش همیشه بر سر
 جان حمید در آرزو و زرد و سرخ عطار قدس سره منر گوید
 سوار دین شیر سیم پیر شجاع شریع و صاحب خوشی گوید
 ز جودش بر و دیار پوی بود بخشیم عالم پرور جوی بود
 نه هر که آرزوی سیم بر داشت نه هر که سوی سیم زرد نظر آ
 چنان در راه منی هر رخ رو بود که سیم زرد شمشیر خاک گوید
 تو ای زرد کرد و ناامیدی تو نیز ای سیم مکی این سیم
 چو دنیا آتش شو شیر بوده از منی معنی دنیا سیر بوده
 اگر چه کم نشیند که سیر نخور و اومان دنیا ملک شکم

از آن جستی بدینا فقر و فاقه که دنیا بود پیشتر به طلاقه
 مولف گوید در کتاب شاه قدسی بن خدیج شوی در مدت دنیا
 گوید که حکیم حب الدیار اس کل خطیه و ترک الدیار اس کل عیارت
 ترکش بر پایه شاه عبادت و جنت سر به معصیت و خطا لایق
 هر که دل از ترک دنیا کرده است جای در فردوس علی کرده است
 هیچ مردی دل این پویه نیست هیچ نامردی ازین پویه نیست
 حیا مردان به طلاقش گفته اند لیکن مردان با وحوش خفته اند
 هر که او مرد است خود پیش نبرد هیچکس برابر و روست
 الکه نامرد است در دام است مرغ جاننش بر سر دام است
 جنت دنیا ساحر مکاره در پی او یکجهان آواره
 جنت دنیا معدن کذب و دروغ شمع برش همچو دودی بفر
 جنت دنیا مسکن حرص و هوس طالبانش خوار مانند کس
 جنت دنیا منزل ویرانه بر سر از مکر دام و دانه
 جنت دنیا مایه دیوانگی و بویانگی و بویانگی
 جنت دنیا دشمن درینیه دشمن درینیه بر کلبه

چیست دنیا بر سر خود خیال حاصل دنیا و بال آمد و بال
 حاصل دنیا بود به حاصله غافلش غرق بحر عالمی
 در تفسیر حاطلی و فخر راضی و ترجمه اخوان مصحف و مکتب
 السعد و ذخیره الملوك مطهر است امیر المومنین کرم الله وجهه در
 بر سبب خطیه مغرور بود در غایت بلاغت و نهایت فصاحت و جامه کنه
 پر سوز در بر و تشریف بایند لطف خرمادر دست مبارک است عیبه
 بن عباس رضی الله عنه بخاطر آورد که این مناسب است و به بال
 امیر المومنین غایت اخفرت کرم الله وجهه و علم ولایت بر او راه است
 کشته بزبان بخرسان فرمود و نقد وقت مرگش حتی سخت من قهر
 ما لعلی و زینة الدین کیف افرح بلده نفسی نعیم و کیف شیع و حوال الطبا
 بطون غرنا و کیف ارضی بان اسمی امیر المومنین و لا اثار که غم و شونه
 العیس و شدید الضر و البلوی یعنی تحقیق چند ان رفقه بر رفقه دو زانده
 دو صله بر و صله پوشانیدم که از دو زنده آن شهر سار کردیدم علی
 باینت دنیا چه که کش خاست و نوشش من باز و چگونه شایدم
 بلدانی که باندک زمانه بگذرد و مومن فنا در آید چگونه میر خورم کم در

ولایت مجاز شکمها گرسنه باشد و از غایت جوع و نهطاب محضه بگویند
 راضی باشم با کینه مومنان مرا مهر خوانند و مقتدا و پیشوای خودند
 و من در دشواریها با ایشان شریک باشم و در گرسنگی و تنگی معیشت
 با ایشان موافقت کنم تا اوئی گوید بعد از استماع این کلمات باریکاست
 حاضران مجلس و سائلین که تسبیح در مجلد اول حبیب المیرسلطون
 که عقل را در حقیقی امیر المومنین از ممر تنگی معیشت نرود معاویه رفت
 که از بیت المال هر روز و درم و طیفه داشت و ادعیه کرد که چیزی
 آن اضافه نماید تا بفرغت معیشت تواند نمود اندک آن
 امیر المومنین رشی بضافه طلبیده و در آشنای گفت و شنید اظهار
 افلاس نموده التماس کرد که چیزی بر و طیفه او زیاده شود و امیر
 این ضایف را از گنجایم رسانیدی گفت چندگاه بهر روز یکده
 خرج کرده و نیم درم راجع آورده با کجیاج شطوعام صرف نمودم
 التماس فرمود برین نقد و وجه معاش گیرم و نیم گفت جزایر
 معاش نکایت میکنی عقل نوبت دیگر در طلب سالنه نمود امیر المومنین
 از او این در شعله چراغ داغ کرده تا گاه به دستش نهاده و منصرف

۲۸۴ گفت ای برادر چرا دست مرا سوختی فرمود چو تو نهضت کنی
 دنیا نمی آری چگونه رو امیداری که من از حقوق اهل اسلام زیاده
 آنچه حصه تو میشود چیزی نبودیم و بد آنچه عبادت با الله با حق باز
 عقیقی گرفتار کردم عقل درک این سخن ناکرده از امیر المومنین بخندید
 شتافت و امیر المومنین از این معنی بسیار غول شده و در ترجمه حقیقی
 می آورد که بعد از وصول عقل به مشق معاویه و در تعظیم اولیای کشته
 روزی تکلیف این معنی نمود که بر منبر برآمده امیر المومنین و سلطان
 گوید عقل ترک صحبت او نموده او را عاقل ساخته باز بخدمت امیر المومنین
 آمده نایب شد در مجلد ثانیه حبیب المیرسلطون است که در میان خیابان
 بتواتر ایراد یافته که امیر المومنین کرم الله وجهه در مدت عمر خود هرگز
 سه روز متعاقب سیر نخورد و در اکثر اوقات بامان خود بخوابید
 کرده چون اهل پیش تکلیف تناول نمودن طعام میکردند زبان جاری
 بیان میکرد و بحسنی الطعام یا تعظیم ظهری معنی پسند از طعام معتقد
 که پشت مزاج هم دارد و مرا از عبادت طاعت پروردگار من مانع
 نمیشد هم در کتاب کور از حدیث بن ثابت مرویست که گفت روزی

طبق پالوده نزد سلطان الاولیا علی مرتضی بر دم اصلا غریب نوز
و گفت دوست ندارم خوردن چیزی را که سید کائنات علیه افضل
و اکمل النجات از تناول نموده باشد نه هم در کتابی که از عذری امیر
امیر المومنین کرم الله وجهه دو جامه سبط اتباع غمزه قنبر رضی الله
مخیر گردانید که هر کدام را خواهی پوش قنبر یکی از آن دو ثوبت
کرد و دیگر را امیر المومنین کرم الله وجهه در پوشید و سنان از او
دید هانچه از سر اصابع هان پوش بود قطع فرمود و گفت در میان آنکه رو
ایام بعضی از جانب حق سبحانه بالا صاله با امیر المومنین کرم الله
مرویت که روزی بخدمت رسول صلی الله علیه و آله و سلم رفقه از در
بسوی من کرده فرمود یا اخی جبرئیل حاضر است و ترا سلام خدا میرساند
فرمان بچنان است که در هر ماهی سه روز روزه بدار که روزه اول
صوم ده هزار سال میانی و در دوم ثواب سی هزار سال و در سوم
هزار سال من گفته یا رسول الله این ثواب مخصوص است نسبت به
ازین سه روزه بدار و او را هم ازین ثواب باشد رسول فرمود هر چه
غرائب توانی سه روز معایم باشد او را هم چنین ثواب و گفته یا رسول

آن سه روزه کدام است فرمود ایام این سه شب در روزه شهید ۲۸۷
از جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه مرویت که گفت شنیدم
و حق یکا یکی معبود که بعد از احمد محمود صلی الله علیه و آله و سلم در هر فلک
که بود را بعد تر از مرتضی علی ندیدم که مطلقا دیده بهمت از قمار خانه
فانی دنیای دون فرو بسته و بر مرصد ریاضت مقرر شد و در
تراشیده - هم در کتابی که در مسطور است که در زمان خلافت
امیر المومنین کرم الله وجهه از بعضی ماسود مقرر شد و تحت قنبر رضی الله
و بعدی متواضع بود که در بازار کوفه پیاده راه میرفت خبا که مردی
که بمعاملات دنیوی مشغول داشتند از امیر خود و وقف نگشتند و چون
بر روی انبوه کردند شصت تمام فرمودی ای یونسانی علی براراه
چون مردم آواز دهند و بر شش انعام می نمودند راه میدادند و شب
هم در کتابی که در مسطور است که با ساندید صحیح و بروایات صحیح و در
که روزی امیر المومنین کرم الله وجهه بعضی از خواجگان را به خدمت خود
برد و شصت می برد یکی از خدام عبده علیه عالمیه شش شش آمد گفت ای
بار را بمن ده تا بروم بزبان فصاحت بیان فرمود ابو العیال

ان بجل معنی صاحب عیال سر او از رست بار بردشتن نشان
 خادم گفت یا امیر المومنین و یا وصی خیر المرسلین تو خلیفه بر حق سولی
 خدا ایست و تحقیق مومنان را امام و پیشوایی منصوبت با حال خجسته
 نیستی ندارد و در جواب فرمود لا یقصر الرجل من کماله ما کمل من عیاله
 از کمال مرد و هیچ کم نشود از باری که برای عیال میکشد در غیر
 الملوک میرسد بحد آن قدر که سره از این عباس رضی الله عنهما است که
 چون امیر المومنین کرم الله وجهه بخلاف صورتی است اما منی را که
 جدا کرد بدان سبب که امام حسن مانند ترین خلق بود بر سر او
 در سیرت و در صورت بنابر آن را حرمت داشتی و سخن او را در کوفتی
 هم در کتاب مذکور از این عباس است که گفت امیر المومنین در وقت که
 جو آرد ساخته در رکود کردی و سر از امر نموده گاهی از آن یک قرص
 کردی و گاهی یک کف آرد قاعتم نمودی و باز بستی و مهر کردی گفتند یا
 المومنین چرا این را می کنی گفت از برای آنکه بیا جبین پاره از آرد
 کندم بیا میزند و روزی یکی از ملوک عرب زیارت امام حسن مسجد آمد
 که مردم نماز مغرب را نموده متفرق شده بودند و امیر المومنین کرم الله

۲۸۸
 نشسته بود و کدو پیش خداده قطار میکرد چرخ میچرخانند از آن فارغ شد
 المومنین او را شستی از آن آرد و داد او آرد و در کوشه بساط خود نشسته
 بصحبت امام حسن آمد چون سفره گسترده الوان طعام آوردند آنحضرت را
 طعام برداشته گفت در ویشی در مسجد از فرط کسب که آرد میخورد و مرا
 رحم آمده اگر اجازت باشد این طعام بدو رسانم اما حسن مکرر گفت
 در ویش که تو دیدی پادشاه دین و دنیا و خلیفه وقت از آرد
 کرده است هم در کتاب مذکور از این عباس رضی الله عنهما است که در کتاب
 گفته یا امیر المومنین چه شود که جانه نویستی گفت خدای عزوجل در تو
 امیران اهل اسلام را که خوردن و پوشیدن خود را مانند خورشید
 فروترین عیبت کنی یا تو انکاران در زندگانان الله ابدت کتب
 لیسع فقه فاته اند و کجین مناسب نباشند هم در کتاب مذکور
 که امیر المومنین کرم الله وجهه در خلافت خود روزی بنا دارفته پیرایه
 خرید و آستین و دامن آنچه از سر دست و شالوار فرو برد و بهر
 گفت چرا چنین کردی فرمود این بطنم است نزدیکیست و توانم
 و باقیه از مومنان سر او از رست هم در کتاب مذکور است که بانی

غائب از ایامیر المومنین علی را چون وقت نماز در آمدی مطهر
 و رنگ مبارکش متغیر شدی گفتند یا امیر المومنین چه رسد بر آنکه
 وقت امامی در آمد که آسمان و زمین طاقت آن نداشتند
 حسینی مظهر است که عبادش عمر به است که هر شب از خلوتش ای خانه هزار گز
 می شنیدند و استغراقش در نماز غیرت بود که در جنگ احد چون تیری
 در پای مبارکش خلبید و پیکان چنان محکم شد که بر آورش و شل و سست
 می نمود و امیر المومنین نیز از این شدت و محنت برخود غمی نداشتند
 که از این بزرگوار و زاهد و صلی الله علیه و آله و سلم می شنیدند
 ای پطالان عباد استاده شود در آنوقت از این بزرگوار و صلی الله علیه و آله و سلم
 پر خون شد و امیر را صلا درین معنی خبر نمود چنانچه شیخ عطاء الله
 اجمعی خبر میدهد چنان شد در نماز او و سجده چنان که
 بدون کردن پیکان و محقق نامی عبد الرحمن می در تحفه الابرار من
 منظومه ساخته شیر خدا شاه ولایت علی صلی الله علیه و آله و سلم
 و چنان روز احد چون صف پیکارفت تبر مخالفش جا گرفت عجم
 پیکان بکل او نفست تصد کل رحمت و کل او شکست روی عبادت

۲۸۹
 محراب کز پشت بدر روی کج و نهی المومنین پیدا خندید
 بهین چون کشت انداختند غنچه بخت و غنچه رکن آمد ازین
 کلین احسان برون کل کل خوش بصلاحت کف چو فارغ
 آن بدید کین همه کل حیت نه پانی بن ساخته طرار مصلای
 صورت خالش چو نو دند باز گفت نه سو کند بدنامی را از کرامت
 ندارم خبر که چه ز من نیست خبر و از تر خطای من سدره نشین شد
 چه بکانت که شودم تن چو قفس خاک چاک جامی از آفتاب تن
 پاک شود و در قدم پاک و آن خاک باشد از این خاک بگریزی
 کرد شکاف و بگردی رستی منقول که روزی امیر المومنین امام المومنین
 در وقت افطار نان خشکی بر آورده خوب شکند سه مرتبه ذکر کرد
 نواز که از حصار مجلس و پس این گفت یا امیر المومنین در خبر که
 نبر کی و قتل بود بد و انشت برانده سپر خود کردی امروز شکست
 این همه ضعف از چت فرمود آن قوت از برای حق بود و این برای
 نفس
 زبانی بر مان خود تقیم المال می نمود که طلحه و زبیر آمدند محضر

نوادگی
 ۵۴۶/۸

حاجت چهار هزار درم بنخواستی گفت هزار درم چندی که پیش من خواهم هر روز
 برای ادای دین و هزار جبهه خریدن سر او هزار برای پیشرفت فرموده
 از مکه بدر میبرد روی بسیاری من که مراد تو حاصل کنم احوال مکنه در مکه است
 نموده بدر میبرد رسید اگر دیکست که ولایت کند مرا پس ای علی ابن ابیطالب
 امام حسن علیه السلام گفت من ولایت کنم که او پدر است پس خدمت آید
 و عای او بعضی رسانید امیر فاطمه گفت در خانه چیزی هست که او
 بخورد گفت نه پس سلمان فارسی را طلب نمود و فرمود باغی که در مکه است
 نشاند و بفروش سلمان در چند روز بدو آرد و بهر روز در آن فروخته
 حاضر کرد پس چهار هزار درم معهود با او داد و چهل درم دیگر
 او عطا فرمود و بآیه را بار باب استحقاق تقسیم نمود چون بمکه رسید
 گفت فروختنی باغی که پدر من بجهت و نشاند بود گفت آری بهتر است
 عاقلانه و اجای یعنی موجهی گفت بهایکات گفت او محاسنان
 پیش از سوال و شرم بستم که نشان را خاگردانم بخواری بوال فاطمه
 من گفتم ای حسین بن علی و شایسته است که تو هم مثل ما در کربلا
 مرا بگذریم از بهای باغ نباشد من هرگز اگر گفت امیر گفت ای علی

۲۹۱
 مرا گفت بگذریم تا ما کنیم میان من و تو پدر من و الحال خبر من
 فرود آمد و گفت خدایت سلام میرساند و میگوید من بوال سلام
 برسان و فاطمه بگوید که دست از جامه علی بردار پیغمبر منزل امیر آمد فاطمه
 ملازم علی وقت گفت ای نور دیده من چیست که دست در دامن علی
 گفت ای پدر باغ را بدو آرد و هزار درم فروخته قیمت بگذرد و بگذرد
 بجهت ما نیارود که بآن طعام بخوریم پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت
 ای دختر جبرئیل آمده گفت حق سبحانه میفرماید بگوید فاطمه را که دست
 از دامن علی بردار سبده النسا گفت پیغمبر الله هرگز دعوی نکند با
 فاطمه گوید پدر من با حیه رفت و امیر با حیه پس آنسر و بانا و نف مرا
 نموده مفت درم بیا بهجده آورده بمن داده فرمود بکبر این درم
 هرگاه علی باید بگوید که شما طعام بخور بعد از نماز آمده امیر گفت مگر رو
 تشریف آورده بود که بوی او در می مانم فاطمه گفت ای من چنین داده
 بخورم امیر در راهم مذکور را آورده گفت بسم الله و الحمد لله کثیر اطاعت
 خدا من بزرگ الله و با ما هم فرمود با من بیازار بیا در راه بگذری
 که بیا و میگفت من از رض المولی الوفی یعنی فرض میدهد بمالدار

امیر تمام حسن گفت ای پسر در اهرام را بانی شخص سده ای تمام قبول
 امیر همه در اهرام را با و داده فرمود ای پسر آنکه اندک سده دارد
 بر آنکه بسیار دهد و متوجه منزل یکی بکته قرض شد تا گاه در اشای
 اعراب با نایه ملاقات کرده گفت ای علی بجز این نایه را از من بپوش
 بامین نیت گفت به نسیه میدهم امیر بعد در اهرام خریده با تمام حسن گفت
 این نایه را تمام چنان کرد بعد از آنکه اعراب دیگر ملاقات شده گفت
 علی بفروشی این نایه را گفت آری گفت بچند خریدی گفت بصد
 اعراب صد و نصد و در اهرام داد و تمام حسن با نایه اهرام را احواله
 نمود پس امیر طلب اعراب که از نایه خریده بود در میان خود
 الله علیه وسلم را در جامی نشسته دید که هرگز آنجا ندیده بود و چون
 مبارکش را برافراشته و تمیم نموده فرمود یا اخی طلب اعرابی که نایه تو در
 بود سبکی گفت آری فرمود یا ابوالحسن آنکه نایه فروخت جبرئیل
 خرید مکاسل و نایه از نایه های هشت بود و در اهرام از نزد پدر
 نفقه کن به نسکی و مقرر شد آنرا یعنی کمی رزق مولف که بدین و شرای
 مذکور بر و ایات مختلفه در کتب سلف ایراد یافته چنانچه در زیر

۲۹۲
 مسطور است که چون سه روز در خانه مهر المومنین نایه شد سید
 چادر خود فروختن داد امیر از اشش در اهرام فروخته تمیمی و او یکی
 مهار نایه بدست گرفته آمده گفت یا مهر المومنین بخیری این نایه را
 فرمود بهای نایه ندادم گفت بصد در اهرام به نسیه بفروشم بعد
 از تحقیق مع مهار نایه گرفته روان شد در راه مروی دیگر آمد گفت
 بفروشی این نایه را بصد و شصت در اهرام گفت چون شتری میدی که
 حواله بایع نمود مهار نایه گرفته رفت پس آن فردی که نایه گرفته رفت
 به نسیه فروخته بود آمده طلب ثمن نایه نمود امیر او ای درین فزوده
 شصت در اهرام پس سیده انشا آورده و بزرگ واقعه مذکوره بیان نمود
 و چون این خبر به سمیع مبارک آنقدر صلی الله علیه و آله و سلم رسانید
 یا اخی فروشنده نایه جبرئیل بود و شتری میخواست و آن نایه مرکب
 که روز قیامت بروی او خواهد شد در اربعین حرام و علامه از نام
 جعفر صادق رضوان الله علیه منقول است که گفت روزی سلمان فارسی
 نزد سید الشاهنشاهی در اهرام آورده و درین اثنا امیر المومنین از پیش
 آمد و طلب طعام نمود سید الشاهنشاهی گفت خبیری نزد من بخور این شتر

که سلمان آورد و منوچاهم برای حسن طعام مهیا سازم پس امیر دراهم گرفته
 بخت خریدن طعام بیرون رفت تا گاه ببرد و رسید که ملک بن
 یوسف المولی التوفی امیر دراهم با و داده مرحمت نموده فاطمه را هر
 حال بیان نمود فاطمه گفت هر آنکه تحقیق و فا خواهد کرد امیر المومنین
 خیر النین روانه در راه اسیری ناکه با خود داشت ملاقه شده گفت
 الحسن بخیر این ناکه را گفت بهایش نام من است گفت بنده خیر امیر
 روانه اعراب و کلمات کرده گفت تا علی سفروشی این ناکه را گفت
 گفت چند فرمود بسجده در هم اسیر اعراب بسجده هم داده برود و امیر
 خانه خود آمده صورت او را بسجده انبیا بیان نمود و بگفت
 رفت اسیر فرمود یا اخی من خبر دهیم ترا تا خبر میدی مرا گفت
 با رسول الله سخن از زبان مبارک خوشتر باشد نه هر صلی الله علیه و آله
 فرمود می شناسی آن هر دو اعراب را امیر گفت رسول خدا است
 فرمود بخ یا ابا الحسن عظیم است در راه عطا الله ثمانه در
 یعنی مرده با و ترا ای ابا الحسن و او بی تو شش در راه عطا کرد و مرا
 بنسبجاه سجده در هم عوض آن و باج جبرئیل و مشرقی میگذاشت بود

اسیر اعلی السلام منقبت در فتوحات امیر مصلحت که سلطان
 الاولیاء علی مرتضی کرم الله وجهه از کوفه بعد از دوسه روز از آنجا
 شهر می افروخت و در موضع محقر الصفا نشسته بجانب ریال نظر می داشت
 روزی در آن موضع نشسته بود که زورقه سیداشد و جوانان در وی بودند
 بکنار رسید جوانان از دوری فرود آمده بخدمت امیر رسیدند و بخدمت
 و سلام بجای آورد چون امیر المومنین با جوان بوی منزل خود را رسید
 همان نوازی بر روی او بشد و از جوان استفسار نمود که از کجای می
 تو درین شهر چیست بهمت ناکت گفت از من می آیم و در من دوپاشند
 یکی مومن و یکی کافر نصف ملک از مومن و نصف از کافر و من درین
 نزد فروشی است و دوکان من بر درگاه واقع شدن و او را بگفت
 غایت حسن و جمال و زیبایی و در نهایت محبوبی و در غایت روزی ببارش
 متوجه حمام شد چون مراد از دوکان دید برقع بر انداخت و در آن
 ساخت و گفت ای جوان هر روز از برای طبع نهری مبارک خود در آن
 معاف و از جوان روی او دیدم و دیوانه گردیدم و آه در دمان از کج
 بگشایدم و کفتم لمولود است ناخست ویرانه سینه بدر آید که شول رز

جان و جان از درد دل فریاد کرد آه از روست که در خانم قلندر شاهی
داد از خوبت که بر دل سهر سید اکرز و مهر روز بدرگاه او راه می
و طبق بهری می بردم بعد از چند روز چاوشان حال مرا فهمیدند
و منع کردند من از منع ایشان بی حسیا فریاد بر آوردم و گریان چاک
کردم یکی از مهران سید دختر پادشاه رسانید که تره فروشی زخمت
تو حاش کردیده و کارش بناله و فریاد رسیده و بر سوالی ای سید
از عشق این پادشاه دست ادم روی بارگاه پادشاه نهادم و زبان بلب
کنودم و خوشگاری خست نمودم پادشاه چون سخن من بشنید غضب
شده بکشتن من حکم فرمود جلادان مرا بسای دادند و انداختند و خانم
بلب ساندند در پای دار پستانی نیاز بر زمین نهادم و زبان بلب
کار سازگشدم کنای کریم کار ساز دای رجم بنده نو از و انداختند
بمهرم و از خوان وصال سهره کبیرم تقارن انجالی انجالی ای سید
چاوشی در رسید که پادشاه ترا می طلبد ریمان از کردم بر آوردند
کنانم شش پادشاه بر زنده پادشاه را از سری بود بر تیر و دیری
عرض نمود که روی در پیش آید و از کشتن بنمیزد در گذر من او را نکلی

۲۹۴
نکاری فرمایم که مقدور او نباشد و لو ای حلیه برافزارم و او را
بدین وسیله از اظهار این معنی خاموش سازم پس بمن کفایت کرد
مصاحبت پادشاه و از روی و راه مصلحت می سپاری بود و خنک
این ابطال بکند و سر او را برای بسیار تا تر ابد امانی برافزارم
کار تر بار و جرم را بباریم من بدین چاره و چاره دیگر نهادم و خست
بسیار بر خود فرار دادم اما غریبم و علی رسیدم و بدو راه بردن
توانم اگر مراد بدو راه نامی و عقده کار من کشی کریم تمام باشد و نطف
ناله ام شاه و لایب پناه فرمود این سه عقده ترا بکشیایم و در
درمان نمایم و اگر کن در دیار زبان میکشوی و طهارت این معنی می نمودی
بدو راه می نمودم و عقده کار تو میکشودم پس جوان روی بدر پناه
و در کنار در پناه نشست و لغت را برود و ده گفت منم علی ابن ابطال
بردار و حاجت خود را بر آفران دست بر آورد که تیغ براند و مقتضود
حاصل کرد اندوشت ای تیغ در سوختاده ماند و خون از دیده جگرش
افتاد امیر گفت چرا تیغ نمیزد و سر مرا جدا نمیزد ای گفت شکست
حرکت جدا کردید و تیغ زغای خوانده بر کشتن رسید کشتن بر آورد

چنان این خارق دید تیغ از دست نهاده و در پای امیر افتاد و لعل هر
جان من و هزار از آن دختر فدا می تو باد اکنون از عشق تو جان
نخواهم برد و از سزای تو روی بجانب دیگر نخواهم آورد و هرگز
روی در ولایت نمی بینم و بدست خود بجانب من ذوالفقار برانداخت
باین مضمون نامه نوشت بپادشاه مومن که امروز تیغ را اندم آن پادشاه
کافرا بدرک الاسفل رساندم چون این جوان بمن رسید اطلاع
الغیاظ سپارید و کشور و دختر آن پادشاه کافری بپارید پس
بدست جو انداد و او را همان لحظه بمن فرستاد چون نامه پادشاه
مومن رسانید پادشاه زبان حکیم گشود و با حفا صغیر و کافور
وزیر پادشاه کا و حقیقت حال استفسار نمود وزیر گفت پادشاه امروز
تخت زولت نشسته بود ناگاه یعنی چون برق زرخشان جلوه نمود
در بود چون پادشاه مومن حقیقت انجیل بیان نموده زحان
براه طاعت شاه ولایت نهادند و دختر و کشور کافر را بدو داد
و اهل نصف ملک بمن که در فرمان او بودند همه مسلمان شدند و
هم در کتاب مذکور است که در زمان حیات پادشاه مومن

و اکمل النجیات شاه ولایت نورجهت روزی از مله معطیانی
ذوالفقار تنها سوار شده بسوی خلکان روان گردید چون در
راه نور دید ناگاه عبا ری پیدا شده سواری پیوسته است چو اهل کار
صلح و مکمل بر پشت سه و کز گاو سه بر قوس زن و خودی
بر سر نهاده چون آید و او نیز در دست گرفته مانند ساروخی
چو اهل راه صاعقه کرد و چون نظرش رسید غالب افتاد از
روی جنب گفت تو کیستی و از کجایی و نام چیست و کیویش از کجاست
چنانی شاه ولایت گفت مندی بگذار که شیر از شست از شکار از
غور در گذر و روی بشاه راه سلام آید و کینه ناجی و شکار باشی
نجات در مرغ رخ در درجات باشی آن کافر در ناخست عینره حواله
امیر نمود و محضت بدست ولایت نیزه شش در بود و هیچ از دست کافر
آید و بر کشید صاحب ذوالفقار باز یانه شمشیرش و نیم کرد اندیش
آورده خواست بشیر نه و آن حواله کند امیر المومنین بدستی از خودی
گرفتند او گرفته از خانه پیش در بود و بر سر دست نشاندند و فرمودی
و از کدام دیاری و چه پیشه و چه نام داری آن کافر ساعتی جان بر

بکویت امیر فرمود شیر مردان از مرک اندیشه نذارند سبب کزین
 گفت ای دلاور ناجوی مرا بکنه جان کزین تنگ عاریت اما
 کزین من از مجرمی وصال یار است و نام من بعد جنگ و از بلاد
 زمینم و سر آمد دلاوران پیر کبر و کنیم شاهی که در بلاد مغرب است و در
 رفیع و نامش عارث بن ریح من برادر زاده اویم و براه فرمان
 نیک و بوم و اورا پسری نیست که جانشین او گردد اما دختری دارد
 که از فرط حسن خورشید منیر از دره حقیر منیار و من روزی نکارفته
 بودم و در طلب صید تردد می نمودم دختر را بشکارگاه و بزمی
 و بصحرای صید بوسدم اما ندانستم که آن نازنین بفرمان خواهد
 انداخت و مرا صید خود خواهد ساخت چون بمنزل رفتم طاقم
 و جان خرین مشتاق بنزد یک عم خود طلب زبان کشیدم و خود
 دخترش نمودم در جواب گفت اگر میخواهی دختر تو بهم و باج
 بر سر تو نهم تنها بوی مکره سه بار و سر علی ابن اسطالب سوار
 کنی است ازین سخن بدار من بهوایصال مطلوب صلاح برتن
 متوجه خبک علی شدم و یکماه است که شب و روز راه می پیمایم و در

۲۹۶
 بار اشک حسرت می بارم چون ترا دیدم کفتم مرکب لبهایم
 لعل علی روانه گردانم تا او را سید کرده بمن غماهی و عهد
 کبشایی اما ندانستم که بچنین بدت تو گرفتار خواهم شد و اشک
 از دیده خواهم افشانم آفرین بر تو ای دلاور که مرغ دلاوری
 از احتی و بی سلاح همچو منی از بون ساختی چو شاه دلدل سوار
 نه از این نید پاده گردید و گفت منم دستهای مرا به بند دراز
 سرم بردار که من در راه رضای حق بوسیده ام و چندین بار سر بر
 خنده ام چون ترا از این من مقصود روی می نماید و عقده جان
 بکساید روی براه رضاهم و مراد تو دادم که فرج و اخیالات
 نمود زبان تحسین بشود و گفت آفرین بر بهت که هرگز هیچکس این
 نکرده و نخواهد کرد پس روی براه سلام نهاده سلمان گردید و رفت
 شیر خدا میوسید امیر گفت اندو که این باش که من مطلوب بنور نام و او
 قرین تو گردانم بر سبب من نشین تا با یکدیگر در بلاد مغرب تمام و در اینجا سخن
 از حد عاگویم پس دلدل سوار گردید و بیک طرفه العین مغرب رفت
 فضا را دختر پادشاه مغرب حضرت رسالت پناه را در خواب میداد و از

براه اسلام بوسد و مامور گردید بآنکه فردا علی بن ابی طالب را استیصال
 نماید و ایمان تازه گرد زبان بیک شهادت بکشاید چون بیدار گردید
 الصبح از شهر بیرون رفته جانب صحرا بوسید قضا را بشاه و شاه
 رسید چون کل شکفت و گفت اسلام علیک بن عم رسول و زوج
 پس گفت علی دوش حضرت محمد مصطفی را صلی الله علیه و آله و سلم
 خواب دیدم که بجانب من خراسید بسم می نمود و می فرمود بخیم مهر مادر
 دل بکار و در و براه اسلام آرد دولت و بد قرین حال تو گردد و بخدا
 مرفه احوال تو من از کفر تو به گردم و ایمان آوردم و بکافران فرمود فردا
 من علی بن ابی طالب می آید و برانویستی راه نماید اسلام تازه بکار
 و براه حق برای بعد از شرح این بیان روی براه اسلام آورد و اسلام
 کرد و در آن حال کرد و عبارتی آشکارا گردید و لشکر شمار شد
 مانند خیل کواکب فلک و اردو خیرت و رضی سائیدان خسروی که خیرش
 می باید بدینست که از شکار می آید چو شاه ولایت پناه بران طالع یافت
 بسوی دشمنان و فرمود بنم علی بن ابی طالب بن عم رسول خدا اگر بخوار
 از آتش و زخم ایمان بای و سوی کشتن و شهادت از راه کفر و کفر

۱۶۷
 و روی بشاه اسلام آورد و در غضب نهاد و بآن گفت
 ای دلیران تنها بردارید و کار این جوان باز بشکرمان
 شاه ولایت پناه آوردند و به شمع و سنان و کارزاران حمله کردند
 چون رعد نعره از جان برآورد و از آن نعره تمام لشکر امیدوار
 چنانچه اکثر سپهش گردیدند و بر زمین نهادند و روی بجای نهادند
 انگاه دلیرانه جوانان نمودند شاه مغرب اند روی زمین در رفته
 او گفت ای ایمان ای شاه مردان شیر مردان پس او را بر زمین نهادند
 و زبان بیک شهادت بکشاید و در حدیق تمام با جمع سپاه سلمان
 و شاه را ایمان بوسد بر امیر المومنین و بعد و خیر شاه مغرب
 طلعه ایشان را بیکدیگر منعقد گردانیدند و ذراع کرده برآید
 بپوسید راوی گوید این کار را در سه ساعت از آن ولایت پناه
 رسید با باغی گوید امام اوست که بخشید بر شما بستانان
 امید که بیکدیگر بیاورید تمام هم در کتاب مذکور است
 امیر المومنین کرم الله وجهه در سجده نوشت بود و برآید بعد از آن
 تحت شهادت می توان تقی و مستعدای بیغیاختی و الله اعلم

و در من دارم و بجز تو صاحب کرمی در عالم غیب اندام میرالمومنین
 از محابه روان شد تا بدرخانه احمد کونیه رسید قبر او را خندیدند
 چون بساعت ملازمت مستعد گردید میر شریف تمام از حالت سرگشایی
 و صیبه المومنین روزی چند به خانه پدر ختم و منبرلی با صفای سیم
 بعد از آن گفت از سر شرویناز که ی سرابانه حسن و کچ باز
 مشکه و زین کونه دولت از کجی بود که الی سابه افکند و همتا بر موری
 رسید برین جان داده جانی رسید غرق بحر حیرتم زین و قله ملک
 بجواب این معشیه تا مینه دولت دیدار شد تحت خواب آلود من شد
 کرم کردی فدایت جان من که غشفت رونق ایمان من
 محبت یکه نه چند خرج کردی از برای این خانه گفت ای پنهانی از اسلخ
 و بار فرمود من باین صلیح خانه زرنگه رتو میفرستم در دارالقرار پر از
 حور کلخ را احمد گفت من آنکه را خندیدارم و رقم من بر منجه
 می بکارم امیر دست مبارک بردشش نهاده مع فرمود احمد ازین
 رتبه خود را آگاه ساخته هزار دینا طلبیدش گفت من نیز علم در دست
 که با فرزندان با هم بشم در خانه جاودان احمد تمسک قبول نمود و در

امیر آورد و اندر سرسینجا و در بهر القیابا علی عطا کرد احمد گفت تا میرالمومنین
 از برای محبتی در کار است که سعی تحت استوار است امیر به خود و
 و بطلید و محبتی مرقوم کرد و انید منقوش شد که علی ابن بیله فرو ختم
 در شب و آن شمل بر جهار حد حد اول مختاری نه رسول آفران حد دوم
 متصل بخانه من حد سوم طرف بخانه من حد چهارم بیست میرالمومنین
 سلطان ذوالنورین بر از حور و عثمان و چهار جوی از شمه و شمر در دین
 و حواله احمد کونیه کرد احمد او را بند و وجه خود سپرده و صبت نموده که از من
 از تو بمیرم این محبت بن در قبر در آرقضار بعد از چند گاه از در قضا
 انتقال نمود چون خبر فوتش با میر سید از برای کینه و تکفینش حاضر شد
 وی نماز گزارده روی بدعای انورش او آورد چون او را بمقبره رفت
 کرد مذکور که غرضی در مقام رتبه آمده در دین شاه ولایت افکند
 بسوی پر خ بلند پرواز نمود چون نامه بشود در روی خط بر مرقوم بود
 نامه است از جانب حق سبحانه و تعالی بسوی علی مرتضی که مع توسع من
 صفت در بهر است المیده اصطوریست که روزی در سفر سالی من امیر آمده
 نانی طبع که تفسیر فرمود باین درویش نانی بده گفت یا میرالمومنین نانی

شربت فرمود با شربت ده گفت شربت قطارت فرمود بجان با قطارت
 قبر در ساعت دست از مهار باز داشتند که راه گرفت امیر المومنین از
 وی پرسید چرا کناره گرفتی گفت ای بکر سخا و کان عطا با خود اندام
 مباد امیر ابراهیم بخشی و از دولت خیرست و سعادت ثارست تو خود دهم
 میر سید قاسمی گوید بار و قطار و ادبایل که خستند از نعلند
 سوی بار و قطار چشم ولایت بار کا با بادشاه گفت ابروایت
 در با مثال است شود که نه فلک بر کوهر و زر بخت کمتر از سنگ و مثال
 در و خیره الملوک از ابوهریره رضی الله عنه فرمود که در و خیره
 و سیکان بر در خانه امیر ختم بودند او پیرون آمده ابو موسی را فرمود
 در پست الا لک شایسته و سینه هزار درم فقیران همه نای چون ابو موسی
 قیام نمود بعید گاه رفته نماز گزارده و مرخص نموده با او خانه را نشاند
 چون بی روغن حاضر آورد و انعم با امیر المومنین اگر مغفودی ازین
 مال غیرم روغن نیز بدار چه شید فرمود ای ابوهریره اینجا ای محسن قیام
 شرمند کرد اندو داغ حیات بر ناصیه من کنی و الله علی ما یستعمل
 از ان نیست که در موقف قیامت از خجالت رسوای این کرد و دلموله شمر آ

۲۹۹ امام برحق از قول نبی آن باد شربت و مغفرت آن امام برحق از قول
 نبی آن جهان عالم را بدین سر آن جهان ملک ملکین را بدین سر
 آفتاب آن زوصل شاه جان کا مایاب معدن حلم و حیا صدق و صفا
 مخزن علم و عمل خلق و سخا از سخا پیش گشت تعلق از زر بلکه در زمانه
 از و اثر فایده ارباب عرفان ذات او مصحف اصحاب عشق آیات
 زو و ولایت البر تاج و شرف و زو غش که تا ناخفت شمع و جنت
 آمد روی او عطر افشان بر جهان کیسوی او آفتاب جهان بل الی
 تا جدار اما و لایقی بود و زینده و نفوس تاج و دن را که مشک بود
 امیر المومنین خاکش افسر عرش برین سایه شش اوزار بخشش برین
 گرفته نور فیرش بر جهان همچو نور کبر شود کون و مکان در صحابه چون
 انجم آفتاب سجده گاه هر دو کون او را جناب سرفرازان خال بر
 چون نسج خاشاک اندر راه او بر سرش نمیند تاج سرور تنی شست
 وی چراغ رهبری شاه عظیم ولایت است او ماه گردون هدایت
 سایه او آفتاب و جهان روشنی بخش خیر و نسیب من مطهر عرفان حق
 معرفت بخشیدن اندیشه است برق بخشش شمع بر دم دین بود بر تو او را طهر

این بود کشت دین قوی از مرغ او هم شربت یافت بر
آبرو شهر که رو کرد اندازوی که فرست نوشتن را با جهنم سپرد
چونکه صایم بودی آن شه بر دوا تم نان جو بود و غنایش و شام
مکنم نام شرفش بر ملا مان فدای من شود ای نه ما جانان مصطفی
علی مجتبی و مرضی علی ای خوشنامی کرد دل زنده کشت بهجو
عبیدی و خضر پانیده کشت و صف او چون است بیرون از خیال مان
در صورت مقال

در روضه الاحباب و روضه الصفاء و معارج النبوة و حبيب الله
که اکثر مجاهدان میدان سیر و شیر محمدان معرکه خبر آورده اند که در سال
دویم از وصول خیر البریه علیه السلام و التمیمه مدینه طیبه پنج فرمان لایزال
ولی دین باذن اللّٰه تعالی با بهیم طلمو استبدل یافت و قابل کایه اناسی است
که طغرافلو المشرکین بر میان بهت بسته غمان غربت بکف راق
نسبت بسال دویم بهترین عباد بر او خست ایات غر و جهاد کمرست
اعدای دین چون گفتند خدا قتلوا المشرکین و با اصطلاح اهل سر و حدب شهر

خیر الشریع علی الله و علیه و آله و سلم منصرف نفس خود و شرف و شسته از او
و غر و خوانند و در عسکری که خود حاضر نموده از اسیر کونند و در
مجموع غزوات سید کانیات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات
بوده و بقولی است یک و بعضیده زمره است چهار و با عقاد و در
و بهت و سرایبی خیر البریه از حیا و مجاوزت و محضرت صلی اللّٰه علیه
و آله و سلم را در نه غر و با اصحاب ضلال قتال اتفاق افتاد و در مدبر از
و نبی قرینه و در ربع و خیر و وادی القوی فتح مکه و خدین اهل اسلام
نصرت و طغر دست داد مولف گوید سید الله الغاب امیر المؤمنین

علی ابن ابی طالب و جمیع غزوات مرا انتفت نموده و مدبر و ناصر و ده مکر در
غر و تنوک که شهر و از خوف هجوم اعدای قائم تمام خود کرده و نمود
با انجی اللّٰه تعالی من و عده نموده که تنوک به شایه حرب فتح مکه
خواید شد تو بر اهل من باش که از کید دشمنان مسنون و محفوظ باشند
کف با رسول الله در بر نوان و صبان میکنداری شهر و فرمود اما نمی
ان کیون منی غیر له مارون من موسی غیر انه لانی بعدی خباجه حدیث
مذکور در صحیح و علم بخاری بر او است بعد و قاص در مسند احمد بن حنبل

بروایت ابو سعید خدری و زرا و وسط طبرستان و صواعق محرقه بروایت
سلمه و ابن عباس مطهر است المقصود همدین سال غر و بدر کبری که از
بدر قتال خبر گویند بوقوع انجاسید و مقتضای آیه کریمه لقد نصرکم الله
و انکم اذله اعلام اسلام ارتفاع یافته رایت کفر و ظلم کمون گردید
این غر و انکه سمع شریف خبر الانام علیه الصلوة و السلام سید کبری
سفیان باقریشیان و اسوال فراوان از شام بازگشته متوجه مکه گردید
بنابران با سید و پنج نفر از اصحاب که از انجا ایستاد کس از مهاجر
بار از بهار بودند و بغداد شتر و دو سیر باره سر شش زره و
ششیر داشتند بفرست بر راه کاروان در دو روز دهم رمضان با ششمین
از مدینه طبعه روانه شد ابو سفیان ازین وقعه اکاهیه فقه غفاری
بکامه فرستاد تا از قریش استمداد نماید و در بسیاری از کتب بر اینست که
قبل از وصول خضرم حرم شعیب عاکیه بنت عبد المطلب با دیده زهره
آن رسید و صبح با عباس گفت و خوش خواب دیدیم که دلال سکندر
قریش علیه گرفتار شوند و من آن خواب با تو میگویم شرم و طهارت بکن
باین سراطیغ ندی عباس خفای آن راز قبول نمود عاکیه گفت جواب

۳۰۱
مشاده کردم که شتر سواری آمد و بطرح بسیار دوسه نوبت باورند
گفت ای قریش بنی تباریکه کشتن ما و خود بعد از آن مجرم و مردم
از عقیس بن اسوار بر بام خانه کعبه نمودار شدند و دیگر همان کلام
زبان آورد باز او را بر سر کوه عقیس دم همان سخن اعاده نمود و انگاه
از سر کوه سنگی علقانید و آن سنگ پاره پاره شده هیچ خانه در مکه نماند
که قطعه از آن سنگ بقیه یاد مکر خانهای نبی ماستم و سنی زهره عباس
از خانه بیرون آمد از وصیت اهر غافل شده آن خواب با و لیدین عقیبه
که دوست او بود در میان نهاد و همان روز این سخن شهار یافته کوش
ابو جهل رسید روز دیگر در وقت اف خانه کعبه عباس گفت ای ابا الفضل
چند روز است که این عورت بمرتبه نبوت رسیده عباس گفت که ام عورت
گفت خواهر تو عاکیه چنین آفته دیده عباس شکر شد ابو جهل آغاز سخا
کرده گفت شما بدان قانع نیستید که مردان شما دعوی نبوت میکنند
زمان شما نیز دعوی پیغمبری می نمایند تا سه روز صبر میکنم اگر اثری ازین خوا
طای شود پس کتاب بنی مفسون با طراف قبال عرب بگویم که دروغ
گوی ترین قبال نبی ماستم انذ القعه چون روز سیم ازین وقعه خضرم

بحرم حرم رسید و بنام ابوسفیان تقوم رسانید اکثر کار و صاع و ش
 تهیه سپاه فر کرد و قصد پنجاه هزار نفر کان متوجه حرب حضرت پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم گشتند و در میان ایشان انصاری و صد نفر بودند
 و مجموع سواران و بعضی از ببادکان زره داشتند و هر روز یکی از کار
 قوم سپاه را طعام میداد با اتفاق اکثر ثقات عباس بن عبدالمطلب و عقیل
 ربه و امیه بن خلف حکم بن خرام و نصر بن الحارث و ابو جهم بن ایشام و
 منیه پسران حجاج از جمله مخطات جنود شقاوت و رود بودند و شتر و
 که چون ابوسفیان رسید خبر توجه سپاه اسلام نزد او رسید و
 گردانیده قافله را بکه رسانید و قیس بن امراء القیس را نزد قوم ارسال داشت
 بنام که همه بیرون آمدن شحاتت کاروان بود اکنون که مادر زمان
 بحرم حرم رسیدم مناسب است که شما نیز مرحمت نمایند قیس را و
 ملاقات نموده با دای رسالت بر دست ابو جهم گفت و الله باز گردیم
 بدر رسیم و در اینجا شربت بخوریم و عشرت نماییم و چون چنین که او را
 شوکت و خشم از اطراف دیار عرب منتشر کرد و قوم با ضروره سخن ابو جهم
 عمل نموده بجانب سپاه اسلام در حرکت آمدند اما نبی زهره با سواران

بن شریف که حلیف ایشان بود و مرحمت نمودند و از آنجا چون حضرت
 خیر الانام علیه الصلوٰه والسلام بودی سفر نزول نمود و کیفیت میادید
 جهت حمایت کاروان استماع نمود بمقتضای کلامه و شاور هم و اکثر
 با اعیان صحابه طریق مشورت سلوک داشت چون اکابر مهاجر و انصاری
 انصار طهارت اخلاص و اتحاد نمودند عن صمیم القلب امر محارب
 فرمودند بر زمین و حی بیانی گذرانید ثبات با و فرستاد که اگر از
 تعالی مرا بر یکی ازین دو طایفه یعنی قافله و یا جمعی که جهت حمایت
 مکه بیرون آمده اند طفر و نصرت وعده کرده و اقدی روایت
 که رسول صلی الله علیه و آله و سلم در شانزدهم ماه مبارک رمضان
 بدر آمده علی ابن ابی طالب را با بعضی از صحابه بخبر گیری نامزد فرمود و
 بموضع کرده گفت امید وندم نزد یک بجایی که انجاست خبر بیاید چون
 امیر المؤمنین با آن بجان بدان مکان رسید جمعی از صحابه و قریش تدار
 شدند و دو غلام را که علی بن ابی طالب و دویم اسلام و دشت نجدت از طرف
 علیه و آله و سلم آورد بر زبان منجربان پرسید و ایشان بجا آمدند و
 در پس این ظل ملک بایان انگاه از عدد و اسامی سواران آن لشکر

چون کیفیت حال بوضوح مروت روی با صحاب کد گفت که هر کوهها
خود را بجانب شما افکنده و از اینجا کوچ کرده بسیر جاه آخونی برود
آمده اصحاب فرمود که نزدیک آنخوض جا کنند و بر آب سازند و در
جمع از شرکان قصد خوردن آن آب کردند مسلمانان در صدد
شدند فرمود بکنند اما آب بخورند هر کس از کفار از آن آب خوردار
بدر جان بدر نبرد و دیگر حکیم بن خرام قصه در منزل فر کور کفار نمودار
برابر معرکه جایون فرود آمدند صبح مقدم ماه رمضان جوشش
عیصمک من الناس تنویه صفوف سپاه طغراساس
و تیش با انواع صلت و طیش صفت قتال از دسته بمیدان شامند
کسی که از شرکان در معرکه جلالت قدم نهاد عبه بن سحره بود و برادر خود
شیه و پسر خویش ولید و از سپاه اسلام معاویه و معوذ و عوف ابی حارث
بمبارت ایشان مبارزت نمودند چون ایشان نزدیک شرکان شدند
عبه و شیه بر سید شاکستید گفتند فلان و فلان از انصار گفتند
بشما کاریست طالبانی اعمام خودیم چون ایشان باز شدند عبه و شیه
مبنده گفتند با محمد اکفای ما را بمیدان فرست نه و رخصه بن عبه المطلب

ابن طالب و عبیده بن الحارث الحارثی و سواد عبه و در آن
آید و شیه متوجه ابو عبیده شد و ولید که خال معاویه بود و الحارث
امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه مبارزت نمود امیر در ساعت ملک
بدون رخ و سواد و خمره شیه خون رز زنگ عبه را از زیر کرد و شیه
قوی بر پای ابو عبیده زد و خنجر در میدان در افتاد و مغرور
ساقش مشرجه گشت و شیه پیا سلطان الاولیا علی مرتضی علیه السلام
النابند ابو عبیده شامه شیه را قبل آورد و انگاه مایه قال شیه
بایده شیه ایدار حیدر از از خرمین حیات کفار را بجا و فاسد او
که حمله می آورد و فوج شره ن خوار روی تواری می آورد
میشوای اهل یمن که مادی ره اسلام خوانده و بهر جو و قتل
فکار خویش قدم قبله کردند و زندگیا و را و دلاوری که جویند
گشت زعامت شود و نیم دل خفیم در برابر او بکوه قاف چه خبر گشتند
شود و کاف شرف از نیکب خنجر او امام منفرد غالب بود دولت من
چند و کیف رایت مظهر او و سایر جمعیان اهل اسلام نیز کجاست
کوشش بجای آوردند و سنان جانستان ایشان شرکان را بجای

میر سواد و در آن حال رسول از دست سوال دست مناجات ببرد که ای صاحب کائنات
بر آورده به نیاز تمام طغیان و نصرت اهل اسلام مسالت می نمود و فاعل رسیده
خیر الناس علیه کرد همان طوطی چشم کشاد و بشارت نزول افواج ملائکه
مقرین بامداد جنود و سلیح بکوشش هوش حضار رسانید و آیه و آیه غایت
سیدم الجمع و یولون الدبر بر زبان وحی بیان گذرانید و قصه رک رک رفت
و شایسته الوجوه کفیه بوی شرفگان انداخت و جنود اسلام را اثر دین
داده بر حرب باب کفر و اصحاب طغیان و لیر ساخت از هر المومنین کرم
و جهه رویت که گفت در روز بدر سه نوبت متعاقب ^{در روز بدر} و زید و نوحه
جبرئیل بود و با هزار نوشته و دویم میکائیل با هزار نوشته سیم اسرافیل با هزار
نوشته در آن روز ملائکه و سارنای سرخ و زرد از نور بر سر داشتند و در
اسبان ابلق سوار بودند و قصه چون استعانت غایت سالکان برین حال
سید المرسلین شد اهل طغیان روی با نهم ام آوردند مجموع نهادند و نفر از نشان
گشته شدند و بمقتضای اقامه دند و از جمله مقتولان می شنیدند و در خیم
سرخ خور زین برزدان شاه مردان علیه التحیه و العفوان بقدر جهنم بودند
و از آنجمله عاص بن معیط و خطبه بن ابی معین برادر معاویه و عقیق بن

۳۰۴
و نوفل بن خالد و رمنه بن الاسود و عمرو بن عثمان و عثم بن عقیق
و عثمان و مالک و برادران طلحه و زبیر بن الحجاج السهمی و جهم بن
زخم تنغ معاذ و معوذ لیران عفارسی از پایی در افتاد و عید و عید
مسعود بعد از فتح سران یعنی بنجدت رسول آورد و از جمله اسیران
عقیق و ابوالعاص و ابو عزیر عمر و دهر بن عقیق بن معیط و نصر بن الحارث
بود عباس و عقیق رضی الله عنهما در سنگ اهل اسلام معلی مقام نظام
یافتند و عقیق و نصر هر یک مصداق اعداء الغالب و نفل السافلین
و باقی اسیران قدیم داده خلاص شدند و از صحابه و صحابه چهارده
شربت شهادت چشیدند شش تن از مهاجران و شش تن از انصار و ابو
الحارث بن عبد المطلب در سنگ شهدای مهاجرین نظام دارد و رسول
چون عید رضی الله عنه از ضربت شمشیر پایی در آمد بر دوش شمشیر
صلی الله علیه و سلم بردند گفت سید المرسلین من شهادت می دهم که
در زید کرده فرمود علی او شهیدی و مرغ روح ابو عید و حکام
بعالم قدس و از نمود و مدت عمرش بقول صاحب مقصد قضی شد سال
بعد از وقوع این قتل باید از انکندن چینه مردار کفار خوار بجا بدر کرد

علی الله علیه و آله وسلم و سایر اخبار بر سران جاه شریف برود نام گنجا
که در آن جاه انداخته بودند بر زبان مفر بیان را انداخته فرمود و چون
ما و عذر یکم حقایق قد و جدت و ما و عذر لی حقایق من المطالب گفت
الله ما احبوا و با ارواح سخن میگویند فرمود شما نیستید شما از ایشان
چون نهر و بر طرف مدینه رحمت نمود و در وادی مغرب طلعت غایم
قسم فرمود بر شتر ابو جهل قسم اختصار شد در روضه الاجاب
که شمشیر نه بن الحاح که موسوم بذوالفقار بود و بامیر المومنین کرم الله
نمود اما در شهری از کتب معتبره حقیق منظر در آمده که شمشیر کوثر بر سر
آورده بود و چنانچه شمه ازین معنی حکیم نماید در حدیث خبر میدهند
ذوالفقاری که از شب خدای نبوت داده بود و شکر دای و اتفاق
سیرت بر خشت آن و رجه سر انجام بعضی از مهمان درین غرض حاضر نمود
ابوالبابه بن عبد الله که از قبل سرور در مدینه خلیفه بود و عاتق بن
وحارث بن ثابت و حباب بن جندب و حارث بن حباب و سعد بن
طلحه بن عبید الله و عثمان بن عفان و غیره را بر تفسیر غایم نموده حشمت ایشان
ارزاد داشت و آنجا هم در کتابت کور مستور است که در زمان سیدم هجرت

۳۰۰
احد واقع شد برین منوال که اینچنین باشد نه از لغز انکار سطر
که مفسد کس از آن زر پیش بوند و دویست سرب هزار سرب
و اشتد بجانب مدینه توجه نمود و عباس از کاه مغوطه ملوئی خمر این
نزد نهر و دستار سید المرسالین خوست در مدینه محض شده بود
کوفه قیام نماید اما بواسطه الحاح و بباله بعضی جوانان جنگجوی
تمام بعد از نماز جمعه چهارم شوال عبد الله بن موسوم در مدینه خلیفه
با هزار نفر از ابطال که صد کس از ایشان زره پوش بودند متوجه
ضلال گردید عبد الله بن مسعود از شای راه با صید نور از میان
بازگشت و در لشکر اسلام سه عالم بود علم خاصه سید المرسالین
امام المجتهد اسد الله الغالب علی بدست سعد بن عباد و یکی
حباب بن المذکر بود و لقمه صباح روز شنبه با نوزدهم شوال نزد
احد قاتل باب حب و محاب لغز شد و خبر شد نهر و سید المرسالین
و سلم تبعیه پناه قیام نمود و چنانچه بن محسن سیدی را بر منبر گذاشت
و بر سر او ایستاد و گفت و ابو عبیده و سعد را و در مدینه بن
جای مقداد بن عمرو در ساقه مقرر فرمود و عبد الله بن حبه را

تیر انداز بجای قنط دو چشمه آب که بر لب اسپانهرت شعار بود و در
 ساخت و وصیت کرد که هیچ حال از موضع حرکت نکنند و البصایان
 تبریک لشکر طاعت اثر قیام نموده خالد ولید را و اوی منیه و عکرمه
 ابی جهل را صاحب مسیر گردانید و عبداللہ بن ربیعہ را بعد از
 امیر ساخت و لواری بطلی که از جمله مبارزان نامی بود و نیز در جواب
 بقتل او تعمیر فرموده تقویض کرد چون نایره قتال شعبان یافت
 و رسید ان بجای قدم نهاده مبارز طلبید شرف خدا علی مرتضی
 زبالا بریز بر سر آن بد اختر ساخت و یکصد نفر انصار کاشت
 بعد از قتل طلحه آن لواری معصب ریش بر دشت مبارز طلبید و حرم
 جانستان عامر بن ثابت بحضرت خیم رسید و برادر دیگرش نیز شرف
 سقر شد عثمان نیز بر تن حرمه مصول گشت و انرا علامی از بی عدالت
 صواب نام را بیت اهل طانم بر دشت مبارز طلبید نیز نصرت و اتفاق
 کرد بد از ابو اسید و در کشف الغمہ از امام جعفر صادق مروی که
 جانب کفار خو از کس لواری بر دشت مبارز طلبید و نیز کس را
 کرم الله وجهه قتل آورد و با اتفاق جمهور را باب سیر و از اصحاب خبر

حیدر در جمع من رک تجویض در حرب بعد شتر از جای اصحاب خبر
 لواری بجای و تهور بتقدیم رسانیده شریکان را منهدم گردانید و بار
 اهل اسلام با خد عظیم مشغول شدند و جماعه که با مرخواجه کونین بجای قنط
 شکاف عین قیام می نمودند بخلاف ای سرور خود و اخذ غنیمت نمودند
 عثمان بمحله یافتند و خالد ولید عکرمه بن ابی جهل عبداللہ را با خدی
 از رفقای او شمشیر ساخته از پیش سپاه اسلام در آمده و منع کن شدند
 اختر بر سلمان ایستاد یافتند و جمعی از اهل اسلام بدرجه شهادت رسیدند
 و بان رو بفرار آوردند هر چند آنسر و صلی الله علیه و سلم ایشان را
 اجابت نمی نمودند و محبوب بودند که در جند زباده از چهار ده نفر کس
 ملازمت آنسر و مانند و اسامی ایشان بر موجب است علی ابن ابیطالب ابی بکر
 الحنفی و عبدالرحمن عوف سعد و قاص زبیر عوام طلحه بن عبداللہ ابوجح
 جراح حبیب بن المذز ابو دجانہ عامر بن ثابت عمارت بن حمزہ و
 حنیف معبد بن عباده محمد بن سلمه و از بی چهار ده نفر چون خبر شد
 کس روی بفرار آوردند داشت کس قرار مردن بر خود داده با یکدیگر
 بستند که در خدمت آنسر و عبادت شهادت برسد اسامی ایشان این

امیر المومنین علی و طلحه و زبیر و ابو جانه عارث و جناب عاصم و سهل و
 در محابله و مقاتله شرکان انار شجاعت و مردانگی ظهور آوردند و با خود
 کثرت علی اسمی هیچ کدام ایشان رسیدند تا آخر از هجوم جنود ظلام امان
 نواز صحابه کرام که برگشته شدن قرار داده با هم محبت بستند و در کینه
 فرار نه ماند کسی مانند بخاشه مردان کرم و مدد و جبهه در احوال چون خبر
 علیه الصلوٰه و السلام بجانب حبیب است نظر فرمود و غیر از مرتضی که در
 زبان مغربیان گفت یا اخی تو چرا رفتی و باطل فرار می کنستی گفت
 یا رسول الله گفت بعد الايمان ان لی ملک اسوة یعنی ای رسول خدا که
 بعد از ایمان بدرستی که مرا با تو تساوت و نجد اسو که در این خون
 فرار نه نهم با کشته شوم با آنکه حق سبحانه و تعالی قرین حال تو گرد
 درین جنس سه طایفه عظیمه کشته از کفار و ساقب یکدیگر متوجه خیر الله شدند
 هر بار حیدر کرار بر خیم ذوالفقار شریفان را از سر و در کانیات
 و از فرقه اول هشام بن امیه مخرومی القفل آورد و بانه منهدم گشتند
 زمره ثانیة عیسی بن عبید الله جمعی از میان قوم ضال مدوزخ و ساق
 کفار از پیچ شمشیر ابدار و نوار آوردند و از فوج ثانیة ثلث

۳۰۷
 از پای و در آورد و بانه روی با نهر نام آوردند و دیگر هیچ احد
 از کفار حرات نبودست نمود که آنک جنگ کند و صحبت برونست که
 بعد از انهم اهل طغیام انس و رعلیه الصلوٰه و السلام فرمود یا اخی
 منی رضوان نام که خازن بهشت است در همان میگوید لافعی الا علی
 الا ذوالفقار از سماع این فرموده چنان شوق و بهنجار با مام الا
 اسد الله الغالب روی داد که گریان گشته شکر نعمت بجا آورد و در
 انجا جبرئیل کتب رسول الله ملائکه تعجب و تعجب می فرمایند از مشاهد
 و جو انمردی علی که در محبت تو از روی بطهور می آید و سر و صلی الله
 علیه و آله و سلم فرمود انه منی و انما منه یعنی بدرستی که او از منست و من از او
 جبرئیل گفت انما شکا یعنی من از هر دوی شمایم در اکثر کتب سیر سلوک را
 که در غزوه احد خیر الله به نفس نفس خویش نبرداشته قال کشته در
 از دست بردن و نماندند ان سرور است یا یکی سنگ خرد و شکستی
 شد از عقدان او در مرجان بدید و بروایت اصح دایمی بخار و نخواست
 الی سفیان عیبه برادر سعد و قاص بود و در روضه العنقا مستور
 که روزی احدی عبد الله بن قیبه و عیبه بن الی و قاص و عبد الله بن

رمی و الی بن خلف بر قتل رسول صلی الله علیه و آله و سلم با هم
 و زمره عبد الله بن حمید اسدی را نیز داخل آنجا کردند و اندیدند
 و این حمید و عتبه علیهما السلام حیدر آن سنگ بجانب اسیر و انداختند که
 رخسار آفتاب بود از او مجروح شده حلقهای خود بر زمین می پاشید
 بروایتی از ضربت شمشیر آن ملعونان در کوی افتاده از ششم مردم کشته
 چشم آویختن نهان گشت و سپس لعین فریاد برآورد که محمد قتل شد
 این خبر شایع شد موجب خزن و تفوق اهل اسلام و سب و تفریح خاص
 کفر و ظلام گردید و اول کسی که آنرا در آن گوشه یافت کعب بن
 الصاری بود و او آواز برآورد که ایها المسلمین ^{ایها المسلمین}
 چون مسلمانان از اطراف جواب گشتن شام شد اول امیر المومنین
 رسید بعد از آن طلحه و زبیر پس طلحه در آن کوه آمده ششم کرد و زبیر
 پای مبارک بر پشت نهاد و امام الاطین دستها بویون خیزان کرد
 از آنجا برآورد و بوجبت پوسته که آنرا در درشان آن پنج کعبه
 که بر قتلش عهد نموده بودند عای بد فرمود و بعضی از ایشان در میان
 کشته شدند و بقیه السیف اسال کشید که بفرجه منم نمونار رفتند

و قصی مسطور است که الی بن خلف نفعه الله بر اسیر و حمله کرد و بعضی عمر
 رضی الله عنه بخار به پیش رفته بزخم نیزه آن شمشیر شمشیر شد و او نیز
 از دست سهل بن خنیف گرفته برگردن الی لعین زد و الی عنان بصوت افتاد
 از الم زخم سید الم سلیمین صلی الله علیه و آله و سلم بان کاد بانگ می کرد
 وقتی که روی بدو زخ آورده و در بعضی از روایات آمده که نومی زدند
 و هب از عبد الله بن مسعود پرسید چنین شنیده ام که در روز احد کشته
 مرتضی علی و ابو دجانة و سهل بن خنیف رضی الله عنهم در خدمت حضرت
 با یکس مانند بود و این خبر مطابق واقعیه هست نه گفت در اول حال
 اسلام روی بود ای اندام نهادند بخبر امیر المومنین احدی نزد آن حضرت
 بعد از ساعتی عاصم بن ثابت و ابو دجانة و سهل بن خنیف طلحه بن
 علاءت خبر البشیر شامه کمر محاربت بر میان بستند زید بن اسود
 بکرم عمر کجا بودند گفت ایشان نیز بکوشه رفته بودند و چون از حال
 بن عثمان استفسار نمود گفت او نیز در روز سیم از جنگ جدا شد و بار
 معروا و عیال عرض بود رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بدرستی که
 عرض رفتی از امیر المومنین کرم الله وجهه منقولست که در آن روز هم

سن و ابو دجانه و سعد و قاص هر یکی بطرفه جمع و دفع طایفه از شهران
مشغول بودیم تا از زمان که خدای تعالی فرج روزی کرد و چنانچه
اکثری که کتب میر مسطور است که در روز احد جمعی دیگر از صحابه
ابوعبیده جراح و طلحه بن عبید الله و ابو طلحه انصاری نیز بودند
و بر دلی بقدیم رسانیدند و دو انگشت طلحه بر خیم تنگ این قبله با
نبر مالک بن زهیر حشمتی از کار باز ماند قصه چون مثال اهل ضلالت
انجاسید حضرت خیر البریه علیه آله الصلوٰه و السلام و التیمه با جمعی از صحابه
مجمع بودند بسبب احد در آمد و هند زوجه الی سفیان که مادر سعد بن
و سایر نسوان و پیش فتنای میدان را از مردان شریفان خالی نمود
بر سر شمشیر شمشیر و غیر از بنطه و بنی عامر راهب که طاعت بعضی از
نامی شهید را شده ساختند و هند حکرم خیر البشر حمزه را از کمرش
آورد و بکینه بنابرین آورد آنگاه الالباب میگفتند و بعد ازین فتنه
و اتباع او را در محله رجوع بکعبه پیداشد خشت ابوسفیان نزدیک شعله
در آمده فریاد برآورد که حیرت در میان قوم هست بانه با شارت
رسالت پناه سالک بودند ابوسفیان باز آواز داد که ایاهر حصاب

۳۰۹ فتنه زنده هستند بانه بچکس کجاست زبان کشاد و بروایت محمد
اسد الله الغالب گفت بخدا که محمد صلی الله علیه و آله و سلم
و سخن ترا می شنود آنگاه ابوسفیان آغوشش تان نمود و گفت
اهل اهل اهل اصحاب با حضرت رسالت اب جواب دادند انذار
و اهل با ابوسفیان گفت الغریب لنا و ما غریبکم سلمانان جواب دادند
الله مولانا و مولیکم ابوسفیان گفت و عده محاربه میان ما و شما در
سازانید و در منزل بدر است امام الاشجی بن نجیب بوده سید بن
زبان تسوای کشاد و ابوسفیان بطرف روان شد و بروایت
اکثر اهل سیر و روایه احد قریب سی نفر از شهران بقتل رسیدند از
جمله قبول محمد بن سحاق و از ده نفر بنی امیه امویین کشته شدند
و اسامی ایشان نیست طلحه بن ابی طلحه البرشل ابوسعید و برادرش طلحه و ابو
عبید الله بن جریل و ابو الحکم بن الاحنس و ولید بن خنیفه و برادرش
وارطات بن شرا بیل و هشام بن اسیمه عمر بن عبد الله حمی فتنه
صواب مولای بنی عبد الدار و بروایت و فتنه از اصحاب از مسلمانان
نمود و بقول شریف و پنج عبارت شهادت استماع و یا فتنه از احکامه

درین جنگ شخصی را که شدت باس قوت موصوف باشد غم من کردن
 که اگر بر من طفر باید کوشش و منی مرا سر و چون در وقت ملاقات ازین
 سوال کنی که کوشش و منی ترا چرا بریدند گویم از برای محبت تو بود
 نویسن سخن مرا تصدیق فرمائی که کوشش و منی بریده مائی از خود
 که بعد از آن وقت صبح این آرزو کرد و آفر روز دیدم که کفار و کوشش تو
 اورا بریده بودند پس اورا و حمزه را در یک قبر دفن نمودند و مدت
 چهار ماهی وز بود و دیگر مصوب بن عمر است که سلام بسیاری از مدینه بآنها
 نمود و در مقصد اقصی مسطورت روفتی که مسلمانان از مو که احد فرار نمودند
 مصوب است مهاجرین دست داشت خیال فرار بر سر ~~مهاجرین~~ و آنکه
 و این قیسه ششم دست است برین برید علم دست چپ گرفته گفت و الحمد
 رسول قد خلت من قبله الرسل و این قیسه هفتم بر خیم دیگر دست چپ را
 قلم ساخت مصوب رضی الله عنه بار دیگر آیه مذکور خوانده و باز
 هر دو باز و بنیمه خود منضم گردانید این قیسه نهمه بوی رسانید تا کارش
 انجامید گویند بخبر مصوب از آنکه دنیویه بمرتب بود که چون شهید شد از
 بوی پاره ماند که هرگاه سرش بآن می پوشیدند یا بهایش می نوشتند

بائش تر میکردند و پیش بازمی ماندت غلام است غم که زیر حرج
 نه هر چه رنگ نعلین پذیرد از او است کوفته شود بر خاقانه و خانه و ما
 و بر مغرور که این نقیشت بر آید که روسی عدم دارد بتجربیه بسیار
 و ازین شرط پنجویط بگذرد که چون مایه شود غرق آید با خود ده دردم
 از جمله شهدا و نصاری که زکوان بن قیس است او داخل اهل بیت است
 صلی الله علیه و آله و سلم در شان او فرموده هر کس خوابیده باشد مردی
 که بر سینه بهشت راه میرود باید که نظر کند بسوی زکوان و در روضه
 مسلوب است که چون اهل اسلام متوجه احد شدند زکوان فرزندان و اهل
 خود را و اوع کرد ایشان گفتند دست و پا را کی میرود گفت دست
 و بعد از آنکه فریقین چندین محاربه نمودند که بدرجه شهادت رسیدند و او
 حبس بیدار ماندن صلی الله علیه و آله و سلم بر یک کجاست زکوان
 خبری دارد امام الشیخین کرم الله وجهه گفت با رسول الله من دیدم
 در آن کشتن او بود و میگفت مرا بجات مبادا اگر تو بجات بای آنکه شمر
 بدوشش او فرو آورده و من آنرا از پشت من افکند و قتل آوردم
 چون نظر کردم ابوالحسن را خوش بود و دیگری از شهدا و شایسته بود

مروست که او قریب لایق آنجا جمیله بحال خود در آورده و در آنجا
 با جارت آنسرور در مدینه توقف نموده با شکوه خود زفاف کرده و
 حرکتی شده چون بمکه رسید ساعتی تعالی بر او نازل شد و فرمود
 می بینم ملائکه را که اور غل میدهند چون بدین تشریف آورد حال او
 زوجه اش پرسید گفت یا رسول الله از عاقبت شوق جهاد ای ای که در
 کند سلاح بسته بمکه شافت بنا بر ثبوت این نصیه نه و در خطابه
 غل الملائکه لغت داد و دیگر عمر و بن الحجوت که چهار سپهرا و یک
 می نمودند و خود چون اعرج بود در مکه که نتوانست برادرش
 جهاد شده رو کند بدید هر چند دم گفتند عیسی علیه السلام در آنجا
 رسید نزد آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم آمده گفت میخواهم با
 لشکر عرصه نبشت را بکمرم سپارم فرمود لا جهاد علیک ثم و دیگر
 خود خست یافت و با سپه و برادر زن خود شهادت از او پذیرفت
 که در روز احد چون اخبار موخش بدین رسید عورت همه تحقیق
 متوجه عسکر شدند و ام المومنین عائشه رضی الله عنها نیز روان گشت
 راه زوجه عمر و را دید که شوهرش و برادر خود را بر شتر بار آورده

پرسید خبر چیست گفت الحمد لله ذات فایض الهی هات سید کلمات بود
 بعضی کلمات است و دیگر چه هست که باشد هست درین اثنا جل جلاله
 باز مانده برانو در آمد هر چند بر جر میراند قدمش نمی نهاد و بحدت
 صورت حال مورد غرض نیست بزبان معجز بیان فرمود این اطمینان مود
 پرسید عمر و در وقت توجه چه گفته بود زنت گفت اللهم لا تدینی الی ابی العاص
 شده بود آنسرور فرمود بنا برین شتر بجانب مدینه نمیرود و انصافا شتر را
 شوهر و برادر و دیگر تو غمناقت میکند که در بهشت بسر می بری و دیگر کنش
 نصرت گفت که این را نزد عمر بن الخطاب ازید با طایفه از اهل اسلام
 در مقام حیره و فکار بنو نضت استفقار حال نمود گفتند رسول خدا
 پرسید گفت پس حیانت با چه دارم آید بر خیزد و با خدا مقامه غایب
 شد شود چون هیچ یکی مرگشت ننمودند شمشیر از نیام بر او زدند
 متوجه شده چندان مجاریه نمود که شهید شد کوفت زیاد و بر شتر از حرم
 بدانش زده بودند رحمة الله علیه و از حمله و غارت و غنایم بی زبرد
 بن بر سر و میان بنی حمال که او را اهل اسلام نداشتند و عید الله
 بن حمره و جمعی که با او در محاذ طفت شکاف عین شایسته قدم می نمودند

شهادت رسیدند و جنازه هر یک از شهدا که می آوردند هر روز در یک روز
 الشهدا حمزه نهاده باز ای صلوٰه قیام می نمود و چنانچه اتفاق افتاد که در حین نماز
 گذارد و قوی الیه اکثر در بر شهادت گذارد و چنانچه ان مدتی
 بر حین این روایت آمده اند با اتفاق ارباب اخباری الیه بنویسند در این
 موضع دفن کنند در آن همان روز چون آنروز در مدینه در محبت فرمود
 انسانی راه بدر قیام که میرسد زکوة و زکات هر راه آمده بر محبت
 صفاتش شکر آتی تقدیم رسانیده میگفتند هر محبت که سوا این است
 آسان و حال الیه اکثر از اجتماع محبت زده بودند و شوق
 که در روز و بیم از واقعه احد خبر رسید که ابو سفیان با مایه اعلان
 پشیمان شده باز بحال قتال غمیت مدینه نموده بنابرین سوار
 دای طفراتما ریشیر خدا علی مرتضی داده با جماعه که در احادیث آمده
 بودند بغیر مقابله اعدا توجه فرمود تا منزل حمز الا سید شریف
 طلام از دست تمام کشت اهل اسلام روی افرا آورد و بکله روان
 و آنروز باز در محبت نموده بدینه با سکنیه نزول اقبال فرمود
 هم در کتاب مذکور به مسطور است که در سال چهارم از هجرت آنروز صلی الله

۳۱۳
 اتفاقا نفر از زنا و سحابه را اسید است اهل بخدا مورد فرمود و نظر
 عمر و ساعدی را با ماست تعین فرمود و چون بعد از قطع نماز
 طلی مرسل به پیر معویه که نام موضع است رسیدند عامر که امر قوم
 یهود است جمع کثیر فراهم آورد و دغیر از یک تن که موبوم معروف
 همه صحابه را شهادت یافت چون عمرو بن عبد الله رسید گفت واقعه غرض
 رسانید آنروز بر فوت اصحاب بدایت شهادت یافت خورده عا
 دعای بگردد و روز ان یونس از پشت زمین با سئل الله و یونس را رفت
 انگاه عمر و گفت: یونس انده من نردقت مر محبت زو نوزار قیله
 خواب قلمه قبل آورده ام اکثر در پیشتر شاف شد و عمر و را خطا
 رهو منسوب داشت فرمود آن هر دو تن مومن بودند الخال است
 ایشان و است بحدان زبان کفصار یهودی بغیر از حنیف اهل
 بودند شریف برده در باب به آن دو شخص است تا شهادت از ان
 قبول نمودند و آخر غازی بخاطر گذرانید جبر علی علیه السلام نیز در
 از حبال ایشان آگاه کرد انبند نابرس بدینه آمده مصر بخمار
 بیغام افواج زو یونس بغیر فرستاده ایشان را از حیان فاسدای

بخشیده فرمود بعد از تقضای او روز ازین تاریخ پنج برادرش
 در اینجا بایستد بفرمان ما کردن زنند اقوام ضال از دست بیاورند
 تهیه اسباب سفر برداختند و با خواهری عبداللہ بن ابی ربیع
 قرار دادند کہ در این کمپون را در مدینہ با جمعی گذشتہ رات
 بشاہ ولایت اردبانی داشتہ متوجہ نمی بغیر شدہ نماز عصر در تواج
 ایشان ادا نمود مدت پانزہ روز محاصره شد اویافت در وقت
 محاصره آمد اویافت و در وقت محاصره یکی از برادران کہ
 بود مغرور اتیری بجانب سید المرسلین اندخت چون شد
 اسد اللہ العالی از سوکر طوفان غایب شد بعضی از غیبی غریب
 ولایت را عرض سید کانیات رسانیدند فرمود می بینم چہ کفایت
 بیرون رفته معارفن اشغال شاہ شجاع خفیل سر بر غر و غر و راد
 انسر و اندختہ کفایت این سران ملعونہ کہ تر بجانب خیمہ کار
 انداختہ بود و تشر و صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از کیفیت واقعه نقل
 امام الشجاعین کرم اللہ وجہہ گفت من این ملعونہ البصفت شجاع
 دیدہ بخاطر آوردم شاید او را جرات بران دارد کہ شب

آید و هر گز اخافنی باشد بر بادیدن برین در کتب کتب ششم
 در دست گرفته بانه کس نکیر از حصار بیرون آمد من برو چاک
 و سرش ازین برداشتم و موافقان او چنان نزدیک انداخت
 فرمائی و ارم کہ برایشان طوفانیم انسر و را بود جانہ و سهل بن حنیف را
 داشت نفوذ و مکر مصحوب امام الشجاعین کرد اسید اسد اللہ العالی
 غر و را مانده شدہ بجهه را بقتل رسانیدہ سر مای ایشان را نزد کشید
 آورد پس بفرمودہ انسر و را برادر برادر ای منی خطمی او بکنند
 چون کار منی انسر و را تنگنای حصار و دشوار شد کس شش عیال
 علیہ وسلم دست دند کہ مار انگیزد ازین دیوار بیرون رویم فرمود
 این التماس زجر قبول نمی یابد مگر آنکہ اسلحہ خود را بگذارد و از
 انقدر کہ مویشی شمار یواند داشت ببرد و بقیہ را را بگذارد
 اضطراب بن معنی دافعی شدند و جلای وطن خستیا کردہ بعضی قلع
 و بر خنی در اطراف آفاق بر کسند گشتند ہم در کتب بھای مذکور
 کہ در سال پنجم از هجرت بسع مبارک انسر و صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 بشوای بن معطی حارث بن خراشگری فراہم آوردند و او را

با اهل اسلام وارد لاجرم لشکر و کانیات ساز می پناهست
 نموده راست طغرایت مهاجرین را با امام الشجین علی مرتضی داد
 انصار را بعد از عبادت تفویض فرمود و قدوه صاحب خط
 را در مقدمه تعیین کرد و بر سیمه زید بن عارت را کلمات و بر سر
 بن محسن را باز داشت و باین ترتیب و آیین متوجه اعدای دین گشت و در
 سربازی از منافقان بطاعه غنیمت همراه شدند و در میان
 سی اسل و و از امهات مومنین ام سلمه و عائشه و زینب و زهرا
 مصاحبت اشرف انبیا شرف بودند چون عارت را از زبده
 ابرار خبر یافت لوای سخاوت انتمایست عنوان نامی داده بآی
 میدان مقابله و مقاتله نهاد چون قتال اشتعال یافت حمید کرایی
 از شجاعان کفار را که مالک نام داشت با برت زخم و زلفا از باز
 در آورد و ابو قتاده را که صاحب است شرکان بود و یار
 مشاهده این شجاعت خونی نام برخاسته اهل طلام استیلا یافت و سایر
 بقیه و شتر مخصوص شده ده نفر از مشرکان بقتل آوردند و بقیه القوا
 با سیری افتادند و اموال ایشان غنیمت گشت چنانچه در کشف المستور

امام الشجین کرم الله وجهه تر دست عارت بن ابی ضرار را بر
 گفته بنظر انور خیر البشر گذراند و لشکر و اورا جویری نام نهاد
 از واج مطهرات نظام بخشید هم در کتب مذکور است
 که هم درین سال غزوه خندق که از احزاب خراب نیز کوفته و ادع
 لدباب سیر آورده اند که چون لشکر کانیات یهود بنی نضیر را
 جلای وطن کرده متفرق گردانید هر قومی بکوشه منزل گرفتند
 بعضی مزاحی خیمه سوطن شدند و انگاه جماعتی از شراف نشان
 حی خط و کمانه و ابو عامر و غیره ایشان قریب است کس کافند
 تا با رومیان و موافقان او بکرب بد کانیات تحریص نمودند
 معانده و معاظه را استحکام دهند ابو سفیان با جمعی از ابطال
 در آمده قسم خورد که تا زنده باشم دست از حرب نمی بردم
 و همچنین بقبایل دیگر توجه نمود و بمن عمل بجای آورد و پس از
 لشکر شیطان اجمع کرده با چهار هزار نفر و هزار و پانصد شتر و
 سیصد اسب بیرون آمده جمعی از قبایل دیگر در مرز اظهران بایشان
 ملحق شدند مجموع ده هزار نفر و بعد از آنکه نهادند چون این خبر بمکه

خیر البشر رسید بعد از تقدیم شورت به استیوایان فاریابی
خاطر انوار برکنند خندق قرار یافت و با سه هزار نفر از بهادر
انصار بدین کوه سلع که متصل مدینه است نفقه خندق در پیش نهاد
رای جهان آرای ساخت اهل اسلام بجهت تمام که هر همدو چهار هزار
بسته در عرض شش روز با انصرام رسانیدند و ثبوت برکت سلمان
بر آورده مردگار میکرد روزی پنجاه و هشت هزار نفر جمع شدند
مانند اشهر و فرمود از آب وضو و قس سلمان را بشویند و طرف از پیش
سنگ کون نهند چون بفرموده قیام نمودند سلمان تحت یافت موافقت
مرضوی گوید در ایام خوف خندق معجزات غریبه از سید عالمان
افضل الصلوة و اکمل النجیات ظهور آمده نشان الله در کتب معجزات
که سرانجام انجامش پیش نهاد است و در تحریر خواهد بود بقصه چون
عساکر مشرکان بقصد اهل اسلام در افغانی مدینه الاسلام مجتمع گشت
محاصره نمودند جماعتی از ولایه ان لشکر و سواران کوه و کوه را
بدو که بوفور شجاعت و کمال جرات و استیصال آلات حرب و
ادوات طعن و ضرب در میان قبایل عرب شهرت تمام داشت و میان

عرب او را در مقابل هزار مرد مقابل بشد جانی عمر طحا
ضی الله عنه میگفت روزی بر قافله طایفه از قریش که عمر
عبد و در میان ایشان بود برسم تجارت با مال تجارت با مال
غرب شام گزیده بودیم ناگاه در قریب هزار کس قطاع طریق بر ما
گرفتند و اهل کاروان از مال و چنانچه دل برکنند و درین اثنا
عمر و عبید و شمس از بنام برکتیه مانع شدند و میان و پیلان بر جان
حمه آورد و انجمت مجروح و توجه او را و بهر دست آورده را و
پیش از رفتن و اهل قافله بسیار است گذشتند و عمر و عبد و در روز
زخم کاهن خورده از جنگ گرفته بود و در جنگ عده مانعی حاضر
نموت شد و درین جنگ از آب تلای منافات پنجاه نفر
آواره و پهلوانی و شجاعت و در میان قبایل عرب منتشر گردانند و
با چند سرباز مثل عاصم بن الی و همیر بن الی و بک بن
عبد الله و هزاران خطاب و مراد بن ابی سبیح و حارث بن خندق
محل مضیق پیدا ساخته تا زیاده بر مرکب ده سپک حقیق خود را
بر انجانب خندق انداختند و خال بن و نیه ابوسعیان با سواران

بر لب خندق صف بر کشیدند عمرو و عبد و گفت شما با ما چرا از عمرو گفت
 نمی نمایند گفتند اگر حسیان را بکشتمین شود ما نیز بگذریم و گفته عمرو و عبد
 قدم در میدان شجاعت بردی نهاده جولان نمود و مبارز طلحه و
 اهل اسلام بر پهلوانان و شجاعت ادققت بودند و مردانگی و دهور و غلغولان
 میدانستند چنان خوف بر ایشان مستولی شد که خون در بدن ماند و در
 در پیش افکنده خشک فرو ماند چون بیکس معوض جواب و بر نام
 انسر و صلی الله علیه و سلم فرمود بیج دوستی باشد که این شراکتی
 از ما دفع کند سلطان تخت و لایب بر میان بخت امام الامجدین امیر مومنان
 اسد الغالب علیه السلام ابی طالب گفت اما باز ره رفتی با ما در کار
 مبارز خوست امام الامجدین ازین طلحه و دوزن کشت بارس و عمرو گفت
 در میان شما هیچ مردی نیست که در میدان در آید و با من مبارز است
 اسد الغالب گفت یا رسول الله مرا ایستوری زده تا با وی مبارزه
 کنم انسر و بر و اینی شمر خود که بدو افتخار مشهور بود و درین تنگبار میزد
 و زره خاص خود و در پوشانیده و عمامه تبرک بر سر او نهاد گفت
 علیه یعنی بار خدا یا باری ده علی را عمرو و بعد از آن دست مبارک مبارک

برشته گفت ای عیبه را و زید را از من باز رفتی و حمزه را از پدر
 از من جدا ساختی این عیبت بر او و بر سر علم من لا تدانی فردا او نیست
 انوار من امام الامجدین سازه روان شد سر راه وی گرفته گفت ای
 عمر شنیده ام که تو گفته بیکس مرا بخواند یکی از سر چهره که از قبول این گفت
 آری امیر گفت من را اینچونم با ما که کو نهی می که خدای تعالی بکشد
 رسول او و متقا و شوی پروردگار را که آفرید کار همه عالمیان است عمر گفت
 از من این توقع نه را امیر گفت امروز بیک خست یا کن گفت آن که است فرمود
 ترک محاربه کن و بدبار خود باز گردید زیرا که اگر کار محمد نظام
 گرفت و بر جانده انداخته و مشهور است که به عباد و دست او می بخارند
 اشی و اگر کار بر عکس شود بدنا غرت و نخاصیت مقصود تو بوصول می چون در آن
 ملعون گفت باین قریش این روشی تمام کند هر که چنین شده که کسی قدرت
 باشد بر اندر خود و و فایده نموده باز گردد و نذر وی در فرار حرب
 آن بود که هنگام تانکشد و غن بر خود ناله مقصود چون ازین خبر
 استماع نمود امیر فرمود پس کار ما و تو بمقتله قرار گرفت عمر و خنده
 این خفگی است که گمان نمی بردم که هیچ مردی از دیرین عرب چنین

از من تواند نمود باز کرد که در حد است ستمی بنویز ترا وقت این
 با مردان مرد و در بند آیی حال آنکه میان من و پدر تو دوستی بود
 که خون تو بر دست من ریخته شود امیر فرمود اگر دست نیدی که خون
 از دست تو ریخته شود من میجوایم که خون ترا بر زخم عمر و ازین سخن
 بر آتش از حرکت آورده اسب خود را پدید کرد و پیشتر از نیام گشت و از
 خشم و غضب بر امیر حمله آورد امیر المومنین بر جهت دفع ضرر در پیش
 باباک تنگ شاک بر سر امیر فرود آورد که آن ضربت بر کوه خارا
 از پا در آید و حال آنکه تیغ قبه سپهر را چنان شکافت که اثرش نفوذ
 امیر رسید و کاه حیدر گرا بر یک ضربت افتاد و بدن امیر را بر
 سبک کرد و اندید و با و از بلند گشته گفت چون رسول صلی الله علیه و آله
 او را بکشتند است که آن لعین مقتول گشت از جابر بن عبد الله
 رضی الله عنه مرویست که چون در قنیه علی و عمر و با یکدیگر زدند و
 کرد و جباری بر خاست که ایشان را بلند دیدم بعد از خطبه که او از پیش
 دهم که امیر المومنین و بر گشته القاصه بعد از قتل عمر و ضرابین خطاب
 بن ابی و هب حمله بر امیر کردند و امیر بر متوجه ایشان شد چون شمشیر

۳۱۸ حیدر گرا را افتاد و فرار نمود چون از وی پرسیدند که هر کس است
 حیدر بود گفت در آنوقت صورت مرگ معاینه دیدم اما بعد از
 در محال است آباد و عاقبت اثر زخم زو و لغت را با و رسید زره خویش خسته
 سو که را با زبرد و خست و نوافل بن عبد الله حرمی از صف قتل اند
 نموده از پشت زین در تنک خندق افتاد و ملان بیکار شدند
 و او فریاد بر آورد که به ازین هم میتوان گشت امیر المومنین در خندق
 رفته پیشتر بشیر او را از میان بد و نیمه ساخت عکرمه و بهر دو
 و ضراب از سو که فرار نمود و خبر قتل عمر و عبد الله و نوافل بسیار
 ابو صفیان با رفیقان رو با هزارام نهاده تا بمنزل اعقیف رسید جابو توفیق
 چون اسد الله الغالب عمر و را قتل رسانید بر روه و جامه و سلاح
 چون خواهر عمر و به وقت برادر رسید و حاشا به آن منوال دید گفت
 ما قتلوا الا الفکریم معنی گشت در آن فکرمی هم گرامی چون دهنست که برادرش
 بر زخم زو و الفکار حیدر را گشت که نه این دو بیت و سلاک نظم شد
 قاتل عمر و و غیره و منه گفت که علیه آفراید لکن قاتل من تا ایجاب کن
 مدعی قد با پیغمبر البلهو القاصه چون امیر المومنین علی خرمین زندگانه اهل ظلام

و السجده حمام خون اشام سوخته بر خوار فانیض لاناو در لبان شمع فلک افروز
نجدت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بکشتی سر عمر و رادری
عرش سای آنحضرت انداخته پتی چند گفت که او آفران ایات نبی
عبد المحاربه من سفاهته رایه و عیدت رب محمد صواب لا یخجل الله خلیل
و نه و ستمه شمر الاخراب و حضرت رسالت مآب خاتم الانبیا
بنوازش سکران و لهفات بپایان سرفراز و ممتاز ساخته فرمودند
لبازرت علی یوم الخندق فصل من اعمال امتی الی یوم النبیاء ترجمه شد
علی الکفار روز خندق بهتر است فاصله است از اعمال امت من تا روز
قیامت زینعلی عمر و چون کشته شد فلک مده و نفس در گشت
رسول خدا گفتش از یکدیگر که در روز خندق مصاف علی به از هر عمل که در
روز کار کنست اهل دین تا بر روز شمار و در کشف النعمه و حبس الیر و معارج
النوّه مسطور است که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در مجلس هادیان رسول
بر خاسته بقتل سر مبارک امام الشجوه قیام نمودند و عبد الله بن مسعود
رضی الله عنه آیه کریمه و کفخی الله المومنین القتال بعلی و کان الله قویاً
عزیزاً که در آن روز نازل شده بود و اوقات نمود ز ضرب و نفع اهل

بھی بزدان سر بر سو پامال است اگر کشته شد تو خدایت مبدی
ذال است چه جای پورستان شیر افک بدست او زبوز پر افرا
و مریت که در پیش کسی فرستاده جسد بر حد آن دو بد فعل خنیم مال
خریداری کردن آفرور فرمود مارا بجبهه پلید و بهای خشتان حیات
برید و غرور و غرور علی سبل الاجال و صبیغ هدایت السعد از سوره
افواب منقول است و بعد از غرور بنی قریظه واقع شد از این عین
رضی الله عنهما منقول است که چون جسد احرار انهم با فتنه حضرت
مسعود و مسطور در زمین کوه سله بدیده و حبس نموده بدست و قدیم بخایه النبی
فاطمه زهرا و آمده بدن همایون از کرد و عیار شسته با دار نماز طه قیام
نمود در این اثنا جبرئیل امین دستاری سفید بر سر بسته و بر تیری نشسته گفت
ما سید المرسلین خدای از تو عفو نماد که سلاح از خود باز گردی حال
ملاکیم سلج و مکمل اندر فرمان چنین است که همین لحظه بخت نبی قریظه تو بخای
و اکنون من رفتم تا زاریه در حصار ایشان اندازم بعد از آن بلال را
رسول صلی الله علیه و آله و سلم در اسواق مدینه اندک کرد که هر کس مطاع
خدا و مفاد مصطفی است نماز عمر در نواحی حصار نبی قریظه و انما بدشکر

اسلام و صاحب عظام در ملازمت اسد الله العالی که صاحب تیغ خیر
بود و او نشدند پس آنسر و سلاح پوشیده با چندی از صحابه کرام
مستعقب و او شد و در آن غزوه مجموع سربازان فخر عظام بود
از اسد الله العالی مرویت که چون قریب قتلش رسید جمعی
دیدند که او را قتل کرده اند و قاتل عمر و عینی تحقیق آمد قاتل عمر و من کفتم
الحمد لله الذی اظهر الاسلام و قمع الشک و رایت فتح آب ازین
نشدیم کفار از بالای حصار زبان آب شستم سید عالم کنازینا
برین ابو قباد و ابی جلیف لوامی منصور را مود کرد و اسد الله
از دست او شانه کفتم سید مرسلین نزد یک کعبه رسید و فرمود که من
حق سبحانه غریب ایشان را روان کند فرمود تا هر از ایشان خیزد
نموده که باعث ایدای من باشد کفتم آری فرمود چون مراد
امثال این سخنان گویند و نزد یک بن قلمه رفته گفت یا اخوت الشریفة
والخنازیر فرود آئید بحکم خدا و رسول کفار گفت یا ابالکاسم ما کنت
بهولاء و لا فاش هرگز بسیار جاهل و بی نام ده نبودی مگر ترا امر و
امر روی نمود آنسر و از استماع این سخن بر تبه جفا غلبه کرد که در او از

۳۲۰ و نیم نبرد که در دستش بنفاد و قدمی چند باز پس رفت بمقصود
تیب و پنج روز و بر وایتی پانزده روز بنی قریظه در محاصره
و سلفن الاذنی علی مرتضی با جمعی از اهل اسلام هر روز در اطراف
حصار بنکات تیر با کفار جنگ میکرد تا آنکه حق سبحانه تیری در میان
ایشان انداخت که دست از جنگ باز داشتند از حصار بیرون افتادند
مشرط و بانه سعد معاذ در حکم ایشان حکم شود و آنسر و بر این معنی فرمود
سعد از مدینه طلبید و حکم ساخت سعد گفت حکم میکنم که مروان بنی قریظه
را تمام بشید و سنان و حیان را اسیران برده گیرند و اموال را
میان کینه بقیست نمایند آنسر و فرمود ای سعد حکم زدی که حق سبحانه
در بالای هفت آسمان کرده بود و گفت که چون بیو و بنی قریظه از قلمرو
آمدند محمد بن سلیم دست و گردن رجال ایشان را که بر وایتی هفت و تقوی
هفصد کس بودند بانه بدیده بر و عبد الله بن سلام بنی قریظه و حیان
و سلیم و سنان معین شد درون حصار هزار و پانصد شتر و شصت
و دو هزار و پانصد شتر و اناث و ادا و اغنام و جمال و دوا
موشی اسیر شد آمد چون آنسر و بدیده شریف بر و فرمود خند وین

شدند و ز سپهر المومنین الطایفه مأمور گردانید که فوج فوج تهاون
 در حضور امیر المومنین علی کبار خندق آورد و ده گردن میزد و از انجا که
 که بعل رسیدند یکی کعب بن ابی وهبه بود و دیگری حمی بن خطب در روز
 الاحباب و حبیب السیر مسطور است که در سال ششم هجری کوفت بکتابت انفس
 الصلوة و اکمل الحیات را خبر رسید که نبی سعدت کفر اقام آورد و هم
 انداد یهود و خیر دارند و بنحو دهند با اتفاق ایشان قصه کنند ببار
 اسد الله غالب علی ابن ابیطالب با بایضه نغمه بوضع نذک فرستاد
 و لایب پناه شب سیر می نمود و روز مخفی می بود تا بوضع مسجد
 با شخصی ملاقات شده احوال اعدای تغیش می نمود و او کعب بن ابی المومنین را
 بر سر ایشان می برم بشرطی که مرا امان دهی مگر قبول این معنی نمود
 بر سر انجاء بنی نجره و بفرموده امیر اهل اسلام دست بغارت دراز کرد
 هر گز نداشت دادند بیوت پوسته که با نصد شهر و ده هزار کوفت بکتابت
 افتاد و از انجاء امیر المومنین خیر شتر بجهت شهر و جدا ساخت و با و اموال
 سر به قیمت نموده بفتح و فیروز می بدید مهربان بود در سوره
 و صحیح ساسی صحیفه شرح و شرح الایه و شواهد النبوه و روضه الاحباب

الصفا و حبیب السیر و معارج النبوه مسطور است که در روز ششم هجری و مومنین
 متفق اند درین که در سال پنجم از هجرت شفع روز ششم تقصای و عذر
 صادق حمی الکبر قال غر علی و خدمت الله معانم کثیره ما خد و نهما محل المکم
 بغیرت فتح خیره ما هزار و چهار صد نفر از شجاعت و دل و زار مدینه
 هفت فرمود و بعد از طی مسافت در حشری که او را امر که میگفتند رفت
 یهود و خیر چون از توجه خیر البشر خبر یافته بودند شرف و زحمه سلوک خیره
 استجبار از حصار بیرون آمد و شرایطه تخص تقدم رسانیده باز گشتند
 آن شب که آنروز در بنجر رسید انروز و تعالی خواب غلبه ایشان شد
 که ماطو و اقباب چون پذیرفتند و متراج در کمال اضطراب بکلهای و سپاه
 داشته از قلعه بیرون آمده متوجه مزارع خود گشتند تا گاه چشم ایشان
 سپاه لغت پناه افتاد و باز گشته بقرع خود در آمدند چون شهر و مدینه
 علیه و آله و سلم قوم یهود را بران منوال مید فرمود خیر انکاد
 خیران قلع خود را مضبوط ساخته دست با ندرتین تیر و سنگ گشتند
 دلاوران مکر که غزا و چهار ده محاصره سعی طریغ نموده هر روز دلاوری
 و مردمانی عقیده اند باندک ما حصار نطت و حسن تن و قلعه

کشت بصحت پیوسته که در وقت محاصره قلعه قموس چون در شقیه قائل
اندر ورشده بود نفس نفس در مواکف قدم برنج میفرمود هر روز در
نصرت آیت را یکی از عیان مهاجرو نصار داده بحرب اهل حصه
و در احادیث صحیح شویست پیوسته که روزی ابو بکر صدیق رضی الله
نوار ابرو داشته بپای قلعه رفته بچصول مقصود فرار نمود و دو مرتبه
اصحاب غزائین الخطاب طایفه از تبعان اسلام با محصوران محاربت کردند
عنان مراد بدست نا آورده فرار نمودند چو شبانگاه شامیانو که
شام بر سر این حجره آبنوسی نام برکشیدند خوابگاه بنات عایشه
واکمل الحیات فرمود و اعطین الرایت عندا جاکم از حرم و ارجب است
و بحکم الله و رسول الله فتح الله علیه بدیده و مهربانترین کرم الله وجهه در
حال این غزو و مجتهدی که بدیده میگوشت عارض شده در مدینه توقف
بود درین اثنا مفارقت آنحضرت بر ضمیرش صعب نبود و الم منافقت
نور دیده بر وجع دیده نبراست فرود و با وجود الم متوجه مکه
سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم شد از سهل بن سعد ساعدی رضی الله
مرویت در نشیب که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این کلمه بر زبان

لدرانید صلوات در میان اصحاب مستطاب بنما که آیا راست انبیا ام یکن
خواهد داد و بریده بن طحیپ گوید هر گاه آنحضرت مظنه لغوی بود
میدشت که صاحب علم او باشد و جمعی از قریش با یکدیگر میلقند معرکه کرد
ازین مردنه علی ابن ابی طالب است زیرا که چشم او مریه و در دست
موضع قدم خود نمینماید و چون سخن بجزاثر آنسر و رکوش امیر این
رسیده فرمود اللهم معطی لما مغت و لا مانع لما عطیت یعنی خداوند
نمواند داد که تو منع کنی و بچکس منع نمواند نمود چیزی که تو عطا کنی
عن السباح که خبرش بنی بال بیخ جناح با کاح نور و پیران و پیران
جهان امام این نور با جودی نام آنست سعادتمندان غیر و خجسته
در پیشه و غایت در کمر لیک وندی و در بحر ابحاه و در کاف نمک نازدنی
بر در خیمه سلطان می مع الله و در سر برده پارکاه و بنی پناه محمد رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم ختم کشتند و هر یکی ازین سپاهان انشکر
اویک خرب الله رخنه ان بود که شاید این سعادت عظمی و مو
کبری فایض کرد و سعد و قاص گوید در برابر چشم رسد برانو در آمده
خواستیم با سید انکه صاحب است من باشد از فاروق بنی رضی الله عنه

منقولات که گفت هرگز امارت را دوست نداشتیم که در آن روز
 چون شهرور از خیمه بیرون آمد فرمود علی ابن ابیطالب کجاست مردم هر
 آواز برآوردند که چشم او در میکند چندان که پیش پای خود می
 گفت او را بسیار دید و در بن اشامیر المؤمنین سبط طهری حاضر شد زهر
 سرشک امیر را بر آن مبارک خود گذاشته آب مان بابرمان
 در چشم سمونش افکند در حال رمزش زایل گشت چنان ز کینش
 تازه بهتر از حالت اول شد بعد از آن در باره او دعا فرمود اللهم
 عنه اطرو القرمیر المؤمنین کرم الله وجهه کوبید برکت و جای بر او
 علیه و آله و سلم دیگر هرگز بر ما و اگر ما ندانی گشتم و از این علی مرتضی
 المؤمنین در کرمای تو حسرت نهاده دار پوشیدی و از آن پاک نمیداشتی
 و در سرهای عظیم حاتم تنگ بر کردی و بروی معذرت نمودی و در گذشت
 حیات در دسرو چشم بر آن قره العیون اولیا عارف نشد و شان
 حدیث العظیم الرایت با فرید ستموری که مذکور شد در اکثری از کتب
 احادیث تخصیص در صیحه مسلم جاری و در اوسط طبرانی و صواعق حیات
 حجر منسوط القصة چون از مردم چشم خاص یافت حضرت رسالت

رایت فتح آیت با و ده نوره خود نور و در پوشانیده ذوالفقار
 میانش بسته فرمود با اخی محاربه کن تا از زمان که خدای تعالی بر تو فتح
 کردند و بخدا سوگند اگر یک کس خدای تعالی بویست تو هدایت گرفت
 ترا بهتر است از هزار شهر سرخ موی که در راه حق حل و عطا تصدق نماید
 بعد از آن امیر المؤمنین بنامید رب العالمین و فرموده سید المرسلین
 را نهاد چون بجای حسن قموس رسید علم بر توده از شکسته یزید که بر
 بر رخصت بود و فرو برد و در آن حین یکی از اعیان را دید که بالای سرش
 پرید و با صاحب توبیختی و نام توحیدت خیزد که از جواب او نمیمانی
 ابی طالب یهودی با قوم خود خطاب کرد عظیم و انزل علی موسی
 یعنی مغلوب شد بر سوگند بتورات موسی و گویند اول کسی که از
 با قوم خویش جنگ بیرون آمد حارث یهودی بود و برادر حارث
 که ز کرد او و دو نفر از مسلمانان شهید گردانیدند که امیر المؤمنین
 متوجه او شده یک ضربت تیغ بود بدوزخ فرستاد و مرتضی بن بل
 برادر و فخریه کشته باز مرده از همچنان خبری مسلم پوشیده بگفتن نام
 در صدد و نجاتم بیرون آمد و مبارزی بود و نبایست نکاو و رعبه بالا آورد

دستاش بمن وزن دشت و در شجاعت و مبارزت بی نظیر و شورش
حامل کرده و عمامه بر سر بسته و خود بر بالای آن نهاده در میان میدان
آمده این رخبر آغاز کرد و قد علمت صیران و حزب شاکی السلام علیهم
خدا که اطمینان جلالت خود را بکس از اهل اسلام و اطاقت مقاربت
که با و در میدان قتال در آید لا جرم شاه مردان و شیرزبان کجا
روان شدند و این رخبر بر زبان مبارک اند اما اللهی بمقتنی
فرغام آجام و لیث و قسوره و مرچ و خوابه بود که شری و می کشد
چون امیر مصرع اول که منی بود از تسمیه شیر روی خوانده و
اما تغیر قضای الهی نتوانست در میدان در آمده یعنی خوب بر سر نه
سبقت کرده ذوالفقار بر سر آن ملعون غدار فردا آورد و خیا که
خود و دستاش گذشته تا قریب پس زین دو نیم ساخت پس ایستاد
باید او شاه مردان در آمده دست بقل دراز کردند و مفت گشت
روسا و بجال چیر ضرب تیغ امیر المومنین گشته شدند و با و هرگز
رو قلعیه آوردند و شاه مردان در عقب ایشان رو نشد و زین امان
فغان ضربه بردست امیر خیا که سپهر دستش افتاد و دیگری سپهر

۳۴۴ روی بگریز آورد و شاه مردان و آقو بغایت خشن گشته
خود را بیک چنین از خندق بدر قلعه قوی رسانید و پیچید و نوا
بجمله در زده در آیین برکنده سپهر خود ساخت سپهر در زمان قتال
و جدال بیفتاد از دست شاه رجال بر شفت از آن شاه
سپهر در قلعه را کنه و کردش سپهر و از امام محمد باقر رضوان الله
سقطت که امیر المومنین در حصار گرفته جنبانید تا مکنه و تمام حصار
از بد که منیه و تهر حی فطرب از تحت بیفتاد و در ویش مجروح شد
گفت و انشا که جو امر دانید اند بود و کر نه کی تواند آدمی کند
در حربه و در خیمه عقیده بعضی از رده است ششصد من وزن دشت
بعضی سه هزار من گفته اند و در صواعق محرقه مسطورت که بعد از آن
بر دشت در خیمه را امیر المومنین بر پشت خود تا آنکه در آمدند مسلمانان
در وین قلعه پس سپهر خود کرده مقاتله فرمود تا آنکه فتح شد پس از دشت
خود و نه بر دشت مکران در را اگر چهل نفر و در کشف الخیمه مسطورت که
کس از بر دشت نمی او عاف بود و نه بنزد یک آن دست تا قیدار
که گوید و وزن در آن حصار که دست بردی بوی پهن سپهر

و قبه مدینه القمه بود و خبر از شاه و این امیر غریب فغان الامان بآوان
 کیوان رسانیدند و شاه مردان بعد از استیلا و پیغمبر آفرانان صلوات
 علیه و سلم امان داده در راه بعد از شهادت و جب از پیش دست و دست
 فردوسی گوید شبنمی که مابد و گشت در زخمیر کند برآمد از بی پای
 صد هزار گشت و کونید چون فتح بخیر البشر رسید لغات سرور
 گشت و در وقت ملاقات با میرالمومنین فرمود که طغی سارک لشکر
 و صیقل المذکور قدر رضی الله عنک و صیقل المومنین رضی الله عنک
 روی نمود چنانکه قطرات اشک بر رخسار هر دو پدید آمد
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم پرسید یا اخی این گریه را دلت بانه
 گفت که به فرست یا رسول الله و چگونه فرحناک باشم که الله تعالی او
 از من راضی است و صحبت پیوسته که امیرالمومنین خیرمان را بدین
 امان داد که هر یک از ایشان یک شهر بار غله برداشتند از آن زیاده
 روند و سایر اموال مسلمانان که دارند و اگر چیزی پنهان دارند خون
 ایشان هر باشد که آن بن ابی الحقیق یک پوست شتر از زرد زرد بود
 پنهان کرد و چون خیانت او ظاهر شد بنا برین شرط خون بود

۱۲۵ گشت و خاتم نبیا علیه اشرف السلام که آنرا در القیم محمد بن مسلم
 که بوجوین خون برادر خود که در آن جنگ شهید شده بود بقتل آورد
 و از سرشتن بانه میبود در گذشت همه اهل اسلام از اطلاع خبر او
 موفور و خفاص غیر محصور و برده بسیار و موشی بنما عینت گرفتند
 از احملة و حصن محوس مدد جوشن و چهار صد شیر و هزار نر و دوا
 گشت یافتند و از آن غنائم خمس حضرت مقدس نوی چهارم نر
 تمامه میان مسلمانان تقسیم یافت و صفیه و حتر حمی خطیب که زوجه گانه
 بود در مدینه و حیه کلبی افتاد رسول صلی الله علیه و آله و سلم عوفی او خبر
 بر حیه عنایت کرد و صفیه بعد از نقضای مدت در حبس بکاخ
 آورده بوقت مرحمت از خیمه در منزل سها با وی زفاف نمود و بر
 رونده الاجاب التور و بر حیه کلبی و عده فرموده بود که جار بهار
 خیمه مد و دهد بنا بر آن آمده گفت وقت است که انبار و عده و بنا
 فرمود و هر کدام خواهی بکبر و حیه صفیه را چستبار کرد و بوجوین رسانیدند
 صفیه از نسل بنی و ن برادر موسیت نرا و از دیکری غنیمت از تو نر
 او را طلب نمود و حیه را عوض مرحمت فرمود و بروایتی دختر صفیه

برحمه و او را آزاد کرد و حق ویرا صدق و خست
فرمود و نامت استبرار صفیه مصطفی شده و در منزل مذکور ماند
زفاف نمود و در روز فتح خیمه جعفر ابن ابی طالب و زود ایام
نبت عیسی صلی الله علیه و آله و سلم و شش نفر از شهرین که ابو موسی اشجری
از آنجا بود و از جانب حبشه که بکته تجارت رفته بودند و بکته
البشر صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند و در محضر او دیدار کردند
فرمودند انما ابو قحط که امی ازین دو شهرش و من ترش
جعفر با فتح خیمه و جعفر و زنی که او از غنایم خیریه از آنجا
تعلقک چون آنرا و زنی که او از غنایم خیریه از آنجا
فرستاد که اهل ان موضع را با اسلام دعوت کند اهل فکد از آنجا
در شش کفشد بعد از استماع فتح قلاع خیمه کی از رومای خیریه
مصالح فرستاده مقرر نمودند که نصف از غنایم ایشان بوالبیت
تعلق باشد و در مقصد قضی مسطور است که بوی فکد امیرالمومنین علی
را از آنجا و در معارف بدست امیر واقع شد پس خبر تل آمد که کفشد
میفرماید جواب فکد آنچه در حق الله و حق الرسول است

بود و سرور بنیاسیه و انسا فاطمه را بر اعظمی تحفه و انسا فاطمه را
نوشته داد و آن تحفه را بعد از فوت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
گفت این چندی است که رسول خدا از برای من چنین نوشته بود
در مقصد قضی در وصفه الاحباب و الله الاحباب السیر و معارج النور
مسطور است که راویان اخبار خبر البیبر و کتب معتبره سیر و اخبار
چندین مرد و معارف صحیح اثر کرده اند که در سال شصت و هفت
خبر فتح مکه و طواف بارعب انتشار یافت اکثر قبایل سر بر خط ساق
کتابت نمودند مگر بنی هوازن که بکفد مخالفت اتفاق نموده و مالک
بنی نضیر را با یالت مقرر کردند و اینند بقول صاحب مقصد قضی سیر
مرد و بروایه سیر در وصفه الاحباب بنو کشته چهار هزار نفر از آنجا
با عیال و اموال متوجه وادی خن شد و در وادی خن
از حلیه بنیانی عیال بود و صدیت سال از عمرش گذشته با مصاب
و مدیر الصافی داشت همراه خود کردند و اینچنان مادی که سیر را در
کره طحال بنال زمان شنید رسید این چه صدیت جواب داد که سیر
بوجب فرمان مالک بن نضیر اهل و عیال و متوجه و اموال خود را در

تا در جنگ سستی نماند و در پیدایش رای در خطا شمرده با مالک گفت
مال و عیال مناسب حال ابطال رجاست زیرا که اگر زمانه مقتضی گزیند
مردم منهدم هر سبب باعث برتری نشود لایق آنکه بنویسان و گوید گمان
باز کرد اند تا اگر شکستی روی نماید بدست مخالفان هرگز نماند مالک
با بن سخن کرده روی براه نهاده و در پیدایش شمشیر شده از مروت باز
استاد انصاف چون خبر اتفاق هو از آن شریف شریف حضرت جعفر
رسید عتاب بنی سید را در کمال خجالت تعجب نمود و با دو هزار سوار
و دو هزار از اطفالی که و بزرگانی با شانزده هزار از هر دو
اول شوال بجانب کفای نهضت نمود و در آن لشکریان مهاجر غلام بود
مرتضی بنی و عمر بنی الطبطبای و قاص محافظان آن علم طفر اعاد
و انصار و علم داشتند و بقولی در آن سفر هر بنی و قبیله را بنی علی
نقطه چون آن جنود طفر از آنکه بیرون رفت نظر خسته از رسیدن
رضی الله عنه بر آن کثرت و شوکت افتاد و بر زبان مبارکش گذشت
سبب قتل سبب مغلوب نخواهد شد و بواسطه صد و در آن سخن
اول لشکر یثقلین صلی الله علیه و آله و سلم شکست خورد و آیه و الله اعلم

نه مؤمن گشته و یوم خین از عجم کثیر علم آیه در آن باب زکات
القصه چون سپاه اسلام بودی مذکور رسید بکجه تنگی طریقی
بجند فرقه شده فوج فوج از پیل متعده در آمدند مالک فحای
که تیر عذر یکمان مکر پوسته در کین نشسته بود و برایشان حمله آورده
کرد و عجبی تمام کمال جنود اهل اسلام راه یافت و طرق انهدام
گرفته او را طایفه که نیزه شد بنی سلیم بود و خیل خالد بن الولید گریز
لشکر در آن روز غریبه رسید که بر دایت صاحب کشف الغم زیاده از
و دانش که نه نور از آن ناشی نموده کس گریز در رسول صلی الله علیه و آله
سم نامند و اسامی ایشان است علی بن ابی طالب عباس بن محمد
فضل بن العباس و ابوسهیل بن العاصی و نوفل الحارث و ربیع
الحارث و عبد الله بن الزبیر بن عبد المطلب و عتبه و معتب پسران ابی
و عاصم بن جماعت بنی بود و بقولی در آن روز غیر از امیر المؤمنین علی
و عباس و ابوسهیل و عبد الله بن مسعود و جکیس در غارت بخت
قدم نمود چون سید عالم انهدام اهل اسلام شاهد فرمود و با و آمدند
ایشان را نصیر و نبات دالت نمود و میگفت ما البی لا کذب انما ابن

المطلب انما ارغيت انت بچکس استماع قول فخر صادق نمی نمودی
در آن روز بر اثر سفیا سوار بود ابو سفیان ناشی غمان شمر گرفته و در
عبدالمطلب جانب راست دست در رکاب فلک فرسای خنجرت زد و
می آمدند در بنی اشنا مالک متوجه رسول شد این سر راه گرفته با وی
نموده روی بر یا صحت آورد بعد از آن مالک سوچی نمود که خود را انجام
انبیاء رسانید بپیش مانند سبب شطرنج خشک است و در وقت فرار
سید ابرار ابو سفیان بنی امیه و جمعی که رسیدن کربت زمان بکینه و
کویا گردانیده بودند انداخته شامت کرده ندان بکینه بکینه
بنی امیه با آنکه هنوز مسلمان نشده بودند منوگشت گفت اگر مردی از دین
ما باشد نزد من بهتر است از آنکه شتمنی از آن حاکم شود محمود بن اسحاق
بن عثمان ابی طلحه روایت کند که گفت چون سید تعلین متوجه بنی امیه
شد من لغویت آنکه فرصت یافته مقام بدر و برادر خود که در احد کشته شده
بگرم ترکب آنسو گشتم و در آن روز امیر مسلم بن عقیل از بنی امیه و قعنه و فرمود
چون دست بر آتش عباس دست جیب ابو سفیان ناشی محاط می نمودند از
عقب رانده و حشمتی نیز از کار فرمایم ناکاه شعله آتش خنجران

که نزدیک بود مرا بسوزد از کمال و احمه پنجم برهم نهادم در بنی اشنا
انبیاء جانب من فرمود اذن منی من لغو موده نزدیک قدم دست بینه
فردا آورده گفت اللهم اذهب غمه شیطان نجد اسوگند در فضا است
دو تفرمود از جان خود آنگاه باشارت حضرت رسالت با کفار غار کجا
کردم و بخت پوسته که در صبح روز جنگ چنین از فرار عباس لغو موده
آواز بلند برشته مسلمانان راند اگر د گفت یا معشر الانصار یا ایها
الناس یا ایها السوء البعده سپاه اسلام از استماع آواز عباس رفتی الله
عنه اطراف جوانب قرب همه تو از اخبار و غیره بخت نه روز صبح
آمده بر سرکان حمایه آوردند و منور شتی سنگ بزرگ بدست کفار
اندخت هیچ جسمی ماند که قدری از آن رگب خفا ده باشد پس سرکان
بواهی کریز نهادند در کشف الغمه و بعضی از نسج علمای دیگر مسطور است که در آن
کافری متهور ابو خردل نام بر جل سوار روی بمیدان نهاد و در خر خود
مبارز طینه سیج کی از دلاوران سپاه اسلام از پشت طول قامت غلطت
او مبارز شش عینت نمی نمود ناکاه شاه ولایت بنی و بطرف آن در شانه
بضرب تیغ ابدار و مادر از روز کارش برآورد و سبب ظهور سپاه

ابرا در موجب انکار کفار حاکم گفت که در آن جنگ هزاران

مسلمانان بفرستند و نایز شدند و هفتاد و کسی از مخالفان کشته شدند

کشف الغمّه از جمله معاد نفوذی که در ضرب تیغ امام الشّیخ بدو زخم

آورد و اندک که منهدمان مگر که چنین است شده طایفه با مالک محاربان

و کرد و بی سطن بکله و فرقه با و طاس اگر بخت بد کانیات ابو عامری شعی

با جماعتی که برادر زاده او ابو موسی و زیر پر بنی الواد از انجمله بودند

مشرکان که متواتران او طاس بود و در آن فرمود و ابو عامر در جبهه نهاد

رسیده و ابو موسی قائم مقام او شده طریق سعی و تمام شد

کفار سید نوکشت او طاس را فتح نموده در آن دو مگر که شش هزار

و بیست و چهار هزار شتر و چهل هزار اوقیه نقره و زیاده بر چهل هزار گوسفند

مسلمانان شدند و ربا عباد بن شبر انصاری فرمود که در منزل حیدر

محافظت اموال نماید و خود را بایات طفرایات بقصد حصار طایف برادر

و علم خاصه با میرالمؤمنین علی داد و ابو عبیده جراح را با هزار مرد و هفتاد

ساخت بعد از وصول لطایف کفار حصار را بنیاده کرده آغازند

تیر و سنگ نمودند مسلمانان نیز بنیاد حربه و پیکار نهادند جمع کثیر کردند

و در ایام محاصره دو روز و نقره از محارب مطابقت بهایت

عبد الله بن ابی بکر و عبد الله بن امیه برادر ام سلمه از انجمله بودند

نقلت که در ایام محاصره طایف حضرت رسالت بنای خنات شد

با جمعی نامزد فرمود که در اطراف آن دیار سیر نموده بهر حاجتی نامزد

در هم شناسند و در شانی راه از دوازده نفر آن قسسه ششم سرور و بنی هم

عالم گرفته بهاب نامی که بفرید نهامت از شمال و امر این مبارز بود

از میان قوم برآمده مبارز طلسمه امیر المؤمنین بنیال جنگ آورده

بیا که انصرت از دست برادر ابو موسی و فرستاد و بنده کفار بهر دست خنات

راه فرار شد و رفت و شاه مردان بنان تن نواحی شانه بکشد

مردی نمود و شهر و اوراد و خدایت طلب شد و در آن وقت

موجب محبت است حاجت عمر بن الخطاب گفت بول الله عفو

علم خلوت کردی و راز در از رفتی فرمود یا عمر ما بنحبه و کنس الله سحاه

یعنی ای عمر بر بختی را می خود باد و در آن عفو نمائید بفرمان

را زمان کث و م با بنی راز با او زبان القسه چون مدت بخند و

بر محاصره طایف گذشت و بخیر التبر و شش که فتح قلعه مذکور است

از آنجا که حضرت عیسیٰ علیه السلام در مدینه مدینه
مبعوضی از پیش که که نو مسلم بودند حبه نالیف قلوب ایشان از عطایای
کران باز گردانید و شرافت و بزرگواری را بر او و نو پی
اعتمادی که بر جانب ایشان داشت خبری که غایت کرد و بشارت
گفتد پیغمبر قریش و سایر قبایل عرب را بقبایات مفتوح ساخت و مارا
ایشان نداد و حال آنکه ما پوسته مرکب شده و پیوسته و پیوسته
از تشریفاتی می شنید چون این سخن بجمع همایون رسید فرمان داد
اگر بر بشارت در نتیجه ختم کردند و خبر ایشان که در امکان ساخت
بمراقبت شاه و ولایت بنی هاشم از آنجا تشریف برد و بکار خود
زبان معجز بیان گفتد و قلوب ایشان را بسخنان جنایت نشان
داد و گفت ای شما را نمی بینید که مردم با شتر و گوسفند نمیران
باز گردند و شما با رسول خدا آنجا نهایی خویش روید و فرمود که بشارت
و صاحب سر منند اگر تمام مردم بر اهی روند و بشارت
سفر و ضعیفی بشارت بشارت که خدا یا ایشان را اولاد ایشان را
انصار از استماع این خبره چندان رسیدند که محسنان تر شد

هم در کتب مذکوره مسطور است که پنجم درین سال هشتم خرداد
موجب فرموده سید ابرار با پنجاه سوار جهت تخریب خانه فخر بن
قیس طای شاف و آنرا ویران کرد و عذی و لایه حاتم از پیوسته آن علم
حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم شام گزید و خواهرش را
بسیار اموال و ثمن بدست افتاد و آن جناب بجمع عیالم پرداخت
در خانه حاتم را داخل بایکزه اندید و همراه خود بدین برادر رسول
را بموجب خود بوطن برفت و فرمود چون در حاتم باراد و طاقا
کرد و او را از حواله سید بخت عیله فضل الصلوة الله و کرد و اندک
رو نداشت و عذی در سال و هم از بخت آمد و سلمان شد و کشف
الغمة و حبیب السیر مسطور است که در سال نهم از بخت بعد از غزوه تبوک
بدین آمد و عرض رسانید که قومی از عرب و ادوی را بجمع کشیدند
و عید دارند که بشن بر سر اهل شهر آید بنا بر آن بنی انواران بوی
بالو بکر عنایت کرده و سر در جمع از صحاب اصفیه و غیره گردانیده بدین
نافر و فرمود و حال آنکه ایشان در وادی کثیره الحار و آلا شکار که اندک
در آن دشوار بود منزل داشتند و آنجا را بیکار چون بیکار

و جوانب حمله آوردند سباده سلام انهرام یافتند انگاه نهر در سب و گشتند
 و صحاب عمر ابن الخطاب از زانی داشته انجانب با طایفه از مسلمانان چته
 تدارک انهم ارسال فرمود و فاروق نیز بطریق صدیق باز آمد پس عمر
 شغل سرانجام آن هر گشت او نیز بی انکه مهم را از پیش برد بگذرید باز کرد
 بعد از آن انسر و رفته است ایند انقلب ای عقد فرموده هر دارانند
 از سباده طغریا کرد اند و فرمان داد که شیخین و عمر عام در ان
 مرفت نمایند و از سباده و لایت تجا و زبانه نذرند و خود
 از اب شایع فرموده در شان شهر نذران ~~که در~~
 نوید فاستحنا نمائید زبان وحی بیان گذرانید بجانب اودی ارجل
 نمود امیر المومنین شب طی مسافت می نمود و روز از راه کطیف شهر است
 میفرمود چون نزدیک مسکن مشرکان رسید از طره که منتهی به آب میشد
 بابتکی رو نشد و نفس نفس میشد و کمرش عمر و عاقل از حرکات
 شاه عالمقام استقامت تمام فتح و فیروز می نمود و خواست آن مهم را بر
 سابرین باشی گفت درین وادی از وحشت و دما ب خطر ماست
 که از جانب اعلا می وادی بر سر اعدای دین چون بریم شیخین

۳۳
 این سخن امیر المومنین کرم الله وجهه در میان نهادند و جمع بودند
 مدتی و فاروق متابعت امیر المومنین کرده که کوشش سخن عمر عام کرد
 و او مضطرب شده زبان تنویر لشکریان کش و از متابعت شاه و
 ایشان نمی نمود لیکن کسی طریقه ~~مقال~~ او شد امیر المومنین بمقتضای رای
 صوابی خود طی مسافت میفرمود و صحیحی که بحقیقت معادن شام خدلان
 بودند به ایشان رسید و بمقام انتقام در باب کفر و طغیان نهاد
 انجانب از ان و انوار حیدر نورانیا ورده مانند خفاش از رتوان
 فرست نمودند و خوشی یافت و طغریا امان غایت ملک را و رطاب
 سوره و العادیات در آن باب نازل شد و حضرت رسالت انجانب
 بفتح ثبات اد چون امیر المومنین مهمام اعدای دین بر طبق دلخواه
 اعلام مرحمت بر اوخت و بجوای مدینه طایفه سپید و سبزه یاران
 باستقبال شاه مردان مامور گردانید و خود پیش ایشان رو شد
 آنوقت چشم امیر المومنین چون بر رسید امیر ساین افتاد از سباده
 یاخی سوخت که خدا و رسول از تو راضی اند امیر المومنین از رخ خوش
 گریان شد رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یاخی لولا انی شفق ب

فیک طوائف من الصبی ما قالت لهن عازن فی صیحة ابن مریم وقلت فیک
 القوم مقالاتهم علا و من الناس و اخذوا التراب من تحت قدسیا
 چنین گفت از روز خیر الانام که اندیشه دارم ز بعضی مهمام و گزیده
 ز قدر علی همی گفتم از غایت کیدان که بر هر که کردی زبست گذرند
 بجای قدمهاش سر ز خاک قدمهاست بر پشتی از آن آردن بی
 در مقصد قسبی و روسته قباب روسته اسفا و جیب
 معارج النبوت مشوبست که در میان بهم از حضرت سید کیهان
 علیه افضل السلوه امیر المومنین کرم الله وجهه را امره که بکای
 رود و بمن کلام هدایت انجام و ضرب حسام بهرام نظام سالکان
 مقام را از بادیه فسادالشیارغ اسلام آورد پس بدین مسلمانان
 عقد کرده بدینجانب او بدست مبارک خود و عمامه بر سرش و رسته
 بگذشت کمی از جانب پیش و دیگری بطرف قفا و کوشش هوش
 میشد و غافلوز در ریشای کمران بار گردانید و اجازت فرمود و هر
 کس از اهل اسلام مقصود شفاف چون قدم نصرت نرود
 در اراضی بمن نهاد جمع کثیر از شرکان بمقامه پیش آمدند و شاه و

تحت ایشان را قبول ملت سپاد و یکتا فرمود چون انجمه
 امیرالجمع رضا صفا نمودند لاجرم صف قتل است از عین
 طلبه داران نام و شک بمیدان جنگ شتافتند و از کف دست
 کشته کشته سیف رو بانه نام نهادند ام المومنین مرتبه ذکر
 پیش رفته با سلام دعوت نمود ایشان زبان بیکه توحید کردند
 از اموال خویش حق الله جدا کردند و در روضه الاحباب است
 بر او این عارض مسلوبست که غنت من در آن اشک بر بارگاه
 خدایت تاب بودم چون در محض اعجازی بنی امیر المومنین را
 نهستان کزده قدم در میدان تمام نهادند امیر بعد از آن
 بسیار موعظه گفت و ثابت سالت بنیاد را بر ایشان خوانده با
 دعوت نمود و قسبه همان بیکار مسلمان شدند شاه مردان روضه
 آخر الزمان در علم آورد پس و بعد از وقوف بر مضمون آن مکتوب
 فرحناک شد بحدی که بخدمت رسانید و فرمودند و من ندانم
 المومنین احوال چه الوداع است خبر بامیر رسته و مادر را بهر
 ملحق شد کمر بست خدمت مصطفی شد و سالکان طریقی

درین بود که بنده

صد کس برسم رسالت نزد شاه ولایت آمد بخیرت کوشش
 بدر از الفاظ و استقامت از زبان بار کرد اندیشه نبرد و در
 عوایت خرمیته هدایت رسیدند و با مبرم المومنین معیت کرد و
 کوه و ساد و نین به بصره در محبت بودند و بخیرت بعد از طبع منزل
 بنواحی بصره رسیدند و به در مضر و بنام عمارت مصلحت
 بخواستار صاحب کشف الغمیت بنام از نبرد کردند و اندیشه و استقامت
 زیر پر و ن خراسان به باسی بهر دست در موفیق خرمیته نزل
 و کثرت بگزیدند و این از باب صلاح و تقوی و بهر دست
 حرکت آمد و مقرر بر آن شد که قیام عثمان از مصلحت نماند
 روند تا مأموریت با مد و انجاست پیش از بالصد کس دند و اکثر در
 سلاکت با دیدن پیش نظام و شد مانند مالک شهر و عید و انعام
 و عدی بن حاتم و شرح بن اوز و خالد بن محمد و غیر هم و چون
 از لشکرگاه شاه ولایت بنا و خارج گشت که کوشه نزول نمود و با
 گفتند که پیشک مصاحبه شی و طایه وزیر مبنی بر مصلحت است اکنون به
 باید اندیشه که ازین مهکنه نجات یابیم و بعد از قیل و قال بران

قرار دادند که حمله پیش اند که مسلمانان و یاران و برادران
 و انبیا و انبیا و شیخون ثوابت سپهر و در نبرد و در
 جمیع نظامیه برسان با در قیام رسوا شده و بی استقامت
 تا خسته و دست انداختن تیر بر آوردند و در نبرد و در نبرد و در
 این لشکر افتاد و بهر یک از لشکر کردند که امیر المومنین سرافراز
 سید به نشان است و بهر طایفه در سپهر به عید و انعام و در
 در مکر و نین و در و قتل عثمان چون بدیدند که تیر بهر سالان
 و مصلحت و بهر دست و در نبرد و در نبرد و در نبرد و در نبرد
 و از آن زمان به انسان و نفاق نمود و از در اندیشه
 انبیا و طایفه و زیر شیخون آوردند و با مبرم المومنین نبرد و در
 منف شکر شغال نمود و عید و انعام که خدمت که از ان قضا و
 بود و ج زر اند و خوشی و در بر جمل سپهر و بار کردند و نظار کسان
 آسمان پرده ازرق قلم بر کشید و روی بهماش آوردند و طایفه
 زیر بود و ج همیشه در زرد کرده و بر جمل نهادند و در نبرد و در
 و شد و بهر دست و در نبرد و در نبرد و در نبرد و در نبرد

ع

ع

المومنین نیز خباثت باید و شاید بموی صوفی و طوفان و در حرمه
 بر سر خفا رسد و اینها سوار شده و فرمود و یکس در امری ریختن نه
 انگار بمان هر دو وصف شده زبانی الهام بیان نموده است
 عایشه را بر پیرون آمدن از حرم حرم و رفقای او را از سر من باز
 فرمود و بر و ابی طلحه و زبیر را به خود طلبید و او را نیز بر خود
 خود در حالت سر به سر زبیر و ابی طلحه و زبیر را به خود طلبید
 بیهوش شد و او را بعد از او ای معده است به این
 به بیهوشی تمام شد و در خون مرده حال
 توانی خسته را از اطراف طلبید و بر قتل خلیفه مظلوم و غنیمت
 سلمان را و چنانکه در خلق تو مرسم تمام بجا آورند فرموده عثمان
 از من میطلبید و حال آنکه بنویز خون از شمشیری شامی که با سید
 که مصای هر ستر و قتل عثمان باشد عذاب مستحق جبار و فاجر
 چون ایشان از مباحه اعراض نمودند امیر المومنین باز برگشت بخانه
 که روزی من و تو در خاتمه امیر زبیر بجای من میزد و دست من
 اگر و فرمود ای زبیر ترا در مروت میداری تو گفتی بی مروت

فرمود ای زبیر نموده باشد که او در حرم من است و در حال
 باشی مورخان این واقعه را در روایات مختلفه آورده اند و چون حاصل
 جمیع روایات مختلفه بنویسید که سخن کند از رفتار آن مبارک شود
 القصه زبیر بعد از آنکه سخن با امیر المومنین گفت با ابی الحسن حکایتی
 من را از وی که اگر پیش ازین بخاطر میباشتم هرگز با تو رست نمیگفتم
 زبیر از آنکه بعد از آنکه با تو رست تمام پس نزد عایشه رفت
 فرمود و زبیر را نهاده و قصه نمود که از آن معصیه بیرون رود و از سر
 زبیر بپشت شد و زبیر از سر شروع کرد و زبیر را بپشت کرد
 سر خنجر شد و زبیر بپشت شد و زبیر را بپشت کرد
 با کشت گفت ای سر زبیر که چنین استیلا یافته باشد چگونه
 تواند نمود و زبیر من در امری رست با امیر المومنین گفت من بگویم
 خورند و ام که هرگز بوی حرب نگویم پس گفت عیارت بگویند عیادت
 کن زبیر این معنی است بوالعینه و عیادت میگویند از او که بگوید
 در مصیبت پیدا برای می رستید امیر المومنین چون بدید که زبیر
 تمام جوانه قرآن مجید را نزد ایشان فرستاد سلام زد و گفت

اهل نجی امیر المومنین شمار البقران مجید دعوت نموده مشهوری دست راست
اور لبزب شمشیر بیکند او مصحف مدست چپ گرفت از این موقوف دست
آن مسلمان مصحف را بهر دو باز و نگاه داشت و بزخم دیگر از پای در افتاد
چنانچه علم این واقعه بر سپیل تفصیل نوشته شده بقصد نگاه داری
قال شیخانی باقیه از جانبدن مردان مرد و دلیران معرکه بنزد مردان
ناخشد و بزخم شمشیر آن و سنان شعله سنان خاک میان را بخون بکشد
کل ساختند تیغ بماند میان تندخوی سرافشان کرد و تیر تیر بر دلاوری
پر خاشاک می شریط جان سماند بجا آورد نمودند شمشیر شانه زد
بهلوانان سرافشان سنان چون شعله آتش را فروخت بچشم مردان افتاد
و جان سوخت گمان و تیر چون پوست با هم جدا شد چشم جان ابرم
بیکدم و در آن روز همونک از اول صبح تا وقتی که هرگز نشد
نخعی افلاک بجانب کره خاک متماثل شد شمشیر قاتل شعل بود بالا هوا
فتح و طغ از مطلع اقبال امیر صفدر سر بر زد و اکثر مخالفان روحی ایدی
فرار نهادند اما جمعی از جمله جمله بصره شتر عایشه را احاطه نموده دست از جنگ
نمیداشتند بنابر آن شاه مردان محمد بن ابی بکر و مالک شتر و جمعی دیگر

دیرین را فرمود که آن شتر را بکشند و ایشان بر اهل بصره حجت
متواتر نموده خود را شتر رسانیدند و مالک و ضربت بر پای و پای حمل
و با وجود آن حال شتر از پای در نیامد و مالک متحیر شده متعادل بود
آن صورت شاه و ولایت بنیاد بنیاد رسیده فرمود ای مالک کی
دیگر جلالت اقلیم زن که او را بشنید بدست چو مالک از خوشبختی
شتر بختاد و بروایت ابو خضیه و بنوری آن حمل را عین بن خضیه کوش
بی کرد بر هر تقدیر چون هودج متماثل شد عایشه رضی الله عنها فریاد کرد
آنحضرت کرم الله وجهه محمد الی بکر گفت خواهر خود را در پای محکم نزد کینه
دست بهودج در آورد اما معلوم شد که از زخم تیر آسمی مرده و سید بانی
چون دستش بر دست عایشه خورد ام المومنین فریاد برکشید و زبان نهان
گشاده گفت تو کیستی که دست تو بدستی رسید که بغیر از دست رسول الله
والله و سلم دست احدی نرسیده محمد الی بکر گفت من از همه نزدیکتر بودم
ترم نسبت به چون برادر خود در ششماخت خاشاکش آرام گرفت و شاه
مردان فرمان داد که بکس که مخالفان را تعاقب نماید و زخم خورده را
و عایشه را بخانه عبدالله بن حلف که در میان بصره نظام داشت

فمعه نهم ذوالفقار بدار الف را شسته بود و دست او در کف نه
 مسطر است که در خنک جل شانزده هزار و مفسد و نو کس از لشکر است
 قتل رسیدند و از سپاه شاه ولایت بنیاد هزار و مفسد کسی شربت
 شهادت چشیدند و در تاریخ کردند مسطر است که در آنجا که از
 کس کشته شدند و از بنی حمله هزار نفر از سپاه امیر المومنین بودند
 باقی از جمیع عایشه و در روضه الصفا که کور است که در آن مکه در میان
 هزار کس از جنود عایشه قتل رسیدند و نزدیک سه هزار نفر از اتباع امیر المومنین
 و بقیه صاحب مستحق شهادت و لشکر انحراف از بنی حمله زیاده بودند
 و بقول بعضی از مغیرین و مورخان در آن مکه و در میان مکه و مدینه
 بنی صبیحه که مهاجر عایشه بنی نبوت میکردند معطوع المذبح و از حمله
 قتلان لشکر عایشه رضی الله عنها یکی از برست در روضه الاحباب
 الصفا و حجب التیر مسطر است که چون زبر در خنک جوی بار بار
 در سالک انصار حیدر کرد و دید و میدیدند که رسول فرمود انبیاء
 بر سلطان بنو و بعد از آن غایب غبار مکه که کارزار متعین شده بود
 حرم پروردگار شد بحسب اتفاق او را گذر بردادی سبحان
 حیف

بن قیس باخته شش هزار کس از مردم قبله و توابع خود در آن مکان
 نشسته انتظار می کشید که هر یکی از آن فریقین خواست بجا آن میزد
 اخف از دو زبر بر رشت ماخه گفت کیت که از زبر خبر معلوم
 کرده بارساند یکی از حاضران عمرو بن جرموز نام آن مرد جوان بود
 نزد زبر رفته مهم هر دو سپاه پرسید گفت فریقین با یکدیگر خبر
 جنگ اشتغال داشتند که من بدین جانب شتافتم عمر و کعب بن عقیل
 چه شد ز مری گفته بر افاق آن رو نشد بعد از آنکه عمر و کعب من جوابم
 نازنینی قیام نایم ایمن از تو تو از من ایمن است من از عمر و کعب
 امن حاصلت پس زبر نماز شوال شد عمر و کعب ضرب شمشیر ما و ما
 رسانید و از تاریخ اتم کوزه و کشف النعمه چنان متفاد و میوه که چون
 زبر از مکه که پیرون رفت در قوم بنی تمیم فرو و آمد عمرو بن جرموز را
 بنیاف بر و چون زبر بنی حجاب رفت قتل رسانید و بروایت اکثر
 اخبار عمر و کعب از آن جبارت برست بر سوار کشته شمشیر او را گرفته
 نزد امیر المومنین رفته گفت حال کف انحراف فرمود ثبات با او
 کشید و آتش زوز عمر و از استماع این مرده در چشم شد گفت
 ای زبر آتش زوز عمر و از استماع این مرده در چشم شد گفت

اگر برای تو کشته شبارت و از رخ شنیدند و اگر از تو کشته شود و تو
 صفی حال خود کشته و از غایت غضب شمر شمر بشکم خود نهادند
 کرد تا از پیشش بیرون رفت و دیگری از سلطان و افعه جلالت
 بنیوت پیوسته که چون زیر از مو که بیرون رفت طلحه نیز فحشه
 نمود و مروان حکم که بسبب طلحه در قتل عثمان رهنمی انداخته کینه
 داشت برین داعیه اطلاع یافته با عداقتن تیر بهر آید و باطلی در کار
 و وقت چون خون در میان آمد غلام خود گرفت مراب بصره بران
 غلام در لایف خواجگشته از مو که بیرون آمد و بخرامه از سر و دانه
 و در جهان مکان از عالم انتقال کرد و در بعضی از کتاب آمده که
 سفارقت روح سواری در گذر آمد طلحه از وی پرسید از کدام کتاب
 سوار گفت از زمره اصحاب امیر المومنین علی طلحه گفت بخت پیش
 بدست تو پیست امیر المومنین را تازه کنم و خود را شایسته رحمت بانه
 سوار بمنمونی این رویت بگویم نزد سمری دلت سفید نشه بجز
 بر تفت سیراه مانند ای رهبری تو این زمان کردی که ترا طاعت کن
 مانند بجز سوار طلحه را میندول ساخت و بعد از آن سوار روان

من پیاده است آنوار بزار است شایه ولایت رسید گفت حال تو
 رسانید فرمودی سبب سبب نه خوب است طلحه را در حال اصرار بر نفس
 من بهشت فایز کرد اند الله ولی التوفیق و بیده از ته لطف و هو
 کاشف الکروب در روضه النساء از شعبی مرویت که در روز حمل
 چون مروان بن الحکم و عمرو بن عثمان بن عفان و سعید برادرش و عمرو
 بن سعید بن العاص و غیره را بنظر فضیلت و صی خیر القبر آوردند و با
 با سر گفت یا امیر المومنین اینجا همه منافقان را باید کشت فرمود این
 اهل قبله را بعد از آنکه تائب شوند نمی کشیم آنها که بجان من به بهار
 کردت و بجز بگویند نکندم گویند چون چشم امیر المومنین بر مروان که
 طبع رسول خدا بود افتاد فرمود اگر خلق بدیع سکون اتفاق نمایند باز
 ناض مروان نتوانند گرفت و گفت ای مروان از اولاد تو است را
 آنها را چه رسید و این سخن شعر بگویم اولاد آن سیر خصل اهل غنا و بخت
 پیوسته که محاربه حمل در جادی الا فرستند شمشیر دست او را
 المومنین بعد از حصول فتح و طغر فرمود که مردم کثرت از غنا بستم
 و در باب تصرف نمودن موقوفه و قلمه قتلان را بفرستد ایشان رسانند بکار

به بصره در آمده جناح مرحمت بر مفرق انانی آن بلده مبسوط ساخت
این عباس و مالک اشتر نزد عایشه رضی الله عنه بنیام فرستاد که بگذرد
مرحمت نماید ام المومنین تسبیح نمود پس خود رفته جناح نمود در ان
الکاه بصحبه امام حسن بنیام فرستاد که اگر خبر وی را از ازار و اوج پیچید
می آورم و حقیقت این واقعه تو نیکو میدانی پس ام المومنین بلا اهل نه
مدینه گردید و تا بود با ستغفار اشتغال داشت مولف گوید قصه شریف
امیر فرستادن امام حسن پیش ام المومنین بر سپیل تفصیل در باب تفصیل
کشته هر که خواهد گمانی واقف شود در باب که بر ملاحظه نماید
در حسب التبر مسطور است که مجاهدان معارک اخبار و معانی عباد
زبان سنان قلم و زبان بیان خفته در کف طغیان معاویه بن ابی
جذین بحر و تفرقه فرموده اند که در او انی که عثمان رضی الله عنه
رفع خیالان مال خود طلبیده بود روزی در یکی از کوههای
معاویه با کعب اخبار ملائمه شده گفت میرسم که اهل خلاف هجوم
نموده عثمان را بقتل رسانند کعب گفت و توقع این حادثه بقتل
امری است تا که معاویه گفت اگر بدانم بعد از وفات معاویه که خواهد

۱۱۱
بایست بست با و شریطه اخلاص مرعی دارم کعب گفت بعد از عثمان
این منصب تو قرار خواهی یافت اما پس از خون در ریش بسیار
این سخن او را در طمع امارت حریص گردانید چون عثمان کشته شد
از عطای بن امیه که از ابن عم خیر البریه کعبه در سینه بستند
نبوی پیوسته بر تخت نشست و در بیت ترغیب نمودند و او بخت طبع
ریاست گماشت عقاید شامیان را البت با امیر المومنین خویش فرستاد
نبار برین فرمود که در ایام حجه بر این خون آلود عثمان بمحضر جامع دمشق
برده بمردم می نمودند و با مردم چنان ظاهر میکردند که قتل عثمان
بفرموده علی بن ابی طالب توقع یافته و این باب نقد بملاحظه نمود که
مبارزان شام سوگند خوردند که آب سرد نیاشامند و بر سر نرم کوه
نا تمام کشند در خلال آن احوال عمرو بن العاص که در فن تند و رنج
بود از غلیظین بد مشق رسید ملاحظه فتنه گردیده بطبع حکومت معاویه
مبعث گردید و بین الجانبین قواعد اتحاد موکد گردانید معارن ابن ابی
بن عمر خطاب که از امیر المومنین سبب قتل تو هم داشت نزد معاویه فتنه
و بجهت سنا بخت بخت این دو کس کارنا بکار معاویه رونق نام

پس جمع نمایان بخشدش کمر بسته در امر قتال با وصی رسول از زین
 اتفاق نمودند و معاویه بجد تمام و سعی مالا کلام در مقام اهتمام
 اسباب مقابله و مقابله شده باندک زمانی سپاه بسیار فراهم آورد
 چون شرف جمع امیر المومنین رسید که معاویه در طریق عساکر
 سلوک می نماید و ابواب ضلالت بر روی خود می کشاید چندان
 که رسولان سخن گذار بدش فرستاد و بنوک کلک کوهر بار عطا
 دل پسند و نصایح سودمند بر صحیفه اوراق مرقوم گردانیده ارسا
 داشت اما در آن شبغه عجزه جاه و مال آن کلمات هدایت
 اصلا اثر نکرد و همچنان در مقام عناد و نغی بوده شرط
 و هر نوبت در جواب کتب پیوسته المسلمین بکلک بجای میخواند
 نوشته ریختن خون عثمان را بجد ام حضرت امیر المومنین کرم
 نسبت می نمود و قاصدان امیر را آزرده حضرت میفرمود چون
 جهاد آرای سلطان الا و باطاهراست که نطفه ای آتش نزاع
 بجز یک تیغ ابدار صورت پذیرفت و قطع ماده عداوت
 شام جز باستعمال سیف و سنان غیر نی نابری باطراف و جوار

۳۴۰
 ملک فرمیدند که دیر از بزم آزمای و بختان این فرسای
 سینه امانت و عتبه علیه کرامت شتابند باندک زمانی بیدار کوفه
 لشکری جمع گشت که دیده گردون بر نظیر آن ندیده بود و بهرام
 اسام از کمال شجاعت انگشت حیرت بدندان گرفته تعجب می نمود و نگاه شاه
 ولایت پناه روزی سرداران قبال و صدر نشین محافل در مسجد کوفه
 مجتمع بودند بر منبر برآمده بعد از ادای حمد و ثنای الهی بفرمود
 رسالت پناهی بر زبان فصاحت بیان دادند که ایها الناس هم عالمه
 اثر ارشام و قطع محاب ظلام مصروف آرید و در مجادله الهی بتمام تمام
 بجای آرید که دشمنان دین اندوختان مسلمین انگاه مالک اشتر زحمت
 گفت یا امیر المومنین تا جان در بدن داریم دست از دین مسابقت
 کوتاه نکردانیم و در امر قتال و جدال اعدای مکتب مال تاخیر و تعویض
 نداریم باید که بخاطر جمع مجاربه توجه فرمایید و در محله ظلمه شام اهل
 نه نامی پس جمعی از اعیان آن مجلس مثل عمار بن و سهیل بن حنیف و قیس بن
 سعد عباده و عدی بن حاتم طاسی و غیر هم بقوت کمال اشتر کلمات
 بر زبان آورده بجا رب اهل ضلالت اظهار عنایت نمودند چون طرا

و اما غریب امضای آن غریب قرار یافت امیر المومنین ابو سعید بخاری
به نیابت خویش تعیین نموده رایت نصرت ایت برافراخته در آن حال
سب و شلاقین بهشت فرمود روزی چند بخیر از لشکرگاه خسته
آن مکان نمود هزار مرد که از آنجا شاد و نواز اهل بدر و شمس کس از آنجا
میت الرضوان بودند در ظل حمایت شاه ولایت جمع آمدند پس کوچ
بصوب شام روان شدند و از تاریخ اعم کوه چنان معلوم میشود در آن
که شاه مردان در راه شام قطع منازل و مراحل می نمود و ب
انحضرت و معاویه ارسال رسل و رسائل مکتوب و توع بدین
که بنواحی رفته لشکر امیر المومنین بود از جانب معاویه مکتوب و وصول با
اما بعد از دیدن تبارک و تعالی از میان کافه برای امصطفی را بر گردیده و
خویش گردانید و بلوازم رسالت قیام نمود و او را از مهاجر
وزیران شایسته فطرت این بابیه عنایات فرمود که در ملائک
و خدمتگاری بجا آورده و در محله اساس شریعت مساعی جمیده
کردند و فاضل ترین صحاب کماله ترین احباب ابو بکر صدیق بود که
بعد از فوت آن سرور بر انجام مهمان خلافت قیام نمود پس از


۳۴۱
الطالب الکاه عثمان بن عفان و همیشه ابو بکر و عمر را مخالف بودی
طریق عدالت سلوک می نمودی و چون آمد و بزرگوار بدر آن
نقل نمودند با عثمان که با تو قرابت قریبه و شت قواعد مخالفت نموده
گردانیدی و قطع صلح رحم و این بیست و شش نحاس افعال او را در نظر
لباس معایج اعمال پوشانیدی و از اطراف لایت سوار و پیاده
بحریم محرم سید ابرار صلی الله علیه و آله و سلم طلبیدی تا قاصد قتل او
گشتی و خود در خانه نشسته ابواب او و مطا هرت آن خلیفه مظلوم
تا خویش ریخته شد و سوخته می نمود و جلال کریم را از آن که اگر تو بخواند
عثمان برنجو استی و با ملک اهل غوغا زده زبان فصیح سکای از زبان
تو در می کشیده و ترک فتنوی کرده بجهاب نمی کشیده و دلیل را آن
تعلل آن خلیفه مرحوم راضی بودی نیست که امروز تا می شنیدگان او را
عزیز و مکرم میداری نسبت بشان انواع جهان بجامی آوری اگر رضای تو
کشتن عثمان مقرون بود باید که قاتلان او را کفره پیش من عرضی
نایم الکاه نسبت نوشته افقه ابواب اقصا کشام و آلا ترا و باران را
غیبت نزدیک من مکر شمر و استقام چون این نامه بنظر انور خیر المشر سیم

اگر ما مشهوره مخاخره موفوره من ترا فراموش گشته بعضی از آن بیاورد
و هم ای پسر هند دست ازین کار باز دار و مرا بران مبار که کلمه الطی
با تو بگویم باز مره که از همه خبیثت به تو تقدیم یافته اند و دعوی است
مکن و بدانکه ما از بدایع صنایع آفریدگاریم حکم سایر خلق نداریم که
علم باعث است که با مردم بحالت می نمایم و طریق اعتدال و سبک
می نمایم شکوات عدایت از ما بشجره ملعونه از شما ما شرم نمی
از مات و سکت اخلاق یعنی امیه از شما شیشه الطی عبدالمطلب از
و کذاب کذب شما و طیار بهشت از ما است و طیار بهشت از شما
خمره سید الشهدا از ما و دشمن سنت سید ابرار از شما است و
العالمین از ما و ام حیل حماله الخطب از شما و فصلی که در باب قتله عثمان
نموده بودی ترا می رسد که طلب خون عثمان کنی و از من بپندیزی نمای
که انجاعت را پیش تو رسم اگر فرزندان عثمان کشندگان به
خود را طلبند محض شترند و اگر تو دعوی می نمائی که من از اولاد عثمان
تو ت و گفت و سمع پیشتر دارم لایق آنکه در امری که آگاه بر مهاجر و
اتفاق نموده اند موافقت کنی انگاه کشندگان عثمان را مخصوص من

آورده زبان دعوی کثانی و جیحی نه در آن دارم و فراموشی آن
بموجب حکم کتاب الهی است رسالت پیامی فصلی مالد و دیگر آنچه در او
نوشته بودی که ترا و یاران ترا نیست نزدیک من مگر شمشیر ازین سخن
نجات منج گشته ام ای آنکه الاکبر و حق تعالی که شنیدی و کی میدی که
عبدالمطلب از شمشیر رسیدند و در جنگ پست از دشمن گردانیدند و کین
و چندان توقف کن که من بتو رسم تا شمشیر ما یعنی که بسته ای آن
هنوز در خون برادر و جد تو و عم ما در تو و سلاف نست اگر این
معرفه منم کردی غایم اصحاب من را در باب یقین شاید تو کردی
و اگر نرسد ترا باشد حقیقت ما را زبان ندارد و اما الی ربنا منقلب
و استقام علی عباد الله الصالحین چون این مکتوب به ایت اسلام
رسید مترود و پیشتر گشته بر خود پیچید و ندانست چکند و چگونه
طریق جواب الخطاب بود آخر لامر این بیت در مقام آورده نزد مبر المؤمنین
کرم الله وجهه روز انکه در لیس منی و ننگ قیاس عتاب غیر طعن الکلی
و ضرر الیاب توشاه و لایق تاب من آیه در جواب نوشت انک تا بعد
من حجت و لکن الله میدی من شایا و هو اعلم بالمعتدین و معتدین

المومنین از ناحیه رفته کوچ فرموده از آب فراغت زیاده نظر
 شرح بن ثانی را با فوجی از سپاه مظهر الوافقه لشکر گردانیده و
 خبر یافت قرب وصول آنحضرت شنیده با جمیع خدمت و شام فرمود
 و بروایت اکثر مورخان با صد و پست هزار کس از دشمن در حرکت آمد
 ابو الاعداء رسیدگی با جمعی کثیر از مردان میدان بکار در رفته در اول
 دشت چون زیاده نزدیک ابو الاعداء رسید او را از اتباع خود
 و کیفیت حال امیر المومنین عرض داشت نمود امام عظیم السلام
 آن مهم عهد ماکل شتر گردانید چون ملک باد بپوست بپایان آورد
 ابو الاعداء در بصره اتفاق افتاد و بعد از آنکه سببه از سر راه
 یعنی آفتاب روی ملک شام نهاد ابو الاعداء از بیم تیغ ماکل فرار نمود
 معاویه به ملحق شد و ابن ابی سفیان بطرف صفین متوجه گشت
 و ای فطنت آب فرات مامور گردانید از آنجا آب سد امدد القادسیه
 بد آنرا رسید و در برابر همگر معاویه فرود آمد چون از مناب آب
 یافت صفین صومالی را برسم رسالت نزد معاویه و دستاورد
 و پیغام داد که فیصل قضیه ماکل تنها از برای آن آب است ایمان یافت

۳۴۴
 آب مهم تر است باید که اشارت فرمایم تا بکاربان از آب گرفتاری
 نکتة صومعه مجلس معاویه رفته با دای رسالت پرداخت معاویه
 مهم با صاحب خود مشورت کرد و عمر و عام گفت ای معاویه ترا کمان ایستاده
 کوش بر کنار آب فرات لشکر می برد و دای ایستاده خیمه خول طغیان او در
 اقتدار او باشد نهی تصور باطل نهی خیال محال و بعد از آن گفت
 اکثر این مردم قلمه عثمان اند که ایشان چند روز آب از عثمان باز گرفته اند
 آنکه ما نیز ایشان را به تشنگی عذاب نایم معاویه یعنی ولید مل نمود و به صومعه
 نبل مقصود باز گردانید صفین لشکر امیر بوطه نقدان آب تاب شد
 در عکابر حضرت اشره های یک شک به درم رسید لا بوم ماکل شتر و شتر
 قیس ملازم امیر المومنین آمده حدیث تفصیل آب مروض بسته گفتند اگر
 موقف خلافی حذف بایم خطه بضر تیغ ابدار دارد مار از فغان
 بر آورده صحراهای صفین از خون ایشان نموده حیوان گردانیم
 ولایت اجازت فرمود ماکل شتر با ده هزار مرد و چهارمانند
 و رخروش آمدند بلبان برق و باد روی بر ابو الاعداء نهاد و بر
 آب آتش قاتل الهاب اند و نگویند از آن شام طریق هزارم شکر گفتند

سپاه نصرت تاب کبار آب امضرب حیات سعادت انجام ساخته
 معاویه در کعبه اضطراب افتاد و بعد و عاص گفت فلن تو در باره علی
 با آب و دما نه عمر و گفت او هرگز آب و می مروت نریزد و مانند
 از گرفتن منع نفر ما بد معاویه در غایت خجالت دوازده کس از ارکان
 دولت مثل مقابل بن زید و داود بگری نزد آمدند سپهر دین بر روی
 فرستاد که التماس آب نمایند امیر المومنین کرم الله وجهه بر مضمون
 رسالت ایشان مطلع گشته زبان فصاحت بیان با دای ثنای
 الهی و درود رسالت نباهی بگشاد و شمه از  بخشید
 و مود کسی را از گرفتن آب منع نخواهیم شد مقابل بن زید و داود
 از رشحات سخاوت و غلظت مهر سیراب گشته دست در دامن توبه و انابت
 در خدش توقف نمودند و سایر شامیان شوم بار گشته بنظر
 آب را بمجاوید رسانیدند ثبوت پیوسته که بعد از واقعه مذکوره
 کرت حبه الزام شاه و لایب منقبت رسل و رسایل بود معاویه و
 او را بجای ده تویم و صراط مستقیم دلالت نمود معاویه بدستور سابق
 ثابت قدم بود و چون فایده بر نهدید و نوید متبرک نشد لاچار تعبیه

پر داجه اسباع خود را بر بخت قسم بستیم که در هر قسمی شخصی را برادر
 و بر بخت اسباع معاویه نیز جویشقاوت و درود و بخت بخشد و بر هر
 شخصی را پیش رو ساخت مورخ که تاریخ عالم نهاد از حصار جفین
 چنین کرد یاد که چون گشت نومیده پیش عراق زار شد و صاحب طعم و
 صباحی که خورشید عالم کنان بر افروخت اعلام نصرت نشان علم در شرح
 انتقام بر زم سپاه بید ز شام مهر خف شاه ملک بکعبه
 بنام لب بلبست از لطف کرامت کمر بیارت از تاج تاسید سر
 افروخت دایات دشمن شکن ز درع توکل پوشید بن سیر کرد از حفظ
 پروردگار بر دودست در قفقه ذوالقهار و در آورد پای طغر در رکاب
 بشد ز کردون شتاب بی نهرش حله جیسع ان که بودند عاری
 بعوض ای صفین کشیدند صف گرفته همه کز خونجریلف و از انجانب
 نیز تیغ بدرغ بدشمری بر میان آب و زره ای از رمی پوشیده و سرقا
 بردوش افکنده سنان مباحث بردست گرفته بر مرکب غنا و خندان
 سوار گشت و سایر اهل نغی و ظلم عمارت شمل و کمل شده از حد دارا و ماسا
 گذشته متوجه حرب شدند و از هر دو طرف شیران شمشیر دعا و کما

در بای بیجا و فتنه دشتان برانگشتند از آن پس میدان گنجینه
 سنان تیر کرده ز بهر مصاف کشیدند تنو جدال از غلاف سپهر
 برآمدند تنزل در ارکان عالم فکند در روضه الصفا مسطور که چون
 در آن روز فرقه ناجیه و طائفه باغیه در سایه اعلام خود قرار گرفتند از
 سپاه طفول مال شخصی موسوم بحلین مثال قدم در میدان نهاده مبارز طلبید
 لشکر شام مثال نال داشتند در برابر آمده و پدر و پسر در پیهم آویخته داشتند
 بروخی من افتاده یکدیگر رشتنا خستند هر یک بسا خود پیوستند از
 هر طرف جمع کثیر گشته خاک مو که از خون یکدیگر می ساختند و در
 دیگر عبد الله بن عمر خطاب بمیدان آمده شانه را در محضره راجع
 و محضه چون غم رفتن نمودند عبد الله الغالب زنند از جسد خود را
 تسلین داده خود متوجه عبد الله گردید او تا بانی از و و فقار بسیار
 چون خفاش فراخ پستیا کرد و در نیم حریف که غلام هند بود با ساز
 عمر و خاص بمیدان در آمده طلب امیر المومنین نمود حیدر کرار بجانب
 فرموده بکسب و الفقار را در ابدار البوار فرستاد معاویه بن
 طول کشته عمید بن سعد بن ابی سفيان را در میان ابوعبید مرخوبه و در آن

۳۴۶
 جامه های او را در بر کرده بمطعمه شاه مردان شتافت چون حیدر
 ذو الفقار را محاذ آثار بر کشید که بر فتنش زنده بن مسعود فریاد
 برآورد که یا امیر المومنین منی معاویه بنیسم او بکلمت خود را در این
 پیشانی به بخارده تو فرستاد آن حضرت دست از دوازده شمشیر آن
 سعادت نموده نزد معاویه رفت بنیسمه آن خطیب خطاب نمود
 گفت ای معاویه بچنان که تو جان خود را دوست میداری من نیز
 حیات خویش بخوابم و در مقصده ای مسطور است که در چهارم عمر
 را بخار به شاه مردان فرستاده امیر بقضای شمشیر خلق انداخته
 عمرو را بسلوک طریق هدایت نمود بنون آن خون گرفته قبول کرد
 کلمه لا حول و لا قوت الا بالله گفته او را بپسندید بر دوشه فرمودن
 عمر و فریاد برآورده گفت و الله ما جنیم را دیدن پشیمان گردیدم من
 داده بر زمین افتاد نهال کشت فتنه نخل نیره اش کور اطوار
 و دولت کل سعادت بر روز ششم مغیره بن خالد که سزاوار قتل
 بود بنا بر مالی که در شام داشت با قوم خود از آن امیر المومنین بجا
 معاویه رفت و بعضی از اقرباء او بنیسم امیر آمده صورت حال نمود

که ماهای طولانی می نکاشت و بزبان مطالب بیان شجاعت می آورد
مردم معاویه گفتند مرتضی علی را بجارت منخواند گفت بگوید این
توقع دارد که مرا بکنک و حساب منب نام عرو و بن داود که از حاکم است
بود بقال حیدر که ارشاد نصرت الفتار و پاره شد المومنین
فرمود انطلق الی انصار و یکمیر کفره تصف خود بپوست بس عبد الرحمان بن
خالد معبر که آمد مبارز خواست مالک اشتر در برابر آمد هشمیری زرموش
که شکسته شش مجروح گردانید پس از مولا که فرزند معاویه معاویه بود
و گفت دگر ما را تا بطلب خون عثمان نماند معاویه گفت از محاربه
زود ملول شدی و از این قدر جرئت که رفت ^{ناله} معاویه
کشتی عبد الرحمان گفت تو بفراخ مال فطامه می خالی و ما بطعن
و ضرب شمشیر گرفتاریم چرا یکبار تو هم بکار از اشتغال نمی خالی معاویه
خندان شده روی بصفت امیر مخف نهاده اند قیله بعد از مبارزه
آمد اند معانی او شد حمله کرد معاویه مانند کنجشک از بیم جنگال باز فرار کرد
غیمه خود در آمده از حشمت با همی کس سخن گفت درین اثنا مالک اشتر ^{الله}
غیمه بعد از آن جولان نموده مبارز طلبید عبد الله بن عمر و خاص عثمان بن

مبارزت او یافت چون تمام بقتش رسید مالک نام خود بر زبان
آورد و گفت ای عم اگر رسیدیستم بکنک تو نمی آید هم اکنون باز میگردم
مالک گفت از عاز فرار نمی اندیشی گفت از تو نه چون رفت معاویه
تا هم گفت چرا اینهمه رسیدی میان تو و شتر چه فرقت عبد الله گفت تو
چرا بکنک و غیره معاویه گفت معاویه کسی نفهم که در شجاعت کم از شتر
عبد الله گفت این سخن درست اما چون سوز زد یک تو رسیدی مانند
کریمتی معاویه گفت بخدا که اگر با علی باشم در میدان عیب بر خود نیاندیم
درین اثنا او از مبارک امیر المومنین بگوشش و عبد الله رسید
میفرمود این آنکه الا کباده است از خون ریزی مسلمانان گویا کرده ام
در میدان نه که با یکدیگر نبرد آرماییم کنیم اگر تو غالب آیی دنیا را
و اگر رب الغرت مر نصرت دهد این مردم از محنت نجات یابند معاویه
خاموش ماند عبد الله گفت از موافق گردان باید اینک حیدر که از
میخواند اگر پس از یوسفیان هستی بیرون روم و دست برد ترا نظاره کنم
بیر المومنین داشت که معاویه مبارزت مبارزت نخواهد نمود متوجه
صفوف ایاشده غیمه و میره ایشان را بر هم زده باز کشت عبد الله

از شاه به شجاعت معاویه را متغیر دیده گفت از پیش سعد کرختی از
دیدن علی ز لرزه افتاد و این مهم چگونه تمسیت خواهد پذیرفت
معاویه در خشم شده بعمر وعاص گفت می نمی عید الله با من چه میگوید
گفت رست میگوید مناسب نیست که علی در میدان آمده ترا بخواند
تو قدم پیش نمی معاویه گفت مگر چه خفت اسی که تعالی علی
می نمانی و الله من بکس اندیدم که با او مقابل شده جان برده باشد
معارن انجال امیر المومنین لباس خود تغییر داده مبارز طلبید عمر و عاص
کامی چند پیش نهاد امیر ز زکیش نرفت تا او دلیر شده باشد
عمر و ابن عباس را حین حمل نموده قدمی چند پیش آمده گفت ای شاه
عنان اعضای شمارا به تیغ تیر زیر و زبر خواهم کرد اگر همه علی در میان
باشد پس بجزد و توجه امیر المومنین رو بکر بنهاد امیر سر راه او را
نیزه برد این ندهد او رسانید چون دست که میرست خود را از آن
چرخ پای خود را اعظم کرد چون از آن دست عورتش نمودار شد
امیر چشم پوشیده دست از قتلش باز داشته بقیه نمود و گفت
کرده عورت خود می چون عمر و بافعال تمام نزد معاویه رفت

۳۴۹
گشت ده با عمر و مدینه خرب و سیل گرفت در کشف النعمه مطهرت که
امیر المومنین در یکی از ایام صغیر که معاویه را بجا درت دعوی
بشیرین ارطات که شجاعت مشهور بود جهت قتال امیر المومنین بمید
شماقت چون امیر بر حمله آوردند نزد خود و هم خود را بر قفا انداخت
چون عمر و عاص عورت خود برهنه کردند لا بوم امیر او را پیش نهاد
بشیر با فضا تا بام رو بکر بنهاد مردم او را شمشیر آواز دادند
که با امیر شش ارطات که در عداوت تو علوی تمام دارد فرمودند
که لغت خدای بروی باد معاویه و بخند و قهقهه شده بشیر گفت
لا باس علیک نقد نزل عمر و مثلاً روز دیگر عذار نام پهلوان بمیدان
آید عباس را بجا درت خواند عباس طلبش را قبول پس هر دو از
پایه کشته مدتی در هم او نخته بالاخر عباس را بکفر تیغ غدا
را بر سر آورد و درین اثنا دو مرد بمو عید معاویه فریاد شدند جهت
طلب خون عذار بمیدان آمده عباس را طلبیدند امیر المومنین را
سوار شده بمیدان فرامیده یکی از آن دو خون گرفته را از میان
دو نیم کرد و آن مدبر دیگر نصرت و اتفاق از پای در آمده بهم رفت

روفته الصلوات که روزی از مبارزان شام عثمان نام که در جنگ
نزد اهل روزگار بر ابر صحنه سواران را بود و بیدان در آید
عباس مقتول گشت بس حمزه برادر او اینک جنگ نمود و هر دو
سلاح عباس پوشید بجانب حمزه رفته بدو الفکار سر او را برد
عمرو بن عجم تصور کند قاتل حمزه عباس است بر او حمله کرد و بخت
چنان دو نیم ساخت که نصف پای جسد آن لعین بر زمین افتاد
نیمه پامان بماند چون حضور بدو شاهده شد عمرو و عباس کشته
علی کس این نوع شمشیر نتواند راند معاویه الکاکر کرد و گفت
سپاه را بگو که یکبار حمله کنند اگر این سوار حیدر کرد باشد روی
نخواهد شد معاویه بر من واجب عمل نمود و میر المومنین از موضع که پاد
دو قدم پیش نهاده بسپاه نصرت و تشکاه اشاره فرمود که بر
مبارت نمایند و در آن روز میر المومنین شوم نصرت و الفکار
بدار العوارث افتاد و در دیگر از لشکر معاویه بنحراق بن عبد الحمز
بیدان آمده مبارزت نموده مبارز خواست از سپاه میر المومنین
عبد المزدی با او مجاربه نموده شهید شد و سلمه برادر او رفته شهید شد

۳۵۰
مسلمان و کافر نهاده رسانید و باز از طلحه و الکاه شاه و
بیکطرف و الفکار نصف بدن او را طولا فی از پشت بپای
زمین انداخت و از لب فرود آمده مبارز را که همه مقام فراق
آمده بودند مجروح کرد و الفکار نشان را از گردن پاره گشت
و دیگر کسی از توهم قدم در میدان نهاد معاویه هر چند دلیران شام
بر قتال کفر نمی نمود و هیچ کس زبان قبول آن نکشید و در مقصد بعضی
منظور است که در روز بیست و ششم از ایام محاربه بعضی عمار را از مردم
مصمم کردند بر مخالفان حمله کرد و حارث نام بعضی در برابرش آمد
تقل رسانید چون در آشنای محاربه شش بر روی استبداد یافت طلحه
کاسه شیر نظرش آورد و دند عمار یک کفه و مقدار ای از آن آشامید
رسول صلی الله علیه و آله وسلم مرا خبر داده که قاتل ای عمار کجاست
و مقتل تو پادشاه و میکاسل خواهد بود و علامت قل آن باشد که
چون آب خورای قلع شیرش تواند آمد اکنون مرعین شده که دست
من امر و زپت و باز آغاز قتال کرد و در بری بسیار نام نیزه بر تنی کش
که بدتاب شده از لب افتاد و جمعی از محاب هدایت حمله کرده قاتل را

مقتول ساختند و در مستحق از این عوف مروی که بعد از اطلاع
 عمار رضی الله عنه معاویه گفت سر او را بر کس سازد انبانی بر از درهم
 و هم پس از اطلاع ولید بن عقبه که برادر عثمان رضی الله عنه بود و این الجوار
 السکون سر عمار پیش معاویه آورده هر یک عوفی قتل کردند معاویه
 گفت نزد عبده الله بن عمرو عاص روید تا در میان شما حکم نماید چون رفتند
 او از ولید پرسید عمار را چگونه کشتی گفت بر و حمله کرده او را قتل
 آوردم عبده الله تو کشته عمار نیستی نگاه از سکون استغفار حال
 او گفت در زمانی که یکدیگر کشته کردیم من بر او حمله کردم و او مرا
 کشته شد گفت نجات نیابد بلکه جبارت او بخیر و جبریل بود
 سخن میگفت و بر عین و بیار نظر میکرد که من سر از بدنش جدا کردم
 گفت خدا لعن او و لعن العذاب سکونی انبان درهم را اندخته معا
 عبده الله را بسمع معاویه رسانید معاویه بغایت آشفته شده عبده الله
 از اظهار امثال این پنهان مانع نموده عبده الله گفت تو بدین قدر از
 غیبتی که ما با تو در محاربه موفق میکنم و ما را از اظهار حره که از حشر
 رساند پناه شنیده ایم مانع می آئی گفت چه شنیده عبده الله

کثیر از پیغمبر شنیده ایم که میر بود با ما منتقل شده الباقیه معاویه گفت ۳۵۱
 قاتل عمار کسی است که او را خنک آورده عبده الله گفت برین قدر حمزه
 مصطفی کشته باشند و حشی معاویه خشم شده سه روز با عبده الله
 سخن نکرد و امیر المومنین از مصیبت عمار بغایت متألم شده فرمود هر که از
 وفات عمار مکرر نشود از دست نام او را بپای نماند خدا می بر عمار حیرت
 در روز حشر و در آن ساعت که از نیک بد سوا ال کند و فرمود هر وقت
 در خدمت رسول می دیدم چهارم عمار بودند یک نیت عمار را
 واجب شده بلکه با حق با او بود و او با حق خیالچه رسول نشان
 فرموده بدو را حق مع عمار حشر او و امیر المومنین بر و نماز کرد
 بدست خود او را بجاک پیرو و عمر عمار بقول صح فرمود و یکسال بود
 صاحب حدیقه الحقایق بر آنست که عمرش از صد مین و زیور و در
 مروان حکم واقع شد خیالچه فرماید روز صفین جو حشر است
 کرم شد کارزار و ستادست زود عمار را بر آمدش که فدا کردیم
 این سر خویش آلت و ساز حشرش آید که شوم کشته زنده و نگاه
 سال او در گذشت از صد پنج تیغ را بر کشید و برنج در مصاف

که نم شمع دین و سپهر عرب کرد و جلاله کف کپری ز جمله مرغان
 بز تیری بچو و از سبب سزگونی قنار در زمان جان بدر و درج
 چون بدیدند مرور از غسان زو و برخواستن آن مبانه فغان که
 شنیدیم ما ز قول رسول که گفت این سخن بشوی قبول و انکه عمار
 جایون است قاتل او بد انکه ملعون است این زمان گشته شد
 چاره کنم دل درین درد و رنج بپاره کنم همه تیغ و سپر بکنند خود
 و مغریر بکنند این سخن چون معاویه شنید بخار مگر هیچ راه
 گفت من شما خطاست چنین انهم گفتگو چست چنین انکه صداله
 برب آرد مشک و شبکشته انکار و بس علی است
 طای طاعت و نصرت جمله راضی شدند و بشنیدند رونق کار خود را
 دیزد هر که ازین غلط باشد مرد خوانی در اخلط باشد چنین
 کس عیانمیزد شاید از عقل او بی خبرد و در مقصد اقصی مسطور کرد
 اللهم که در سلک نقیاریضا سلطان دشت از شاه پیر شدند و صفین است
 و بر لایب صاحب مستقیم امام باقر علیه السلام و علی بن ابی طالب
 او از شرح و بیان متعذرت بحد در آن مکر که بر دست و تن معاویه گشته شد

۲۵۲ خت
 حبیب الی مطورت که روزی او پیش قند برکن راست و صفا
 ناکاه او از بطل کوشش او رسید پس بدین چه صحبت گفتند
 المومنین بحرب معاویه میرود و او بس گفت هیچ عبادت نزد من
 متابعت مرتضی علی بن ابی طالب است انگاه متوجه شد که طغیانه و سجاد
 و معاوی بنی امیه را از و حمله گشته معاویه بنی امیه را در دست داشت
 شاد است پس در حمله الله علیه رخصه منبر مهر و طالبان احاطه شد
 مانند که چون زمان محاربه صفین در صفین آمد و ایافت بسیار را
 و اران عراقی شکست شدند و همیشه بر تو انوار فتح و ظهور حرم
 علم شاه و لایب نایب و معاویه و یار و جزو فرار بر احوال اسباحت
 مشاهده نمودن غار حلیه و سپس کرد نامه باین مضمون نوشت نزد امیر المومنان
 و رساند که اگر ما تو می دانیم مهم خار به باین مرتبه خواهد انجا آمد
 امر شروع نمی نمودیم مضمی مضمی اکنون صلاح در دست که طریقی باشد
 در میان آرم و خیا نچه ما بقا خود میداریم تو نیز امید و آرم
 همچو نایب از موت خایفیم تو نیز هم و هر اسلای و بر تو پوشیده
 احیای و صلوات درین خاصیت فصل رسیدند و اگر لایط خنک منطوی کرد

بقیه السیف نیز مانند باید که امارت شام بمن مسلم داشته باشد
 خود نفوس می زیرا که ما هم از عید مناف متولد شده ایم و سبک کنی را
 از ما بزرگوار فصل در حجاب است شام چون این نامه بامیرالمؤمنین
 رسید در جواب نوشت اما بعد از ای معاویه بخون مکتوب بود و موضوع
 و بعضی از عداوت و ظلم و فساد و توحید و روشن گردید نوشت بودی که
 اگر من و تو میستیم هم جنگ می انجامد و شد درین کار شروع کردم
 مخفی ماند که من امروز بر کارزار از تو مایل ترم بویا فیهما این است
 از دیار خواهد پذیرفت و مرقوم بود که میان ما و شما در خوف و رجا
 مساوات است چندین است زیرا که شما اهل شرک و عاصیه و ما را است
 و بعضی و الهام حکومت شام با متابعت من مقبول نیست پس ازین
 نموده بودی با جایت متورن نشد اکنون که ام حق بر زمین است
 کردی که مستحق آن عطیه گشتی و آنکه گفته ما هر دو پسران عبد منافیم و تو
 به حقوق پسرانوسفیان باشی این سخن درست است و آن غلط که هیچ یک از ما
 تفصل نیست زیرا که عبدالمطلب چون ما ششم و حرب چون عبدالمطلب و ابونحنان
 چون ابوطالب نبود و را با من مقابل ننواید و از آنکه طلیق بن طلیق

طریق یوسف دم مساوات و پیوسته آمد زنده و تمام باقی در سلام و میوه
 و مهاجرت رسول علیه السلام پس با من که ازین چشم برادر و وارث
 علم و خلیفه اوید و فضیلت معارفه غامضی نیست من با رسول نسبت
 با موسی اگر با ابی بنیامر بنیامر خاتم الانبیاء مخموم کشی هر آینه خیال که
 بولایت خاتم الحق حاصل دارد و بیوت عام نیز موسوم من بودم و
 العطیات مرا تشریف ایات بابرکات مشرف ساخته و را با
 عنایت بر سر من افراخته اولاد و کرام ما را با انبای میاید و
 توان کرد و بر خاطر فارتو خطور نکنند که مرا از قال و جد اطلاق
 و کمال روی نمود و اگر اهل عرب سعادت موافقت من ساعد
 نمودی بیای میباشند ندی که واقعه از آن مسئله و حادثه از
 مایل تر نبودی و سبب اندین ظلم ای منقلب نقلیون و اسلام چون
 این مکتوب فصاحت استوب معاویه رسید و بر مضمون نامه من
 آن مطلع گردید از مصاطحه معاویه که شسته مجد و تبرک است
 بیایم و اقدام نمود و روز دیگر که خورشید انور در فضای آسمان
 اعلام لوای میبایست بر افروخت و افتاد اعلام اطلعت بخاتم

را و جبهه تمت عالی نمت ساخت میر المومنین علی علیه السلام و سوار
مینمت انار نبوی بر سر سبه و درع فرخنده و ثار مصطفوی در کینه
و شمشیر آن خجسته شامیل حاصل کرده و تا زیانه محضرت مشوق نام در دست
گرفته بر مرکب سید ربانی سوار گردید و بمیان هر دو وصف خراسید و
فیض و بلبل بر زبان الهام بیان راند و صحاب ایت انسب و
ثبات وصیت کرده نصایح سودمند نمود و بر مقامه و مجادله ابا
عناده و شقاق و رعب و تحریص فرمود و سر دران لشکر سپاه حجاز
و عراق بحدوم و فاء و فاق پیش آمده ده هزار سوار کار دیده
نیغهای کشیده بموافقت شاه و لایق بجای اهل بیت عیان
و خطاف آوردند چون مضبوط و مخالفان نزدیک حمله میکردند
حمله کردند بپایان شیر زبان و پل زمان بپایان شامیان و در آمد حمله
خون ریخته که تصور شد که دست و پای هر یک بخوار و کلان ناحیه
و ازین دست بر پد پای ثبات معا و مان معاویه از جای فرستاد
و باز وی ایشان از حرکت باز داشت و معاویه روی بفرع و عاتق
گفت امروز دست در عروه و شقی شکلی ماند و تا فردا مخافت

۳۵۴
عمر و گفت آری امروز مرکب تحت و حیات باطل اگر مرتضی علی
باسپاه مظهر لو ابر بخاک یک حمله و یکارگه از لشکر و از پیر و
پیوسته که در آرزو رسد اندک العباب بهر که دلایل بر کاف
بسی سز و فکر کن او بختی زدی بر سر و کشته شکرین و و نیم اوقاف
بر روی زمین ز خون سید و ز کاران شام زمین و زمان ساختی
وعل و غام زبان سنانش باطل ستم بکفنی بیام اجل دم بدم و در
اشغال اشغال احوال از با و جمله جمله ابطال رجال ساعت بساعت شتر
پیش میشد تا پر دلالان را کار از تنوع و نمان بشت و کربان رسید
چون رو و حیون در فراز شب که و نامون رو انگر دید و هرگاه
شام طریق اندام پیش میگرفتند میر المومنین کرم و قد وجهه دست از
کشش و کوشش کوتاه کرده اتباع خود را نیز از بی منع میفرستاد
بن بانه و بعضی از خواص گفتند با میر المومنین ما را چگونه فرستاد
که در وقت هزیمت اعدا از تعاقب منع میفرماید حال آنکه اگر مرا
مار و کبریز از اتباع معاویه در سبزه می فرستاد کف معاویه همچون
آلهی دست رسالت پناهی عمل نمی نمایند و من آن نمی توانم کرد که او بکند



اورا علم و بودی با من بخار به نمودی انقصه تمامی آن روز جنگ تمام بود
 و زمان زمان صبحش می افروزد با آنکه خورشید خیزد که از راهات
 آن کارزار اندیشیده رخت افادت به نهانی نه منوب شد
 رخسار زبانه مانند نال عاصیان در شام تاریک گردید و لا در آن
 آن دو سپاه دست از قتال بکشد باز نشسته و ضرب تیغ و درختان
 سخنان جانسان دست برانندام بار حیات بهم گشتند و در راه
 ثقات روایت آورده اند که در آن شب که موسوم طبقه الهی
 هر کس که حیدر کرد از ضربت و فطارت از پای در آوردی بگری گفتی
 محضان که نشان بکرات نگاه میداشت روایت کردی که روز شد
 بکرات بیافند و پست رسیده بود به هر خد و را که او نکلند از پا
 نام بگوش و زننده خدای و مستحق از ابی سعید السمانی که
 گفت در لیل الهی در ترضی علی بدست خود زیاده از منصف که
 و در تاریخ عجم کوفه و روضه الصفا مسطور است که در لیل الهی در
 دار و گیر دلبران شام نوحه و پیواری آغاز کرده بزبان تضرع
 میگفتند ای مسلمانان از خدای تبرید برین معبودی که از جسد

۳۵۵
 باقی مانده اند رحم نماید و برین طحال با بر خاشاید و دست از قتال
 کوتاه فرماید هیچ فایده برین سخنان منتهی بکسر عید و تخیان
 بود اما انتاب بایان رست نورشان بر این رشته عالم روشن کردند
 در میان هیچ کس مسطور است که این شب سی و سه نواظر فین بقیل آمدند
 و در تاریخ عجم کوفه و کشف النعمه مذکور است سی و شش هزار کس مقبول شدند
 و روست گشتند اهل غر و جهاد که چون یافت امر قتال انعقاد
 عیان گشت تا رفیع و طاهر بر اعلام شاه شجاعت اثر برسد و ماندند
 شام از جمع نشنیده عالمیت با عمر و عاصی گفت امروز وقت است که
 کنی تا این مردم جان سلامت برند و الا این جنگ بخواهی باشد و ما را این
 مردم بر آید و هیچ علی از ما زنده بر نیاید عجم گفت هیچ قدری نیست
 که بفرومانی تا هر کس مصحفی دارد بیرون آورد و بر سر نیزه بر بندد و بر
 بدست گرفته بالا آورد و آواز بر آورد که ای مسلمانان اگر مسلمانید نکلند
 مصاحف که بر سر نیزه است لبب غیری مستمند و خود بسته ایم و پادشاه
 برو و نام کتب بکشد که نام خد است و ما بدان ایم و با شما بدان
 میکنیم شما نیز اگر مسلمانید و خدا را می شناسید بقرآن ایمان دارید و از خدا

که گنبد و دیگر در خون مسلمانان سعی نماید اگر ای معاویه چنین کنی شاید
اینکار را روی پلید آید و این واقعه و شازعه بقطع رسد معاویه
رای پسته ببرد و در ساعت فرمود و در خیمه هر کس مصحف باشد بار و در نیز
بر لبه بالادارد بموجب شارت او مردم خیابان کردند و مصحف بود خط
عثمان رضی الله عنه و حججه عظیم دشت آنرا بلند تر از نیزه مار بسته
گرم الله وجهه بر دشتند ای امیر ای اهل محاربه و عراق این کتاب خدای
جل و جلاله است و وحی منزل که ما و شما بدو ایمان داریم با حکام که در
کتاب یاد کرده و او امر و نواهی که این کتاب شتمل بر است و افضی الم
با شما بدان کار میکنم و فرائض و سنن و شرایط و لوازم آنرا امام خویش
مبایزیم و شما نیز اگر اهل ایمانید و تقوان اقرار دارید با ما بدان کار کنید
و دیگر از خون ریزی و مردم کشی دست بردارید و بر فرزندان صغیران
رحمت کنید و از خدای تعالی که بازگشت همه باوست تبرک و از تمام
حق سبحانه و تعالی بگویند چنان این قوم مکر و شجده را کار فرموده و سلا
چند هزار کس از عجز و زاری برداشته الامان گفتند شعث بن قهر که
از حایه معارف و امرا ای امیر المومنین گرم الله وجهه و از زمره سران

اهل عراق بود و زرد امیر المومنین عتبار خستار تمام دشت ارجا
خود حرکت نموده بخدمت امیر المومنین آمده امیر را در حین گرمی و حسنی
دید که هم خود حمله میکرد و دیگر تکلیف و مردمی انداخت و هم باری
خود را بر کشتن و انداختن اهل بغی و تحریص و ترغیب مفرمود و مار
و فرزندان او بنواستیم از هر جانب مانند شیران چشم آلود حملهها
و از خون مخالفان دست و پیر رنگین میداشتند مای و هوای از هر
بر آسمان رسیده و گرد و غبار روی بخوشید تا بان پوشیده بود
پیر خیمه و پیر از پیر هر کس کشتن افتاده بود و کس با کس می سخت
اشعت گفت چندین تجمل مکن ای امیر المومنین و دست از خون ریزی بردار
و نحن من بشنوا آنچه امکان قدرت بود درین کار کوشیدی و اهل
راسترا فرمودی و همه روز میگفتی ایشان چندان خواهند کوشید
ای راهی براه رست آید و کتابت او سنت معصوم صلی الله علیه و آله
و سلم کار کنند انکشاف ایشان از حصوت و معارفت دور شدند و در
کتابت بگردند و برین وجهه که می شنوی را رایی عاجز میکنند و مکر
در باره ایشان رحم نای و بر ضعیف چند که باقی مانده اند بخشای

و بزاید و بخوریزی و مردم کشی بکوشی اگر سخن من نشنوی بخدا که کرد
 عراق هیچ کندی یک چوبه تیر با شارت تو در روی ایشان بند
 و شمشیر از نیام بیرون یار و امیر المومنین در عین دار و کبر اورا خوا
 که ای شعت تو خود میداند عرض من با ایشان جز این نیست که از جهالت
 ضلالت دور گردند و رجوع بعبادت و شهادت کنند اما اینجا انجم
 که تو گمان می بری چندین مدت که ما و شما نصیحتها کردیم و بکتاب خدا
 سنت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم خواندیم در ایشان اثر نکرد
 ساعت چون مغلوب و مغدول گشته داشتند که نصرت و طفر کجا
 عراقت باین حیاه میخوانند ما را از سر خود دفع کنند و بدین کار بخت
 جان سلامت برند زنها بدین مکر و نسیه نشوی و این حالت را این
 حلیه و محض خدیجه شامی و بر سر کار باشی و آنچه امکان و قدرت
 درین کار بکوشی که انا ز فتح ظاهر است و نسیم طفر از مهبت نصرت
 سجانه و زبده کیامت ساکت باشی و این سخن مگو که بر سر زبان
 سرداری اگر این جنس حرف زد دیگران فریفته شوند و حال در کار
 اشعت گفت معاذ الله ای امیر المومنین هرگز بدان تن در ندهم

۳۵۴
 و کتابت غداست مصطفی خوانند و ما اجابت نکیم و صریحا در
 روی ایشان شمشیر کشیم و اگر درین کار تردیدی داری مرا آگاه
 ده تا معاویه را به بنیم و از کیفیت حال استگشا نه کنم امیر المومنین
 گفت آنچه مرا از ضعف و نارسایی جماعه معلوم بود با تو گفتیم بعد از آن
 اگر معاویه را به بنی و یا هر کسی را خواهی بود انی بقصه بمائنه
 اشعت امیر المومنین دست از جنگ باز داشت و بعد از گفت و شنود
 الفریقین حکمین قرار یافت درین اشاعه بقتل بن حارث طایفی که
 از کثرت عبادت مدت بیست سال بوضو میسایه و عشا نماز میخواند
 نمود و در نتیجه اهل بیت از ده زخم قوی خورده خود را بجمعه امیر المومنین
 رسانید و او را احترام نموده فرمود چگونه حیالی خود را گذشتی
 المرسلین از عمر من زیاده از روزی مانده و هرگز بچشم سارک
 مرده داد که دل خوش دار که بجوار مغفرت رحیم غفار و صل سید عالم
 حشر تو باشم و او را خواهد بود و عید الله یا امیر المومنین شنیدم که
 اصحاب در مقام خلاف آمده و بران میدانند که با معاویه بمصاله
 زنهار که بقول ایشان عمل نغنائی و دست از محاربه این گروه عالمی

نازی فرمود ای عیبه الله بستانا که ام ناصر معین با جاسطین
 نایم و تو ندانست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم با آنکه قوت حال
 پیغمبر داشت مدت سه سال بر سبیل شهادت و اعلان بحکس و البعد السلام
 و ایمان دعوت فرمود بعد از آنکه اظهار نبوت نمود مدت ده سال
 بقال اقبال بگردان چون اعوان و انصار دست زدند من متابعش رفتم
 بجنگ و جدال تا مور شد اکنون مرا نیز هواداران بدیدند باد
 دین و باغیان لعین حرب کنیم و الا صبر و شکیبائی نایم خیاچه نایم
 بکمل نموده اند ای عیبه الله مرا رسول خدا از قضایای کمال فرستاده و خوا
 شد خبر داده من شکایت قوم را بارگاه احدیت عرض خواهم نمود
 بامری قیام خواهم کرد که بدان سبب دایره امانت بیرون ام
 عیبه الله گفت کواهی میدهم که امام حق و خلیفه مطلق و علی مقصوب
 میان خداوند و عباد بعد از رسول خبر تو دیگری نیست نه کمال
 آنکه نقیاد و مطاعیت تو و فرزندان و بی خبران بآن بخت رسیده است
 بکنند کسی که دست به امان حیر و آتش زند کسی که بزدان
 انکشت الحقد و چون امر مصالحی متعین حکمین قرار گرفت معاویه

۳۵۸ داد که من از قبل خود عمر و خاص بحکایت مقرر ساختم و میر المومنین
 روم الله و جبه فرمود از جانب من عیبه الله بن عباس بن شد معا
 قبول این معنی نموده گفت بخواب موسی اشعری دیگری را با این کار
 قبول ندارم بعد از قیل و قال بسیار ابو موسی اشعری را اگر در کج
 اند و ای پی در در این خمول کشیده بود و طلب شد و چون امر حلافت
 بر حکم حکمین قرار یافت امیر المومنین با شراف عراق و معاویه با معا
 شام در میان هر دو کار جمعی ساخته اشارت نمودند که در آن باب شش
 در قلم آورند کتاب اسد الله الغالب عیبه الله بن ابی رافع آغاز
 کتاب کرده چون نوشتند اما صالح علیه میر المومنین علی بن ابی
 طالب معاویه با غی گفت من بد مردی باشم که علی را امیر مومنان دانست
 با او بجای ربه و متاع که نایم لفظ امیر المومنین محو کرده نام او پدر شمشیر
 امیر گفت الله اکبر صدق رسول الله و انظر این قضیه بدست من
 یافته چه در روز حربه که معنی نامه می نوشتم در قلم آوردم این معنی
 که محمد رسول الله بکنید با سبیل بن عمر و مرگفت لفظ رسول الله محو
 بنویس محمد بن عیبه الله که اگر ما و از رسول خدا امید داریم ایمان با

می آوردیم آنسر و صلی الله علیه و آله وسلم فرمود با علی امیر المومنین
 یوما کیوم می نذا و هر روز از روز است اکنون ای عبد الله خواجه مؤمن
 میگوید بنویس عبد الله نوشت هذا ما صالح علیه علی ابن ابیطالب و معا
 بن ابی سفیان و با و مضمون و هیئت آنکه فریقین قبول نمودند که حکم
 الهی قیام نمایند و از سخن آیات در میگذرند چون نامه نوشته
 شد حضار طرفین کوهی خود بر آن نوشته بخبر مالک اشتر رضی الله
 عنه و میان او و معاویه بن حنفان خشونت آمیز گذشت امیر المومنین مالک
 تسکین داده فرمود ای محب کزینک من چنین مقرر شده که ازین طایفه
 با اهل بیت محمد مصطفی ضرر رسد و نشان بدان سبب کلابا و در حرم
 بعد از عظیم و عقاب الیم گرفتار باشند القصه بعد از قرار حکمین و کار
 نامه امیر المومنین بصورتی که متوجه شد و معاویه بدین وقت و قدر
 بر آن شد که ابو موسی با طایفه از اعیان حجاز و عمر و عاص با معاویه
 شام بدو مه الجندل که منتهی میان عراق و عرب و بار شام جمع
 گشته با اتفاق مکیه کردند و امر خلافت حکم کنند چون بمقام نرسیدند
 رسیدند مردم فریقین جمع گشته منبری نصب کردند پس ابو موسی

گفت معاویه نمای و حدیثی که بر این متفق شده ایم بیان فرمای عمر
 نذاب گفت معاویه الله که من بر تو تقدیم ناسم زیرا که تو از من
 اسن افضل پس ابو موسی بر منبر برآمد و بعد از شنای الهی و حضرت
 رسالت پیامی گفت ایها الناس ترمیه احوال رعایا و بر ایا متعلق
 بآلت که علی مرتضی و معاویه را از تکفل مهم خلافت معاف دارم
 و اینجا رشوری حواله نمایم تا اهل اسلام هر کس شایسته این منصب باشد
 اختیار فرماید و کمتری از کمشت خود بر آورد و از منبر فرود آمد
 پس عمر و عاص بر منبر رفتند گفت ایها الناس ابو موسی صاحب
 خلافت خلع کرده خواجه مجبوع استماع فرمودید اکنون من صاحب
 معاویه را خلافت مقرر ساختم زیرا که او ولی عثمان و طایف
 اوست ابو موسی فریاد برآورد که یان ما و عمر و ابی بنود عمر و ابی
 کرد او نیز زبان شتم ابو موسی کباب که چرا خلافت واقع میگردد
 مردم غلغله عظیم بدید آمد و اکثر از حجاب امیر المومنین خواستند
 ابو موسی و بگریختند و یکی آمده تازیانه بر ابو موسی زد و کار را
 رسید که میان شامیان و اهل حجاز صحبت مکه برپا شود و او غریب

بن عباس عندی بن حاتم طائی مانع شد گفتند متاعله بر حجت امام ز
نیت در ترجمه مستقصی مسطور است که بعد از وقوع قضیه شنیده
مردم متفرق بجهار فرقه شدند زمره گفته لا حکم الا لله از آنجا
خارج خواندند و گروهی گفتند ما کار این دو مرد را بخدا باز کردیم
آفرقه را مرجع نام نهادند و جمعی اظهار کردند که این حکم قضا بود
ما بچکس را با ما است و خلافت بعد از حضرت سالت پناه الحق و اولاد
بخیر مرقضی علی و آل او نمی شناسیم و نیز میگویم از هر که غیر ایشان
باشد اینجا عه بر و افضل مشهور شدند شیخ عطار از مدینه را گویند
زبان اینجا عه گفته از مشرق تا مغرب که امام است علی و آل او
ما را امام است و طایفه گفته بر ما وجه است که کتاب را بر ما
متابعیت نایم این فرقه را معتزله نام نهادند لقصه چون عمر و سایر
بد مشق رفته بر معاویه به خلافت سلام کردند عبد الله بن عباس
در بیت نهاب کجوفه آمد گفت حادثه معروفی در پشت بر و آب
بعد از استماع و قعه منکره امیر المومنین کرم الله وجهه فرمود که
روئس منابر خطباء زبان لعن معاویه و تابع او گشاید چون اینجا

کوشش معادیه رسیده امروزی که امیر المومنین و سبطین و ابن عباس
اشتر و سایر اصحاب امیر را بر منبر مانده بودند در میان حال
خوارج و کشته شدن اکثر ایشان از شمشیر شریزه آن در صحیح
ابو سعید خدری احزاب که در روز حضرت مصطفی صلی الله علیه
آله وسلم زهره را که علی مرتضی از غایم من در ستاده بود در میان
بن جالس و عتبه بن حصی و قادی و علقمه بن علقمه عامری و زید طلس
و سب بنی موز و سب بنی سب بنی که طایفه سب و المومنین و ان بنی
بود در انهای قهیم روی انبر در آورده گفت انق الله یا محمد فرود
اصحاب را مخاطب ساخته فرمود بد رستی که از بن این لعین قومی پیدا
که قرآن را اعتراض کنند بر قرآن از خبا بر ایشان تا و زنی نماید
گفتند اهل اسلام را او بکند از نه عبید و صنام را او بیرون رود از
خیابانچه تیر از لکان اگر زمان خروج ایشان را در یابند بکشند
مانند قوم عاد و ثمود که در انید چون خردتس بن زهره که بر دست
اکثر ذوات به صارت از دست در سلک عظمای خوارج نه زبان
انستام و پشت و حدیث مذکور بر ان طایفه مانع صادق می آید و

و مورخان ماروقین گویند کیفیت خروج آن ملائین خیابان بود
که در آن اوان که ابو موسی بجانب دوه الجدل میرفت حریف
بن زهر و زرع بن مالک بعرض امیر المومنین رسانیدند که زمام
حکم خداوند را بدست ابو موسی بده و از حکم اجتناب نمود و هماغه
عساکر فرمان غرمانی با اتفاق حرب اهل عباد و شقاق را و همه
سازیم آنحضرت گفت بمقتضای ایات پنهان کلام ربانی و فایده
پیمان از شرایط ایمان است و شیوه عذر و نقص و مبیح و حرام
مبین نشان و من هرگز شکستن عهده و امان ندارم پس این امر مرقوم را
روح خاطر گذرانم عبد الله بن الکواکب و بنی امیه چون این حکایت را
نمودند آواز برآوردند که لا حکم الا بالله ارسال ابو موسی و
الحذل که است ازین فعل توبه کن حضرت ولایت ما برایت است
این امر گناه نیست بلکه مشا و بضع و سستی ای شامت زبانه
که شایان مصاحف بر روی ما حبتند شاد است از حرب باز شستند
چند کفتم این حلیه است که من و به و عمر و خا صر همه مخصوص دانسته اند
قبول نمودید مهم بصلح انجاسید زرع گفت اگر ابو موسی را از رفتن منع

دست از حکم باز ننداری با توبه کنیم امیر المومنین فرمود می فرمید که
ببنیره من کشته خواهی شد جواب داد که مقصود من بچیت خروج کوف
مکوه که گناه شد توبه کردم امیر فرمود از من کن هیچ صد و سیافه نماند
گناه کردید درین شایستگی و حق داشت که با امیر این طلقه بسیار
و د عیبه دارند که اگر از فرستادن ابو موسی بفرمانی با توبه کنند
آنحضرت فرمود که من بیم با ایشان جنگ کنم در کشف الغم مسطور است
که قبل از تقضای مدتی که در صلح مدینه مکتوب بود و دوازده هزار
خوارج در قریه که آنرا حرو را کردند جمع آمدند و عبد الله الکواکب را خود
امیر ساخته بجای رفت شاه ولایت مبادرت نمودند و امیر المومنین نجف
عبد الله بن عباس از ذلالت قوم فرستاده ایشان را بر راه رسالت
فرموده چون فایده بر ارسال ابن عباس متبرک نشد بنا بر آنکه
ایشان بنفس نفیس مدینا شتافت و عبد الله بن الکواکب و کس از خو
خو و خدمت امیر آمد و بصلح سودمند و بخان دل نشسته شود
که امیر پسین تقضای مدت موعود و بجا ربه قاسطن توبه خواهد فرمود
با آن دو کس از مدینه خوارج رجوع نمود و بکوفت مالون پوسیده

متفق شد اند القصه چون خبر حکم کین بر نهج مسطور بگفته رسید ملا
 خواجه پیشتر از پیشتر شد و بعد از آن هفت بار بایست برگردید
 پس از تقدیم مشورت یکدیگر دو دو از کوفه نهد و آن شب بخت
 و نامه را بجوای بصره نوشته عبد الله بن عبد ربه الجافری
 تا ایشان را بصوب نهد و آن روز انکر و بعد از وصول عبد الله بصره
 کثیر از آنوقت در حرکت آمد و بعد از آن هفت روز و هفت شب
 اجتماع انظار به سبب شرف رسید نامه در قلم آرد و نزد ایشان
 و صورت آن مکتوب اینست بسم الله الرحمن الرحیم و بعد از آن
 المؤمنین الی عبد الله الوهب بن یزید بن الحسین بن محمد بن محمد بن
 الرحلین الذین ارتضوا للحکومه خالفوا کتاب الله و تعالوا و ما یفتر
 من الله فکلام علیما بالسنه و لم یکلما بالقرآن بر من حکما و یحیی علی
 الاول فاقبلوا حکم الله فانما فایسون الینا فانما سارون الی عدونا و
 لننودوا و ان خود را بر هم حتی یکیم الله بیننا و هو خیر لما کین چون این
 جواب مطلوب بجوای رسید و در جواب نوشتند تو در انوقت که بحکم رضا
 دادی کافر شد اما اگر تاب کشته رعایت شرایط ایمان نمایی مادی

سؤال است نظر کنیم اگر بر جویده نوشتی امر از فرمانی را بگویم
 مستقیم دعوت نمایم و هیچ شک نیست که نزد تعالی اهل خیر است
 نمیدارند چون این جواب در از انصواب عرض حضرت ولایت است
 انجمله و یوس کشته و مسمی است از بهای سبب کشته بخیر الشاکاه است
 و بغرم دزم شامیان نوای طوالتها و خسته با جماع عساکر نصرت اثر
 فرماید و زیاده بر پشت برارم و متاع تلخ کشته قبل از توجه بصوب
 خبر متواتر شد که خوارج در سواد عراق دست فتنه زدند و برآورده
 و هرکس ایشان در مذنب موافقت کافر میخوانند و عبد الله بن حنیف
 بن اللات مشکوفه او را برادر داکمه گفته نفس حکم مخالف سید القادری
 نبوده بقتل رسانیده اند و ام سنان صید و به رانیر بهین بهانه تعالیم
 روانه کردند و الحاله مدد بغارت و خون ریختن مشغولند حیدر کرارند
 استماع اخبار بنابر این استصحاب صاحب کبار دفع خوارج را اہم
 و استیعا کر نصرت شوار عبودیت و آن روشد و بعد از آنکه معک
 در قین برید نویسی بنفس نفیس کوفی بتوسط عبد الله بن عباس طایفه
 معارضه نمود و اعتراضات موجه ایشان را بجا بهای سکت ملزم گفت در

رضا صلوات الله علیه وعلیه السلام وعلیه السلام وعلیه السلام
حکام من اهل و حکام من اهلها تکست با هیچ فایده برانی بخان هدایت
مرتبت نکست پس حضرت مقدس سر تعبیه شکر طغوزین پرده اخته نیز
بمین مقدم حج ابن الکندی زینت نیت داد و در میر شیش کن بر دلا
و کجیح سواران ابو ایوب انصاری را سرور کرد اند و فرمود تمام ساز
در فرمان ابوقتیله باشند و از انجی بن خواجه نیز تعبیه مصروف تمام نمود
در مصیبه زید بن حصین رایت جنگ و شین بر او فوجت و میر و ابرار
الی ادنی العنسی بوجو دشوم خود طوط ساخت و کس از سیر
سواران قبول کرد و بر و ای عبد الله بن الکواثر اسم سر داری
قبول کرد چون هر دو لشکر در برابر هم صف آرا گشتند فرموده امیر المومنین
دایمی در موضع معین نصب کردند و هر کس بی فطانت آن سینه نامور
و فرزند او ماند اگر داند که هر کس مخالفان بسوی آن رایت نمایند
باید و هر کس کجاست کوفه رو و نیز امنی ماند درین شایسته بن فوکل
که از روم و خارج بود با اتباع خود گفت من نمیدانم که با جتنی
خدا و وصی مصطفیت چرا قتال باید کرد با با انصد کس از مار و قنجد

۳۴۳ دست کرده رفت و طایفه دیگر از ان قوم بکوفه شتافت و فوجی در
رهبان فرموده قرار گرفتند و بر تارنج ابو حنیفه و مجوری مسطور است که و
استاد من الی الاله منهم الف رجل فلم یبق مع عبد الله بن ابی
من البرج آلاف رجل و در حمله مستحق مذکور است که با عده اند
دو هزار و شصت که باقی ماند و آن طایفه زبان بکلمه لا اله الا الله
المشکون کث و یکبار بر سپاه نصرت شوار حمل کردند و غارت کردند
هیجا بالا گرفته و آتش قتال اشتعال پذیرفته در آتشی اگر فرجه اند
بن و بسبب از غایت شقاوت و بی شایسته و لایست پناه را بمبار خون اند
بیکسرت با فقر و بدار البوار پوست و سپاه طغز پناه بر سر خار
تاخته و مهم الکراشان را بموجب طغز و ساخته چنانچه از این طبقه
زیاده از نه نفر جان پیرون نبردند و از لشکر نصرت قرین شین
نه کس شهید نشدند و در حمله مستحق معصوم است که امیر المومنین مشایخ
خروج و خوارج فرمود و بود که قومی از بنی مکرزید چنانچه تر از کلا
میکردند و از حق ایشان نگذر و و بول ایشان را اثبات حکام
قران باشد یعنی انجادی که دانه شکافت و آدمی فرزند را از خزانه

کرم خویش لباس جو و پوشانید که رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 قرار داده و اخبار فرموده که تو با ایشان محاربه خواهی کرد ایشان
 از بادیه غزات بمنبع هدایت باز نیامید مانند تیر رفته که شفت باز
 نکرد و علامت انجاست آنکه در میان ایشان مردی باشد که بجای
 در نیک او گوشت باره بود بان لبان زبان که بر سر آن موی باشد
 چون سبب گریه و بغضا شاه ولایت پناه قبل از شروع در قتل خارج فرمود
 بود درین معرکه عدد شهدای سپاه ما از درجه احاد بمرتبه غزوات
 از مخالفان زیاده از نه نفر جان سپردن بجز از عید و عید
 که گفت چون امیر المومنین حدیث ذوالشعبه را بیان فرمود من به تو
 آنحضرت را گویند و ادم که توانی سخن را از رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 امیر هر نوبت قسم یاد کرد که شنیدم چو کجارج گشته شد فرمود
 الله به را از میان شرکان طلب کنید و جمعی هر چند او را گشتند یافتند
 رسانیدند که شخصی بنی هاشم در میان معقول است امیر گفت بخدا سوگند که
 ذوالشعبه در میان ایشان است بار دیگر جمع طلب خواسته او را در
 جهل قتل یافتند هم بر مصیبت که امیر گفته بود و حضرت سجد شکر بجا آورد

اصحاب آنوقت اگر سبب نذر شکستی خبر دادی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 علیه و آله و سلم قبل از آنکه راجه و عدا فرمود و بقصد بعد از آنکه عدا
 عاقر حضرت امیر هم خود راج فرغت یافت زبان بادای شای الهی و در
 بر مرقد معطر حضرت رسالت پناهی برت ده فرمود و چو حضرت کائنات
 ابواب لطف احسان بر روی روزگار شما مفتوح گردانید و عدای
 مغلوب مشغول ساخت لایق آنکه متوجه قتال کمران شام شوید و پیشانی
 را بر مانند واقعه مار قین بفصل رسانید شمشیر بن قیامه شایع جمعی از
 سپاه عرض کرد که یا امیر المومنین سهام با تمام سید و شیره بکنند
 و نیزه اشکست با رگ کوفه رسان تا بحد سینه نوید و از سر خط
 تمام استیصال طعمه شام پیش نهادیم و این طعمه در جیب بول نامه
 شاه مردان غسان غزیت بجانب کوفه لطف داد و بعد از آنکه
 آن بلند بخنده داشت کارگاه ساخت فرمود هر کس میخواست شسته بشد
 و نیک و زو نوقت نموده مرهبت نماید تا زود تر غزیت خوشامد بهمان
 رسد و زود گیر بعد از تقضای چند روز علی اختلاف القوین بنی
 بنی موسی در غزوت امام شعلین مانده سایر سپاه لشکر که در احوالی اند

در حجت نفس برار لکاب ز راجه تیار کردند امیر المومنین را پس شایان
 انجات کوفه در آمدند و کوفیان بتهنیه مغذرت قیام نمودند اما مقبول
 انگاه هرگاه شاه مردان خطبه خواندی مردم آن خطه را توج و سرکش
 و چون اظهار بخش آنحضرت مکرر شد جمعی از عیان آل ولایت بخدمت پادشاه
 حجه گفتند یا امیر المومنین تو بهر جانب که توجه نامی از ملازمت رکاب
 انتاب تخلف نخواهیم و زریه و این سخن مقبول مزاج همایون امیر المومنین
 افتاده و فرمود ما حارث همدا را ندانم که هر کس بصدقیت و صفای
 موصوفت باید که فردا در فلان موضع که شایسته اجتماع است حاضر گردد
 روز دیگر چون امیر المومنین حیدر معبر فرامید دید که زیاده از حد
 نشاء اند فرمود اگر عدد انجماعت بزار میرسد در پاره ایشان ملامت
 و در روز دران منزل در غایت خزن و اندیشه سر برده کوفه حرکت
 و بروایت اکثر مورخین و ائمه خوارج نهدان یعنی در شب ثانی و ثانی
 روی نمود و در فتوحات القیون از ابو عبیده الله عنوی آورد
 که در روز جنگ جل نزدیک امیر المومنین نشاء بودم تا که جماعتی از
 ملازمان رسیده گفتند یا امیر المومنین تیرمائی لشکر مخالف با سید

۳۶۵ عت
 میان دو مار در حقت حرب کن امیر المومنین سکوت فرمود
 و نیز از روی خوف و هراس آمد و گفت یا امیر المومنین بخت
 که دشمن بر ما غلبه کند و تو مار در حقت جنگ نمیده بی فرمود انجی
 چگونه حرب کنیم و حال آنکه من مستقر نزول ملائکه ام که رسول صلی الله
 علیه و سلم مرا ازین معرجه داد و ملائکه نازل نشودند
 بحرب نمیدم راوی گوید بعد از اندک زمانی فسیحی وزید در شش
 از عسکر و غنیمت و شمیمی هرگز ندید بهتر از شش اطوف چون این شایسته
 ظاهر شد امیر المومنین زره از بدن مبارک خود دور کردند و توبه
 بجای برداشت و اندک که من استیلا مبارک بجای دهد و جدال و مبارزه
 صف قتال ابطال رجال و هم و شنیده ام اما هیچ حرب از ان فتنه زدند
 و هیچ خجائی نماند از قرین لطیفه بود و هم در کتاب مذکور است
 منقول است که روزی هارون مطایفه گفت میخواهم فتنه عمار
 از تو بشنوم گوئی از محمد بن عبده الله شنیدم که او روایت میکند از ام
 رضی الله عنهما که گفت روزی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم غم
 صحرا نمود و بمن فرمود که چون برادر من بیاید بگو مشک کو حاکم بر

کرده میان دو کوه پیش من آمد چون امیر المومنین آمد پیغام
 رسانیدم به الحال ذوالفقار حمال کرد و دو مشک آب نود و هفت
 رفت از امیر المومنین مرویت که چون بیان دو کوه رسید
 دیدم شبانیه میکردم ای پیرمیدان که رسول خدا کی رفت گفت
 خدا کتبت کفتم محمد بن عبد الله پیر گفت من خدا و رسول را نمیدانم
 سرش زدم چنانکه بشکست او فریاد کرد و نقد رسواری و بیاد در میان
 دو کوه جمع شد که بحجاب نیاید و جمله جمله بر من کردند من نیز ذوالفقار
 آورده به ترش و غده از جب رست می کشتم تا آنکه به بیت نوره
 کرخشد پیش رفته زنی دیدم سپاه تراشیدار و نهها مثل ساز
 چشمهایش آتش پر زنی می آمد و از سوراخ پیش دو و مرادید
 زده و هفت عفت سپید شده بر من حمله کردند من نیز حمله کرده
 را دو مار ساخته پس آن زن آه بر آورده گفت که گم شکت
 دیگر بگشتم تا آنکه کرخشد آن زن بر من حمله کرد از آنبر دو نیم نهم
 انگاه دو و غبار و تار یکجای میان آن دو کوه پیدا شده نماز
 استادم تا آنکه دو بر طرف شد بعد از آن پیش رسول رفته مشک آب

سخت تشنه بود آب خورده میان هر دو ابروی من بوسه آید گفت
 برادر چرا ویر کردی صورت اینه معوض بر شام خورده آن پیش
 ابله ای چون بود و خیل خود را بر تو جمع کرد و آن زن بیخوش بود
 ابله حاجت چو نطوایست که ای از وی معصود و خوشه
 برستی که از شکستن تو او را ثایه آسمان و کر و بیان در تعجب ماند
 پست سرور شد گفتند بی آن الله تعالی با امر و عطا کردی که
 مثل آن زرسیده بود از آنکه ولی تو آن زن رشت و رشت کرد
 این شرف پس که مکن علی ابن ابی طالب پس سوال است بر پیشانی
 زده فرمود اگر تو هم آن نبودی که جماعه از پیش من آن گویند و حق
 که نصاری در حق عیسی گفتند چیزی در حق تو گفتیم که خالکای
 و بیهوده میخواستند بعضی از باغیاق چون این سخن شنیدند گفتند
 فضائل که در حق این عم خود میگویند نیست که اکنون او را بعیسی
 پس خدای تعالی در کذب ایشان این آیه نازل و لما ضرب ابن مريم
 مثلاً اذا قومك منه بعدون هم مذکتاب او مخطوب که
 امیر العجرا رفته بود خالدا بشکری میرفت چون امیر را دیدم و می

داشت بر آوردن و تا بر امیر زنده امیر المومنین دست را ز کرده نمود و از آن
 نایب داده و ذکر و شکر انداخت چون قتلار کرده و خالد حیدر انکاران
 کرده که علاج گفتند انکاران گفتند تا این آیه را در پیش زنده بفرست
 نیاید و چون در پیش زنده تو بپاک شوی علاج این را بپاک تو اند
 که قتلار در کردن تو کرده بپاک این خالد جمع از صحاب مستطاب را
 ساخت که در پیش امیر المومنین شفاعت کنند ایضا خالد شکر
 المومنین برده بروح سید کانیات علی بن فضل الصلوة و کمال الحما
 قسم دادند که بر خالد رحم کن و قصرع و زار و بپاک و زنده
 المومنین بدو گفت و لایب تا خلاص فرمود در عیون ایضا
 از امیر المومنین کرم الله وجهه مروی است که گفت روزی پیری قبا
 خیده و ابرو و ما فرو افتاده بر چشمهای او از شدت پیری و دور
 او عصائی و بر سرش کلاه سرخی دراز و بر دوشش ردای از ابریشم
 رسول الله در حالتی که روی ببارک بخانه کعبه نهاده بود و گفت ای
 خدا دکان جبهه من با مرشدی است و صلی الله علیه و آله و سلم گفت ای
 و خیر است سعی تو ای پیر و کمرای و ضلالت عمل و کار تو چون پیر

پیغمبر را ز کرده فرمود با حق شفاعتی اورا گفت سید خدا شکر
 فرمود پس بود من از عقب او و او ششم تا رسید در راه
 زدم و بوی شکر شسته دستهای او را بوسه او نهادم
 گفتم او گفت چنین کن ای پیر برستی که من زنده است و کلام
 تا روز قیامت و گفت ای امیر المومنین بدو رستی ای پیر
 دوست میدادم از روی حد و دشمن نمیدارد ترانه ای زنده
 که از من باید و از تو سیریم در مادر او من ازین سخن او شکر
 که ششم محبت شد مرد از مجوز بدو که دست غیر گرفت
 نایب و در او در راه ای پسر خدا طوبی از او هم زین الله پیر
 الله عنه مروی است که گفت روزی رسول الله از نماز بجا داشت ای
 کرد و مردمان کلام می از شما میرو و بسوی من نری که بگویند خورده
 بدات و غری بخند تن من چون سحر کنی جودت او پس زنده
 که ز می برم که علی بن ابیطالب در میان شما نیست در من شایع
 من و تو و گفت ای رسول الله پیر المومنین علی ضوفا او را فرمای
 او را خبر کنم فرمود و طلب چون رفقه خبر کردم دعوت نماید و رسول

گفت ای سید المرسلین چه میفرمائی نهرو در فرمود که جبریل من خبر داد
از قصد نهرو از شرکان که متوجه اند بقتل من میفرستند من چه کنم
ایشان متوجه تو تنها پندام نهرو در زره و جامه تبرک خود پوشیده
عماده مبارک بر سر مهر است و شمشیر خود حمل کرده بر سبیل خود
سوار ساخت و گفت روان شو که ترا بخداست تعالی سپردم هر که از من
پروان رفت و تاسه روز چون پیدا شد سید الناس حسین را گرفته
پیش نهرو آورده و از شرش اشرغال ظاهر بود نهرو فرمود ای خیر
نعم بخور که حق تعالی ما علیست هر جا که باشد بس آب زده و انداخته
میجوینان فرمود ایها الناس به که از شما خبر چیست و از من بیارید
در آمده بهشت و هم مردم متفرق شده در طلب امیر سران
درین اثنا جبریل آمده از احوال امیر متفصل بیان نمود بعد از ساعتی
الودین فرموده ایسر کرده و یکی را سر بریده و یکدیگر آتش و
مهر آتش در یکدست گرفته پیش رسول آمد بان دو مرد میفرستد بگو
لا اله الا الله محمد رسول الله مگر از آن دو مرد گفت از من توقع ندار
و نزدی الملی آن یار میفرموده نهرو رو بهت و در پیش آوردن

اثنا جبریل آمده گفت یا رسول الله حق تعالی را سلام میفرستد و نهرو
زنها را این مرد را بکش که در قوم خود بصف خلق و صفا موصوف
با میفرستد یا خیر است از کشتن این مرد نگا دار که حق سبحانه و تعالی
میفرماید که این مرد از انجاست که میکشد حسن خلق و سخاوت ایشان
غیر است چون این معجزه از رسول مشاهده آمدند یهودی شدند ایمان آوردند
اشهد انک رسول الله و آن دوین چون اقرار رسالت نمودند هر دو را ان
در شواهد النبوت از عید الله بن عباس روایت که گفت در زمان
که فاطمه سیدیه علیه التحیه و الثناء از مدینه مکه میفرستد متوجه شد چون
فرود آمد و انجا آب نبود مسلمانان از استیلا و تشنگی مضطرب گشته
زبان بوضع حال کشودند نهرو فرمود ای یومنان از شما کیست که با حق
مسلمانان بفغان چاه شکار برده آب را در که رسول خدا صامت شود و بر
نخل و بهشت صحابی و بر دانی ابو بکر رضی الله عنه بر خاست قبول این
غزو نهرو را جمعی از صحابیان روانه کردند و او را از سلمه بن الاکوع نقل
مکنید که گفت من نیز با نجاعت فنی بودم چون قریب آنجا رسیدم
انجا درختان بود که از شاخ و برگ ایشان صدای غریب شنیدم

و حرکات عجیب دیدم و طرزه تراکله آتش از به طرف افروخته بودند
 همه باشد چون این نوع غرابانک معاینه کردیم خوف بسیار
 مسجی ای گشت چنانکه مقدور شد که بان درختان برسم لاچاره
 آنسر و صورت حال معروض داشتیم تبسم نموده فرمود انجاء از
 بودند که شمار از رسانیدند اگر میرفتند آسب کردند یثما ملحق نمی شد
 چون و دیگری این فرموده استماع نمود گفت یا رسول الله اگر احراز
 شود من باین خدمت نمایم تا آنکه در بدستور سابق جماعت
 را با وی همراه کرد چون بموضع موعود رسید و در آن زمان
 پیش آمد بر گشته صورت آنکه معروض داشت چون آفتاب غروب
 گرفت و اصحاب از تشنگی نزدیک بهلاکت رسیدند رسید از اسبانی
 با میرالمونین کرم الله وجهه گفت یا اخی با اینجائعه رتایان بر
 از آنجا آب بارسله بن الا کوع گوید پیروان آمدیم نمجذبت
 شکمها بر دوش گرفته و شیره حاملی کرده و میرالمونین چون
 علیه السلام پیش پیش میرفت و با جماعه تشنگان در پس اناء
 کوثر و این رجز بر زبان دربار میراند - اخذوا بالرحان

ایضا عن حرف جن الطهرت قویا و قد نبر انما تعویبا و
 فرست مع غولها لظویا تا رسیدیم بدان محلی که آوار داد
 و حرکتها بد آواز که بر بان را هول مستولی شده بود و
 می گفتیم امیرالمونین کرم الله وجهه نبر همچو آن دو کس خواهش
 درین اناروی با کرد و گفت قدم بر قدم منی نهید و ازین طلسمات
 که می بیند ترسیدند الله تعالی کردند یثما بخوابد رسید چون در
 اندرختان رسیدیم بدستور سابق آتشی عظیم افروختن گرفت
 سرهای بریده نمود ارگشت و آوارهای هولناک بموقع شد چنانکه
 هوش از ما رفت امیر بران سرها و لیا میگردشت بهامی گفت علی خط
 در عقب من بیایند و چپ دست نگارید که هیچ باقی نیست ما همه
 او بودیم تا با نجا رسیدیم و این مالک اولوی بود برادر و دلو
 در چاه انداختیم رلبانش گشت و از درون چاه آواز موعده آمد
 امیر فرمود کسی باشد که ارگشت ز دوی آورد صحاب فرمودند که من
 تو از درختان کدشت به نجا رسیدیم اما لایزال را ای امیر شما
 تواند بشکافند دلو آورد امیر رلبان بر میان خود بسته و چاه و در

آواز قهقهه شمر شد چون قریب تاب رسید پای مبارکش مغرور
 و لوله و غلغله عظیم از آگاه برآمد و آوازی چنانکه کسی الخاق کرد
 بشتند تا گاه میرالمؤمنین نه کرد الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله
 و انما یرج رسول الله و شکهار طلب نموده بر است کرده یک یک بالا
 و او بعد از آن خود بر آمده و شک بر داشت و ما هر کدام یک یک رفت
 بشکر روان شدیم چون بآمد رخسان رسیدیم آنچه دیده و شنیده
 بودیم اثری از آن ظاهر نشد و چون از رخسان برآمدیم آواز
 سر همگویی شنیدیم که ماتی در رفت سید المرسلین و منصف میرالمؤمنین
 خوانده و میرید سحر سابق چون سر خوانان زلیل ما بود و در جرمی گفت
 بلامست رسول صلی الله علیه و آله علیهما الصلوة رسیدم نه روز و روز
 ان ماتی عبد الله نام جنی بود که شیطان همانا مشر و او را
 بگشت در حسن الکلب و مطهر است که در شب رسیده از پیش
 المؤمنین کرم الله وجهه حاصل شد از آنکه یکی نیست که چون نه روز
 علیه و آله و سلم با سینه و پنج نوارهای بیدار و آمد و کفار و شرین
 فرود آمدند که مصاف کنند چون شب آمد آب در معسر رسول

علیه و آله و سلم نمود اصحاب حج بآب شدند و هر سه مرتبه
 مردی باشد که آب بیارد و هر مرتبه بخیر المؤمنین کسی است که آب
 الامر بعد از حصول اجازت رسول شک بر گرفت و در آن حدود
 که از عاتب بعد و تاریکی در روز روشن آب گرفتن بحال بود پس آن
 چاه در آمده شک را بر کرده چون سالار آورد با دست پیدا شده
 رخت مرتبه دیگر آب آورد باز با دست رخت و این مرتبه مرتبه بود
 آمد مرتبه چهارم آب گرفته بیرون آمد با دست خود چنانچه پیش
 علیه و آله و سلم آمده قصه باز گفت فرمود یا اخوی ما اول جبرئیل بود که
 با هزار فرشته تر اسلام کردند بار و دیم مکانی بود که با هزار ملک ترا
 سلام کرد و مرتبه سیوم اسرافیل بود که با هزار ملک تر اسلام کردند و ترانه
 نسبت بخند آب آنکه آن سه بار بخند که را بیازماند که شیعیان
 عاتب است مولف گوید این قصه را ابو سفیان ثوری علیه الرحمة ما ساند
 رسانیده هم در کتاب خود را در طریل از عبد الله بن ابی سلمی
 علیه و آله و سلم گفت روزی یک جن بخدت رسول صلی الله علیه و سلم آمده
 نمود که یا رسول الله کی از صحاب خدایت را نه است که ما را تو ان تعلیم کنی

امیر المومنین کرم الله وجهه فرمود که برو شجاع عثمان را و ابوذر غفاری را
عنه را بفرست که امیر از سر و پا بدید که سخن نمکند که زبان دارد چون
آمد پس و حق با صحابه رسول صلی الله علیه و سلم رواند کجا می رسد
و خاشاک بپرتبه بود که گنجشک از در و راه رفتن مکن خود پس اول ابوذر
عثمان و ابوذر غفاری و عمر ابن الخطاب صلی الله علیه و سلم فرموده امیر از سر و پا
کردند جواب سلام نشیندند چون امیر پیش قدم سلام کرد بیکبار از هر طرف
علیک السلام حقه الله و بر کافه برآمد و خاشاک نیز زور شد و کسی
شد امیر المومنین بران تخت نشسته از نظر غایب شد ایام سلطان از کشته
مجتبی که با امیر المومنین و شتند تا لم شده کفشدای و ای جهان رود
و این جن امیر المومنین قرآن را برایشان تعظیم کرده بودند
رسول صلی الله علیه و آله و سلم با صحابه که امیر شده است و در روزی که
نمودید با آنکه شما را منع کرده بودم گفتند یا رسول الله چه فعلی از پیش
از مفارقت می مکدر شده اندیشه کردیم فرمود حق با اوست هر جا که باشد
او را غیر از خدا و رسول از چنان ترس می برسی است هم در کتاب
بسنده طویل از امام جعفر صادق رضوان الله علیه منقولست که روزی

در روزی که امیر المومنین علی بن ابی طالب را از سر و پا دیدند که از سر و پا آمد و خاشاک بپرتبه بود که گنجشک از در و راه رفتن مکن خود پس اول ابوذر عثمان و ابوذر غفاری و عمر ابن الخطاب صلی الله علیه و سلم فرموده امیر از سر و پا کردند جواب سلام نشیندند چون امیر پیش قدم سلام کرد بیکبار از هر طرف علیک السلام حقه الله و بر کافه برآمد و خاشاک نیز زور شد و کسی شد امیر المومنین بران تخت نشسته از نظر غایب شد ایام سلطان از کشته مجتبی که با امیر المومنین و شتند تا لم شده کفشدای و ای جهان رود و این جن امیر المومنین قرآن را برایشان تعظیم کرده بودند رسول صلی الله علیه و آله و سلم با صحابه که امیر شده است و در روزی که نمودید با آنکه شما را منع کرده بودم گفتند یا رسول الله چه فعلی از پیش از مفارقت می مکدر شده اندیشه کردیم فرمود حق با اوست هر جا که باشد او را غیر از خدا و رسول از چنان ترس می برسی است هم در کتاب بسنده طویل از امام جعفر صادق رضوان الله علیه منقولست که روزی

۳۷۱
مخارج حقیق مالک اشتر در روزی که از این اندیشه فرمودند که باید که
قوت من پیشتر باشد یا از امیر المومنین امیر برماند انچه شایسته بود
در جوانی آورد و بجانب بنی النضیر حمیری که یکی از دشمنان رسول
صلی الله علیه و سلم بود حمله کرد و او را از زمین در بر بود و هو انداخت
و بعد از فرود آمدن بنی النضیر و نیم ساخت چون مالک این نوع
کشف و قوت و شجاعت معاینه کرد و در پای دلدل سر نهاد و غدر خوا
و توبه کرد که من بعد چنین اراده بخاطر نمکند اردو در حقیقت
سیکود نوره امیر المومنین علی چون نوره شمر بود و حمایه او چون حمایه شمر
قوت می زیاده از شیر کسی که در چرخ نیز زیاده کند هر آنکه است
باشد منقولست که روزی کرک را پای گرفته انداخت و شاخ او را پاره
نوج کرد اصحاب رسول رسیدند که امیر المومنین علی کرک از چرخ کرده
بخود ریم یا نه فرمود چه حاجت پرسیدن است آنچه علی دخی کند محال است
در روزی که امیر از عید است و بنی مسعود مردی است که گفت روزی
جبرئیل علیه السلام فرمود و انفقار از بهشت نزد رسول آورد و گفت حق تعالی
تر اسلام رسانده میگوید ای محمد بد رستی که یکی از بنی آدم را می بینم که

مطلع

مستحق و نساوار تر است بیکه پیش از ذوالفقار از جهه خراسان و قتل
 حیات کافران که معاندان اند و از دین بیرون شده کان انور و صلی الله
 علیه و آله وسلم گفت کتبت اکس حبر لکنت کسی که منکف قل دختر ابله شو
 و دختر ابله فلان و ادوی است رسول با اصحاب غلبه با نوادی فتنه دختر ابله
 دید در نهایت حسن و صورت و در پیش او آن تیره که در غایت عجب و تنزیل
 بنمیشیر با یکداده فرمود برو و این دختر را پیش ابو بکر روان شده چون
 با و رسید دختر فریادی کرد که ابو بکر رضی الله عنه از کثرت و هم با کثرت
 المومنین نام سید المرسلین متوجه شده چون به نزدیک او رسید دختر ابله
 سابق فریاد بلیس آورد و او را بهینست و سر از تنش برآورد
 آورد و مصطفی ذوالفقار را بر تضحی انعام فرمود چون میرد الفقار
 خون پاک و چهار جابرو مرقوم به ولا فنی الاعلی السیّد الاذوق
 انور بعد از شایسته سلطه بر تنیده فرمود صاحب الفقار هم علی ابن
 نبی ای گرفته مرخص است یا امیر المومنین خواند نفس مصطفای البر
 گردان دهر را آورد و سر تا زیر حکم بازوی دراز مایت یا امیر
 گردان دهر را آورد و سر تا زیر حکم خازمان کوه و در بالکها پر خسته

روز بازار شایسته امیر المومنین انبیه و دیو روزی شاید کرد یاد
 پیش خلق جانفرایت یا امیر المومنین مرح را شایسته تو باید گفت
 کتبت تا گوید شایسته امیر المومنین با همه با شایسته عقل کل باز و را
 زیر شاد و روان ره است امیر المومنین که عیدی بالا ترا از غشش می جانی
 کتبتی یا شایسته یا امیر المومنین ما همه بر در کتت حاکم ائمه میکنم
 ای همه شایمان که است یا امیر المومنین آنچه علیه مرده زنده کرد و زنده بود
 ذوالکعبه معجزات یا امیر المومنین با شایسته
 محققان محمّد و مهابیان و حسن تره مستور است که در زمان بار
 خلفا رمانه رضی الله عنهم حمل و خیده شایسته که حل آن در غایت
 و امیر المومنین کرم الله وجهه صورت زیباترین خیر موقوف
 تمام نموده از جمله اعدا و مذکور چند سیه از کتبت معجزه نتایج
 در پنجمین غایت گردانید از انجمله خدی در باب علم و خواری
 و تهمه درین باب کرب می یابد در موقوفه محمّد مستور است که بایسته
 صحیح محبت پوسته که در زمان عمر خطاب و در الشریع و دوله

دعوی میراث کرده هر یکی بد دیگری تکلیف تو زاده پدر من و بخت
 را شاهای موجوده عمر گفت در شرع شریف این معامله باشد
 تنبیح نه پذیرد آن دو نفر گفتند یا امیرالمومنین چون تو خسته زانجا
 در ماندگان بخواب سستاب پناه بجای بریم و بگویم رو آرم حقیقت
 استماع این عرض بر سپیل مراقبه سرگزبان تفکر و برده مدت مدید
 مرخص و پس سر بر آورده بعمار را سر گفت ای عمار آنچه در غریبانی و
 جوان خاطر نشان کردم هر کدام بر حق باشد و گواه پیدا کند عمار
 اند گفت یا با حفص در چنین مسائل شکله رجوع بامیرالمومنین باید نمود
 زیرا که نه و صلی الله علیه و آله وسلم اکثری خطاب صلی الله علیه و آله
 انصاف علی و تقضا یا محتاج الی جمیع العلوم عمر رضی الله عنه گفت چرا
 خبر ایا عمار آنچه مرا فراموش شده بود بگو باید من را می باید که این دو
 نفر اجماع است علی ابن ابی طالب نه صورت و اقیه معوض سازد عمار
 چون نزدیک مدینه علم رسیدیم مشی از آنکه مرا به شیده از دورون خانه
 با و ازین فرمود بعمار هر دو نفر ابدار الشرع باز بر که من می
 بعد از ساعتی آمد گفت گمانید آن مرد و چون حاضر آورد و خدش

در این کتاب از کتب معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره است

۲۴۳
 چه اطلب نه و گفت است که پدر صلی الله علیه و آله که دعوی و شریعت
 از مالکیت هر دو تن بر قول خود مقرون مصرند فرمودی بر شما
 که ام صفت نشانند او نه سکی امر نموده هر دو نفر قصد نمود و خون
 هر یک در آوندی جدا گرفته استخوان را در دو حصه کرده در آوندی نهادند
 و سر آورند تا را فرمودند بپوشید چنان بعد از ساعتی آشوبند خطاب بعمار
 معاینه کردند که یک استخوان تمام خور جذب کرده جز و عین شده
 و با استخوان دیگر اصلا خون نه چسبیده پس جوان منتری گفت اگر تو در
 صلیبی اومی بودی البته خون ترا استخوان جذب نموده با آنکه خوش استخوان
 جذب نمود امر کرد تا میراث باد و هند حاضر چون این نوع و فقه عمر
 مشاهده کردند همه یکبار زبان به مدح و تعجب امیرالمومنین گرم آمد و همه
 گشودند و عمر رضی الله عنه هر دو تن حق است امیرالمومنین را بوسیدند و از حفظ
 اخلاص آب دیده کردند و گفت یا ابا الحسن خدا ای تعالی عمر را بپوش
 در دنیا ندارد هم در کتاب مذکور است که شخصی پیش قدمه آمد
 عمر این خطاب شکوه زن خود نموده گفت بزنا حمله شده عمر گفت
 داری گفت نه اما از اینجا میدانم که چنانچه بادی از راه در جماع سکون

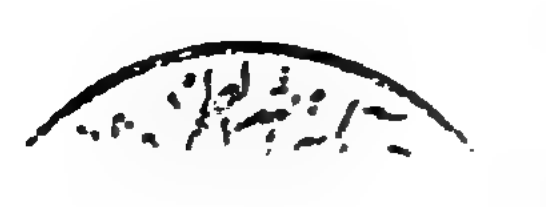
بنابرین التبه او زنا کرده و حکم بر جرم زن فرمود از الشرع برای نشستن
 بیرون بروند و درین اثنا امیر المومنین کرم الله وجهه در راه با وی
 شد عورت فریاد بر آورده گفت یا امیر المومنین بفرمایند من بر کس
 بکنا سنگ نریزید امیر متوقفش نفرموده در دال الشرع آمد گفت
 یا ابا جعفر در قضا یا چه ابر پس چهل حکم مکی تخلص در باب قتل
 عمر رضی الله عنه گفت یا ابا الحسن بدخول در زن حامله چه شود گفت
 هر دو راه یک مکان منتهی شود شاید قطره رحم افتاده باشد اما
 اگر در آن زمان خود دخول و بر او را نموده حذر نماند تا بقوت
 آفت موافق گردد چرا که راه رسته نه عمه گفت یا امیر
 حد جرایمی امیر المومنین علی تبسم نموده گفت که این حادث
 از امر و صلی الله علیه و آله و سلم نشنیده که گفت من دخل امرئ
 الذی بر التبه النار یعنی هر که نزدیکی کند با زن خود از او
 غر و جل او را نکند و در نشستن روزی نکند و نیز فرموده من دخل امرئ
 الذی بر التبه التبه بوم القیامه و هو این من الجنه یعنی هر که با زن خو
 و دخول کند در راه پس برنگردد او را حق سجده روز قیامت است

کننده را زود در بار باشد چون حلیه زمان و همچنین مواعظ از امیر
 استماع نمود و گفت صدقت یا ابا الحسن خدای تعالی عیض را به تو در دنیا
 ندارد و بعد از بیان این قضیه مخدوم جبهه نیان گفت از اینجا لازم است
 که بر هر هم حرا باشد حراست بهمان قتل است مثلاً اگر دانه بر کوهی
 بر زمین خراب بر کاش خاشه برود و بچوب نباشد لیکن از خاکست
 نام نماند بنا برین توان امیر المومنین مناقض قرآن مجید نباشد که تا
 حرم الی ششم در لطائف الطوائف مستور است که در صحاح
 ابرار یافته که روزی سید کانیات صلی الله علیه و آله و سلم با اصحاب
 مستطاب خود و خرمات و دل میفرمود بر سرین منایه شتهای خرمات
 امیر المومنین میگذاشت و بوجوب اشاره امیر و صحابه نیز متابعت می
 بعد از فراغ تناول و بوی فصاحت و بر سرید در میان خرمات که شتر
 خورده کفشد با سبیل سبیل فخن کثر نواته فهو الکول یعنی هر کس خسته
 بود اولس یا خورده است امیر المومنین در جواب گفت من اکل الکول
 فهو الکول یعنی نه چنین است بلکه هر کس خسته خورد و شتر خورده
 انهر و فرمود مشکلات از برادر من زیرا که من مدینه علم و او در آن

بعد از آنکه زمان بختن مواعظ از امیر کور
 با طعن خدای تعالی بفرموده بود و در دنیا
 خود و هم جهان بیان گفت از اینجا لازم
 مانده است مثل اگر اندک بر کوهی
 برود و بایستد نباشد در کس از کثرت
 من ماضی قرآن مجید نباشد که با
 باطله ایست در صحاح و
 صلوات الله علیه و آله و سلم با آن
 بر پیل من این شهرهای خراب
 و شهر و بیابان و بیابان
 و بر سر بیابان و بیابان
 و آنکه خود را با این
 و در باب گفتن اهل
 و در دنیا و دنیا
 و در دنیا و دنیا

هم در کتاب غرر از کشف النعمه منقول است که روزی ابو
 صدیق و عمر ابن الخطاب امیر المومنین علی رضی الله عنهم بمنوال
 بهم پیاده میرفتند چون ششیل طویل بودند از راه طبعیت با کف
 با علی است پنا کا النون و لما بیع ای علی تو در میان ما هر دو
 نون و در نما امیر المومنین فرمود لولا انما لکنما لا یغنی الکر من ذر
 شما باشد شما هر دو لا باشد هم در کتاب غرر منقول است که روزی
 و و منافق بر پیل متحان پیش امیر المومنین آمدند و می کردند که با
 شخص مرا مانده رسانیده که میگوید شب درت محکم شده ام در شر حکم
 تعزیر او چیست فرمود او را در آفتاب سباز کن و در روز
 هم در کتاب غرر منقول است که روزی جهودی بر پیل تعرض
 را گفت منوز من به شمار او من نکرده بودم که در میان شما اختلاف
 امیر گفت اختلاف که میان پیدا شد در یک سله بود اما هنوز با میان
 از آب نخل خشک نشده بود که من خود را کفید اجعل لنا الداء کالم
 الکنه خج برای خدا می پدا کن اینجا که است برستان را خدا مانده
 منقل شده از تعرض خود و پنهان گشت هم در کتاب غرر منقول است

که روزی امیر المومنین کرم الله وجهه با صحاب و فرمود من هر که در حق
 بچکس نمی گوی کرده ام نه بدی گفته نه بدی نکرده ام نه بدی نکرده ام
 مرحمت نموده بیان کن فرمود هر که در حق کسی نیکی میکند خدای
 نیکی بوی باز میکرد و کس تحقیق در حق خود نیکی کرده باشد و هر
 حق کسی بدی کند برای آن بدی هم بوی باز میکرد و کس تحقیق در
 حق خود بدی کرده باشد کما قال الله تعالی فمن یعمل مثقال ذرة
 خیر یراه و من یعمل مثقال ذرة شر یراه و در کتاب غرر منقول است
 محرقه بر دشت بود که رضی الله عنه منقول است که در زمان کثرت
 صلی الله علیه و آله و سلم کاوی خری رکشت صاحب خود کا و دیگر
 آمد صورت افعه موعوض داشتند و هر روی بجانب اقصا کرد فرمود
 حکم کنید در این قضیه صحابه با اختلاف گفتند یا رسول بر صاحب هر یک
 نه بر بهایم اگر بهیمه بهیمه رکشته باشد در شرع جبری بروی لازم نیاید
 بیوی مهر کرده گفت اخی توجیه حکم میکنی در این واقعه امیر گفت آما هر
 نشده بود بهند باید تا یکمیش ده و دیگری بسته هر دو را گفتند
 بسته بود و کاوش ده و صاحبش همراه امیر گفت تا وان خبر برسد



تمام گفت یا امیر المومنین از من این کار بیاید امیر فرمود آنچه میگویم
 بکن چون جوان دست عورت گرفته بدرون خانه شد عورت فریاد
 برآورد گفت یا امیر المومنین مرا در پیش خدا و خلقی
 کن که این جوان فرزند حقیقی منست چگونه شوهر خود سازم لیکن
 برادران من مرا برین آوردند و باعث بودند که او را پیش خود دور
 و اگر نه دعوی میراث پدر خواهد کرد و اکنون توبه کردم پس امیر فرمود
 گویان را احد زنند و مادر دست پیر را گرفته و بر رویش پورنه آید
 و بجان خود پس عسر از روی ایضاف گفت لولا علی ایها الکلب
 هم در کتاب مذکور است که مردی پیش عمر ابن الخطاب امیر گفت
 بزارم قنیه را دوست دارم نادیده گویا میبیدم مرده را امام سازم
 مرغ با بل منجورم عمر حکم با لظا هر فرمود شخصی که با نیکو نه و ما می
 بدرستی که او و حب القل است با لقا و صحابه هر نفس نمود چون آن
 سخن سمع امیر المومنین علی رسید فرمود تا آمدن من نکند و در دست
 الشرع تشریف آورده گفت یا ابا حفص این مرد صادق القول را چون
 امر کرده اما گفته از حق بزارم آن موت و الموت حق و اما گفته

۳۷۷
 دوست میدارد و این هر دو حکم حق قطع قنیه اند که قال الله تعالی
 اموالکم و اولادکم قنیه و اما گفته نادیده گویا میبیدم مرده را امام
 را بکلیس شیم سرزیده و همه بوجده است او گویا میبیدم و قرآن بخواند
 کلمات و ذی حیات نیست مرغ با بل نیست همه منجورند لولا
 این مقالات عمر رضی الله عنه از راه ایضاف بر پای خاسته و او بلند
 ای مسلمانان گویا بشید لولا علی ایها الکلب عمر رضی الله عنه میگوید هر آینه
 شدی عمر هم در کتاب مذکور است که در زمان عمر ابن الخطاب
 بازرگانان بودند نجابت لدار حکم کل نفس فی الله الموت الخواجه و نش
 متوفی شدند و از ایشان پیری ماند نبرنگ و غلامی سفید پوست چهار
 غلام دیگر و کنیزان و بنو و عمار بعد از چند روز میان پسر و غلام
 سفید پوست منافقه نفس است پسر غلام را از دهن گرفت غلام بد از ترس
 زفته گفت یا امیر المومنین من پسر حقیقی قرآن خوانده ام که بر حمت حق توبه
 و بقدری ترک کرده غلام می دارم که دست من دراز کرده نظر
 من رسید عمر گفت باد و گویا غلام را حاضر کن گفت پدر من بر کت
 درین شهر آمده بود با کسی معرفتی ندارم اگر امر شود و خد غلامی که باید

همراه بودند با دای شهادت بیاریم حلیه گفت خوش باشد پس ای عیسی
 گفت اگر شما گواهی دهید که من مخدوم زاده شما هم شمارا از او کنیم از
 چهار غلام مذکور و در قبول این معنی هیچ دزد و بدارشع آمده گواهی
 دادند حلیه فرمود آن پس را حاضر کنند افلح غلام حلیه او را حاضر آورد
 حلیه فرمود ای غلام تو ملکیت فلان خواجه باز را که گفت لا بلکه من فرزند
 اویم و غیر از این غلام مدعی چهار غلام دیگر شایدم دارم امر شد که حاضر سازند
 رفته با غلامان مشورت کرد گفت ناگواهی دهیم که تو مخدوم زاده ما می
 تو ز خرید بدی نیست پس هر چهار غلام پیش حلیه آمدند و غلام که در آن
 دروغ داده بودند بر عهد لا خیر العبد اثنی شدند و دو غلام حاضر شدند
 این کودک مخدوم زاده مات این غلام که می مدعی است و دو شاهد کاذب
 و حرام کننده و جفت مال اینجا همه بیج کمی از مهاجر و نصار اطلاع شد چون
 از هر دو طرف گواهان گذشت همه بر و بخاطرین کرد گفت ای مومنان این
 این واقعه چه حکم فرماید و این عقیده مشکل را چگونه کشاید که بی گناه
 خلافت کنیم ازین مرتبت که این امر است بغایت خطر درین انسانان فارسی
 با ابا حفص در مظهر و واقعات مشکله با میر المومنین علی رجوع باید نمود که بجهت

عیسی و آل و سلم بار بار زبان میسازان فرموده که حق سبحانه و تعالی حکم
 برد و جزا قسمت کرده نه خود و یعنی این ای طالب اوده و یک و بسیار خالی
 این عباس گفت و انداد و در خود و هم بهم با شکر گفت نه همه ما فایده
 این الخطاب گفت خیر اما الله خیر است گفتی که من آنچه از فضایل و
 مناقب الحسن از تو در شنیدم که در موضع تفریاد مردم مردم او را سپردند
 چنانچه نصاری علیه و آله گفت ای ستمنان برو و علی این ای طالب کج
 التماس من حاضر ساز که حال این مشعل نماید سلمان بدو حج و زیارت و مدینه و کربلا
 در آمد امیر گفت ای سلمان از تو عجب است که بعد از رفتن سواصلی انداختی
 آله سلم شادمانی سلمان بسیار کرد و چون شوقی من از شادمانی روح افزای
 ت و بعد از ده ترا می بینم که با آن سرور را ملازمت میکنم امیر فرمود و در وقت
 چه شد گفت همچنین واقعه در میان آمده و از حشمت کشتن باین بجز و قنبر
 معترفند اگر این نوع و قنبر چنین شود اهل کتابستان طعن بر اهل اسلام
 کشانید و میر المومنین در رد از الشریع آمده گفت گمانید آن دو که ما هم
 دارند چون حاضر آوردند و گفت این هر دو نفر را برده و سر نشان
 از در یکچه شجر بیرون کرده نشان شجر رضی الله عنه نفرموده قیام نمود پس

قنبر شمشیر داده فرمود بن کردن غلام را بجز حکم کردن شمشیر غلام فرمود
 عقب کشید و پیر شسته ناز پس بر حصاری بن شد که غلام گفت ان غلام نیکو
 خود عترت خود و نایب باشد و خطبه زبان به شرح منسوبت امیر المومنین کنایه
 گفت لولا علی الملک عمر هم در کتابت کور از سلمان فارس علی را بر سر خنجر
 و نهام رویت زبان عمر الخطاب خواجه بود صاحب و بر سر غلام و در شهادت
 مرض موت چنین بیت کرد که یک غلام دختر با عقد حبس ضایع و عاقل و آگاه
 و یکی هزار و سیار داده آزاد کند و کی را کردن زنند چون خواست کرد هر
 با هم در افتاده دعوی دختر و مال کردند و معلوم نیست که کدام یکی را دختر بماند و داد
 را آزاد باید نمود و کدام وجه اقل است باین دختر و در صورتی که غلام
 بد از شرع آمد و صورت حال خلیفه زمان بیان نمود و خلیفه با حمله اصحاب رضی الله
 در فیصل این واقعه فکر کرد و آنچه موافق شرع شریف باشد بر خاطر خاطر
 عبور نمود و باجموع بدان قرار دادند که نزد قاضی ابوشیخ العطار مازور نقیاً
 و قابل سلوک و عاقل و نیکو شریف و قاضی حلی این واقعه نمایند پس خلیفه جمعی
 صحابه غلام کرام پیش امیر المومنین کرم الله وجهه آمده صورت حال بیان نمود و
 بد از شرع حاضر شده فرمود تا آن سه غلام را آورند پس کرام روی برفت

داده فرمود بر سر و بخواه خود در قنبر شمشیر شکافت و سرش بریده بار
 ان غلام خبر انجام بد تا مل گفت یا امیر المومنین شناس که از من این نوع بی ادبی
 پس روی نه لطیفه عرض نمود و کار بدست دیگری داده فرمود او نیز خنجر
 راه رفت تا خود انداخته زد که چگونه رو باشد که قبر ولی نعمت و مخدوم خود شکام
 بر کشته عذری که غلام اول کرده بود نمود پس کار در ان غلام بسم داده فرمود
 آن کار در بر گرفته باره راهی رفت امیر المومنین کرم الله وجهه یکی را از بر تو
 بر و از عقب او اگر بغرض شروع در کندن قبر نمود که کندن قبری ضرر
 حایز نیست چون ان غلام حرام ملک الکا فرموده بکندن قبر بنده شمشیر که
 جز بود مانع آمده بد از شرع آورده حقیقت واقعه مورد مشرب است
 المومنین فرمود که غلامی که رعایت حقوق خواسته منظور در شمشیر کار زد
 نکردت دختر آن دهند و انکه از راه بر کشته آمد هزار دنیا را بده و داده
 کنند و انکه شکافتن قبر حرات نموده بموجب وصیت خواجه واجب القصاص
 مقرر شد که غلام حرام ملک انکشتند امیر گفت وصیت خواجه بنو را
 درین دو غلام امر تو انکشت اما بحسب حق این بتوان تجویز نماید اولی
 خدمت غلامی که عقد دختر با او با و مقرر شده باشد که این نیز قائم تمام

گفت حسب الامر موده خلیفه زمان سنجان مقرر داشته در میان درویش
 امیر بوسه داده گفت با الحسن بن علی بن ابی طالب و عمر را در میاندار و
 چون این نوع فرستای معانیه کردند جمله مخرج و نسبت امیر زبان
 گفت صدق رسول الله آنچه در شان علی ابن ابیطالب فرموده
 کتابت کور از امام جعفر صادق رضوان الله علیه مروت که گفت را
 در زمان ابو بکر رضی الله عنه آورند که خمر خورده بود ابو بکر از وی
 پرسید او تو را نموده گفت حرمت خمر موجب بی ابروی ظاهر شده بود
 اکنون این خلیفه زمان شل تو مایست که دیگر نکشیم حاضرین گفتند غری
 خست که سر او از تنه است و مقرر شد که آنچه خمر خورده بودی او را بکشند
 نزد امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت امیر المومنین من اصلا ازین موعظی خبر ندارم
 از محرمات است و میخواهند خمر بر من زنند امیر المومنین بکلیه عذر کرد
 که همراه این مرد می آید بکشید که در میان مهاجر و انصار کرده اند و بگوید که اگر کسی
 تخم خمر استماع نموده اگر کشیده باشد بر رستی که خمر بر این امر است
 هیچ لازم نیاید چون او را کرد اندید هیچ نمی گفت که آیه تحریم خمر خوانده
 باشد پس مقرر شد که بر و لازم نیاید در کتابت کور مستور است که در

زمان عمر ابن الخطاب رضی الله عنه که در وطن و در سرود و دینی و در
 و چهار چشم و چهار دست داشت اما در مضای سفلی که در یادانی نزدیک
 بعد از چند روز از تو گذشت در او که از بخاران سره بود فوت شد
 و غن و غرا در میان و ارثان اختلاف افتاد و اینکه باین طفل و حصه
 بایک حصه بعد از کفایت نشد بسیار مدد از الشرع آمده صورت حال که
 خلیفه علی بن ابی طالب معروض داشتند خلیفه باطل یکی از اصحاب گفت این
 باین بحث مجازست علی ابن ابی طالب بروی مسکت حل این مسئله غریب
 بخدمت امیر المومنین آمده صورت حال معروض داشت امیر شایسته نظر و اهل
 فرمود وقتی که این طفل خواب گرفته بکشد ملاحظه این موی کشیده که یکی از خوا
 و یکی بیدار با هر دو در خواند و با یکی خاموش و یکی در گریه با هر دو یکبار
 میکرد اگر چه که هر دو در آن واحد بخواند و با رسیدن تحقیق بدانند شک
 شخصت که باین صورت جلوه گر شد و اگر یکی در خواب یکی بیدار و یکی در گریه
 یکی خاموش و این رستی که دو کس در چون ملاحظه نمودند شکیوت بیست که یکبار
 بود هم در کتابت کور از قاضی شریح رضی الله عنه که در زمان علی
 امیر خدمت قضایست نفوت که گفت روزی در کوفه خشتی با یکدیگر و یکبار

گفت ای قاضی مسلمانان من آلت زنی و مردی هر دو دارم چنانکه این
 پسر من و این مرد شوهر منست اکنون شهوت مردی بر من غالب شده میخواهم
 کنم زنی باب چه میفرمائی راوی گوید من چون درین مسئله در ماندم اورا
 امیر المومنین بر دم و احوال خود عرض کرد امیر قصاب اطلب بزه فرمود چنانچه
 بهلولی وی چهارچون شمر و جانب راستش شست و بود و جانب چپش
 ای شخص تو مردی نه زن من بعد چادر بر سر مگیر و در میان زنان مرو که بجای
 هم در کتاب مذکور است که در زمان قدوه صحاب عمر بن خطاب
 دو مرد مقابل ایخانه مسافرشند و زنان ایشان در یکخانه می بودند زن
 صلی نه ماه و شش روزی دیگری فرزند یکماه بمقتضای قضاء ^{فلو لا}
 یکماه فوت شد و چون زن حامله را وضع حمل شد آن زن پسر زاده
 زائیده بود از راه جنسیت گفت اگر پسر خود را بمن بسپاری ای هم
 خاطرن شود و هم تو از محنت شیر دادن خلاصی با چون هر دو عورت
 یکدیگر محبت و و والد پسر گفت خوش باشد بعد از چند ماه چون پسر وی
 گرفت بمقتضای شربت روزی سیانه آن دو زن نزاع شد مادر پسر
 طلب فرزند خود نمود او گفت بخواه شده که طلب زن من سکینی و اگر فرزند تو

توصی بود من چرا شیر میدادم و شیر تو چون خشک میشد و در کف لایحی
 من افتد یعنی شرم نداری از خدا و شیر را در پیر لایحی من انداخت
 مال معال آنکه بعد از گفت و گوی بسیار این قضیه را پیش عمر آوردند
 از استماع واقعات گفت حلال این نوع تمکال بر تضمین علیست پس گفت
 بمن مضمون بیعت نوشت که اگر جناب امیر المومنین بدار الشرع حاضر اند تشریف
 قدم فرحت از دش موجب شرف شدن بر فاهیت است مشافان
 امیر بعد از مطالعه مکتوب چون نیم شب بجانب مسجد غیر برشت و نزد
 حلیه سلم روئید چون بر در مسجد رسید خفته زان با جمعی که در آن مکان
 بودند استقبال التوجه شد امیر المومنین را مسجد در آوردند امیر دو کانه آورد
 بقبر فرمود آره حاضر ساز قبر لغیر نموده قیام نموده پسر گفت من این پسر را
 کرده نصف من زن و نصفی آن تا این فرخنده بر طرف شود زنی که والد
 رضاعی بود بر من معنی رضا داده عورتی که والد حقیقی پسر بود
 افکنده کرده و احوال آخر نموده گفت امیر المومنین گوید ای
 که این از این عورت است اما و پاره کنیید هر جا باشد زن باشد
 و امر فرمود این عورت این طفل به تحقیق پسر است بگیر و بر و عمر

یا بالحسن چگونه تو گفت پس این که او بالفعل با خود دو که او غافل از این
 دویم طفل ماوی را هست امیر گفت با حفظ این در کمال ظهور است که هر
 مادری نمیکند ارد که راضی بدو پاره کردن شود و آنکه فرزند او است
 از مردن این طفل چه غم عسکری فرزند بر فرست امیر کرده گفت سستی که است
 گفتی ای ابوالحسن الله تعالی بابت هر جا که باشی و نیز آن که میگزین
 دوی فرزند میکرد چون این نوع فرستی شاید که معرفت کند خدای
 گفت رست فرمودی ای شیر بزدان و میر مومنان پس میر در میان آن
 صلح فرمود هر دو مدح و منقبت شاه اولیا و سرور صفا کف غم خود فرزند
 از آن که مادر بر در قد حیات بود شکر گذاری جان امیر گفت
 این بر غلام علمیت مولف گوید نقل مذکور مجملی در لطایف الطوائف است
 هم در کتاب استیجاب لطایف الطوائف استوار است که در آن
 خلافت امیر المومنین کرم الله وجهه دوم مرد مسلمان یکی انشیه که پنج نان
 جیب خود بیرون آورد و دیگری سه نان چون خواستند شادان
 درین جن شمع آید با ایشان شریک شد بعد از فراغ خوردن آن
 هشت درهم در میان نهادند و رفت در تقسیم دراهم هر دو مرد در میان شدند

صاحب پنجان میگفت پنج درهم از آن منت و سه درهم از آن تو حب
 سه نان میگفت چون این در هر اسم از غیب سیده تقسیم بر ابریم
 المقصود بحث کنان پیش قاضی شرح آمده صورت حال باز نمودند
 اصحاب نان گفت آنچه صاحب پنج نان میگوید قریب الفهم است که
 عمل کنی او گفت تا پیش امیر المومنین نروم تسلی من نمیشود پس پنج نان
 آمده صورت واقعه معروض داشتند امیر صاحب پنج نان گفت
 باین مرد برضای خود سه درهم میدهی گفت بل پس صاحب سه نان
 درین باب یاد و برین مبالغه مکن بگرد و او گفت یا امیر المومنین
 کنی امیر گفت چون معامله بغایت ظلیل بود و او از حق خود بتوضیری
 بیداد خوشتر نماید که درین معامایه غور کنیم چون تو خود باعثی عدالت است که
 بگردیم از آنست و هفت از آن صاحب پنج نان زیر آنکه ما حکم نمائیم کرد
 که میان این سه نفر کدام بیشتر خورده او گفت در خوردن ما هر سه برابر
 بودیم پس فرمود است تا آنکه سه پاره کنیم بیست چهار پاره شود و باین
 یکبار چیده از سه نان تو خورد و هفت پاره از صاحب پنج نان باید که هفت
 ازین مرد باشد و بگردیم از تو حقنا مجلس فردوس این گفتند صد بار

و او نیز معترف بنیادانی خود گشت که بگذریم قبول نمود انگاه هر کس که
 که در زمان خلافت من حق سبحانه و تعالی رواندشت که بگذریم
 کسی شود
 برابر باب ششم و صاحب پیش من و میران که
 اهل تشیع پس در خلافت طریقت امیر المومنین که بموجب فرقه موعود
 المرسلین رسیده اتفاقست چنانچه در خطبه کتاب شرح این واقعه تفصیل
 گشته و در زمان خلافت شریعت خلاف علمای اسلام حکم نص قطعی بر آن
 از اوان نزول کریمه انما و لیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یؤتون
 للصلوة و یؤتون الزکوة و هم رکعون بلا واسطه قائم مقام و نائبان
 سید المرسلین است چنانچه ما روین در حین حیات نبوی چون آن
 آیه کریمه مذکوره در باب آیات مرقوم گشته تا برین حاجت که
 و نیز بموجب حدیث من کنتم مولاه فاعلموا که نبی و رسولی الله علیه
 و سلم در سال دهم از هجرت هنگام مرگ حبیب از حجه الوداع بمقتضای فرمان
 و حبیب از غان با ابیها الرسول بلغ ما انزل علیک من ربک در موضع غدر

تا پنج هزار و بیست و نهمی حجه بر سر برآمد و در حضور بیست چهار هزار کس
 میران فرمود امیر و پادشاه اهل اسلام و خلیفه و جانشین خیر الامام
 علیه السلام دانست و بابت و حدیث مذکور علی سید الاجال و
 تفصیل در اکثری از کتب معتبره مثل صحیح مسلم و بخاری و ترمذی و
 و غیره و این کواکه این شش صحیح را علمای و قیاس صحاح خوانند
 و شکوه و معاصی و سند احمد بن حنبل و صحیح و اقادی و معتبر و کسان
 و سبب اول و احدى و نزل السارین و وسیله المتعبدین و علمای
 الیوم و علیه السلام و فرود و سایر الاخبار و معانی الاخبار و کفای
 و معارج و مودات و دستور الحقائق و هدايت السعاده و غیره
 اقصی در حجه مستغنی کشف الغم و مناقب خطیب و مفاصل و مناقب
 مردویه و سفینه کاه و رسم الابرار و در اکثری از تفاسیر مثل تفسیر امام
 حسن عسکری علیه السلام و تفسیر امام علی با هم کلام و تفسیر تعلیم حافظی
 فخر رافعی و در هیچ معتبره تا پنج هزار و بیست و نهمی و در فضیله الاحباب و در فضیله
 الصفا و تا پنج حافظ ابرو و کزنده و معارج النبیه و حبیب السیر و غیره
 چنان مرقوم گشته که چون سید کائنات غم اقامت مناسک حج و عمره

بقابل عرب پیغام رساند که هر کس از اعیان حج و اذن با پیوند و حیوان
 بسیار از اطراف الکاف بلاد کشته شد روز و شب شنبه و نیم و نیم
 غسل نموده و فرقهای یونان را شانه کرده و دروغی در موی مشکبوی مالیده
 سیارک را از اثواب محیط مجرود گردانیده و مطیبت ساخته در یکدین نماز ظهر از آن
 بگذراند و طایفه شافعی نماز عصر در آن منزل قهر کرده و شران در آنجا بقیه
 بناحیت بن جندب سلمی پیروز و در آن سفر سیده النساء فاطمه الزهرا علیها
 و النسا و کامی امهات مومنین همراه بودند و بر و اینی صد و چهارده هزار
 رکعت حضرت رسالت استعاده و یافته زبان سلیم کشید و بعد از آن
 و طی مراحل شب کیشنه چهارم ذی الحجه ذی طوی از فرزول سرور جهان
 سپهر خراکت و آنروز صلی الله علیه و آله و سلم صبح یکشنبه در آن
 فیوض نازاع وای نماز با دعا و قیام نموده از طرف اعلی مکه به مدینه
 تشریف برد و شراط زیارت کنی و مقام بجای آورده و اسلام حرم الهی
 در میان صناد مروه بر سپهر موهوم فرمود و آنرا فرمود که هر کس بی
 نزار و از حرم بیرون آمده و حلال گردد و در روز زریه در جنبی نماز
 احرام حج بندد و هر کس بی همراه داشته باشد نماز و هر کس بر احرام خود

باشد سیده النساء و امهات مومنین رضی الله عنهن و چون پیغام رسیدی همراه
 نیاورده بودند از احرام بیرون آمدند و درین اثنا امیر المومنین علی
 کرم الله وجهه از من رسید و شری چند که به منیت هدی حضرت
 کانیات همراه داشت بنظر آنو رسید و انبیا و بر سر پادشاهان
 احرام بستی چندیت کردی جواب داد که کفتم نماز خدا با شما نیست
 احرام بستم که رسول تو بته خیر الانام فرمود من احرام حج بسته
 و هدی با خود آورده و تو نیز بر احرام خود ثابت باش و در هر یک
 شریک من شو و در صحاح اخبار تو را بر او یافتم که یکصد سالین
 یکشنبه بود و شنبه و سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و در یکشنبه بود
 روز پنجشنبه ششم ذی الحجه با طواف برای امبا تشریف برد و در آن
 مقام بوده و روز دیگر بعد از ادای نماز با دعا و قبل از طلوع متوجه
 کشت و بسوی وصول عرفات و زوال آفتاب از وسط السیاح بر حلقه
 نشسته بطین وادی رفت و همچنان سواره خطبه در غایت فصاحت
 شمل بر بعضی از آن شریعت و محتوی بر بنیان موعظه و تسبیح رزان
 وحی بیان جاری گردانید و نماز ظهر و عصر ساکنان و آن واقعه بکبر

انگاه زو قبله دعا آورده در آن باب مبالغه فرمود چون این شب
 بمنزل غروب نمود آن مهر پیر نبوت از عرفات خبر دلفه شمان
 مغرب و عشا پیک اودان و اقامت اودا فرمود و آن شب در مقام
 بوده نماز با دعا و اول وقت گذارده روان شد چون کعبه و العود
 هفت سنگ نیزه بندخت درین روز نیز در منا خطبه طبعه خواند
 آنچه در روز عرفه از حکم فرموده بود اعاده نمود پس بفرمان
 از حله سران قربانی آنچه امیر المومنین از عین آورده بود و بعد
 سر اصل است مبارک خود قربان کرد و بقیه را ~~فرمود~~ بکاه
 تراشیده موسی هارون میان صحاب فیمت نموده گفت از هر شهری قطعه
 گوشت از یک ذبک بخیه سیارند چون نخجه آوردند از آن گوشت را
 با لقای امیر المومنین تناول فرمود بعد از آن سوار شد که شرف
 طواف خانه کرده نزدیک جبهه زمزم رفته آب طلبیده بیاشامید
 شنبه و یکشنبه و دو شنبه و سه شنبه در ساقا اقامت فرموده در آن
 روز سه شنبه موضع طلع شریف برده و سحر چهارشنبه باز کعبه رفت
 طلوع صبح طواف و داع نموده متوجه مدینه گشته طی مسافت میفرمود

غدیر خم که در نواحی محمد است رسید و کشف النور میبایست که با وجود
 قلت آب علف در آن منزل از برای آن نزول فرمود که قل آن
 محب و محی سماوی ما مور شده بود که امیر المومنین بخلاف خویش نصیب
 فرماید اظهار انصورت به جهت دریافت وقتی که از اختان مار
 باشد در ناخبر و تعویق انداخته بود و چون دست که از کجا و از آن میان
 انسان از موکب چوین جدا شد و بطرف منازل خود خد بند رفت
 و اراوه ازلی متعین آن بود که تمامی آن بزرگوار است شاد است
 و قوف بند این آب کریمه نازل شد که یا ایها الرسول بلغ ما از آن
 من ربک فان لم تقفل فاما لغت رسالت و الله بعیتک من انک
 معنی ای رسول برسان چیزی که نازل شده بوی تو از پروردگار
 و اگر چنین نگویی پس رسالت نبی او رسالتی است که خداوند
 گناه میدارد ترا از شرم مردمان که مقصود چون نابود لول آید نکند
 و چون نسب امیر المومنین بخلاف تحقیق جاسید انور صلی الله
 آله وسلم در موضع منزل گردیده فرمود تا سایه بعضی از درختان را
 صفا داده مالایانهای شتر را حمه کرده بر ملکان نهادند و ملاک

بالارفته برین سید المرسلین است و نه در بعد از او ای محمد و سالی
از شغال جزو بجا لم تقام و دم را آنکه کردانیده فرمودن در شاد و خیر مکنم
که یکی از دیگری بهتر است اگر دست بران زنند هرگز گمراه نشوند و آن دور
که آنجا به قرآن و اهل بیت منند و این هر دو از خود متفاوت نخواهند
تا بلب جوض کوثر بمن رسند آنگاه ره بسوی اصحاب یومنان آرد
با و از بلند فرمود یا ایها الناس است اولی بالمومنین منی انتم یعنی منم
اولی یومنان از نصیبهای ایشان از اطراف جوانان آرد و از برآمدن ایشان
تو از مجمع وجود اولایا آنگاه دست امیر المومنین را بر سر فرمود من
مولا فاعلموا انی مولا و الله و الله و عباد من عباد و انهم من خیر
من خیر و اورا حق موعود است که آنکه بوجه فرمود سید المرسلین
المومنین و خیر نیست ماطه ایف خلائق بخار منش رفته لوازم تنهیه بفرمود
رسانیدند و قد و ایام عمر خطاب منی الله عنه خیار ولایت مایا
گفت پنج پنج مایا این اصحاب صحب مولا منی و مولا منی مومنین و مومنین
خوشحال بود و شحال لوتای پسر ابوطالب که مامد او گردن در وقتیکه
مولای من و مولای هر مومن و مومنه شدی بعد از ان امهات مومنین بر

اشارت سید المرسلین خیمه افشام المومنین رفته شرط نهنگ کا آرد
و بروایت علمای مذهب امامیه آیه کریمه الیوم اکملت لکم دینکم و تمتم
نعمتی و رضیت لکم الاسلام و بنا درین روز نازل شد پس آنروز فرمود الله
اکبر علی اکمال الدین و افشام خیمه و از سار الله بر سالتی و بولایه علی بن
ابیطالب علیه السلام و بعد از فراغ قصه مذکور و پسر و رضای الله علیه و آله
و سلم از موضع غدیر خم کوچ فرموده بعد از شصت و با اتفاق
علمای فقیهین بعد از شصت و چهار روز از عالم فراق عالم شریفان
فرمود و متون کتب جمهور اهل سرشچونست باینجه که چون که از سرور
حجه الوداع مراجعت نموده خط شریف از شماع انوار حیدرین بآفتاب
قرین روشن ساخت بپهلوی بهایون بر لبه سیاری نهاده روزی حسن
صاحب پیش بود و چون این عارف غمگین غیر عرض موت حضرت است
در اطراف جوانان عرب منتشر گشت سه مرد و یک زن را داد الله
پیدا شده و بدستوی نبوت زبان گشت و دند از جمله مردان باین سبب
بن خنمی بود و دیگر طلحه بن خولید پس ای سیوم بود پس کعب بن
زید سجاج نمیه بود و نبی حارث بن سوبه و جمعی از اهل فضا و انساب

ایمان آورده بودند از جمله مسلمانی که در صلی الله علیه و آله و سلم
 بن عبارت که من رسول الله ام الی محمد رسول الله العبد المذنب
 قد شکرک فی الامر معک ان لنا نصف الارض وبقدرش نصفها
 وکن قرنیاقوم یغیدرون یعنی این نامه از مسلمانی که رسول خداست
 که رسول خداست بعد بدستی که من شکرکم در امر نبوت با تو در
 از زمین و قریش انصاری و امای قریش کردی اند خدا و این
 معصوم و کس نمی فرستاد چون فرستادگان این نامه رسانیدند
 رسید غنما و شاد و در باره صلحیت گفتند با تو در امر نبوت که
 منم نموده گفت اگر کشتن رسل ممنوع نبودی تا را از منم در حق
 مکتوب مسلمانی عبارت نوشت من محمد رسول الله الی مسلمانی که
 سلام علی من اتبع الهدی قد بلغنی کتاب الکذب و الکفر
 علی الله فان الارض بویر شما من شاد من عباده الصالحین و انی قد
 القصد بعد از فرستادن این نامه در سال نهم از هجرت تبارک
 ششم ماه صفر شیخین عثمان و اکثر اصحاب صحابه را تهیه است
 امر فرمود و اسامه بن زید را بر پیشانی مهر کرد و فرمود که

مردم پیش نهادت ساخته و اجماعی است که موضع شهادت محمد
 بر وی و شهادت یکصد نفر از اهل بیت بعد از من رسانید و مرا حجت نماید و گوش
 و گوش اسامه را بدین نصیحت کران با ساخته و خفت فرمود و اسامه بن
 لشکره از بیت ابی اسامه از جماع مردم روی بر آه آورد و چون
 اسامه بدو روز فروردین مرضی عارض شد و در آن ایام سه ماه پیش
 رسید که امارت اسامه بر خاطر اجله محاب کران آمد و میگویند من
 غلامی را بر ما جوین اولین مهر کرد و اسامه را آنچه عصبانیت شده با وجود
 است و تو در حدیثی که شریف بر و بر منم بر آمده بعد از حمد و ثناء
 باری تعالی فرمود ایها الناس انی جعلتکم فی کتاب است اسامه
 شما من رسید و اگر شما امر و طعن در امارت اسامه میکنید پس از این امارت
 بدر و طعن کرده باشید و فرموده بخدا که زید قبل امارت بود و پس
 نیز صلاحیت این امر دارد و صیت مرا در شان دمی قبول نموده با وی
 باشد که او از جمله اخبار شامت نهاد از منم فرود آمده و کج و کول
 شامه و در روز و خدایا احباب سلطنت است این امر در روز و شب
 و هم رسوای اول واقع شد و صحابه کرام که همراه اسامه تعین شده بودند

آنروز را و دایع کرده بشکریه میرفتند و نه روز در قتل مرخص میماندند
 میفرمود و حبس اسامه را روان کلبه القصره بنا بر وقوع خیانت در حرم
 و بعضی آیات مثل آیه مبارکه که حق سبحانه و تعالی امیر المؤمنین را فرستاد
 فرمود و در اکثر احادیث مثل است منی بنبر که مارون من موسی الا انه
 لانی یسک و روانه کردن حبس اسامه بدستوری که مذکور شد عقیده
 مذهب امامیه برین است که بعد از رسیدن امیر المؤمنین بکلمه الحزبه
 بعد از ششون سنه سی سال امام و غوث عظیم و قطب دایره نبی و
 عالم براه و خلیفه الله و قائم مقام رسول الله بود که در خلافت ثلاثه برسم
 حکومت و اسم خلافت مشهور و معروف بود و ندانم و الحقیقه مرتضی
 بکمال اختلاف صدوری و حسن و معیشت و معروف و ندانم و الحقیقه
 مرتضی علی کمال و لنداد جسم مشکلات بفردان و دایره نبی
 و کبریات و مراتب با مفرح الکر و بکای نوال علی الهک عمر سکینه و از جمله
 این سالی است چهار سال و خنده ممنوع بود از تصرف در حکام که شکر
 نمی بود و چنانچه نه روز صلی الله علیه و آله و سلم بعد از بیست و چهار سال ممنوع
 از تصرف در حکام نبوت همچنان بنا بر وصیت خیر المرسلین بصورت دارا

میفرمود بعد از آن پنج سال و خنده ماه بجهاد و تالش و قاسطن و تالش
 معتمد بود و چنانچه در باب شجاعت مذکور شد و نیز گویند از رویان
 که با ساند صحیح بارید و چنان مستفا و مشیو که امیر المؤمنین غیر از
 کائنات هیچ احدی بعت نکردند و اگر توقف در محبت نمودن با کائنات
 ملائکه که در کتب متداوله اهل سنن متواتر ایراد یافته نیز دال بر
 معنی که خلاف حق امیر المؤمنین بود چه اگر نمی بود توقف نیز در
 که حکم انما یرید الله لیدفع عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیر
 از صفای و کبار مصون و بخود است چنانچه در روز قمرانه روز ولادت
 می آید که جمعی از اهل سیر بر آنند که چون از مهم بیت فرغت حاشی
 ابو بکر صدیق رضی الله عنه از وجود مهاد و اینست و بعضی ساخته می رشت
 بان مجلس طلعه امیر اجابت نمود در محل لایق و رشت و از میزب
 خود پرسید قدوه اصحاب عزمین الحزب گفت بنویسیم چنانچه را
 صحابه با بکر صحبت کردند تو هم صحبت کنی امیر گفت سخنی که شما برضای
 حجت ساخته این صحبت کرده ام من بر شما حجت میگردانم و هست گویند
 بشید کائنات اقر بکلم و لولا الارحام بعضهم اونی به بعضی و کلام الله

که با او بگردانند و امارت و حکومت میدادیم و به او اوری را
بنیو ایتم و هم روزی که از جانب مملکت که به شورش بود
که امیر المومنین تا ما و امی که فاطمه زنده بود دست کرد و از
ماشم جمعی از قریش مثل زبیر و طلحه و خالد بن سعید بن ابی بکر
از انصار با امیر اتفاق نموده با ابوبکر بیعت کردند و همه بر عهد
تا زنده بود از روی بیعت و بیعت بیعت کردند و در
که او از روی بکر بیعت گرفتند و در نوبت خلیفه دویست
که چون عهد نامه خلافت سر مهر در میان تویم کرده اند گفته
رسول خدا شخصی ایجابی خود نصب کرده و این عهد نامه تمام
هر کس از مومنان از خلیفه رستخوار ارد اظهار حال خود نماید
بر بنیو الی پیش امیر المومنین آوردند از روی بیعت و بیعت
فرمود با بیعت لمن فیها و ان کان عمر یعنی بیعت کردم هر کس
در این نامه است اگر چه عمر باشد و عهد نامه مذکور در شریعت عقاید
عبارت مملکت است و اما عهد ابوبکر بنیو الی و از عهد بنیو الی
خارجا الی استخلف عمر بن الخطاب بن عدل فداک طنی به و را

۳۹۰ و ان تا بطلخ افرا و اکبر و فرستادند و عهد نامه عثمان بن عفان
بود و رضی الله عنه علی بن ابی طالب گویند بیعت با فاطمه صحاب
الخطاب در حکام تخریر این عهد نامه حسنا انبیا است و ان هذا الزل
قد شد و وجود کعب خانی و در وقت طلب و است و فداک طنی
الندعیه و الله بکلف و دوه و در جواب است و خطای زده
کوفتن فداک است و در نوبت بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
که به بیعت بیعت است و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
عنان بیعت و دوه و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
فرمود و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
که سلسله عقد موخات بیان یا ران خورشید است و بیعت و بیعت
عقد بیعت است و فرمود و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
از من بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
اندر و در شان او فرمود و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
از من بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت

است که انور و با و فرموده باشد است منی نموده بازون
الا انه لانی بعدی جمع حضار از کبار و صفای کفشد نه کفشد
شماروی هست که امین وحی و مبط امر و منی او بر سوره بر
مومن و شایع عالیشان کرد اندید باشد بانی کلمه کافی لایه و دی
الا اما و رجل من عترته غیر از من برتره حضار با جموع کفشد فی الزمان
ایماند اندید که سید شایع و شفیع روز عشر بر مهاجر و حضار و تعین
برسم بر ایجاب شمن فرستاد و ایشان را وصیت نصیاد و رعایت
اگرش نمود و بر من هرگز کسی افیکرد اندید طایفه حاضرین
بلجی محبتی بوده که سفر مابنی و کفر کفست آید علم علم
و آفرین در علم من فرموده مومنان را اعلام کرد بانی طریق
مدینه العلم و علی بها و انا دار الحکمه و علی بها کفشد آوی سیدانه
چنین است و مکر فرموده آید اندید که اصحاب رسول مکر او را در
مخاطره باعدا که شسته در سوره که مکر به از کفار فرای خودند من
در سبب موطن محبت از پند و برخلاف نمود و خویش را دقایق نفس
چینه چینه آید سس سرور و کردم کفشد بلجی با علی محمدی است باز فرموده

اول مرزخانه قدم در دایره سلام در آورده و منته همه خشنود
الکافه فرمود کدام ملک از کرب است بر رسول صلی الله علیه و آله
و سلم از روی حب و لب جفا کفشد و بر تبت و آید
و قدم مرتب بود در راه قرب و قرابت کفشد و بغایت رنج
محکم است درین حال عبد الرحمن گفت ای احسن همه این قضایا کفشد
چنین است که در کفست چنان آوردی و حب و محبت من امور او را
و شعله و خمر اف نمودند لیکن اکنون اکثر مردم بعثمان است
مستوی از میان نبیه با ایشان موافقت مای و مقدم قدم و
چنین است که شاه خرمه و امامت و جلد و نجد که شایع نبیه احتیاج
لبت و مع ذلک محبتی علم خود و عثمان می نایند بسیار رعایت ازین
مسائل و خوبی خود و الله مسلم و شستن این امر را بر غیر خود زار که
میدانم سلامت مسلمانان درین تنزل و تسخیم است چه درین تسخیم
بر خاصه منت نه بر سلام و بر مسلمانان و درین ترک ساقیه کردم طلبا
للاخوه المرحومیه و این ابیات بدار از ان ابر کفر مار و خرمه و
شاهو اگر کنم اعتد وجهه مناسب این مقام کفشد اند قد علم انما ای خرمه

است که انور و با و فرموده باشد است منی نموده بازون
الا انه لانی بعدی جمع حضار از کبار و صفای کفشد نه کفشد
شماروی هست که امین وحی و مبط امر و منی او بر سوره بر
مومن و شایع عالیشان کرد اندید باشد بانی کلمه کافی لایه و دی
الا اما و رجل من عترته غیر از من برتره حضار با جموع کفشد فی الزمان
ایماند اندید که سید شایع و شفیع روز عشر بر مهاجر و حضار و تعین
برسم بر ایجاب شمن فرستاد و ایشان را وصیت نصیاد و رعایت
اگرش نمود و بر من هرگز کسی افیکرد اندید طایفه حاضرین
بلجی محبتی بوده که سفر مابنی و کفر کفست آید علم علم
و آفرین در علم من فرموده مومنان را اعلام کرد بانی طریق
مدینه العلم و علی بها و انا دار الحکمه و علی بها کفشد آوی سیدانه
چنین است و مکر فرموده آید اندید که اصحاب رسول مکر او را در
مخاطره باعدا که شسته در سوره که مکر به از کفار فرای خودند من
در سبب موطن محبت از پند و برخلاف نمود و خویش را دقایق نفس
چینه چینه آید سس سرور و کردم کفشد بلجی با علی محمدی است باز فرموده

6

6

وصایت نصیب امیر المومنین کرم الله وجهه در خانه خورشید پور
 و خلاط با مردم من کل الوجوه بر سر و پای معصوم علای عهد و بیعت
 و سده بنیه علویه آوردند تا مهمت بوی استحکام دهند آنرا و احاطت
 و بروائی آنکه بعد از پنج روز و فتح عثمان مصریان با امانی مدینه
 نزد مرتضی علی رفته التماس قبول منصب خلافت باید نمود پس اتفاق
 بستن از استدان ایشان عالیشان و شیخ تافه گفتند عالم را این
 منصب از امام و پیشوایی و خلیفه و مقتدرایی و نمیدانیم در روزگار
 باین کار احق و اولایی در جواب فرمود مرا این که منی منصب
 اتفاق میکند من با شما وفاق نمود و بیعت بکلمه ایشان اینست
 بعض رسائیدند مرتضی اندر میان و آنکه کسی حیدر امیر آفتاب اندر
 و آنکه کسی بنیدها یعنی تو در میان احبابی اگر دایم زدن این
 مقام یارای آن بود که معصدی خلافت و پادشاهی خاص و عام شود گفت
 اگر چنانچه ملت من این فقره را درجه قبول نیاید تنع خلافت از خلافت و لا سلطان
 لاکل الناس بعضهم بعضا منسل و امور مردم بجا نیست بر ایشان و تحمل شود
 المومنین در جواب لطایبان صواب فرمود شمار این مرتبه است که مرتبه

که معصدی منصب تمام شود این کار تعلق دارد و در وقت اهل بدر که با
 حل و عقد و احاطت بنیه العبد راند و هر مرد در آنکه شیخی بخلاف است
 قبول غایت خلیفه او خواهد بود و این کلام صحیح چون امیر ابابکر بن عمر
 چون با امانی علیه العبد رسیدی رسانیدند جمیع ایشان که در مدینه
 بدرستی امیر المومنین آمد و استعدای بیعت نمودند چون بگویند
 مهاجر و انصار بر بنی شایسته دیدار و خوشی بیرون آمد و بنی
 مسجد بخوبی شد و بنی بنی صلی الله علیه و آله وسلم بر آمد و خطبه
 بنی خواتین بر جمیع و شایسته خداوند تعالی و درود بر محمد و
 صلی الله علیه و آله وسلم بعد از آن فرمودانی کرده مومنان را منی
 بانگای من امیر است بشم همه گفتند آری و او ای شخص که بر جوشش
 کرد و شکی و بنیر بن بنید ایستاد و حال آنکه دست او مثل عارضی شد
 از زخمی که در حرب احد با و رسیده بود و امیر المومنین چون نظراً
 نمود در خاطرش خطور کرد که این دست شایسته و شرافت و انقباض
 سبب است و ما وجود گفت بدشایسته و بجهت لایتم بعد از آن زیر سبب
 پس اعیان جرو انصار و سایر مردم بشرف بیعت شرف شدند

و در بعضی از کتب بطور آید که این بیعت در روز جمعه گذشته است
 و بر تحقیق باقیه و اقرب جواب است که گویند بیعت امیر المومنین بعد
 از آنکه بیعت باقیه اتفاق افتاد و در بعضی حدیث مسطور است که امیر
 بعد از آن واقف گفت دست بکش تا با تو بیعت کنم چون ایستاد
 نمود بعد از آن زید و عیسی و عمر عرض کردند ایشان قبول نمود
 و امیر المومنین خود را ازین امر شایسته میراث زیرا که اختلافی با
 مردم نشاید و میگردد تا روز پنجشنبه از قبل عثمان درآمد و او در روز
 گذشته شد و بود اینجا که در صدد قصدی تعیین شده بود و در گذر یک
 اعیان اصحاب طواف نمود و می گفت علی مرتضی در میان اهل مدینه
 حاضر است هر چند خوب استیم محراب سلسله بیعت با او شویم قبول کردند
 فردا جمعه است و مردم را امامت است که باین فرض موکد قیام نمایند
 رای شما درین باب چیست همه گفتند ما حق و ادلی از وی نمی آید
 گذشته با موافقت نمایند تا با او مبايعت نمود و بجا افتاد بر داریم اهل
 بسرای امیر علی قدر شایسته برای قرار امر بیعت مجتمع گشتند الا
 زید امیر المومنین فرمود طلحه و زبیر کجا می گفتند ایشان چنین و

محبوبه از درون حشبه حلقه حلقه در میان درگاه بیعت نمود
 شریکیم بن حشبه نیز هر دو روز گذشته حشبه حلقه حلقه در
 نه عرض کردند شما با من و این از من جدا نمائید و دیگر را که
 این وقت خستیار کرد و بیعت نمیکند پس بیعت خواهر اهل اسلام
 با بیعت نمی نمایند با کسی که اسلام را بر آن اندوخته اند و بار
 شما و مباح و دست مستحق است و بیعت با شماست جدا نیست
 بیعت با شماست و بیعت با شماست و بیعت با شماست
 خوانند و بیعت با شماست و بیعت با شماست و بیعت با شماست
 این بیعت است و بیعت با شماست و بیعت با شماست و بیعت با شماست
 بیعت با شماست و بیعت با شماست و بیعت با شماست و بیعت با شماست
 بعد از آن زید بیعت کرد و از بعضی نکات چنین معلوم شد که این بیعت
 در روزی تحقیق پذیرفته گشت و بسیار بیعتی افتاد و بیعت با شماست
 که با و فاک ثابت در منزل خلافت است و بیعت با شماست و بیعت با شماست
 خانه مردم بیعت نمودند پس امیر المومنین حشبه در حجاب بیعت نمودند
 خوانده و با بیعت شماست و بیعت با شماست و بیعت با شماست و بیعت با شماست

سبحی صلیا طلب نماید بعد از تقدیم و تحسین نام از آن حاکم خبری

نماند که نوسند جناب غلاف آب از رویه عثمان بن عفان

که بود او و در جواب گفت دومرد و سر او را ببرد و محمد بن ابی

بود و آن دو مرد بر ویرانگیل آورده بدیده شهادت رسانیدند

ایشان و پدر امیرالمؤمنین کرم الله وجهه محمد بن ابی

طالبه کتبت و الله سبحانه و تعالی او بوقت آنرا رسانید که الله

عثمان در آمد و وقت قتل وی و ششم چون پدرم رویا کرد و

الخارج او سار شده و دست از قتل باز داشت و حال آنکه

وایم و سوزند بخدا که نیک شدم و دیگر ای امانو بیادم و در

ویرا در صبح بخان تعدد بنمود و بنیاد بر بعضی از بنده و میر و نواد

که جوان این چنین امیرالمؤمنین را الله تعالی امر خلافت حکومت

تمامی خیمت با و اهل بدو و در همه ایشان رسانید و طلحه و زبیر و

از وجود مهاجران و انصار نزد امیرالمؤمنین آمد و انفسد سلمان

را از امامت خلافت خارج و دست و بیج احدی از یو باین نام نیست و

ایشان فرمود و لا حاجه لی فی امرکم فمن خیر من خیر بن عثمان

بالت و کبار با علم بود و در این

خلافت بر قدر ابی و در روزی که در دست می آمد و

اوم و قریش و مقدم طلحه و زبیر و عثمان و ابی

سبحی و ترویبا یعنی و حضرت و فرمود و

بگذارد به نامن شیرین و هر از او و ابی سار و در روزی

چه وزارت مرا باند و است ایشان و در

نمود چون سابعه از شدت امیرالمؤمنین فرمود و

بماند که من اینست و بنیاد بر او و در

خواهر شد و پس بنویسورت و در خواهر و دیگر

نمود و شرف نمیکرد و میان شما و امیرالمؤمنین و

نام و در تمام این عباد و بوجبت و است بعد بوجبت

حدیث بخند و روان انداخته و اجرا کنم و

خفیه بقتل توان رسانید پس سب و نقشه و

طلحه بود و بود از آن زهر و انکار و

واهل مدینه از ده و شرف سب و خیرت و در بافتن

گفت چون خداوند تعالی ترا بر است مرحوم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
 و سلم را الهی گردانیده و ما را بجهت متابعت تو رسانیده پس
 لابد و ضرورت است که هواداری و متابعت خود را به تو مقدم بر تمام
 فرمانهای آنچه بخاطر ما میرسد بگویی آنها را تمام امیرالمومنین و او را
 سخن گفتن و او معیبه گفت من از بعضی مردم در امر خلاف تو
 فهم میکنم باید که اعمال آنها را بر اعمال خود و از دستهای مقدور داری تا خود
 خدایت را خلاف استقلال گردانی و مکتوبه بعباده نبوی و حکومت
 خلیفه سابق بوده و سابق است بر یافته بروی مسلمانی و در این
 شرف او و بر کائنات او مشور سازی و اعلام و مانی که است از مردم
 بهتر سلوک خواهی بود و عمر و عاص ابنوفیس ممالک مصر و نوباری
 با و بنویسی مثل بز و کر و شتر و تقدیم او بر اکفا و قرآن اوجیه در بند
 نام و ناموس و نجابت مکار و با فرست و طالب حکومت و پادشاهی
 من از خلاف این سقیم امیرالمومنین فرمود این کار از من بهتر است
 که معاویه و عمر و عاص و سایر اعمال آنها را یک ساعت بلکه لحظه خلوت
 و ایالت بخور کنیم که پوسته من لاله دهنار است و ستر او چهار ایمان

نمی بگذرد از که سخن افعال این سخن را درین باب شنیده است
 با و آنچه رسیده و دید آنچه با منی و دید اکنون چگونه هجوم فعال مغل
 بر مسلمانان مسلط سازم و ما نیستند تسلیم عیسی و زور داری یا مغیره
 آمد و گفت امیرالمومنین در روزی بخیابان بیابان بوقف آنها
 رسانیده بودم و منی بنده منیر مقیاد امیر از من برستم و دستهای
 است که نیاز از تمام حکومت غنائی و موانع از موانع ظاهر
 و هویدا از دین گفت و آنچه خود را بر دست معاویه بر زده از من
 رفت به من که از که بروی و با که پوستی اتفاقا درین
 عید بعد عباس از سفر در محبت من و منجبه ملازمت امیر خود کرد
 در و از به معاویه ملازمت شد چون مجلس امیر بر آمده بعد از در مجلس
 و سلام پرسید که مغیره اینجا برای چه آمده بود امیرالمومنین از من
 فرمود در روز مرا مستحق بود و امر و در مخالفت آن است و سخن اول
 او را بیان نمود این عباس گفت سخن اول نصیحت است و میگویند
 سخن آخر خیانت است امیرالمومنین کرم الله وجهه فرمود میدادم
 و بنوی من درین است که شما میگوید اما نظر اصلی من بر مصلحت است

گفت چون خداوند تعالی ترا بر است بر خود می معطی
 آله و سلم را می گردانیده و ما را بر دست ساقی تو رسانیده
 لابد و غیر درست که جوادی و سلسله تو مقدم رسانیم از خدمت
 فراموشی آنچه بخاطر ما میرسد بوقت آنها رسانم از بر زمین آوردن
 سخن گفتن را و معیبه گفتن من از بعضی مردم در امر خلاف تو
 فهمیدیم باید که علای غنا را بر اعمال که دارند سال معمر و روزی بماند
 خدایت را خلاف استقلال گردان و مکتوب به وید بنویس و جلال ملک
 خواجه سالقا بود و سایر ستم را بانه بروی
 شرف او و زین و دست ساز و دست ساز و دست ساز
 بهر سلاطین ای دو عمر و عام ایستونست بهر ستم و ستم
 با و بنویس مثل بزرگ و شرف و تقدیم او بر اکفا و او ان بخش
 نام و ناموست و نوابت مکار و با دست و طالب حکومت
 من از خلاف این ستم بهم امیر المومنین فرمود این از من هرگز
 که مغایر و عمر و عام و سایر اعمال اعتبار یک ساعت بلکه لحظه حکایت
 و ایالت بخور کنم که موبست من تبار و ستم و جهار ایمان

نمی سازم از که شستن و محال این بر او نیست بایست
 با و آنچه رسید و دید آنچه با منی و دید آنچه با منی
 بر سلمان سلطانم و مالکست تحت القصد بهر که روز و روز
 آمد و گفت یا امیر المومنین و بر روز بخنی یا بدین بوقت
 رسانیده بودم و این ستم بر شما را فرمودم و این ستم که آب
 است که نیاز از مقام جلالت تو را تمام ان از ستم تو
 و او را زین این است خود را بر ما نیست معارضه ستم را و از
 رفت به من از که بر روی و با که چو ستم اخافانست

عبد الله عباس از سر جرح و جرح خود مغویه عارضت امیر خود
 در روز با مغیره عارض شد چون مجلس میرزاده و بعد از آن
 و سلام برست که مغیره اینجا برای چه آمده بود امیر المومنین از آن
 فرمود در بر مرا انداختی و در امر و در مخالفت است و سخن اول
 او را بیان نمود این عباس گفت سخن اول نیست و میگوای بود
 سخن آخر خدایت جناب امیر المومنین اگر آمد و جبهه فرمود میدام
 و بنویس من در این است که شما میاید اما نظر اصلی من بر ملک است

در بعضی از بجزت خاتم الانبیاء و داد و بد این جهت گویند که
 اقبال از رواج عزت بخصیص نداشت انداد و اهل اسلام از آن بزم
 شجره جردم با هم نشست قمر زان الم حیات پاک نزد رحلت
 در چشم افلاک و فرشتی ز سوز درون پر بسوخت عطار
 و فریبخت مستحفظان چهار و سحران آثار اگر چه اتفاق دارند که
 شهادت شاه و لایب بر دست عبد الرحمان ملجم المرادی بوقوع
 اما در کیفیت حال آن بعضی تفاوت است و چگونه در بیان امر شیع
 اختلاف بسیار هست روایتی آنکه این ملجم در اهل ارمصر بود و در وقت
 خروج مصریان جهت قتل عثمان رضی الله عنه با ایشان همراهی نمودند
 بگونه ای که در طارست حضرت ولایت منقبت بر می برد و آنکه ملجم
 و بقیه نهروان شاه مردان ملجمه این الی بکبر نوشت که خدایا او را بپوش
 روانه ساز محمد رضی الله عنه بموجب فرموده است نغز از شمعان بگویند
 داشت یکی از آنجی این ملجم بود چون نظر امیر المومنین حمید بر آن بعضی
 افتاد و فرموده شد و اختیار الملک الموت فان الموت لا یقا
 و لا یخرج من الموت اذا اجل و اوایکا یعنی میان سخت بر بند از

۲۰۰
 مرک که مرگ بمثل قات خود کش کرد و جرع مکن از مرک جوی
 تو فرو دادید در روز قیامت سطور است که امیر المومنین رضوان الله
 علیه در وقت خروج نهروان رسولان با طرف میدان دستار و پر
 از بمن و کسم بنامش از شمعان ملجم و اهل ایشان بودند و هر یک از
 و در نفر تحفه گذرانیده قبول فرمود مگر تحفه این ملجم که شمشیری بود
 قتیبی آن بعضی از آنجه ملکن شده گفت با امیر المومنین حیات
 دفعای من هدیه است و این شمشیر مرا که در میان عرب مثل ندارد پس
 فرمود این شمع را چگونه بستانم سال آنکه مراد تو از من بدین شمشیر
 خواهد شد آن ملعون از شنیدن این خبر دست از اطهار جرع کرد
 بر زمین افتاد و گفت با امیر المومنین هیهات هیهات هرگز نباید
 صورت در خیال من گذرد و این فکر می آن خاطر من خطور کند من
 ملازم است این آسمان دال از وطن بروشته ام و شمشیر مهر محبت
 بر صفی خورشید گشت امیر گفت این هیهات بودند و صورت خودانی
 عنترت جاده وفاق با دینه نفاق خواهی اگر خیت و خاک هر دو
 و تفاوت بر غرق دولت خواهی بخت این مهر در رسم و الهیات

نوشت هر چند عهد شرط کنی از شکلی این ملجم گفت ای امیرالمومنین
اینک من در پیش تو ایستاده ام بقومای تا دستهای مرا قطع کنی اگر
این امر از من واقع خواهد شد مرا انصاف منسانی مهر فرموده و جان
تو فعلی صادر نشد که مستحق عقوبت باشی چگونه ترا انصاف کنم اما خبر
صادق مرا ازین کار خبر داده و میدانم که قول او معتبر است و بدین
اکله این ملجم در سلک خوارج نظام دشت اندازد که فرار نیافت و در میان
امیرالمومنین گرم آمد و وجهه ماند تا وقتی که مهم قوم او فیصل پذیرفت
بعضی از روایات آمده که چون مرتضی علی گرم شد و وجهه از نزدان
بجانب کوفه روان شد این ملجم حضرت طلحه که پیشتر بآن بلده شتاب
و فرود فتح و فیروزی بمردم رساند از موقف قامت اجازت نماند
چون بگونه در آمد کرد و محلات مکتب و از ابله خبر طغیانیت در آن
آتش خشمش بر جلیله نظامه نام که دختر ائمه جمع بهمی بود افتاد و از آنجا که جنب
و آن ملعون بجانب کوفه میسر کرد زره گانه را برهنه و سبابت
جنس خود را همچو گاه و گهریات شیفته حسن و جمال او شده گفت
ای آرام جان و من دلم تا توان از کدام قبیله جواب داد که از ارباب

تمیم و آن قبیله نام ذریجی بود و جمع کثیر از ایشان در نزد او ان گشته
شده بودند این ملجم پرسید موی یا شوی و در زیری گفت بویام
انگشت و این ملجم و را خواهری که روی بود و قدامت مهر من گشت و
به خبرت هزار دیار و یکی مغنه و سر علی بن ابی طالب گرام
و وجهه این ملجم گفت زرد و کنیزک رسول الله و اما قتل حیدر کرد
نجات دشوار است و یکای تنه که قادر می تواند شد کشتن
آن شهوار شرق و غرب شکسته و سرش بی عوب کشید
ذوالفقار از غلاف زهره بخت قتل از زیر بر کوفه قاف قتل گشت
من مال و نیکو بختی که مایه از سر قتل شده و برادر و پدر
از آن نکرده و چون شعله شوت در کانون سینه بر نیت او انداخته
بود و در من صبرش شرار برق غفلت سوخته گفت الله سخن هرگز
و آنچه فرمود بود و اینک ترا و پدر آید ای نظامه بدین غر
ایا دم و کمر بر قتل امیرالمومنین اگر یک ضربتی که بر دوزخم زانی شوی
و چون این مهم کفایت کنم و از غایت شجرت بوحشی که مذکور خوا
شد و تحفرت بر چه شهادت رسیده را هم حروف که چه این روا

بحره را نیز با خود متفق گردانیده و آزار بر قتل امیرداد و او را بقتل
 پیوسته در آن اوان که زمان شهادت شاه ولایت بنایه در ملک
 رسید چندین کت بکتابه و صریح ازین معنی اخبار نموده بلکه پیش از آن
 اکثر اوقات نیز هرگاه تعویبی میشد اظهار این واقعه میفرمود و بخواه
 در باب علم مطبوعات و قتی که معاویه خواست معلوم کند که امیر
 پیش از مرگ او بفرودس علی خواهد خرامید یا او پیشتر بمقبره خود خواهد
 رسید سه نوبت از آن جهت بنهار مرگ خود بکوفه فرستاد امیرالمؤمنین
 کرم الله وجهه بر مکر و فریب او مطلع شده فرمود معاویه غیر دانا و جاهل
 بخون زمین نه میبرد و در روضه الصفا مطبوعات که در سفر این چشم
 منقود است و او بخدمت امیرالمؤمنین آمده است بقی قتل کرد امیرالمؤمنین
 بنده دلگشته فرمود ارید حیاتک و تربیت قتل من حیاتت بخوانم
 و تو قتل من: نقل که در ماه رمضان سنه اربعین روزی امیرالمؤمنین
 کرم الله وجهه بمسکوفه بنصایح خلایق اشتغال میفرمود بسوی امام حسن
 کرد گفت ای نور دیده من ازین ماه چند روز گذشته گفت سه روز
 پس بسوی امام حسن کرده فرمود ای سرور سینه من از ماه چند روز

باقی ماند: بگفت بنده روزی است بحاجت من برده فرمود که در پیش
 بدخت ترین مردم طبع مرا از خون خضاب کند و منی چند الحام بیان
 بر زبان گذرانیده مضمون آنکه قتل من میخواهد نامردی از قبایله مراد و کن
 بوی بگوید میخواهم چون امیرالمؤمنین کرم الله وجهه از سینه فرود آید
 بجم با خضاب تمام آمده و قتل امیرالمؤمنین بنایه ملکیه مخبر است
 العالمین از آنچه بمن گمان می بری و از تو در میخواهم که اشاره فرما
 تا مرا بکشند و دستهای مرا بپند امیر فرمود پیش از قتل فتنه نباشد لکن
 مخبر صادق مرا خبر کرد که گذشته تو از قبایله مراد باشد این بجم
 در مقام تبعاز و استنسی: بجم و میرفت بخدا سوگند میدهم است
 بگو که در ایام طفولیت یوانه یهودیه تر امی گفت ای بدبخت تو بتر
 از عاقبت ما که صالحی گفت علی الکاف ساکت شد روی از وی گردانید
 بصحبت پیوسته که در ماه مذکور شبی رخاانه امام حسن و شبی رخاانه
 امام حسن علیهما السلام فطاری نمود و زیاده از سه نغمه تناول نمود
 و میگفت شبی چند مهمان شام و زرتی رجمه مستحق از امام موسی است
 امیرالمؤمنین مرویست که در آن سحر که شهادت امیرمقدربودام

را گفت ای دختر من چنان می بینم که این صحبت روح پروردگار
ما محراب منقش کرد و طایر نفس نفس نفس قالب شکسته براففت
مستطابان مایه اعلی بودند ام کلثوم قطرات اشک از سحاب دیده و در
گفت ای پدر من این چه خبر خفت از است و این چه حکایت بر شد
شر است این نه قصه است که بگوشتش هوش تو ان نشود و نه غصه که از
نکبات آن این توان بود از غرق تلخ مکیونی سخن هر چه خواتی
کن و لیکن این مکن امیر گفت ای فرزند از چند دوش سید کایا
علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات را در عالم رؤیا مشاهده کردم
بدست مبارک خود عیار از روی من نشاند و بگفت یا اخی بجا
من بیا که آنچه بر تو واجب داد انودی روانی امیر خود را
با نام حسن بن ابان فرمود و امام متاثر گشته شروع در گریه و زاری
نمود در روضه الشهدا سطر است که در آن شب حضرت لایب است
اصلا خواب نغمه و دما سحر طاعت مشغول بود و ساعت بیاعت
باحت سر آمده در آسمان مکرر سنی و گفتی صدق رسول الله
فرمودی چه باز میاید مبارک گشته مرا از آتش من و بهمن

سوال میکرد راسته وقت آن آمد که مسجد رود انگاه کجای
کرده و میان همایون بسته بخون این صحبت که از هم از بخت
تکلم نمود و لطف بعد ازین تا بقیامت سیر و در تو که شد از خاک
و دیده مانورانی هر کسی شاد و بعد من بیدل مخزون عیدم اندم که
به منع تو شوم قربانه چون از خانه بیرون آمد بمیان سر آمد
چند بطی انجام بود و در روی مبارکش انگ کردند و بقوی بنشاند
یکی از خادمان چوبه بران مرغان زد و فرمود دست از اینها باز دار
که ناله کنندگان اند بر من پس مسجد شافت بر سبل معهود بانگ
گفت این طبع و شب و روزان در آن شب و قطامه شرب حرم
بودند و چون آواز از آن بگوشت منعونه رسید آن طاعتین از
خواب را بکنجه گفت انک علی با یک ناز میگوید بر خیزید و هم او را
کنید آن سه مرتبه مسجد رسیده و نغمه بر در سجده شدند و این طاعت
در آمد چون امیر المومنین کرم الله وجهه از ایوان خارج
شده قدم در مسجد نهاد شب یعنی شمیری اندخت اما بر طایق سجده
آمد و روان ملعون هم تنگی حواله کرد و بر دیوار خورد و ملعون هم

بر فرق اهل یونان میرز زده گفت الحکیمه الله لا اله الا الله صاحب کرم
 انکه این ملجم صبر کرد تا امیر احرار است سجد اول بجا آورد و چون
 از سجده برداشت آن شخصی شمشیر فروز آورد و اتفاق رخا آن
 رخ بر فرق اهل یونان بر همان موضع آمد که روزی خنجر و عرو
 عبد و زخم زده بود تا مغز سر و شکرانست امیر المومنین کرم الله
 گفت قوت بر لب لکعبه سو کند سپرد و کار کعبه مظلوم نشد و اما
 حن را فرمود که شرایط امامت را بجا آورده با مردم نماز گذارد
 و در مستقصی نیکو است که بعد از آن حادثه عظیم در میان خانه رفت
 و شخصی از حالش و قوف یافته او را بد و زخم فرستاد و شب تا صبح
 بیرون برد و چون مردم جمع آمده از امیر رسیدند که ضارب
 زخم گفت فرمود خدای تعالی او را آگاه هرگز نماند و بایست که
 اشاره کرد که همین ساعت از در آید و این ملجم در آن صبح
 غن آلود بدست گرفته زر کوهپای کوفه میدوید مردی از بنی عدس
 پیش آمده گفت تو کیستی گفت عبد الرحمان ابن ملجم گفت ای یونس
 علی کرم الله وجهه را زخم زده باشی خواست انکار کند خدای تعالی

۳۰۰
 بر زبانش راند که آری منشی فریاد بر آورده مردم را خبر کرد تا
 اورا از قفسه پیش امیر المومنین بردند و بر وی چینی که در روضه نشاند
 مسطور است ابن ملجم بعد از آنکه آنحضرت را زخم زد و برای ابن عم خود
 رفت و سلاح از تن باز کرد و درین حال صاحب سر او آمده او را
 شوش زد و گفت مارقا مل امیر تو می ان لعین بجای ما نمی گفت
 شخصی کربان اورا از قفسه بنظر امیر المومنین کرم الله وجهه رسانید
 چشم آنحضرت بروی افتاد گفت یا خنی المراد مکر من بد امیر می ام
 شمارا گفت معاذ الله یا امیر المومنین فرمود ترا چه باین داشت
 که فرزندان مرا ایتم ساختی و زخم در تن مرا انداختی نه من مانو
 نیکو نگردد بودم گفت بلی اما واقع شد آنچه واقع شد و کان امیر
 قدر امقدور انگاه فرمود این بد بخت را بنزدان برید و کل
 شرباب و بازدارید مکر من زنده بمانم بمقتضی رای خود با و کل
 و اگر حلت کنم پیش از کفیر شمشیر بروی فرستد که او را از یاز
 بکن خم زده انگاه امیر المومنین را بکلمی سجده بخانه بردند و اولاً
 و مجاد و نبات مکوات و زوجات مطهرات چون آنحضرت را این

حالت مشاهده کردند فریاد و زاری و ناله و سحراری با و جگر فلک
ز لنگاری رسانیدند و حبیب گنجینه بدست اضطراب چاک ده مال این
مغال و روز زبان گردانیدند شعله آتش بجان تو جان میو
در فرات تو دل پر و جوان میوز این چه در دست کرو خون جگر
این چه سوز است کرو کون و مکان میوز و وصف آن حضرت است
باعت است ترا دید میگرفت و الم آن زخم لحظه لحظه صفت نص
می پذیرفت چون زمان حلت نزدیک رسید امام بن را نصاح
سودمند بتقدیم رسانید و درباره ایشان دعوت اجابت ایات
همایون گذرانید و تکرار کلمه طیبه توحید مویست می نمود تا مرغ روح
بعالم بالا پرواز نموده از در قنار بر وجه بقا شتافت و از عقده
مومن امام حسن مروست که بعد از حلت شاه ولایت منتهی شریف
میگفت از بن خانه بیرون روید و این ولی خدا و وصی عظمی
بجا و اگر ازید چون از خانه بیرون رفتیم آوازی بگوشتن است که محمد
در گذشت و وصی او علی مرتضی شهبه گشت بعد از بن محافظت دین و کائنات
است خیر الانبیا که تواند کرد و دیگری گفت هر که میراث ایشان و زرت

ایشان کنید چون آواز تسکین یافت بخانه در آمد مظهر المومنین در شسته
در کفن سجده یافتیم و روایت دیگر آنکه در وقت آن حال صیوت
که چون من ازین عالم نقل نمایم از راه خانه لوحی بدیده آمد مرا به
نوا بایسته و غل نهید و از دست نه خانه کفن و خطوط طاهر شود و مرا
تنگین کرده در تابوت نهید و تابوت او در میان خانه وضع نمود
فرزندان مرا بخوانید تا و داع پر و خو گفتند و یکبار حسن
نماز کند اردو یکبار حسین چون پیش تابوت من از زمین برخیزد شما
پس تابوت بردارید و هر جا که سر تابوت بر زمین آید مرا اینجا
مکذارید و حفره کنید و از اینجا تابوتی از ساج بدید آید مرا در آن
مکان دفن نماید و کف کوبید بر فصل الخطاب چنین مسطور است که
النبین کا خور می که از بدن مبارک سید المرسلین بایمانده با خود
دشت و در وقت حلت فرمود از ابر بدن من بالند و در روضه
الشریفا و حبیب السیر کشف الغم مسطور است که جبرئیل علیه السلام
مشغال کا فور از پشت آورده بود و سرور و شرف مشغال از برای خود
نماز دشت و جمل مشغالی بیده النسا و علی مرتضی رحمت کرده و

که حکام ارکال بر بدن خود خواهند مالیه المقصود اولاً عظام
 موجب فرموده عمل نموده اند و ان شب در نجف اشرف بهین موضع
 که حالا مطاف طواف خلائق اطراف الکاف عالم است حیدر
 مدفون گردانیدند و بموجب محبت موضع قبر را بارین استوار
 که اعدایان اطلاع نیابند و تا زمان مارون الرش بنی عباس
 اهل بیت بحکس اقف نبود و بسبب بردن مردم بدان مرقد عظم
 سا و شهید خبث آسا آن شد که روزی مارون در آن سرزمین
 میگردد و آهوی چید از پیم جان بوضع که مدفن امیر المومنین کرم
 وجهه بود پناه بردند هر چند جانورهای شکاری بر آنها سر دادند
 بدان جانب رو بیاوردند و مارون از مشاهده این صحنه
 از حصار استفسار سر این معنی نمود بعد از تقدیم مراسم تقشیر
 از پیران با چندین رسیده که جسد مطهر امیر المومنین حیدر
 مدفون است لا جرم مارون ترک شکار را بجا کرده لوازم طواف
 مزار غایب الا نوار بجا آوردند و در زمره الریاض حدیث
 که حق سبحانی و تعالی بروج علیه السلام وحی کرد که گشتی تبار و نوح گشتی

ساخت از الواحی که امور بود چون سلوح باقی ماند نوح
 خداوند آنچه کنیم این سلوح را وحی آید که ای نوح علی نام
 مرا در آخر الزمان موجود خواهد شد ازین سلوح را انخلان
 حفره کنده در روی منهد و بدرستی که منی در میگنم ملائکه را از بار
 این قبر پس بگویم و محبت در همین موضع که حالا نجف شهر است بهما
 قاعده که فرموده بود دفن گردند و سر قبر مبارک را بر مسطور
 و در فتوحات القدر از جیب عمر مرویت که گفت در اهدم
 المومنین در مرض موت پرسیدم از جراحت او فرمود ای باب
 بخدا قسم که من این ساعت مفارقت میکنم از شما درین آسا آواز
 گویم ام کلثوم بگوشش امیر را میگفت ای خیر بخدا قسم که گویند
 پیر تو می بیند راوی گوید من کفتم جیمینی یا امیر المومنین که می بینم
 فرشتهای آسمان و غیر آن را که بعضی از عقب بعضی آید و از
 سمت شهادت میدهند و من برادر محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
 نشسته نزد من و میفرماید اقدم فان الامم خیر لک مانت
 غیه یعنی قدم نه براه آفت بدرستی که پیش تو بهتر است از آنچه تو

درو می نفست که پس از نهال میرالمومنین کرم الله وجهه امام علی
 این بیچ را طلعه گفت تو می که امیر المومنین رکنه گفت امام
 همام که یزید بشیر روی زرد و عبد الله بن جعفر طیار رضی الله
 عنهما میل در چشمش شد و بروانی دست بازش قطع کردند و زبانش
 بریدند و گروهی از شیعه جد آن شوم را در بویا محبده
 مولف گوید اگر چه در حبس است و روضه الشهداء این منقول است
 میچ را بر قتل قطعه باعث شد لکن قدوه المحققین حکایت
 تخصیص نموده که بوجب گفته معادیه این بیچ امیر المومنین را بد
 شهادت رسانید خواجه این مضمون را در حدیقه الحقائق منقول
 ساخته پس چشم آن سگ بدین آن سر او را لغت و نون
 بر زکی گشت عاشق این شوم ان بکونار زبانه بوم
 مرد مغرور گشت عاشق او کفر شد در میان عاقبت او
 بود آن زن را ای بوسه نسیم و مالید او خوب و جوان
 گشت زنی سر معادیه آگاه مرد گشت جمله کار باد
 گفت کار تو با کمال شود و بکنی زن ترا حلال شود

کرد تو در کار خویش نهی و ای
 کرد تو فارغ کنی و لم زین کار
 زن را با بیزاریت و جا
 است مرکب هم ترا پس از آن
 مرد را بر زبانه عشق زنی
 و بچنان اصل و جهل منبلی
 و بچنان خاک را و بقدار
 این خبر جمله با علی گفتند
 کنی بد حال را بکیر و کیش
 گفت و بیک بغل قاتل خوش
 آن چنان بی حفاظی از بر جد
 میر حیدر سحر زجر نماز
 مرد در حققت و بد گفت ای زن
 سینه از خواب گشت جوان
 آن سرافراز مرد در و ج نول
 است کاین حربه حوس علی
 بغیر از کجی بزد من مقدار
 زن را بدست کواه
 زنی در جوار من آسان
 اند را کند در جهان محنی
 خیره بگرد قبل چون علی
 رفت در کوفه از دلی انی کار
 و بچنین فتنه هیچ نهفتند
 و او شان بر رخ آب مرزوش
 کس که دست سعی از وی پیش
 شب آینه رفت در مسجد
 رفت و دریافت خسته الفواز
 گاه روز است بر زنی زده
 مریه گشت از دلی کار
 چو بکند اندر نماز شد شغول

رفت و زخمی سبک ز شمشیر
که بدان رخسار محبت مرگشت
خلفی از هر طرف فراسید
پرده مرد بکنش برید
بگرفتند مرد را نه الحال
کرد از و میر چشم خورده سوال
که بفرمود مر ترا این کار
کرد بلفظ خواستن اقرار
که مرا این معصوبه بود
کار کردم کنون نذار و سود
مشکله کردند مرد را پس از آن
رفت اورا سوی جهنم جان
و آنکه فرمودش نامه بر
این چه هست باری اله خود چیست
و نیز حکیم ثناء علیه الرحمه در کتاب
امیر المومنین حسن رضوان الله علیه را نظم کرده که ما شنیدیم که
و تا که معاویه جعده بنت شعث که زوجه امام حسن بود
داد چنانکه بگوید مبارکش صد و هفتاد و پنج بار چه شده اند
دین برآمد مولف بنا بر حسب اخصاص چندیتی از آن است
مرقوم می نماید تا دفع شده ارباب شک باشد حق کوم
من از که اندیشم آنچه کوم تعین شده بنهم جعده بدست
آن بدزن که در او از هر ضرب بغض صد و هفتاد و پنج

جگر بدر آمد از این لب شکر
بر زمین زن سبوی در گنج
که فرستاده مرد را بر کوی
بزد و کو هر که منبتی است
که پذیرفت از و درم مالک
لو لوی چند و عقد مروا
که زمر اسهانی بند رسید
کین لکو عقد مر ترا دادم
مبوغ شدیم و در تمام
خویش را تو نیکو نام کن
به میر مر ترا دهم بزن
مردم را دختر می و جان فدا
رفت و با خود بر دیدن ما
چه بر در جهان ز خود کار
آنکه دانی بهین معاویه
صد هزار نشسته بن بار خدا
جان ابد او اندر بن غم و حسرت
باد بر جان خضم و لعنت
و نیز حقی نامی علیه الرحمه جامی در شاه اهد النبوت مرقوم نموده که
مشهور است که زوجه امام حسن بن محمد و معاویه امام را در
و در دفتر سیوم روضه الشفا بطور است که چون معاویه را
بر آن قرار گرفت که زید را و الی عهد کرد اند و مشایخ و معارف
به معیت او خواند تحقیق مدین است که از قبیله و وجود میر المومنین

حسن تمشی نخواهد شد در فکر دفع امام شهاب روز آورد و دستگیری
اندیشیده مروان بن الحکم را که طریقه رسول خدا و شیعیان بود
فرستاد و سندی را بر او و محبوب او کرد و اندک گفت این سندی
را بچند عتبت شعث رسان و با او بگو که اگر تو بعد از ما شربت
وجود امام حسن علیه السلام را با این سندی بیا سازی او بجا آید
انتقال کند معاویه بنجاه هزار درم بود و او را ترا در سگ از داج
پسید که مروان بنو موده او بدیده رفته جعده را بنو لقب با ج
مذکوره عمل نمود چون زهر ابا ند ام و اعضای مبارک امام سر ک
شاهد رجش نو ادب خیابان خراسان و چون این واقعه مایه روی
نمود معاویه بنجاه هزار درم جعده فرستاد و با نو ر دیده خود
گفت ای فرزند و بلند حکم اللہیم از او عده و فامی بد که شعث
را در قید نکاح آوری نزد بخت جعده با فرزند رسول خدا صلی
علیه و آله وسلم و فاکر از روی چه خبر و بگوئی توقع تو اندک است
مصلحت مصاحبت وی و صاحب التیبه در مجله اول از تاریخ
عاطف ابر و در مع ان برابر از زحمتی و کامل النصفه نقل میکند

در شهر رسته تا و همین چون معاویه ابویحییان جبهه بخت بدست
رفت و حسین علی المرتضی کرم الله وجهه و عید الله بن عمر بن
بن ابی بکر و عید الله بن زبیر رضی الله عنهم را بر بنای عاصی
رضی الله عنهما زبان ملامت و اعتراض بروی کشد پس معاویه در
خوشی می کند سرانجام شاکستید و کرسی بنویسی بر سران
صدقه را جبهه صیافت طلب نمود و بر آن کرسی نشاند و ام المومنین
در چاه افتاد و معاویه به سر چاه را از آبک مضبوط کرده از مایه
خیالچه حکیم نامی نزارش و فقهه مایه خبر میدهد عاقبت بهم
ان باغی شد شهید و شش ان طاعنی اما که با جفت مصطفی ز منیان
کشد مرد را تو مرد خجوان مولف بنا بر وقوع مقدمات مسطور
آورد و آه ام المومنین رضی الله عنها معاویه رسیده محلی که بر
وی معین بود و خیالچه در آواخ اعم کون رضی الله عنه سکونت
که مشی معاویه تقصیری حاجت و در اینجا جایی بود بد از جاده
نجا راب بروش نزد و موبه های او بر بنوست و از علت التو و
و بخت خراب رنجور شد خیالچه هزار حسیه بخوابگاه خود آمد بهوش

اماناد دیگر روز مرغال خبر یافته فوج
 دعا کرده میرفتند و چون به آنها ماند دل تنگ شده بگریستند
 در آمده اور کفشد چرا میگریست گفت برای آنکه بسیار کارهای
 بود که بر این قادر بودم و از شومی نفس معذور نکردم بر احوال
 مال خود میگریستم و حسرت میخورم و دیگر آنکه این علت بر عضوی از اعضا
 من ظاهر شده که پوسته کشاده باید داشت و این بلا بر من بسیار
 این مطالب است که از و دیده و دست به تعبیر و ظلم گرفته و
 عدی و بر اصحاب او کشته تا برین بلا بر من حسی نباشد زایل
 و مرعوبیت عاجل ملائکه کرد من اینها را از من نبردید
 یزید می بینم اگر نه دوستی او بودی من بر او دست میزدم اما دوستی
 یزید مرا بدین حرکات و محاربات دست لاجرم امروز دشمن من
 و دوست بگریست و آن علت بر مستولی گشته بود و خواهی
 بر نیال و شوریده میدید و از آن هر خطه میرسید و هدایا
 میگفت و بماند آب طلب می نمود و پیش از پیش منجور و تشنگی
 بکین نمی یافت و وقت و وقت اور غشی می آمد چنانچه یک روز

چون بهوش آمدی با و از بلند لغتی آه چنان
 خلاف کردم ای علی ابن ابیطالب مرا با تو ای حجر بن عدی
 بود و ای عمر الحقیق چرا از انما حق کشته بدین شکل مضطرب بود
 تا برین نوشته شد که این نیز یکی از خوارق عادات امیر المومنین
 کرم الله وجهه و امام حسن و امام المومنین عاتقه صدیقه است که عدوی
 با من پس از عالم رفته و مخفی ماند که تاریخ مذکور همین فصل تمام شد
 چنانچه پیشتر می نویسد که چون معاویه بهوش آمد یزید طلب
 و مرزبان را جمع کرده اول خود بیعت نمود و خطاب آن ملعون را
 المومنین کرد و همه مردم را فرمود تا با او بیعت کنند چون
 مفصل را نیز خوش نامد که احوال غیرین زیاده برین درین
 مجعوله محمود ثبت کرد و اندک با علییه همین خنده که خستار نمود اگر
 کسی را در مقالات مسطور و تلجانی بخاطر رسد کتب کور و رابد
 مطاوعه نماید بکلام که درین نقل مومنا متعبد المجرار و جهنم اندازند
 و نسبت الله علیه و لغنه و اعدله عذابا عظیما و تحقیق این دو حد
 نبوی که حدیث اول بر و است بود و در صحیح بود او و صحیح



مستور است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت که از عیسی
ان یغفره الا من مات مشرکا او عیسی من تقیل مونا متوقدا و شد
دویم در صحیح این ماجه از ابو هریره رضی الله عنه مرویست که گفت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم من اعان علی قتل مومن سطر کاهمی
مکتوبا بن عیسی النبی من رحمة الله کشته اهل بیت و وجه مطهر رسول
صلی الله علیه و آله و سلم از دایره اهل اسلام بیرون شمارد و
شک مشرک انگارد اما که آوردی به یهودی بدشت دیدن
نبی سودنی بدشت در فتوحات القدس از ابوالقاسم حسن بن محمد
شهریابن الوفا منقولست که روزی در مسجد کوفه نشسته بودم که اکثر
عجیب جمیع غریب شاهه کردم نزد یک مقام ابراهیم بن زرقه
راهی حبه صوف در بردارد و نغایه خوش محاوره و قوی کل در
مقام ابراهیم نشسته حکایت میکند که روزی در صومعه خود نشسته بودم
و در آمد و شد بر روی خلق بسته نگاه دیدم مرغی بزرگ عبور
از هوا فرود آمد و زنگاره و دریا بر سنگی نشسته ربع بدن انسانی تا کمر
پژواک خود باز آید ربع بدن انسان قریب ربع اول از مسقار انداخته

پرواز کرد بنحیض طریقی چهار مرتبه فرود آمد و ربع بدن انسان
تا کمر خود پرواز کرد تا تمام بدن را بران بپند کند شسته طریقی
ناگاه چهار جزو بدن تا یکدیگر التیام گرفته بیکر انسان درشت و در
کریه المنظر برخواست و در خود نگاه میکرد که آن مرغ در رسید
ربعی از بدنش جدا کرد و طیران کرد و همچنین چهار دفعه ربع ربع
بدنش می ریزد و باقی بدن چهار لب بسیار می نمود تا تمام بدنش
فرورده پرواز کرد و من ازین معاینه متعجب ماندم و ازین دفعه
بی نهایت متفکر شدم و تا سغب بار خوردم که کاش و قتی که آن
شخص برخواست و در عرضش درشت گشت از سوال میکردم که
چه عذاب الیم و عقاب عظیم چیست ناگاه دیدم که همان مرغ بدست
سابق ربع ربع می کرد تا افزای بدن شخص تمام شد و بهیم
و من استعجال نموده خود را باور رسانیدم و از احوال انداخته
مال و پرسم دیدم گفت که من عبد الرحمن بن نجیم بدر بن اوی
حضرت آدم که وصی رسول آفرینان را شهید ساختم از
آن روز خدای تعالی این مرغ را بر من گذاشته و بدن را

که می بینی گرفتارم و شسته و هر روز چند دفعه مرا چیدن از یکدیگر کرده
 کرده و می کند چون زنده می شوم باز مرا بدین خواری می کند و
 که بر خیمه من خورشید و آفتاب هر روز و هر وقت از روزگار پویند
 مانند که آنچه از فضایل و کمالات و کمالات و معنی سید کانی
 علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات در این مجموعه موجود و مرقوم قلم نگه
 گردیده است از الواری نامان و شیشه از جگر سکران و بطن اوصاف
 و کمال آن برگزیده از دستمال مقدور و لطیف و صاحب بیان و شیور
 بلاغت لسان نه شمال و فضایل می از آن شیرین است که بتقریر زبان
 یا بخریر بیان استغفار آن توان کرد بسیار برین برهمنی مقدار که خانه
 بدیع آثار اظهار نمود و خستار افعاد هر چه گفته در اوصاف امیر
 همچنان به کفایت که صد خنده است لیکن لایق بحال مومنان است که
 از مطالعه این کتاب که تاریخ آثار شمس ممدی آفر زمان از چهره
 راه نای خلق مرقوم گشته است عداوت خلفای ثلثه رضی الله عنهم
 در دل جا نهند و تبریزی که علمای سنت و جماعت قرار داده اند
 از آن تحلف و تجاوز و زور زنده بلکه در اکرام و احترام جمیع صحابه عظام

تاریخ اخبار
 مودت و خیر زمان
 تاریخ اخبار
 راه نای خلق

ما فرغی نگذارند و نه بجا نبرد و نه الا حجاب مطهر است که صحابه
 هست که ساری است از این و آن و آنست که بکشت از دست
 ایشان نکند بلکه جمله را بلا کشت و عدل شمرند مگر آن کسی که نفس
 بر و شر و عاصیان شده باشد زیرا که برکت صحبت رسول صلی الله
 و آله و سلم آن حساب نیست و علاف مروت مصون و محفوظ است
 و خداوند سبحان و تعالی در خیمه محل در قرآن مجید و صفات
 ایشان را بیان فرمود و الفرقه ناجیه الصلوة خیر و عدل
 است و کما قال الله تعالی که خیر است اجرت للناس تا مرون
 بالمعروف و تنهون عن المنکر و در آیه دیگر میفرماید و کذلک
 کم انه وسطا لکونوا شهداء علی الناس و جماعه از ائمه تعبیر بر آنند که
 مخاطب بر آئین که عین صحابه گرامند و در آیه دیگر میفرماید و السابغون
 السابغون الاولون من مهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم با حساد
 رضی الله و رضوانه و بعد از خیمه تجری من تحتها الا انها خالده
 فیما ابد اذک الغور العظیم بهیج مرتبه علی و فضل از ششون و خط
 غر و صل عنواند بود چنانکه است با غایت و رضوان من الله اکبر

معتبر احل لك صغائر فلا تخط عليك ابدا ان ابن مغني خبر میدهد
در آخر كونه مفسرا به ذلك الفوز العظيم مفسر ان را اختلاف است
كه مراد از سابقين اولين كدام جماعه اند بعضي بر آنند كه مراد اول
و ايشان سببه پنج كس بوده اند و بروايي سببه دوه و طائفه
ديگر كونيده مراد اول سبب الرضوان اند و عدد ايشان هزار و پانصد
و بعضي بر آنند كه مراد جماعه اند كه نماز بصلوات گذارده اند كعبه
المقدس فرقه از علما كونيده مراد جميع صحابه باشند از مهاجرون و انصار
و احاديث كثيره دال بر عدالت و فضيلت ايشان و كليات است
پيوسته كي انكه فرمود خير القرون و فرني ثم الذين يلونهم ثم الذين
يكبرون انكه فرمود لا تسبوا اصحابي فوالذي نفسي بيده لو ان احدكم اقعوا
احذر بها ما بلغ ما احذرهم ولا الضعوه و در حديث ديگر مفسر ما يدان اصحاب
لا تسبوا هم عرضاء الله فمن احبهم فحقبي ومن ابغضهم فبغض الله
اذا هم فقد اداني ومن اداني فقد اداني الله يونس ان ياخذ و ديگر
فرمود من سبني فلعنة الله و ملائكة و الناس جميعين لا تقبل الله
منه صرفا و لا عدلا پوشيده مانند كه مخالفت و مخالفت كه ميان بعضي

صحابه و ائمه شده نزد اهل سنت و جماعت محمول بر جهل است
اجتهاد بوده و لا عن نفسيه و جهل آنها قابل تاويلات است و در تفسير
بعضي از جمله قويم و ناموس استيم باشد كونيده اين مخالفت و مخالفت
از ايشان بطريق اخبار احاد آنها ضعيف جازيه الكذب است و مثلا
معارضه با ائمه و ائمه و احاديث صحيحه مشهور كه ساهت كور شده
پس سزاوارست كه بيان اخبار حسنه است بوم يقوم الحسنة
البطلان كتاب سنت باخبار جازيه الكذب انهم ناه و از تفسير
و وعيدات كه از صاحب شمس در ان باب ثبوت است و طائفه
من انچه شرط است تا تو ميگويم تو خواه از تخم بد كه در تو
ثال بر هم نشندان هزار و خردمند ان عالي بعدا مخفي مانا و انچه
رضي الله عنهم حقوق بسيار بر زمره مومنان ثابت لازم است كه
نصرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم و تعويبت بن اخبرت بعدا
رساننده در زمان حيات وى جان بازيها نمودند و با وجود
و ضرر كه فار و فقر و فاقه و تفرقه شما را طري و سبل خواب
نموده در استقامت و ثبات قدم افزو دند و بعد از وفات

بسطیات شریعت و احکام است که در اسلام در کمال کمال و کمال
 در زمان ایشان ظهور و شیوع یافت و روی زمین از هر دو
 غنا و کفر پاک شد و آثار حسنه و امور مستحسنة ایشان باقی ماند و احکام
 شریعت و آداب طریقت از ایشان منتشر گشت و اقوال و افعال رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم جاری و میراث ایشان بدولت منالبت
 که سبب نجات و وسطه دفع درجیات است تا نیکو گشت ایم و اطمینان
 همه نخبه داران بی رخت و بخت همه مایه داران بی تاج و تخت
 کجاست و عرق آب آمده زبان است و در خطابه آمده منزل
 شتابان راه عدم حقیقت بمان کوی قدم حجاب می برگزیده
 ز راه زخو زخمه و کرده بخود نگاه زده تا کوک و بیان نشسته
 نکلنده سز و دست و در تنوع علی ارواحهم تحف الله بایمان الله
 خلق البرایا بجان شنو که بیان میکنم چنان مذهب که زینت
 خدا و رسول از آن مذهب میارزد و دل خود به کمال تعجب را که
 هست کینه و بغض از زید بایان مذهب زود دوستی چار بار
 و انباش بدانکه خوشتر ازین نیست در جهان مذهب هر ائمه

باین جا نیست بر این هزار و پنجاه و نه مذهب بران ملت است
 علی ولی مکیست و از اهل رقص میباش و بشو دران مذهب مذهب که
 شمارند کم شد وین را مکن نه و وزن است از آن مذهب کوش
 جان بشوای جوان که پیری شوی نگاهدار بدل مجو جان بها
 مذهب ز جمله مذهب خوشتر مذهب کم از اینست مذهب در این
 کس از آن مذهب اگر چه مذهب من عشق و مظهر عشق است و در
 عشق نمیدانم این و آن مذهب شای ز بهر خدا چندیست ای کشتی
 نوشته ام که بدانند که آن مذهب غنایل یا ده از حد خوشتر
 اگر بعد از آنها مشغول سوزید خاتمه کتاب متطول می باشد ان شاء الله
 بعد از ختم این عجز مر تصوی کتاب حد افکاره در مناقب اصحاب
 غنیمت این که مکنون خاطر است به قنای الهی در خیر تحریر آورده بر
 ظهور جلوه که خواهد کرد انبیه حالیا برین مقدار اختصار می نماید
 مکتب نکته ازین محبت کفیم و همین باشد شکر آرا ایم و حسن
 ختم شد این نامه در روز یک افتاب عالم علم لعن ز فراموش
 دل روح الامین قبله اهل معش آمده شمع نرم جاودا

انشالله از جهان کثرت است
 سر بسجده است حسن عارفان
 روح و روح اندر ای روح
 نماند از آهوی جان آمده
 هم نه پند باب الگو نفعین
 هر دو ان مشرق آمد چراغ
 مطلع انوار سجا نیت این
 شمع خلوتخانه جان بود است
 بای تا سر شعل راه بدست
 حرفهای غنهای باغ راز
 نقطه اشش مردم چشم جهان
 اینم از گلشن غنای
 کشته طالع بر جهان انوار
 شادی از حمله دل آمده
 افسر سحر الشان بر سرش
 ره نماند بارگاه وحدت است
 خضر آسا پیشوای لب و جان
 همچو روح الله سبج عالم
 بای تا سر بوستان آمده
 هم کلید باب کنج نور دین
 ست صهای محبت راباغ
 شمع است در بر باغ نیت این
 روشنی بخش هزاران محفل
 جمله تفسیر حدیث مصطفی
 سطرهای شعله های دل گذار
 بل نجوم آسمان ملک طالع
 با شمیم شاه لاریب آمده
 زیر هر حرفش نهان هزار روح
 طالعان را بر کمال آمده
 غنعت تفسیر قرآن در برش

در بای عاشقین و عازین
 کلمه روح آساست از خیال
 حاسدان را از و القادری
 سر بسجده این نامه خوش کردی
 رنجت در عالم کسبی در مایه
 شد بد انسان کر نمرستان
 شکستندی از تو این باغ سخن
 نورش در دو جهان اندختی
 لیک بدیک نظر از حق تعالی
 ملائکت است نجات السلام
 ره نماند مردم چشم جهان
 نماند از آهوی جان آمده
 هم نه پند باب الگو نفعین
 هر دو ان مشرق آمد چراغ
 مطلع انوار سجا نیت این
 شمع خلوتخانه جان بود است
 بای تا سر شعل راه بدست
 حرفهای غنهای باغ راز
 نقطه اشش مردم چشم جهان
 اینم از گلشن غنای
 کشته طالع بر جهان انوار
 شادی از حمله دل آمده
 افسر سحر الشان بر سرش

کتاب بحور الملک الکرم الوهاب
 بیت دوم شهر صخر ختم
 واقع شد سال ۱۰۱۰

۱۰۱۰
 کتاب بحور الملک الکرم الوهاب